www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

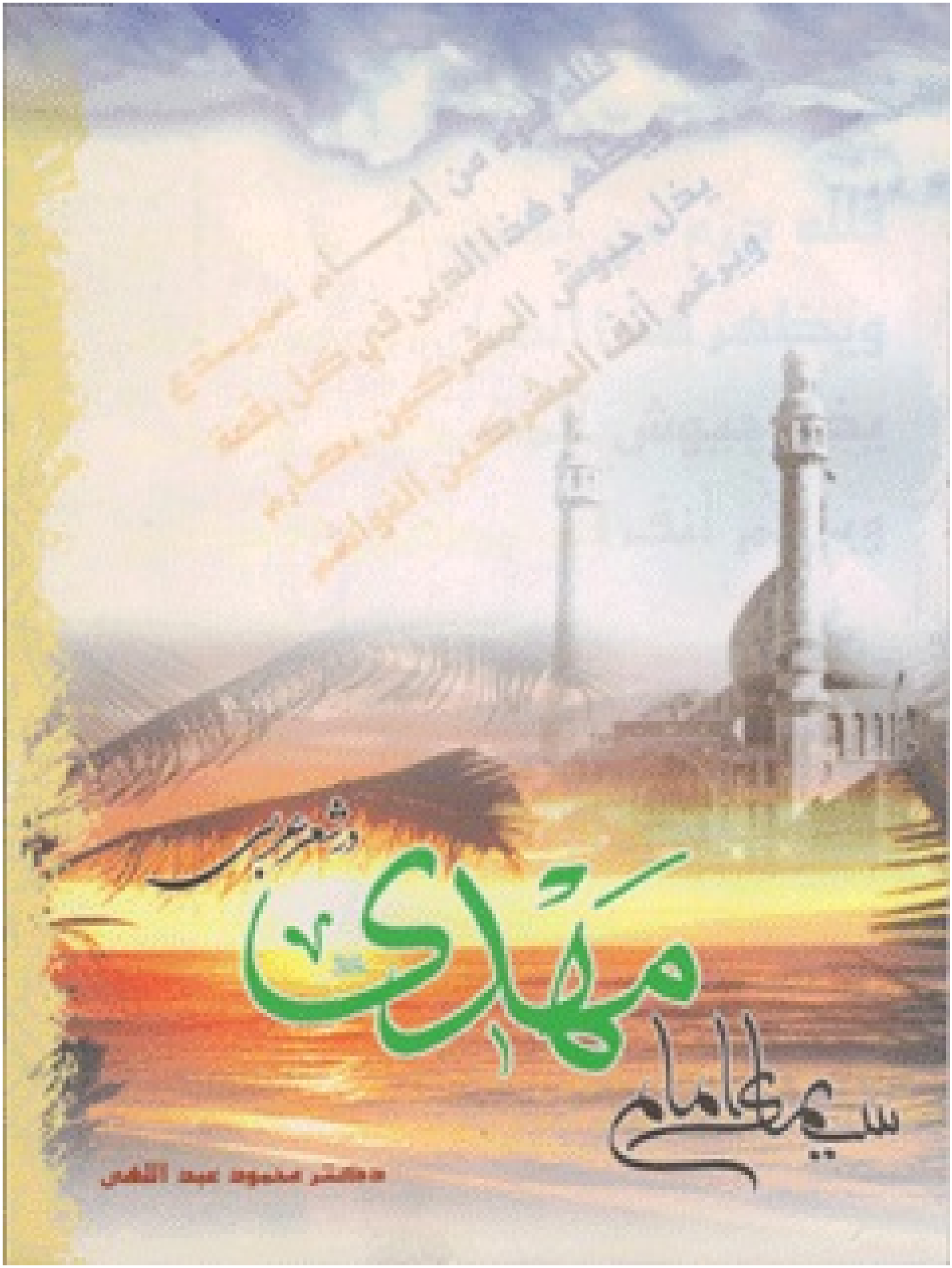
سيد العالم
مهدي
دكتور محمود عبد الغني

بسم الله الرحمن الرحیم

سیمای امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آیینه شعر عربی

نویسنده:

محمود عبداللهی

ناشر چاپي:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

سیمای امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آیینه شعر عربی ----- ۱۱

مشخصات کتاب ----- ۱۱

اشاره ----- ۱۲

مولاجان ! ----- ۱۶

پیشگفتار ----- ۱۷

فصل اول: نوید ولایت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اندیشه بشری ----- ۲۶

اشاره ----- ۲۶

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آثار و اشعار غیر امامیه ----- ۲۸

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در کتب پیشنینان ----- ۲۹

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آثار اهل سنّت ----- ۳۴

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و شعرای عامه ----- ۴۵

اشاره ----- ۴۵

۱- ابن ابی الحدید معتزلی (۶۵۶ ه. ق) ----- ۴۶

۲- محیی الدّین بن عربی (۶۳۷ ه. ق) ----- ۴۹

۳-ابو سالم کمال الدّین محمّد بن طلحهٔ شافعی (۶۵۰ ه. ق) ----- ۵۱

۴-صدرالدین قونوی (۶۷۳ ه. ق) ----- ۵۳

۵- شیخ عبدالرّحمن بسطامی (۸۵۸ ه. ق) ----- ۵۵

۶-فضل بن روزبهان (زنده در سال ۹۰۹ ه. ق) ----- ۵۶

۷-یحیی بن سلامهٔ خصکفی (۵۵۳ ه. ق) ----- ۵۹

۸-محمد بن طولون (۹۵۳ ه. ق) ----- ۶۳

۹-شیخ عبدالکریم یمانی ----- ۶۴

۱۰-شیخ عامر بن عامر بصری ----- ۶۵

۱۱-عبد الوهاب بدری (معاصر) ----- ۶۷

یادداشت های پاورقی های فصل اول: ---- ۶۹
فصل دوم: طلوع خورشید ولایت قبل از ولادت ---- ۷۱
اشاره ---- ۷۱
مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قبل از ولادت در اشعار عربی ---- ۷۳
مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اشعار منسوب به امام علی (علیه السلام): ---- ۷۴
مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اشعار منسوب به دیگر امامان شیعه: ---- ۷۸
مدیحه سرایان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قبل از ولادت ---- ۸۱
اشاره ---- ۸۱
۱-کمیت بن زید اسدی (۱۲۶ ه. ق) ---- ۸۳
۲-ورد بن زید اسدی ---- ۸۵
۳-زید بن علی بن حسین (۱۲۲ ه. ق) ---- ۸۷
یک سند جالب تاریخی ---- ۸۸
اشاره ---- ۸۸
۴-سید حمیری (۱۷۳ ه. ق) ---- ۸۹
۵-عبدی کوفی ---- ۹۶
۶-دعبل بن علی خزاعی (۲۴۶ ه. ق) ---- ۱۰۰
۷- علی بن ابی عبدالله خوافی (۲۰۳ ه. ق) ---- ۱۰۴
۸- عبدالله بن ایوب حزیبی (۲۲۰ ه. ق) ---- ۱۰۵
۹-مصعب بن وهب نوشجانی ---- ۱۰۷
۱۰- اسماعیل بن صالح صیمری (۲۵۴ ه. ق) ---- ۱۰۸
۱۱-ابوالغوث اسلم بن مهوز منبجی (۲۵۴ ه-. ق ؟) ---- ۱۰۹
۱۲-ابن رومی (۲۲۱ - ۲۸۳ ه. ق) ---- ۱۱۱
یادداشت های پاورقی های فصل دوم: ---- ۱۱۵
فصل سوم: تجلّی خورشید ولایت بعد از ولادت ---- ۱۱۷
اشاره ---- ۱۱۷
امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بعد از ولادت در اشعار عربی ---- ۱۱۹

مشاهیری از مدیحه سرایان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بعد از ولادت ---- ۱۲۲
اشاره ---- ۱۲۲
۱-شیخ بهائی (۱۰۳۱ ه. ق) ---- ۱۲۲
رباعیاتی از شیخ بهائی در مدح صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف): ---- ۱۴۵
اشاره ---- ۱۴۵
۲-بهاءالدین اربلی (۶۹۲ ه. ق) ---- ۱۵۲
۳-سید حیدر حلی (۱۳۰۴ ه. ق) ---- ۱۵۹
۴- سید جعفر حلّی (۱۳۱۵ ه. ق) ---- ۱۶۳
۵-میرزا ابوالفضل تهرانی (۱۳۱۶ ه. ق) ---- ۱۶۷
۶-شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی (۱۳۶۱ ه-. ق) ---- ۱۷۵
۷-محمد باقر فقیه ایمانی (۱۳۷۰ ه. ق) ---- ۱۸۲
سیری در کتاب مطلع الانوار ---- ۱۸۴
اشاره ---- ۱۸۴
ارجوزهٔ اول: الخصائص المهدیّهٔ ---- ۱۸۵
ارجوزهٔ دوم: الهدیّهٔ المهدیّهٔ ---- ۱۸۷
ارجوزهٔ سوم: الدرّهٔ البهیّهٔ فی التسمیهٔ المهدیّهٔ ---- ۱۸۹
ارجوزه چهارم: فکّ الرقبه ---- ۱۹۰
ارجوزه پنجم: التحفهٔ السنیّهٔ ---- ۱۹۱
ارجوزه ششم: تحلّهٔ المعما ---- ۱۹۲
ارجوزهٔ هفتم: مطلع الانوار ---- ۱۹۳
اشاره ---- ۱۹۳
۸-محمد حسن میرجهانی طباطبائی (۱۴۱۳ه. ق): ---- ۱۹۴
سیری در کتاب الدّرر المکنونهٔ: ---- ۱۹۶
اشاره ---- ۱۹۶
فی الغیبهٔ الکبری و أنه لیس لظهوره وقت معیّن: ---- ۱۹۸
فی بیان شمائله علیه السلام: ---- ۲۰۰

اشاره ---------- ۲۰۰
۹-شیخ عبدالغنی الحر (۱۳۵۸ ه-. ق): ---------- ۲۰۲
سیری در دیوان عبدالغنی الحرّ ---------- ۲۰۳
قصیده کافیه: ---------- ۲۰۵
قصیده تائیه: ---------- ۲۰۶
قصیده رائیه: ---------- ۲۰۷
قصیده نونیه: ---------- ۲۰۷
قصیده قافیه: ---------- ۲۰۸
دومین قصیده قافیه جزء اول ---------- ۲۰۹
اشاره ---------- ۲۰۹
۱۰- هاشمی ---------- ۲۱۱
القصیدهٔ الخامس عشر ردیف الصاد المعجمهٔ فی مدح الحجهٔ: ---------- ۲۱۲
نگاهی گذار به مضامین قصیده: ---------- ۲۱۴
اشاره ---------- ۲۱۴
۱۱- سیدرضا هندی (۱۳۶۲ ه-. ق): ---------- ۲۱۵
قصیده بغدادیه: ---------- ۲۱۶
قصیدهٔ صاحبیه در ردّ بر قصیده بغدادیّه: ---------- ۲۲۳
اشاره ---------- ۲۲۳
۱۲-کاشف الغطاء (۱۳۷۳ ه. ق): ---------- ۲۵۶
قصیدهٔ رائیّهٔ کاشف الغطاء در ردّ بر قصیده بغدادیّه: ---------- ۲۵۷
اشاره ---------- ۲۵۷
۱۳-سید محسن امین (۱۳۷۱ ه- ق) ---------- ۲۶۱
۳گزیده ای از قصیدهٔ رائیهٔ علامه سید محسن امین در ردّ بر قصیده بغدادیّه: ---------- ۲۶۴
۱۴- شیخ محمد جواد بلاغی (۱۳۵۲ ه-. ق): ---------- ۲۶۹
قصیدهٔ محمد جواد بلاغی در ردّ بر قصیده بغدادیّه: ---------- ۲۷۲
سیری در قصیدهٔ رائیه بلاغی: ---------- ۲۸۱

مقایسهٔ اشعار بعد از ولادت با اشعار قبل از ولادت: ---- ۲۸۳
یادداشت های پاورقی های فصل سوم ---- ۲۸۸
فصل چهارم: درون مایه های شعر مهدوی ---- ۲۹۵
اشاره ---- ۲۹۵
موضوعات اشعار ---- ۲۹۷
اصل و نسب حضرت مهدی علیه السلام: ---- ۲۹۸
ولادت حضرت مهدی علیه السلام: ---- ۳۰۰
اشاره ---- ۳۰۰
الف- شرافت نیمه شعبان ---- ۳۰۱
ب- ابراز شادی و سرور ---- ۳۰۵
فی مولد الامام المنتظر علیه السلام: ---- ۳۰۶
اشاره ---- ۳۰۶
ج- مدح ---- ۳۰۹
غیبت صغری و نوّاب اربعه: ---- ۳۱۶
اشاره ---- ۳۱۶
ارجوزهٔ سیدحسن میرجهانی در غیبت صغری: ---- ۳۱۶
غیبت کبری: ---- ۳۱۸
اشاره ---- ۳۱۸
الف- فلسفه غیبت: ---- ۳۱۹
ب-فایده امام غایب ---- ۳۲۷
امام واسطه فیض: ---- ۳۲۷
خورشید پشت ابر: ---- ۳۳۰
الباب الاول ---- ۳۳۱
الباب الثانی ---- ۳۳۱
الباب الثالث ---- ۳۳۲
الباب الرابع ---- ۳۳۲

الباب الخامس ----- ۳۳۲
الباب السادس ----- ۳۳۲
الباب السابع ----- ۳۳۳
الباب الثامن ----- ۳۳۳
اشاره ----- ۳۳۳
ج- نیابت عامه: ----- ۳۳۳
د- طول عمر: ----- ۳۳۴
اسامی و القاب حضرت مهدی علیه السلام: ----- ۳۳۸
نشانه های ظهور: ----- ۳۴۷
فی بیان علامات ظهوره: ----- ۳۵۷
من العلائم العامهٔ لظهوره: ----- ۳۵۸
العلائم المحتومهٔ لظهورها علیه السلام: ----- ۳۷۰
العلائم المعلقهٔ و المشروطهٔ: ----- ۳۷۳
العلائم المخصوصهٔ: ----- ۳۷۸
انتظار: ----- ۳۷۹
فهرست منابع ----- ۳۹۷
فهرست منابع: ----- ۳۹۹
فهرست مطالب ----- ۴۰۵
درباره مرکز ----- ۴۱۳

سیمای امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آیینه شعر عربی

مشخصات کتاب

سرشناسه : عبداللهی ، حسن ، 1337 -

عنوان و نام پدیدآور : سیمای امام مهدی (عج) در آیینه شعر عربی (همراه با توضیح و ترجمه برخی از آنها)/ محمود عبداللهی ؛ به کوشش مرکز مطالعات و تحقیقات صاحب الزمان علیه السلام .

مشخصات نشر : قم : مسجد مقدس جمکران، 1419ق= [1377].

مشخصات ظاهری : 384 ص.

شابک : 12000 ریال 964-6705-13-8 :

یادداشت : عنوان روی جلد: سیمای امام مهدی (عج) در شعر عربی .

یادداشت : کتابنامه : ص . [375] - 380؛ همچنین به صورت زیرنویس .

عنوان روی جلد : سیمای امام مهدی (عج) در شعر عربی .

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. - -- شعر

موضوع : شعر مذهبی عربی -- مجموعه ها

موضوع : شاعران عرب -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم). مرکز مطالعات و تحقیقات صاحب الزمان (ع)

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : PJA2602/م 43م 26

رده بندی دیویی : 892/71008

شماره کتابشناسی ملی : م 77-10229

نام کتاب: سیمای امام مهدی در آینه شعر عربی

مؤلف: محمود عبداللهی

ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران

تاریخ نشر: بهار 1384

نوبت چاپ: دوم

چاپ: اسوه

تیراژ: 3000 جلد

قیمت: 1550 تومان

شابک: 964 - 6705 - 13 - 8

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران

تلفن و نمابر: 7253700، 7253340 -0251

قم - صندوق پستی: 617

(حق چاپ مخصوص ناشر است)

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

سیمای امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آیینه شعر عربی

(همراه با توضیح و ترجمه برخی از آن ها)

دکتر حسن عبداللهی

به کوشش مرکز مطالعات و تحقیقات صاحب الزمان علیه السلام

مولاجان !

نیـک می دانم که در معرفی وجود مقـدس تو از خلال اشـعار عربی، آن چنان که بایـد حق مطلب را ادا نکرده ام؛ زیرا که آن اشـعار از دل عاشقان تو برخاسته و در قالب الفاظ دل انگیز بر زبان و قلم آنان جاری شده است و من از این عشق بی نصیبم. بنابر این، چگونه میتوانم آن رموزی را که بین عاشق و معشوق برقرار است؛ از قالب کلام موزون آنان دریابم.

میان عاشق و معشوق رمزی است *** چه داند آنکه که اشتر می چراند

و این را هم نیک می دانم که حتی شاعران، حق تو را ادا نکرده اند؛ چرا که تو بزرگ تر از آنی که در وصف شاعران در آیی.

ولی زبان حالم گواهی می دهـد؛ تو آن قـدر بزرگوار و کریمی که اگر غلامان سـراپا تقصـیر ابراز محبتی کننـد؛ آن ها را بی پاسـخ نخواهی گذاشت. اینک این بنده روسـیاه، با تقدیم این نوشـتار، به آسـتان تو روی آورده است. تو را به مادرت فاطمه علیها السلام سوگند؛ این هدیه ناقابل را بپذیر و ما را از الطاف و عنایات خاصه خود محروم مفرما – والسلام.

ص: 5

پیشگفتار

ص: 6

بِسْمِ اللّهِ الرّحْمَنِ الرّحِیمِ

(اللّهُمَّ کنْ لِوَلِیِّک الْحُجَّهِ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْکری صَلَواتُک عَلَیْهِ وَ عَلی آبائِهِ فِی هـذِهِ السّاعَهِ وَ فِی کلِّ السّاعَهِ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قاعِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّی تُسْکنَهُ اَرْضَک طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً)

شکر و سپاس بی پایان خداوند – عزّ و جل را که بر این بنده ناقابل منت نهاد و توفیق آشنایی با اشعار نغز و دلنشین نغمه سرایان بقیّة الله الاعظم مهدی منتظر– عجل الله تعالی فرجه الشّریف – را مرحمت فرمود.

در باره حجة بن الحسن العسکری – علیهما السّلام – تاکنون کتاب های بی شماری نگارش یافته است و کثرت این گونه نوشته ها و کتاب ها به حدّی است که برخی از نویسندگان، در صدد تألیف کتابنامه، درباره امام عصر – سلام الله علیه – بر آمده اند و کتاب هایی همچون؛ در جستجوی قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و کتابنامهٔ حضرت مهدی – علیه السّلام – را تألیف نموده اند. علی اکبر مهدی پور در کتابنامه حضرت مهدی علیه السّلام به معرفی

دو هزار اثر ارزشمند پرداخته است که دانشمندان شیعی و سنی در خصوص مهدی موعود – عجل الله تعالی فرجه الشریف – تألیف نموده اند.

شعرا نیز برای ابراز علاقه و دلبستگی شدید خود به ساحت مقدس ولی عصر – عجل الله تعالی فرجه الشّریف – و نیز برای دفاع از عقاید حقّه خود، اشعار فراوانی را به زبان های فارسی، عربی و ترکی سروده اند و در این میان، شعرایی که به زبان عربی شعر گفته اند، کم نیستند. بعضی از این شاعران، دیوان های مستقل و جداگانه، دربارهٔ حضرت مهدی – علیه السّلام – تألیف نموده اند که بعضی به چاپ رسیده است و برخی دیگر، قصیده و یا قصایدی را در خصوص حضرت سروده اند. بسیاری از این قصاید، در لابلای کتاب های مختلف بویژه در دیوان های شعرا، به چاپ رسیده و بعضی از آن ها پس از شرح و تفسیر چه بسا جداگانه به زیور طبع آراسته گردیده اند. تعداد زیادی از این گونه قصاید، هنوز چاپ و منتشر نشده اند بلکه به صورت نسخه های خطی باقی مانده اند و برخی از این نسخه ها، چه بسا مفقود گردیده و یا در کتابخانه های شخصی و یا کتابخانه هایی که دسترسی به آن ها بسیار

دشوار است، دیده شده است که به این قسم از قصاید، کتاب هایی همچون؛ کشف الظّنون الذّریعه؛ در جستجوی قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام اشاره دارند.

بنابر این، در میان آثار با ارزش مربوط به ولی عصر – عجل الله تعالی فرجه – اشعار عربی فراوانی به چشم می خورد؛ اما آن چه جای خالی آن در بین این آثار کاملاً مشهود است، وجود مجموعه شعری از شعرای مختلف است. مجموعه ای که بتوان در آن عشق و علاقه و احساسات شورانگیز شاعران و همچنین دیدگاه های گوناگون آنان را به نمایش گذاشت. البته در این نوشتار ما مدعی نیستیم که همه اشعار سروده شده در باره حضرت مهدی – سلام الله علیه – از آغاز تاکنون را جمع آوری کرده و مورد نقد و بررسی قرار داده ایم؛ زیرا، اوّلاً: با توجه به آن چه

ذکر شد، دسترسی به همهٔ آن اشعار برای ما میسّر نیست و ثانیاً: اشعاری که در این زمینه سروده شده، آن قدر زیاد است که حتی ذکر همهٔ آن قصایدی که ما به آن دست یافته ایم؛ در این رساله، نه ممکن است و نه لازم چرا که ما در این نوشتار، در پی آنیم که حتی الامکان از خلال اشعار عربی که شاعران، در طی چهارده قرن گذشته، دربارهٔ منجی عالم بشریت سروده اند؛ به معرفی قائم آل محمّد – صلوات الله علیهم اجمعین – بپردازیم و در آینه اشعار عربی، نظاره گر جمال مهدی موعود – سلام الله علیه – باشیم. برای دستیابی به این هدف، این رساله در چهار فصل تنظیم شده است:

فصل اول – نوید ولایت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اندیشه بشری: در این فصل، نخست به بشارت های کتب پیشینیان، در خصوص مصلح جهانی اشاره شده و سپس مسأله مهدی موعود در کتاب های اهل سنت، مورد بررسی قرار گرفته است. آن گاه، با ذکر نمونه هایی از اشعاری که شعرای اهل سنت دربارهٔ حضرت مهدی – سلام الله علیه – سروده اند، این فصل به پایان می رسد.

فصل دوم – طلوع خورشید ولایت قبل از ولادت: این فصل از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ چون انتساب اشعار مربوط به حضرت مهدی – سلام الله علیه – به شاعرانی که سال ها قبل از ولادت آن حضرت می زیسته اند؛ خود، بهترین دلیل بر این حقیقت است که مسألهٔ مهدی موعود، سال ها قبل از ولادت حضرت و حتی در زمان حیات پیامبر گرامی اسلام – صلی الله علیه و آله – از جمله مسائل مسلم و قطعی اسلامی به شمار می آمد، چرا که این اشعار در مجالس و محافل قرائت میشد و کسی را یارای مقابله با آن نبود. به خاطر اهمیت همین مسأله است که در این نوشتار، حتی اشعاری که به ظاهر ساده و عاری از نکات ادبی هستند، ترجمه شده و شرح حال مختصری از سرایندگان آن ها نیز آورده شده است؛ زیرا این گونه

اشعار، از وقوع رویدادی عظیم در آینده خبر می دهد.

فصل سوم – تجلّی خورشید ولایت بعد از ولادت: با توجه به انبوه اشعاری که در این دوره طولانی، دربارهٔ ولی عصر – عجل الله تعالی فرجه الشریف – سروده شده؛ در این فصل، فقط گزیده هایی از قصاید زیبا و جالب مشاهیری از شعرای این دوره، آورده شده است و ضمن معرفی سرایندگان آن ها، به ترجمه و شرح و نقد و بررسی برخی از این قصاید، پرداخته ایم.

شایان ذکر است که یکی از شعرای بغداد، قصیده ای را در خصوص مهدی موعود (علیه السلام) سروده و در آن، شبهات و استبعاداتی را دربارهٔ امام زمان – علیه السلام – مطرح کرده است. ما در آخر این فصل، نخست به ترجمه و شرح این قصیده تحت عنوان قصیده بغدادیه پرداخته، آن گاه برخی از پاسخ های شاعران دانشمند شیعی را همراه با ترجمه و شرح اشعارشان ذکر نموده ایم.

فصل چهارم – درون مایه های شعری مهدوی: پس از آشنایی با نمونه های فراوانی از اشعار سروده شده پیرامون امام عصر – عجل الله تعالی فرجه الشریف – و شرح حال سرایندگان آن اشعار، در فصول گذشته، در این فصل، مهمترین مضامینی که در این گونه اشعار آورده شده، مورد بحث قرار می گیرد. موضوعاتی همچون؛ مدح، فلسفهٔ غیبت، فایده امام غایب، غیبت کبری و نیابت عامه، القاب و اسامی حضرت و علائم ظهور از دیدگاه شاعران مورد بررسی قرار گرفته است.

کتاب حاضر که هم اکنون به عاشقان امام زمان – عجل الله تعالی فرجه الشریف – تقدیم می گردد، در واقع پایان نامه دکتری حقیر در رشته زبان و ادبیات عرب می باشد و با تغییرات عمده ای که در آن صورت گرفته؛ اینک به زیور طبع آراسته گردیده است؛ بنابر این، بر خود لازم می دانم که از اساتید محترم گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران که سالها از محضر درس آنان کسب فیض نموده ام؛ به

ویژه از آقایـان دکتر سـید علی مـدرس موسوی بهبهانی و دکتر سـید امیر محمود انوار و دکتر ابراهیم دیباجی که حقیر را در تهیه این رساله راهنمایی و ارشاد نموده اند و نیز از آقای ذوالفقار رهنمای خرمی که کار ویراسـتاری آن را بر عهده داشته اند و همچنین از مسؤولین محترم مرکز مطالعات و تحقیقات صاحب الزمان علیه السـلام و انتشارات مسـجد مقدس جمکران که در زمینه چاپ و انتشار آن همت گماشـته اند صـمیمانه تشکر و قدردانی نمایم و از خوانندگان و صاحب نظران عزیز نیز تقاضا می کنم که ما را از انتقادات و پیشنهادات سازنده خود محروم نفرماینـد تا بخواست خدا نقایص موجود، در چاپ های بعدی مرتفع و موجبات هر چه بیشتر خشـنودی بقیة الله الاعظم - روحی وارواح العالمین له الفدا - فراهم گردد.

حسن عبداللهی

اول رجب 1419

ص: 13

فصل اول: نوید ولایت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اندیشه بشری

اشاره

ص: 15

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آثار و اشعار غیر امامیه

ظهور مصلح جهانی در آخر الزمان، یکی از مسایل اساسی است که از روزگاران کهن تا عصر حاضر، مورد توجه جوامع بشری بوده است. آروزی فرج، اندیشه ای است که تقریباً همهٔ ملل را به خود مشغول ساخته است و حتی ملت های غیر خداپرست و مادی گرا به نوعی به مصلح جهانی در دوره آخرالزمان معتقدند.

در کتاب ادیان و مهدویّت آمده است:

«از ترانه های مادئیون نیز این آهنگ شنیده می شود که ناموس طبیعت، بنابر فلسفه نشو و ارتقاء و قانون تکامل، چنان چه از استخدام چوب و سنگ رفته رفته به استخدام برق و بخار وضوء غیر مرئی رسیده و همان طور که در تحلیل و تجزیه و

ترکیب بر راز نهانی اجسام راه یافته و مواد و عناصر ذرّه بینی را تحت سیطره و تسخیر در آورده است؛ همچنین روزی فرا می رسد که نردبان تکامل انسانی را از حضیض خوی حیوانی، به اوج کمال استعداد خواهد رسانید.

در آن وقت خودخواهی و خودسری، کینه ورزی و فتنه انگیزی، ریا و حیله و نیرنگ و هر خوی نکوهیده، یکسره مبدّل می شود به عاطفه و ایمان و به گذشت و احسان دل گواه زبان خواهد شد و زبان، رازگشای نهان آزادی و داد سایه گستر می گردد؛ راستی درداد رواج کامل خواهد یافت. در آن هنگام که روی زمین بهشت آیین؛ و روزگار، سازگار است؛ همان ناموس طبیعت، اکمل افراد را به انتخاب اصلح، مربی و مصلح کل قرار می دهد؛ او حکمروای مطلق گردیده؛ عدالت و امنیت اطراف جهان را احاطه خواهد نمود...» (1)

عمده کتب آسمانی با عبارت ها و الفاظ مختلف، هر یک به گونه ای، به آن مصلح جهانی اشاره می کنند. ما در این جا به اختصار به گوشه ای از این بشارت ها اشاره می کنیم:

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در کتب پیشینیان

بشارت ها و پیشگویی هایی که در باره مصلح جهانی، در کتاب های مقدس و در سخنان حکمای قدیم رسیده؛ فراوان است. ما در این جا به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

در آثار مربوط به دین زردشت از جمله در کتاب های أوستا، زند، جاماسب نامه دانستان دینیک، زراتشت نامه، موعودهایی معرفی شده اند که آنان را سوشیانت

1- ادیان و مهدویت، ص 38.

می نامنـد. ایـن موعودهـا سـه تن بـوده انـد که مهم ترین آنـان، آخرین ایشـان است و او " سوشـیانت پیروزگر " خوانـده شـده است و این سوشیانت، همان موعود است. (1) چنان که گفته اند:

«سوشیانت مزدیسنان، به منزلهٔ کَریشنای بَرَهمنان، بودای پنجم بودائیان، مسیح یهودیان، فارقلیط عیسویان، و مهدی مسلمانان است» (2)

در آثار هندوان از جمله در کتاب «مهاباراتا» و«کتاب پورانه ها آمده است:

" همه ادیـان معتقدنـد که در پایـان هر دوره ای از تاریـخ، بشـر از لحاظ معنوی و اخلاقی رو به انحطاط می رود و چون به لحاظ طبیعی و فطری، در حال هبوط و دوری از مبـدأ است و ماننـد احجار به سوی پایین حرکت می کنـد، نمی توانـد به خودی خود به این سـیر نزولی و انحطاط معنوی و اخلاقی خاتمه دهـد. پس، ناچار روزی یک شخصـیت معنوی بلنـد پایه، که از مبـدأ وحی و الهام سرچشـمه می گیرد؛ ظهور خواهد کرد و جهان را از تاریکی جهل و غفلت و ظلم و ستم نجات خواهد داد. در این مورد، در تعالیم هر دینی، به صورت رمز، به حقـایقی اشاره شـده است که با معتقـدات آیین های دیگر توافق و هماهنگی کامل دارد... مثلاً در کیش هنـدو در کتب پورانا (Purana)، شرح مفصلی، دربارهٔ دوران آخر عصر کالی (Kali)، یعنی، آخرین دوره قبل از ظهور دهمین آواتارای ویشنو، درج گردیده است». (3) و مقصود از عصر کالی، آخر الزمان است. اکنون عصر کالی است. (4)

1- خورشید مغرب، ص 66 - 68

2- همان مأخذ، ص 68

3- همان مأخذ

4- همان مأخذ، ص 69

در اسفار تورات و دیگر کتاب های انبیای یهود، از جمله در کتاب های دانیال پیامبر حَجّی (حَکّی) پیامبر، صفینای پیامبر، اشعیای پیامبر، همواره، به موعود اشاره شده است. (1)

همچنین در کتاب زبور حضرت داود (علیه السلام) نیز، در این باره مطالبی ذکر شده است چنان که قرآن کریم از زبور و ذکر غلبه صالحان در آن، سخن گفته:

(وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الاْرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ) (2)

در آیین مسیحیت و کتاب های مقدس این آیین نیز بشارت هایی بیشتر و روشن تری، درباره موعود آخرالزمان رسیده است، از جمله در انجیل های متّی، لوقا، مرقس، بَرنانا و مکاشفات یوحَنّا، بشارت ها و اشارت هایی دربارهٔ ظهور موعود آخرالزمان آمده است. (3)

سیدحسن میرجهانی طباطبایی در کتاب " الدرر المکنونة " برخی از اسامی آن حضرت را که در کتاب های آسمانی وارد شده به نظم در آورده است که با ذکر آن، این بحث را به پایان می رسانیم:

فِي لُغَةِ التُّرْکُومِ (4) فِي التَّوْراةِ *** أُوقیدُمُو سُمِّيَ فِي الآیاتِ

1- همان مأخذ، ص 70 و 71.

2- انبیاء / 105؛ (و ما بعد از تورات در زبور (داود) نوشتیم که بندگان نیکوکار من وارث زمین خواهند شد.)

3- خورشید مغرب، ص 73 و 74

4- در کتاب نجم الثّاقب آمده است: " فاصل المعی میرزا محمد نیشابوری در کتاب ذخیرة الالباب معروف به دوائر العلوم ذکر کرده که اسم آن جناب در تورات به لغت ترکوم " اوقیدمو " است ". (نجم الثّاقب، ص 14)

مِهْمِيدُ (1) فِي تَوْرَاةِ عِبْرِي سُطِرَ *** و هكذا ماشعُ فِيها قَدْ زُبر (2)

سُمِّيَ بِالْمَسِيحِ فِي الإِنْجِيلِ *** إِرْماطِشٌ دَعَا بِشَمّاطِيلِ

سَمّاهُ بَهْرامَ بِشا مُكوني (3) *** وَ إِنّه پَرْوِيزُ فِي بِرْزِين (4)

وَ في هَزار نامِه لِنديطارٌ (5) *** وَ فِيذْمُو (6) قَدْ سَمّهُ الأحْبارُ

عِنْدَ المَجُوسِ كَيقْبادُ الثّانِي (7) *** و في السِّياع بَنْدِه يَزْدانِ

1- بنا بر نقل نجم الثاقب " مهميد الآخر " اسم آن جناب است در انجيل و ماشع در تورات عبرى. (بنگريد به: همان مأخذ، ص 69)

2- زَبَرَ الكتابَ: كتاب را با حروف درشت نگاشت

3- در كتـاب اديان و مهـدويت مى خوانيم: " در كتاب شاكمونى كه از اعاظم كفرهٔ هنـد است و به عقيـده پيروانش پيامبر و صاحب كتاب آسـمانى است اشاره به وحـدت ديانت در زمان آن پرچم دار روحانى جهان نموده؛ مى گويد: پادشاهى و دولت دنيا به فرزند سـيد خلايق دو جهـان (كشن) بزرگوار تمام شود؛ وى كسـى باشـد كه بر كوه هاى مشـرق و مغرب دنيا حكم برانـد و فرمان كنـد و بر ابرها سوار شود و فرشتگان كاركنان او باشند و جن و انس در خدمت او شوند و از سودان كه زير خط استوا است، تا ارض تسعين كه زير قطب شمالى است و ماوراء بحار را صاحب شود و دين خدا يک دين شود و دين خدا زنده گردد و نام او ايستاده باشد و خداشناس باشد "

4- "پرويز" با (باء پهلويه) اسم آن جناب است در كتاب برزين از رفرس چنان چه در كتاب مزبور است.

5- در ذخيره و تذكره مذكور است كه " لنديطارا " اسم آن جناب است در كتاب هزارنامه هند.

6- شيخ أحمد بن محمد بن عياش در مقتضب الأثر اين اسم را روايت كرده است.

7- در ذخيره و تذكره نوشته شده كه اين نام آن جناب است در نزد مجوس و گبران عجم؛ يعنى؛ عادل بر حق.

إيزَدْ شِناسٌ (1) و كذا إيزَدْ نِشان (2) *** لَدَى المَجُوسِيّةِ يَجْرِي فِي اللّسانِ

وَ حاشِرٌ (3) فِي صُحُفِ الخَلِيلِ *** بِكُوْ كَما (4) وَ قالَ بِاغْتِيابِهِ

فِي كُنْدِرالٍ أَكْبَرُ الصّمْصَامِ (5) *** فيهِ خُجَستَةٌ مِنَ الأَسامِي (6)

زَرْدُشْتُ في زُمْزُمِهِ سَمّاهُ *** سُرُوشُ إِيزَدٍ (7) كَذا أتاهُ

و زَنْدْ أَفْرِيسٌ (8) عَلَى الْيَقِينِ *** سُمِّيَ فِي كِتابِ مِرْياقين

فِي سِفْرِ باتَنْكَلِ (9) يُدْعَى رَهْنَما *** وَ فِي لِسانِ الفُرْسِ خُسْرَو رُسِما

12 - نويسنده اديان و مهدويت مى نويسد:

ص: 22

1- شيخ بهائى در كشكول گفته كه فارسيان آن جناب را ايزدشناس و ايزد نشان گويند. 7

2- شيخ بهائى در كشكول گفته كه فارسيان آن جناب را ايزدشناس و ايزد نشان گويند. 7

3- شيخ بهائى در كشكول گفته كه فارسيان آن جناب را ايزدشناس و ايزد نشان گويند. 7

4- در ذخيره مذكور است كه اين نام آن جناب است در كتاب نجتا

5- در ذخيره گفته شده كه اين نام آن جناب است در كتاب كندرال

6- در ذخيره آمده كه اين نام آنجناب است در كتاب كندرال فرنگيان

7- در كتاب تذكره مذكور است كه سروش ايزد اسم آن جناب است در كتاب زمزم زردشت.

8- نويسنده ذخيرة الالباب مى نويسد كه "زند افريس" اسم آن جناب است در كتاب مارقين.

9- "در كتاب باتنكل كه از اعاظم هندوان و بزعم آنان صاحب كتاب آسمانى است، راجع به دولت با سعادت مهدى اين گونه نقل نموده است: "كه چون مدت روز تمام شود؛ دنياى كهنه نو شود و زنده گردد و صاحب ملك تازه پيدا شود از فرزندان دو پيشواى جهان؛ يكى ناموس آخرالزمان و ديگرى صديق اكبر يعنى وصى بزرگ تر وى كه پشن نام دارد و نام آن صاحب ملك تازه راهنما است، بحق پادشاه شود و خليفهٔ رام باشد و حكم براند و او را معجزه بسيار باشد. هر كه پناه به او برد و دين پدران او اختيار كند؛ سرخ روى باشد در نزد رام و دولت او بسيار كشنده شود و عمر او از فرزندان ناموس اكبر زياد باشد و آخر دنيا به او تمام شود و از ساحل درياى محيط و جزائر سراذيب و قبر آدم - عليه السّلام - و از جبال القمر تا شمال هيكل زهره تا سيف البحر و اقيانوس را مسخّر گرداند و بتخانه سومنات را خراب كند و جگرنات به فرمان او به سخن آيد و به خاك افتد. پس آن را بشكند و به درياى اعظم اندازد و هر بتى كه در هر جا باشد بشكند"

سَمَاهُ فَرْخُنْدَةَ شَعْياءُ النّبِيّ *** في سِفْرِهِ الْمَعْرُوفِ بَيْنَ الكُتُب

لَقَدْ حَكَى صَاحِبُ نَجْمِ الثّاقِبِ (1) *** أسْماءَهُ مِنْ كُتُبِ الأجانِبِ

إنْ شِئْتَ فاطلُبْ فِيهِ ما نَظَمْتُهُ *** وَ فِي ذَرِيعَتِي لَقَدْ رَقَمْتُهُ

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آثار اهل سنّت

مصلح جهانی که در کتاب های اسلامی به عنوان مهدی آخرالزّمان و قائم آل محمّد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - معرّفی شده، اختصاص به یک مذهب از مذاهب اسلامی ندارد بلکه او مهدی همهٔ مسلمین است. کتاب ها و مدارک همه مذاهب و فرق اسلامی، اعم از شیعه و سنّی، سرشار از روایات نبوی است که درباره مهدی و ظهور او رسیده است و دانشمندان گوناگون اسلامی از قبیل مفسّران، محدّثان،،مؤرّخان، نسّابگان، مناقب نویسان، زیستنامه نگاران، ادیبان، لغویان و مؤلّفان دایرة المعارف ها، همه و همه، در کتاب های گوناگون خویش به ذکر احادیث و مطالب مربوط به مهدی پرداخته اند (2) و در میان فرقه های اسلامی، اختلافی نیست در این که حضرت رسول - صلّی الله علیه و آله - به ظهور شخصی در آخرالزمان خبر داده که او را مهدی می گویند و همنام آن حضرت است و دین آن حضرت را رواج می دهد و

1- نجم الثّاقب کتابی است تألیف حاج میرزا حسین طبرسی نوری که آن را در احوال حضرت ولّی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشّریف - نوشته است

2- خورشید مغرب، ص 76 و 77

تمام زمین را از عدل و داد پر می کند. (1)

شیخ محمّد عبده در تفسیر المنار (2) می نویسد:

خاص و عام می دانند که در اخبار و احادیث، ضمن شمردن علائم قیام قیامت آمده است که مردی از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) خروج می کند که نام او مهدی (علیه السلام) است. او زمین را پس از آن که از جور و بیداد آکنده باشد، از عدل و داد آکنده می سازد "

در منابع اولیّه عامه از قبیل مسند احمد بن حنبل، صحیح بخاری، سنن ابن ماجه، سنن ابی داود، سنن ترمذی احادیث فراوانی دربارهٔ مهدی موعود از پیامبر گرامی اسلام - صلّی الله علیه و آله - روایت شده است. پس از اینان، دانشمندان بعدی اهل سنّت احادیث مربوط به مهدی را به پیروی از استادان قبلی در منابع پر ارزش خود به اجمال و تفصیل روایت نموده اند و حتی برخی از آنان کتاب های مستقلّی در خصوص مهدی آل محمّد - صلوات الله علیهم اجمعین - تألیف کرده اند. در حقیقت، این دسته از علما و حفاظ متأخّر، چنان تحت تأثیر احادیث مهدی و

1- مرحوم حاج میرزا حسین طبرسی نوری، در کتاب نجم الثّاقب در ذیل این مطلب می گوید: "کسی در این باره چیزی بر خلاف نگفته جز قول ضعیفی که از اهل سنّت نقل شده که نیست مهدی مگر عیسی که نازل خواهد شد از آسمان و خبری نقل کرده در این باب که خود این جماعت حکم به ضعف و شذوذ هر دو کردند؛ چه رسد به امامیّه. و نظیر آن در ضعف و سخافت چیزی است که میبدی در شرح دیوان از بعضی نقل کرده که روح عیسی علیه السّلام در مهدی علیه السّلام بروز کند و نزول عیسی عبارت از این بروز است و مطابق این است حدیث (لاَ مَهْدِیَّ إِلاَّ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ). (النجم الثّاقب، ص 145)

2- ج 6، ص 57

فزونی آن در منابع خود قرار گرفته انـد که اقـدام به تألیف جـداگانه نموده اند. تألیفاتی که به صورت خطّی یا چاپی در دسترس اهل فضل و عامه مردم از سنّی و شیعی می باشد؛ از جمله این کتاب ها است: (1)

1- البیان عن أخبار صاحب الزّمان، تألیف ابن مغازلی شافعی در گذشته به سال (483 ه- ق).

2- البیان في أخبار صاحب الزّمان، حافظ کنجی شافعی (658 ه-. ق).

3- عقد الدرر في أخبار المهدی المنتظر، یوسف بن یحیی مقدس شافعی (85 ه. ق)

4- أحوال صاحب الزّمان، شیخ سعد الدین حموی (722 ه-. ق)

5- العرف الوردی في اخبار المهدی، حافظ جلال الدّین سیوطی (910 ه-. ق)

6- تلخیص البیان في علامات مهدی آخر الزّمان، ابن کمال پاشا حنفی (940 ه.ق)

7- القول المختصر في علامات المهدی المنتظر، ابن حجر مکی (973 ه-ق)

8- البرهان في علامات مهدی آخر الزمان. علی متّقی هندی (975 ه-. ق)

9- الرّد علی من حکم و قضی بأن المهدی الموعود جاء و مضی، ملّا علی قاری (141 ه-. ق).

10- العطر الوردی في شرح قطر الشهدی في أوصاف المهدی، محمّد بن محمّد بن احمد بلبیسی (1308 ه-. ق)

برخی از دانشـمندان و شـعرای شیعه، اسامی تعدادی از علمای اهل سنّت را که در کتاب های خویش راجع به حجّة بن الحسن العسکری سخن گفته اند و یا این که درباره آن حضرت مستقلاً کتاب تألیف نموده اند، در اشعار خویش آورده اند. در این

1- دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص 13 - 18؛ و خورشید مغرب، ص 76 - 88؛ و نجم الثّاقب، ص 145 و 146.

مبحث فقط به ذکر چند بیتی از قصیدهٔ رائیهٔ (1) سید محمد حسین کاشف الغطاء اکتفا می شود. وی در قسمتی از این قصیده می گوید: (2)

و خُذْ عِنْدَهَا مِنْ نَظْمِ فِكْرِي لِئالِياً *** بِهِنّ إِلَيْكَ الْخُبْرُ يَقْذِفُ لا الْبَحْرُ

مَضامِينُها الْغُرُّ الصّحِيحَةُ صادِرٌ *** بِها مَصْدَرُ الْعِلْم الألهيَّ والصّدْرُ

إمامُ الْهُدَى النُّورِيُّ مِنْ نُورِ عِلْمِهِ *** أنارَتْ بِهِ فِي الْأُفْقِ أَنْجُمُهُ الزُّهْرُ (3)

يَقُولُ وَلا تَنْفَكُّ أَعْلامُ فَضْلِهِ *** عَلَى أَرْؤُسُ الأعْلامِ فِي طَيِّها نَشْرٌ (4)

ألا إِنّ مَا اسْتَغْرَبْتَ منّا مَقالة *** به قالَ مِنْكُمْ مَعْشَرٌ ما لَهُمْ حَصْرُ

وَ كَلُّهُم أضْحَوا لَدَيْكُمْ أئِمّةً *** عَنا لِعُلاهُمْ مَنْ حَوَى الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ (5)

1- کاشف الغطاء این قصیده را در ردّ قصیده بغدادیّه سروده است، انشاءالله در فصل سوّم به تفصیل دربارهٔ این دو قصیده و سرایندگان آن ها سخن خواهیم گفت

2- کشف الاستار، ص 248 - 250

3- مقصود از " النوری" در این بیت مرحوم حاج میرزا حسین نوری است و او کسی است که به تفصیل به قصیده بغدادیّه در کتاب کشف الاستار پاسخ گفته و کاشف الغطاء پاسخ او را به نظم در آورده است خلاصه مضمون سخن ناظم در این سه بیت این است: من قصیده ای را به تو تقدیم می کنم که ابیات آن همچون دانه های مروارید است. مرواریدهایی که زاییده اندیشهٔ انسانی آگاه است؛ نه این که زاییده دریا باشد و مضامین بلند و صحیح آن نیز، برخاسته از سینه ای است که منبع علم الهی است و آن سینه از آن حاج میرزا حسین نوری است. آن شخصیتی که از نور علم او ستارگان درخشان در افق می درخشند.

4- طیّ: در هم پیچیدن

5- عَنَا له: خضع له، برای او خضوع و فروتنی کرد.

مُوَثَّقَةً أَسْمَاؤُهُمْ فِي رِجالِكُمْ *** فَفِي كُلِّ سِفْرٍ مِنْ فَضائِلِهِمْ شَطَرُ (1)

فَمِنْهُمْ كَمالُ الدِّين كَمْ فِي مَطالِبِ السُّؤْلِ *** طَوَى سُولاً بِهِ انْكَشَف السِّتْرُ (2)

وَذَا الْحافِظُ الْكَنْجِيُّ كَمْ فِي بَيانِهِ *** بيانُ بَراهِينَ يَبِينُ بِها الأَمْرُ (3)

وَكَمْ لابن صَبّاغٍ قُصُولٌ مُهِمّةٌ *** تُفَصِّلُ ما قَدْ أَجْمَلَ الْكُتُبُ وَ السَفْرُ

و إِنّ لِشَمس الدَّين تَذْكِرَةٌ لِمَنْ *** يُرِيدُ خَواصّاً طِبْقُها النّصّ وَ الذِّكْرُ

و حَسْبِي بِمُحْيِي الدِّين نَقْصاً فَإِنّ فِي *** الفُتُوح عَلَيْكَ الْفَتْحُ قَدْجاءَ والنّصْرُ (4)

وَ كَمْ فِي يَواقِيتِ الْجَواهِرِ جَوْهَرٌ *** بِهِ عادَ شَعْرانِيكُم وَ لَهُ الْفَخْرُ

لَواقِحُ أنوارٍ لَهُ انظُرْ فَإِنّ لِلْعراقيّ *** فِيهِ قِصّةً عُودُها نَضرٌ

وَ صَدّقَهُ فِيهِ الخَواصُّ على من *** كراماتُهُ لا يُسْتَطاعُ لَها ذِكْرُ

وَ ذُوالْقَدْرِ هَا هُمْ بَيّنُوا قَدْرَ عُمْرِهِ *** فَماذا يَقُولُ الْيَوْمَ مَنْ مَا لَهُ قَدْرٌ

و فَضْلُ الْخِطابِ للخَواجَه پارسا قَدِ احْتَوَى *** تَفاصيلَ فِيها يُثلَجُ الْقَلبُ والصّدْرُ (5)

و هذا أَبُو الفَتحِ احْتَوَتْ أَرْبَعِيتُهُ *** أحادِيثَ فِيها جُلُّ أَصْحابِكُمْ قَرُّوا (6)

1- سفر: کتاب

2- مطالب السؤل کتابی است تألیف کمال الدین محمد بن طلحه شافعی

3- یَبِینُ: روشن و آشکار می شود

4- مقصود از " الفتوح " همان کتاب الفتوحات المکیة في معرفة اسرار المالکیة و الملکیه ابن عربی است شاعر در این بیت و ابیات بعد از آن به ذکر اسامی تعدادی از دانشمندان اهل تسنن که در کتاب های خویش از آن حضرت یاد کرده اند، پرداخته است. ما در فصل سوم، در ضمن شرح قصیدهٔ صاحبیّه سیدرضا هندی، پیرامون این شخصیّت ها و کتاب هایشان توضیحاتی داده ایم.

5- ثُلِجَ فُؤاده: دل او شادمان و خنک شد

6- جُلّ الشيء: بیشترین آن چیز

وَكَمْ لِلبُخَارِي الدّهْلَوِيُّ رَسَائِلِ *** بِهِنّ مَعَ المَهْدِيُّ آبَاؤُهُ الغُرُّ (1)

وَفِي رَوضَةِ الأَحْبَابِ لِلحَقِّ رَوْضَةٌ *** بِعُرْفِ عَطَاءِ اللهِ ضَاعَ لَهَا نَشْرٌ

وَ هَذا البَلَاذُرِي سَلْ عَنْ مُسَلْسَلَاتِهِم *** تجدهُ رَوَى عَنْهُ شَفَاهَا وَلَا نُكْرٌ

وَهَذا مَوَالِيدُ الأَئِمّةِ قَاطِعٌ *** بِهَا كَمْ تَبَدّى لِابْنِ خَسّابِكُمْ سِرٌ (2)

وَهَا لِابْنِ شَمْسِ الدِّيْنِ كَمْ مِنْ هدَايَةٍ *** عَلَى سُعَدَاء الكَشْف آثَارُهَا غُرٌ

يَقُوْلُ أَرَى المهدي حَقّاً وَ أَنّهُ *** سَيَبْدُو وَإِنْ كَانَ اسْتَطَالَ لَهُ العُمْرُ

ففي الكَافِرِينَ السّامِرِي نَظِيرُهُ *** وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ الْيَاسُ وَالرُّوحُ وَالخِضْرُ

وَكَالسّامِرِي الدّجّالُ إِنّ لِشَأْنِهِ *** حَدِيثًا غَرِيْبَاً سَوْفَ يَأْتِي لَهُ ذِكْرٌ

وَفَضْلُ بْنِ رُوْزِبْهَانِكُمْ مَعَ عِنادِهِ *** أَقَرّ بِمَا قُلْنَاهُ إِذْ وَضَحَ الأَمْرُ

وَنَاصر دين الله لَوْلَا اعْتَقَادُهُ *** عَلَى أَنّ ذَا السِّرْدَابَ غَابَ بِهِ البَدْر

لَمَا شُيِّدَتْ مِنْهُ المَبَانِي بِأَمْرِهِ*** وَحُرِّرَ فِيهَا باسمه الخَلَفُ الظُّهْرُ (3)

وَ هَذِي يَنَابِيعُ المَودَةِ كَمْ جَرَتْ *** لَنَا مِنْ سُلَيْمَانِ بِهِ الْأَبْحُرُ الغُزْرُ

وَذَا أَحْمَدُ الجَامِيَ والعَارِفُ الّذِي *** غَدَا شَيْخُ إِسْلَامِ لَكُمْ أَيُّهَا النّفْرُ

وَ للصّفَدِيِّ شَرْحُ دَائِرَة بهَا *** عَلَى الغَيْبِ مُحْي الدِّين أَطْلَعَهُ الجُفْرُ

وَ عَيّنَهُ في شِعْرِهِ مَادِحَاً أبو *** المَعَالِي ذِي الْأَسْرَارِ الْقَوْنَوِيّ الصّدْرُ

وَ مُلَّا جَلَالُ الدِّينِ المَثْنَوِي الّذي *** يَحقُّ لَهُ ذُو الكَشْف لَوْ سُجّدًا خَرُّوا

وَ كَمْ عَبْدِ رَحْمَن لَكُمْ مُتَأَلِّهٍ *** بِمِرّآةِ أَسْرَارٍ تَجَلّى لَهُ السِّتْرُ

1- الغُرّ (جمع الأغرّ): شريف

2- تَبَدّى: آشكار شد

3- حَرّرَ الْوَلَدَ أَو الشّيءَ: آن كودک و يا آن چيز را براى طاعت و خدمت خداوند وقف كرد. قرآن كريم مى فرمايد: (رَبِّ إِنِّى نَذَرْتُ لَکَ مَا فِى بَطْنِى مُحَرَّراً)

وَذَا النّسَفِي يَحْكِيْهِ عَنْ حَمَوِيّكُمْ *** وَعَنْ ذَاكَ تَحقيق النُّبُوّةَ يَفْتَرُّ

بَرَاهِيْنُ سَابَاطِيّكُمْ كَمْ تَضَمّنَتْ *** لِقَاضِي جَوَادِ مَا يَبِيْنُ لَهُ العُذْرُ

وَ كَمْ حَلّ مَوْدِيكُمْ بِالمُكَاشَفَاتِ مِنْ *** غَوامِضِهَا مَا ضَمّتِ الحُجْبُ والسّتْرُ

وَ كَمْ نَظَمَ البَصْرِيُّ عامرُ تُحْفَةً *** غَدَتْ ذَاتَ أَنْوَار مَضامينُها الغُرُّ

تُعَرّضُ فِيهَا الفَارِضِيّةَ فَاعْتَلَتْ *** عَلَيْهَا وَلم لَا تَعْتَلِي وَهِيَ البَكْرُ (1)

يَقُوْلُ بِهَا حَتّى مَتَى أَنْتَ عَائِبٌ *** إِمَامَ الهُدَى قَدْ ضَاقَ مِنّا لَكَ الصّدْرُ

كَذَا الهَمَدَانِي وَالنّسْيْمِي وَ شَيْخُكُمْ *** مُحَمّدُ صُبّانِ الّذِي انْتَجَتْ مِصْرُ (2)

كَذَا العَارِفُ العَطَارُ كَمْ ضَمّ شِعْرَهُ *** مَدَائِحَ مِنْ أَرْوَاحِهَا نُفَحَ العِطْرُ (3)

وَ هَذا الخوارزمی الخَطِيْبُ رَوَى لَنَا *** حَدِيثاً به لَا شَكَّ يَعْتَقِدُ الحَبْرُ

أَلا فَانْظُرُوْا يَا مُسْلِمينَ لمُنْكَر *** عَلَيّ مَقَالاً مَا به أَبَداً نُكْرٌ

يُكَفّرُني فِيْمَا أَقُولُ وَ إِنّمَا *** تَدِيْنُ بِهِ تَاللهِ أَقْوامُهُ الغُرُّ

وَ كُلُّهُمْ مَا بَيْنَ رَاوِ وَعَارِف *** وَ شَيْخِ لَهُ الكَشْفُ المُبَجّلُ والسّرُّ

اکثریّت آن دسته از علمای عامه که معتقدند، مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - واقعیّت دارد، می گویند: آن حضرت در آخرالزمان متولّد می گردد؛ ولی در میان آن ها گروهی بوده و هستند که دور از تعصب و با وجدانی بیدار، یا به ملاحظهٔ امانت در نقل تاریخ، متوجه شده؛ یا ناگزیر گشته اند؛ بگویند؛ این مهدی از دودمان پیامبر - صلّی الله علیه و آله - و فرزند نهمین امام حسین - علیه السّلام - است. با آن مزایا و خصوصیّات نمی تواند، کسی جز پسر امام حسن عسکری (علیه السلام)

1- البکرُ: هر کار نو پیدا که مانند که پیشتر نشده باشد

2- أَنْتَجَ الشيءُ: آن چیز نتیجه داد و أَنْتَجَ الشّيءَ: آن چیز را بوجود آورد یا ساخت

3- نَفَحَ الطيبُ: بوی خوش پراکنده شد

باشـد و اکثریّت قریب به اتفاق ایشان صـریحاً گفته انـد: ابوالقاسم محمـد بن الحسن العسـکری متولّـد در سامرا به سال (255 ه-. ق) یا سنوات دیگر، همان مهـدی موعود در مجموع روایات معتبر و صـحیح أهل سـنّت است و نمی تواند شـخص دیگری باشد. نه با آن ها که پیش از ولادت وی، دعوی مهدویت کرده اند، قابل تطبیق است، و نه میتوان منکر پسـر امام عسکری (علیه السلام) به عنوان " مهدی " شد. (1)

سید حسن میرجهانی طباطبائی اسامی چهل نفر از دانشمندان اهل سنّت را که به ولادت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اعتراف کرده اند، در ضـمن ارجوزه زیبایی که تحت عنوان " في ذکر بعض من المعترفین بولادته من اهل السـنّة " سـروده، بیان می کند؛ او می گوید: (2)

لَيْسَ لَنَا الْخِلافُ فِي وِلادَتِهِ *** وَ إِنَّهُ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ

وَ غَيْرُنَا قَدْ قَالَ بِالْوِلادَةِ *** أَكْثَرُهُمْ مِنْ عُلَماءِ سادَةِ

رَأَيْتُ أَنْ أَعُدَّ جَمْعاً مِنْهُمُو *** أسماءَهُمْ هُنا لِكَيْ تَغْتَنِمُوا

فَمِنْهُمُ ابْنُ طَلْحَةٍ مُحَمّدٌ *** هُوَ الَّذِي عِنْدَهُمُو مُعْتَمَدٌ

قَدْ قالَ فِي مَطالِبِ السُّولِ *** وِلادَةَ المُنْتَظَرِ الْمَأْمُولِ

وَ مِنْهُمُ الْكَنْجِيُّ فِي الْكِفايَةِ *** قَدْ قالَ فِيهِ ما بِهِ الْكِفايَةُ

وَ مِنْهُمُو مَنْ قالَ ذا فِي التَّذْكِرَة *** سِبْطُ ابْنُ جَوْزِيٍّ فَفِيها ذَكَرَه

وَ مِنْهُمُ الإمامُ مُحْيِي الدِّينِ *** مَنِ ادّعَى الْكَشْفَ مَعَ الْيَقِينِ

فَفِي الفتوحاتِ بِها قَدِ اعْتَرَفَ *** فَضْلاً عَنِ الأَخْبَارِ بِالْجَفْرِ كَشَفَ (3)

1- دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص 40

2- الدرر المکنونه، ص 202 - 209

3- علم الجفر: علم حروف، و آن علمی است که پیروانش معتقدنـد به وسـیله آن حوادث را تا پایان جهان در می یابنـد. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: نوائب الدهور فی علائم الظهور، ج 4، صص 32 - 26

كَذَا ابْنُ صَبَاغٍ مِنَ الأئِمّةِ *** قد قالَ فِي قُصُولِهِ المُهمّةِ

وَ فِي الْيَواقِيتِ بِهَا الشّعْرانِيّ *** يَقُولُ فِي مَطوِيِّ جُزْءِ الثّانِي

وَ مِنْهُمُ الْجامِيُّ في الشَّواهِدِ *** مُعْتَرِفٌ بِها وَ لَيْسَ جاحِدٌ

وَ الْپارسا مُحَمّدُ البُخارِيّ *** مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ وَ ذُواشْتِهارٍ

فِي فَصْلِهِ الْخِطَابُ إِنّهُ اعْتَرَف *** وِلادَةَ الطُّهرِ بَقِيّةِ السّلَف

كانَ بِهَا الْقَائِلَ غَيْرَ نَاكِسٍ *** فِي الأَرْبَعِينَ ابْنُ أَبِي الْفَوارِسِ

الدِّهلوي الشّيْخُ عَبْد الحَقِّ *** قالَ بِها مِنْهُمْ بِقَولٍ حَقٍ

فَإِنّهُ قَدْ قَالَ فِي الْمَناقِبِ *** ما هُوَ لِلْخَصْمِ شِهَابٌ ثاقِبُ

مِنْهُمْ جَمَالُ الدّين عَطاء اللهِ *** إِبْنُ غِياثِ الدّينِ فَضْلِ اللهِ

فِي رَوْضَةِ الأَحْبَابِ قَدْ قَالَ بِها *** وَ هْوَ بِما قالَ كَما نالَ بِها

وَ الْحافِظُ البَلاذُرِيُّ أَحْمَدُ *** مَنِ الّذِي والدُهُ مُحَمَدٌّ

مِمّنْ هُوَ الْقائِلُ بِالْوِلادَةِ *** وَ فِي مُسَلْسَلاتِهِ أَفادَهَ

وَ فِي الْمَواليد ابْن خَشّابٍ لَقَدْ *** قالَ وِلادَةَ بَقِيّةِ الأحَد

وَ مِنْهُمُ الشّيْخُ شَهابُ الدّينِ *** العالِمُ الّذِي ابْنُ شَمْسِ الدّينِ

لُقّبَ بَيْنَ الْعُلَماءِ بِالْمَلِكِ *** فِي سِلْكِ أَهْلِ الرّأْيِ كَانَ يَنْسَلِكُ

فَإِنّهُ قَدْ قَالَ بِالْوِلادَةِ *** وَ الْقَوْلُ فِي هِدايَةِ السّعادَةِ

وَ مِنْ مُصَنّفاتِهِ التّفْسِيرُ *** بِبَحْرِ مَوّاجٌ هُوَ الشّهِيرُ

وَ مِنْهُمُ الْقاضِي الْمُسَمّى بِعَلِيٍّ *** بِالْعِلْم مَعْرُوفٌ كَذا بِالْعَمَلِ

الْمُتّقِيُّ شارِحُ الْمِشْكوة *** وَ شَرْحُهُ الْمَوْسُومُ بِالْمِرْقاةِ

مَقامُهُ لَدَيْهِمُو جَلِيلٌ *** وَ ما يَقُولُ عِنْدَهُمْ جَمِيلٌ

و يَقْبَلُونَ جُلُّهُم رِوايَتَه *** فَإِنَّهُ مُعْتَرِفٌ وِلادَتَه

بَلْخِيُّهُمْ قَدْ قالَ بِالْوِلادَةِ *** وَ فِي الْيَنابِيع كَذا أَفادَهُ

كَذاك شَبْلَنْجِيُّهُمْ قالَ بِها *** فِي نُورِ الأَبْصَارِ لَقَدْ بَيّنَها

وَابْنُ صَبَانٍ كَذا قَدِ اعْتَرَفَ *** كَما في الإِسْعَافِ وِلادَةَ الْخَلَفِ

وَ الْقُوْنَوِيُّ قالَ فِي أَبْيَاتِهِ *** مَوْلِدَهِ وَ الْبَعْضَ مِنْ صِفاتِهِ

وَ كانَ مِنْهِمْ نَاصِرُبْنُ الْمُسْتَضِي *** مُعْتَقِداً بِها رَأَى أَنْ يَقْتَضِي

عِمارَةَ السّرْدابِ بَيْتَ مَوْلِدِهِ *** لأَنّها تَكْشِفُ عَنْ مُعْتَقَدِهِ

فَالأَمرُ بِالتّعْمِيرِ مِنْهُ قَدْ صَدَرَ *** وَ عَمّرُوا السّرْدابَ نَحْوَ ما أَمَرَ

لَوْلاَ اعْتِقادُهُ بِأَنّهُ انْتَسَبَ *** إِلَى الّذِي مِنْ رَبِّهِ قَدِ احْتَجَبَ

وَ إِنّهُ لَمَوْضِعُ وِلادَتِهِ *** مَسْقَط رَأْسِهِ مَكَانُ غَيْبَتِهِ

قَطّ فَهَذَا الأَمْرُ مِنْهُ ماصَدَرَ *** وَ هكَذا تَزْيِينَهُ فَما أَمَرَ

وَ مِنْهُمْ مَنْ قالَ بِالْوِلادَةِ *** اَلأَحْمَدُ الْجامِيُّ ذُوالإِفادَةِ

وَ مِنْهُمُ الْعارِفُ فِي المِرْآةِ *** قَدْ ذَكَرَ الْمِيلادَ وَ الصِّفاتِ

عَنِ الإِمامِ العالِمِ الْمَتِينِ *** أَعْنَي السُّيُوطِيَّ جَلالَ الدِّينِ

صاحِبُ إِحْياءِ الْمُمِيتِ قَدْ ذَكَرَ *** قِصّةَ مِيلادِ الإِمامِ الْمُنْتَظَرِ

كَذَا الرِّفاعِيُّ سِراجُ الدِّينِ *** مُعْتَرِفٌ بِها عَلَى التّبْيِينِ

صحاح الأخبارِ الّذِي ألفَهُ *** ضَمّنَ قَوْلَهُ وَ ما أَنْصَفَهُ

وَ الْهَيْثَمِيُّ الشّافِعِيُّ ابْنُ حَجَرٍ *** فَفِي الصّواعِقِ بِها لَقَدْ أَقَرّ

كَذَا ابْنُ يَحْيَى قَالَ فِي عِقْدِ الدُّرَرِ *** فِي شَرْحِ حالاتِ الإِمامِ الْمُنْتَظَرِ

وَ الْهَمَدانِيُّ بِها قَدِ اعْتَرَفَ *** مَوْلِدَهُ ابْنُ خَلّكَانَ قَدْ وَصَفَ

إِنّ ابْنَ يُوسُفِ الزّرَنْدِي لَقَدْ *** قالَ بِها وَ قَوْلُهُ قَوْلٌ أَسَدٌ

ص: 32

مِعْراجُهُ الْوُصُولُ مُحْتَوِيهِ *** لَوْ شِفْتَهُ فَلْتَطْلُبَنّ فِيهِ

وَ قالَها الصّفْدِي بِشَرْحَ الدّائِرَةِ *** كَذَا الْمَطِيرِي فِى الرّياضِ الزّاهِرَةِ

كَذَا ابْنُ حَمْدانَ لَفِي الْهِدايَةِ *** قالَ بِها وَ قَدْ حَكَى الرّوايَةَ

وَ الْعَامِرُ الْبَصْرِيُّ فِي مَنْظُومَتِهِ *** فَإِنّهُ مِنْ قائِلِي وِلادَتِهِ

وَ فِي الْبَراهِينِ لَقَدْ قَالَ بِها *** القاضِي الْجَوادُ الْمُقْتَفِى ناقِلَها

وَ مِنْهُمُو مَنْ قالَ بِالْقَوْلِ الأَسَدّ *** بِها هُوَ الْعَطَارُ فِيمَنِ أعتَقَدَ

كَذا النّسِيمِيُّ كَذَا الْخَوارزمِيّ *** كَالْمَوْلَوِيِّ قالُوا سَبِيلَ الجَزْمِ

وَابْنُ بَطُوطَةَ كَذا فِي رِحْلَتِهِ *** لَكَانَ مِنْ مُعْتَرِفِي وِلادَتِهِ

وَ صاحِبُ التّاريخِ إبْنُ الْوَرْدِيّ *** بها يَقُولُ وَ كَذا يؤدِّي

إعْلَمْ بِأنّ القَائِلِينَ مِنْهُمُو *** كانُوا كَثِيرِينَ وَ هُمْ لَدَيْهِمُو

كُلٌّ مِنَ الأفَاضِلَ الكِرامِ *** هُمُ المَعاريفُ لَدَى الفِخامِ

إنّي اكْتَفَيْتُ الذِّكْرَ فِي أَرجُوزَتِي *** مِنْهُم بِالأرْبَعِينَ أَهْلَ السُّنّةِ

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و شعرای عامه

اشاره

در میان علما و ادبای عامّه، شـعرایی را می یابیم که اشـعاری درباره مهدی موعود سروده اند. اینان نیز به دو گروه تقسیم می شوند. گروهی که در اشعار خود از ظهور و قیام و انقلاب جهانی آن حضرت و بر چیده شدن بساط ظلم و ستم و برقراری حکومت عدل جهانی به دست مبارک آن بزرگوار، سـخن گفته اند و گروهی که از این فراتر رفته، با توجه به روایات فراوانی که از پیامبر گرامی اسلام – صلّی الله علیه و آله – نقل شـده که مهدی از اهل بیت من و از نسل امام حسـین – علیه السّلام – است و پیغمبر – صـلّی الله علیه و آله – بارها نام مبارک آن حضرت را بر زبان آورده و با ذکر نام پدر و اجداد و دیگر خصوصیّات او به معرفی آن امام همام پرداخته است؛

آن ها نیز در اشـعار خود از مهدی – عجل الله تعالی فرجه الشریف – به عنوان فرزند امام حسن عسکری یاد می کنند و تنها به ذکر نام پدر بزرگوارش اکتفا نمی کنند بلکه نام تک تک اجداد مطهّرش را تا نبی اکرم – صـلّی الله علیه و آله و سلم – در اشعار خود به تفصیل ذکر می کنند. اینک، ما در این نوشـتار، ضـمن معرّفی چند تن از شعرای اهل سنّت که در خصوص حضرت مهدی – علیه السّلام – شعر گفته اند، به ذکر و بررسی اشعار آنان می پردازیم.

1- ابن ابی الحدید معتزلی (656 ه. ق)

*ابن ابی الحدید معتزلی (656 ه. ق) (1)

عزّ الدین عبدالحمید بن ابی الحسـین هبة الله بن محمد بن حسـین بن ابی الحدید مدائنی، حکیمی اصولی، نویسـنده ای فاضل، آشنای به علم کلام و و بر عقیده معتزله بود.

وی دارای تألیفات بسیاری است. مهم ترین آن ها عبارتند از: 1- شرح نهج البلاغه در بیست جلد؛ 2- الاعتبار علی کتاب الذریعة در سه جلد؛ 3- العبقری الحسان؛ 4- الفلک الدائر علی المثل السائر؛ 5- شرح المحصل؛ 6- نقض المحصول في علم

1- با توجه به تاریـخ وفات ابن ابی الحدید، باید از او بعد از "ابو سالم کمال الدین محمد بن طلحه شافعی " سـخن می گفتیم ولی از آن جا که ابن ابی الحدید، از جمله دانشمندان برجسته و نامی اهل تسنّن است و در نزد شیعیان نیز به خوبی شناخته شده است؛ در این مبحث او را بر دیگر شعرای عامّه که در خصوص حضرت مهدی – سلام الله علیه – شعر سروده اند، مقدّم داشتیم.

الاصول؛ 7- شرح الياقوت؛ 8- الوشاح الذهبي في العلم الأبی؛ 9- انتقاد المصفی؛ 10- الحواشی علی کتاب المفصل في النحو. (1)

ابن ابی الحدید اشـعار فراوانی سروده است. بهترین و مشهورترین آن ها " قصاید علویّات سبع " اوست که در مدح پیامبر اکرم - صلّی الله علیه و آله - و مولای متّقیان علی - علیه السّلام - سـروده است. وی در قصیدهٔ ششم (قصیده عینیّه) بعد از آن که در توصیف صفات بارز امیر مؤمنان علی - علیه السّلام - اشـعار بسـیار زیبایی را سروده است، به مسأله مهدی موعود و انتظار فرج اشاره می کند و در اشعار نغز خود، ظهور آن حضرت را قطعی می داند و انتظار آن روز را می کشد، پس می گوید: (2)

وَ رَأَيْتُ دِينَ الإعْتِزالِ وَ إِنّنِي *** أَهْوَى لأجْلِكَ كُلّ مَنْ يَتَشَيّعُ (3)

و لَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنّهُ لا بُدّ مِنْ *** مَهْدِيكُمْ وَ لِيَوْمِهِ أَتَوَقّعُ (4)

يَحْمِيهِ مِنْ جُنْدِ الإِلَهِ كَتائبُ *** كَالْيَمّ أَقْبَل زاخراً يَتَدَفّعُ (5)

1- الروضة المختارة، ص 165 - 167

2- همان مأخذ، ص 144

3- مخاطب در ضـمیر " لاجللک " علی بن ابی طالب - علیه السّلام - است یعنی: من معتقد به دین اعتزالم؛ در حالی که به خاطر تو، هر شیعه ای را دوست دارم.

4- لام " لقد " لام موطئه برای قسم است. یعنی: به خدا قسم، من (ظهور) مهدی شما را حتمی می دانم و انتظار آن روز را می کشم.

5- الکتائب (جمع الکتیبه): لشکر. الیَمّ: دریا. زَخَرَ الْبَحْر: آب دریا بالا آمد؛ طغیان کرد؛ موج زد. تَدَفّعَ السّیل: سیل به شدت روان شد و امواج آن یکـدیگر را دفع کرد. یعنی: سـپاهیانی از لشـکر خـدا، همچون دریـای خروشـانی که هیـچ چیز در مقابل امواج متلاطم آن تاب مقاومت ندارد؛ از وی حمایت خواهند کرد.

فیها لآلِ أَبِي الْحَدِیدِ صَوارِمُ *** مَشْهُورَةٌ وَ رِماحُ خَطٍّ شُرّعٌ (1)

وَ رِجالُ مَوتٍ مُقْدِمُونَ کَأَنَّهُم *** أَشدُّ العَرِینِ الرُّبدُ لا تَتَکَعْکَعُ (2)

تِلْکَ الْمُنَی إِمَا أَغِبْ عَنْهَا فَلِي *** نقشٌ تُنازِعُنِي وَ شَوقُ یَنْزَعُ (3)

همـان گونه که ملاـحظه می شود؛ ابن ابی الحدیـد در این ابیـات، آرزوی قلبی خویش را برای شـرکت خود و خانـدانش در لشـکر الهی و خروشـان امـام زمـان، ابراز می دارد و خود و دودمـانش را در زمرهٔ اعوان و یـاران مهـدی به شـمار می آورد، ولی نـاگفته نمانـد که ابن ابی الحدید، از جمله آن دسته از دانشمندان عامّه است که معتقدند؛ مهدی موعود در آخرالزّمان متولد خواهد شد. وی در شرح نهج البلاغه در ذیل عبارت (فَهُوَ مُغْتَرِبٌ إِذَا اِغْتَرَبَ اَلْإِسْلاَمُ وَ ضَرَبَ بِعَسِیبِ ذَنَبِهِ وَ أَلْصَقَ اَلْأَرْضَ

1- الصوارم (جمع الصارم): شمشـیر برّان. شَهَرَ السیف: شمشیر را از نیام بر کشید. خطّ: مکانی است در یمامه که نیزه ها را بدان منتسب می کردند. الشـرّع: آماده پرتاب. یعنی: دودمان ابن ابی الحدید، در آن لشکر، شمشیرهای بران از نیام کشیده و نیزه های خطی آماده پرتاب دارند.

2- " رجال " در این بیت عطف به " رماح " شـده که در بیت قبل آمده است. الرُّبد (جمع الأربد): شـجاع، شـیر بیشه. تتکعکع: تجبن، می ترسد. یعنی: (و نیز از دودمان ابن ابی الحدید در آن لشکر) مردان جانفدایی هستند که گویی شیران نترس بیشه شجاعتند.

3- " إما " در اصل " إن ما " است که " إن " شـرطیه و " ما " هم زاید است. الُمنی: آرزوها. غابَ غیاباً عنه: از او دور و غایب شد. تنازعني: با من کشـمکش و مرافعه می کند. ینزع: یشتاق، مشتاق می شود. یعنی: این ها آروزهایی هستند که اگر از آن ها دور شوم؛ نفسم با من درگیر می شود و شوق و اشتیاق من، مرا به سوی آن ها می کشاند.

بِجِرَانِهِ بَقِيَّةٌ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ خَلِيفَةٌ مِنْ خَلائِفِ أَنْبِيَائِهِ) (1) می گوید: " به عقیده من، بعید نیست که مقصود حضرت از این کلام قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله - باشد که هر چند او تاکنون پا به عرصه وجود نگذاشته است؛ ولی خداوند، وی را در آخرالزّمان خلق خواهد کرد و در کلام هم چیزی نیست که بر وجود فعلی او دلالت کند. در میان همهٔ فرقه های مسلمان، اتفاق قطعی است که عمر دنیا و احکام و تکالیف پایان نمی پذیرد، مگر بعد از ظهور قائم آل محمّد - علیه السّلام - ". (2)

2- محیی الدّین بن عربی (637 ه. ق)

محیی الدّین بن عربی، مشهور به ابن عربی در مرسیهٔ اسپانیا متولد شد و در دمشق در گذشت، او از بزرگان عرفا و از مشایخ صوفیه است.

وی دارای تصانیف بسیاری مخصوصاً در عرفان می باشد؛ از جمله آن هاست:

1- تجلیّات عرائس النّصوص في منصات حکم الفصوص؛ 2- الفتوحات المکّیة

1- ترجمه و شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص 595 یعنی: پس، آن بزرگوار پنهان شده، گوشه ای اختیار نماید، هرگاه (فتنه و تباهکاری بسیار گشته) اسلام غریب (ضعیف و ناتوان) گردد؛ و (مانند شتر هنگامی که رنج و آزار بیند) دم خود را به حرکت آورده، جلو کردنش را به زمین می چسباند (خلاصه چنان ضعف آن را فرا گیرد که از پا افتاده و از جا بر نخیزد؛ این جمله اشاره به فرمایش حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - است که فرمود: (بَدَأَ الإسلام غریباً و سَیَعُودُ غریباً)، یعنی اسلام غریب و تنها پیدایش یافت و زود است که تنها گردد، یعنی پیرو واقعی نداشته باشد) آن حضرت باقیماندهٔ باقیمانده های حجّت خدا (ائمة هدی علیهم السلام) و جانشین جانشینهای پیغمبران او می باشد.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 535.

في اسرار المالكّية و الملكّية؛ 3- فصوص الحكم؛ 4- ترجمان الأشواق؛ 5- محاضـرة الابرار و مسامرة الاخيار؛ 6- جامع الاحكام؛ 7- عنقاء المغرب في بيان المهدى الموعود. (1)

محيى الدّين در باب سيصد و شصت و شش از فتوحات ابيات زير را در باره مهدى موعود سروده است: (2)

أَلا إِنّ خَتْمَ الأَوْلِياءِ شَهِيدٌ *** وَ عَيْنُ إمَامِ الْعَالَمِينَ فَقِيدٌ (3)

هُوَ السّيِّدُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ أَحْمَدَ *** هُوَ الصّارِمُ الْهِنْدِيُّ حِينَ يُبِيدُ (4)

هُوَ الشّمْسُ يَجْلُو كُلّ غَم وَ ظُلْمَةٍ *** هُوَ الوابِلُ الْوَسْمِيُّ حِينَ يَجُودُ (5)

همچنين، شـيخ سليمان حنفى از كتاب ديگر محيى الدّين، به نام عنقاء المغرب في بيان المهدى الموعود اشعارى را نقل مى كند. از جملهٔ آن ها دو بيت زير است. (6)

1- اعلام المنجد، ص 12؛ و دانشمندان عامه و مهدى موعود، ص 67 - 65؛ و فرهنگ معين، ج 6، ص 1931.

2- دانشمندان عامه و مهدى موعود، ص 64

3- الشـهيد: گواه امين. العين: جسم يعنى: آگاه باشـيد كه خاتم اولياء (حضرت مهدى عليه السلام) شاهد و گواهى امين بر اعمال بندگان مى باشد؛ در حالى كه جسم آن پيشواى جهانيان، از چشم خلايق پنهان است.

4- الصّارم: شمشـير برنـده. يُبيدُ: هلاک مى كند، نابود مى كند. يعنى: آن آقا مهدى آل احمد است و به هنگام نابودى (دشـمنان) همچو شمشير هندى است

5- الوابل: باران سـخت. الوَسْـمىّ: نخستين باران بهارى. يعنى: او آفتابى است كه هر غم و اندوه و ظلمت و تاريكى را بر طرف مى كند و هنگامى كه جود و بخشش مى كند؛ همانند اوّلين باران بهارى است (كه زمين هاى تشنه را سيراب مى كند)

6- ينابيع المودة، ص 416

إذا دارَ الزّمانُ عَلَى حُرُوفٍ *** بِسْمِ اللهِ فَالْمَهْدِيُّ قاما (1)

و يَخْرُجُ بِالْحَظِيمِ عَقِيبَ صَوْمٍ *** ألا فَاقْرَأَهُ مِنْ عِنْدِي السّلاما (2)

محیی الدّین در بارهٔ زمان ظهور حضرت ابیاتی سروده که انشاءالله در فصل چهارم به بررسی آن ها خواهیم پرداخت.

3-ابو سالم کمال الدّین محمّد بن طلحهٔ شافعی (650 ه. ق)

در طبقات الشافعیّه آمـده است: " وی، یکی از مصادر امور و رؤسای بزرگ بود. فقه و دیگر علوم را فرا گرفت. از فقها و دانشـمندان عقاید و مذاهب به شـمار آمد. مدّتی منشـی سـلطان بود و در این کار به مقام عالی رسـید. علم حدیث را نیز از محدّثان تحصیل کرد. در حلب و دمشق حدیث گفت و حافظ دمیاطی و مجد الدّین بن عدیم شاگرد او بودند " (3) یکی از آثار با ارزش وی کتاب مطالب السؤل في مناقب آل الرسّول است که در آن طی دوازده باب، راجع به ائمّه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - سخن گفته است

1- هنگامی که روزگار بر حروفی دور زنـد؛ پس مهـدی با نام خـدا قیام خواهد کرد. توضـیح: ظاهراً مقصود محیی الدّین از حروف، قطب هایی است که محیی الـدین در باب 463 فتوحات از آن بحث کرده است. پس گفته است: " فأقطاب هـذه الامّة إثنا عشـر قطباً علیهم مدار هذه الأمة کما أنّ مدار العالم الجسمي و الجسماني في الدنیا و الآخرة علی اثني عشر برجاً ".

2- حطیم: دیوار کعبه ما بین رکن و زمزم و مقام. یعنی: او بعـد از ماه روزه، از طرف حطیم کعبه خروج خواهـد کرد. هان ! از جانب من به آن حضرت سلام برسان.

3- دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص 68

و در باب دوازدهم چنین سروده است: (1)

فَهذَا الْخَلَفُ الْحُجّةُ قَدْ أَيّدَهُ اللهُ (2)

هَداهُ مَنْهَجَ الْحَقِّ وَ آتَاهُ سَجاياهُ (3)

وَ أَعْلَى فِي ذُرَى الْعَلْيَاء بِالتّأْيِيدِ مَرْقَاهُ (4)

وَ آتَاهُ حُلَى فَضْلٍ عَظِيمٍ فَتَحَلاهُ (5)

وَ قَدْ قالَ رَسُولُ اللهِ قَوْلاً قَدْ رَوَيْناهُ (6)

وَ ذُوالْعِلْمِ بِما قالَ إِذا أَدْرَكَ مَعْناهُ (7)

يَرَى الأَخْبارَ فِي الْمَهْدِيِّ جَاءَتْ بِمُسَمَاهُ (8)

وَ قَدْ أَبْداهُ بِالنِّسْبَةِ وَ الْوَصفِ وَ سَمَاهُ (9)

1- همان مأخذ، ص 68 - 71؛ والزام الناصب، ص 95.

2- آن حضرت جانشین و حجّتی است که خداوند او را تأیید نموده است.

3- او را به راه راست هدایت کرد و سجایای خویش را به او عطا کرد.

4- أعلی الشّيء: از آن چیز بالا رفت و بر آن برآمد. الذری: جمع الذُّرْوَة و الذُّرْوَة من كلّ شيء: بالای هر چیز "ذروة المجد ": بالاترین نقطهٔ بزرگی. " ذروة الجبل ": سرکوه. مَرْقی: نردبان یعنی: و با نردبان تایید الهی، به بالاترین نقطه های بزرگی رسید

5- و زیورهای فضیلتی عظیم به او مرحمت فرمود و آن حضرت هم لباس فضیلت را به تن کرد

6- رسول خدا سخنی فرموده که ما آن را روایت کرده ایم.

7- و آن کس که به آن چه پیامبر فرموده، علم پیدا کند؛ هرگاه معنای سخن آن حضرت را درک کند، خواهد دید که اخباری دربارهٔ علامات مهدی وارد شده و رسول خدا نسب و صفت و نام وی را آشکار کرده است.

8- و آن کس که به آن چه پیامبر فرموده، علم پیدا کند؛ هرگاه معنای سخن آن حضرت را درک کند، خواهد دید که اخباری دربارهٔ علامات مهدی وارد شده و رسول خدا نسب و صفت و نام وی را آشکار کرده است.

9- و آن کس که به آن چه پیامبر فرموده، علم پیدا کند؛ هرگاه معنای سخن آن حضرت را درک کند، خواهد دید که اخباری دربارهٔ علامات مهدی وارد شده و رسول خدا نسب و صفت و نام وی را آشکار کرده است.

وَ يَكْفِي قَوْلُهُ مِنى لإشراق مُحَياة (1)

وَ مَنْ بِضْعَتُه الزّهْرَاءُ مُرْساهُ وَ مَسْراهُ (2)

وَلَنْ يَبْلُغَ مَا أُوتِيهِ أمثالٌ وأشباهُ (3)

و إِنْ قالُوا هُوَ الْمَهْدِيُّ مَا مَانُوا بِما فَاهُوا (4)

4-صدرالدین قونوی (673 ه. ق)

ابوالمعالی محمّد بن اسحاق بن محمّد بن یوسف بن علی شافعی رومی قونوی، از مشاهیر علمای عظام و از اکابر عرفای والامقام بود و او را جناب شیخ الدّین عربی تربیت فرمود. مولانا جلال الدّین رومی را با وی کمال و داد و اتّحاد بود و هم او بر مولوی نماز گزارد. بین او و خواجه، سؤالها و جواب هایی ردّ و بدل شد و خواجه او را تمجید کرد. (5)

صاحب کشف الظّنون این کتب را از مؤلّفات او شمرده است: " 1- تبصرة

1- گفته رسول خدا کفایت می کند که فرمود: نور صورت مهدی از نور من است

2- بضعة: پاره تن. مُرْسَی: محل به وقوع پیوستن و پابرجا شدن یعنی: آن رسولی که پاره تنش زهرا، محل وقوع و روانه شدنش (به علم وجود) است توضیح: مقصود شاعر این است که مهدی - علیه السّلام - از سلاله پاک زهرا - علیها السلام - است

3- هیچ مثل و شبیهی، به این مقامی که من به مهدی دادم، نخواهد رسید

4- مان الرجُل: مرد آگانه دروغ گفت. فاه بالکلام: سخن گفت یعنی: و اگر بگویند؛ او مهدی است؛ در آن چه گفته اند، دروغ نگفته اند

5- لغتنامه دهخدا، ج 32، ص 168

المبتدی و تذکرة المنتهی به فارسی در اصول معارف؛ 2- مفاوضات راجع به وجود و ماهیت؛ 3- جامع الاصول؛ 4- الرسالة الهادیة؛ 5- الرسالة المرشدیة؛ 6- نفثة المصدور و تحفة المشکور؛ 7- إعجاز البیان في کشف بعض اسرار القرآن؛ 8- مؤاخذات ". (1)

شیخ سلیمان حنفی در کتاب ینابیع المودّة مي نویسد: شیخ صدرالدّین به شاگردانش وصیّت کرده بود که کتب مرا در پزشکی و حکمت بفروشید و پولش را به فقرا صدقه دهید ولی کتب تفاسیر و احادیث و تصوّف را در کتابخانه نگاه دارید و در شب اول درگذشت من، هفتاد هزار بار " لا اله إلا الله" برایم قرائت کنید و از جانب من به مهدی علیه السّلام سلام برسانید" (2)

صدرالدین قونوی دربارهٔ مهدی موعود اشعاری سروده که ذیلا گزیده ای از آن ذکر می شود: (3)

یَقُومُ بأَمْرِ اللهِ فِي الأَرْضِ ظَاهِراً *** عَلَی رَغْمِ شَیْطَانَیْنِ یَمْحَقُ لِلْکُفْرِ (4)

یُؤَیِّدُ شَرْعَ الْمُصْطَفَی وَ هُوَ خَتْمُهُ *** وَ یَمْتَدُّ مِنْ مِیمٍ بِأَحْکامِها یَدْرِي (5)

عَلَی یَدِهِ مَحْقُ اللّئامِ جَمِیعِهِمْ *** بِسَیْفِ قَوِی الْمَتْنِ عَلكَ أَنْ تَدْری (6)

1- همان مأخذ.

2- دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص 75 - 77

3- ینابیع المودّة، 469

4- به فرمان خدا در روی زمین آشکارا قیام می کند و علیرغم دو شیطان (انس و جن)، کفر را از بین می برد.

5- شریعت مصطفی، خاتم انبیاء را که از زمان حضرت محمد (تا زمان ظهورش) ادامه می یابد و به احکام آن (کاملاً) واقف است، تأیید و پیشتبانی می کند

6- نابودی همه اشخاص پست و لئیم، به دست پرتوان و شمشیر محکم و استوار اوست شاید تو از حقیقت آن شمشیر و آن قائمی که به فرمان حق برای احیای آن دین استوار مشخّص شود، آگاه شوی

حَقِيقَةً ذاكَ السّيْفِ وَ القَائِمِ الّذِي *** تُعَيّنُ لِلدّينِ القَويمِ عَلَى الأمرِ (1)

أَلَيْسَ هُوَ النُّورُ الأتمُ حَقِيقَةً *** وَ نُقْطَةُ مِيمٍ مِنْهُ إِمْدَادُها يَجْرِي (2)

يُفيضُ عَلَى الأكْوانِ ما قَدْ أفاضَهُ *** عَلَيْهِ إِلهُ الْعَرْشِ فِي أَزَلِ الدّهْرِ (3)

5- شیخ عبدالرّحمن بسطامی (858 ه. ق)

شیخ سلیمان حنفی در کتاب ینابیع المودّة (4) می نویسد: " شیخ کبیر عبدالرحمن بسطامی مؤلّف کتاب درّة المعارف - قدّس الله سرّه و أفاض علیه فتوحه و علومه - در شعر خود می گوید:

وَ يَظْهَرُ مِيمُ الْمَجْدِ مِنْ آلِ أَحْمَدَ *** وَ يَظْهَرُ عَدْلُ اللّهِ فِي النّاسِ أَوّلاً (5)

كَما قَد رُوينا عَنْ عَلِيّ الرّضا *** و فِي كَنز عِلْمِ الحَرْفِ أَضْحَى محملا (6)

ص: 43

1- نابودی همه اشخاص پست و لئیم، به دست پرتوان و شمشیر محکم و استوار اوست شاید تو از حقیقت آن شمشیر و آن قائمی که به فرمان حق برای احیای آن دین استوار مشخّص شود، آگاه شوی

2- آیا در حقیقت او نور کامل تر و تمام تر نیست ؟ در حالی که نقطهٔ میم از او امداد می گیرد.

3- آن چه را که خداوند عرش در عالم ازل به او افاضه نموده؛ بر عالم هستی افاضه می کند

4- 9 - ص 192

5- میم مجد و عظمت آل احمد ظهور می کند و عدل خداوند برای اولین بار (چنان که باید) در میان مردم آشکار می شود. توضیح: میم در این بیت اشاره به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف - دارد.

6- چنان که از امام علی بن موسی الرّضا برای ما روایت شده و از گنجینه علم حروف هم بدست می آید

وَ یَخْرُجُ حَرْفُ الْمِیمِ مِنْ بَعْدِ شِینِهِ *** بِمَکَّةَ نَحْوَ الْبَیْتِ بِالنّصْرِ قَدْ عَلا (1)

فَهذا هُوَ الْمَهْدِیُّ بِالْحَقِّ ظَاهِرٌ *** سَیَأْتِي مِنَ الرّحْمَن لِلْحَقِّ مُرْسَلاً (2)

وَ یَملأُ کُلِّ الأَرْضِ بِالْعَدْلِ رَحْمَةً *** وَ یَمْحُو ظَلامَ الشّرکِ وَالْجَوْرِ أَوّلاً (3)

وِلایَتُهُ بِالأمْرِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ *** خَلِیفَةُ خَیْرِ الرُّسْلِ مِن عَالَمِ الْعُلا (4)

6-فضل بن روزبهان (زنده در سال 909 ه. ق)

فضل بن روزبهان بن فضل الله شافعی خُنجی از مردم " خنج " فارس و از شاگردان عمیدالدّین شیرازی و جمال الدّین اردستانی و قاضی اصفهان بود و در دربار سلطان یعقوب بایندری، پیشه دبیری داشت.

او همان کسی است که در رد کتاب نهج الحق علامه حلّی دانشمند بزرگ شیعی کتابی به نام ابطال نهج الباطل نوشت و تمام معتقدات شیعه امامیه را به باد انتقاد گرفت و با عناد و لجاج زایدالوصفی به ردّ و انکار آن ها پرداخت و قاضی نورالله شوشتری کتاب احقاق الحقّ را نیز در ردّ پاسخ ایرادهای بی پایهٔ او نگاشت؛ (5) ولی با

1- و حرف میم بعد از شین آن، در مکّه از طرف کعبه، با نصرت و برتری خارج می گردد. توضیح: ظاهراً مقصود این است که حضرت مهدی - سلام الله علیه - پیروزمندانه از جانب کعبه ظهور خواهد کرد.

2- این همان مهدی است که به حق ظهور می کند و بزودی از طرف خدای رحمان برای (احیای) حق فرستاده خواهد شد

3- و با (اجرای) عدالت، عرصه زمین را سرشار از رحمت می کند و تاریکی هایی شرک و ستم را نخست نابود می کند.

4- ولایت امر او از جانب پرودگارش می باشد و او جانشین بهترین پیغمبران از عالم بالاست.

5- احقاق الحق، ج 1، ص 74 - 80؛ و دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص 106 - 108.

وجود این همه دشـمنی و عنادی که نسـبت به شـیعه دارد؛ در پاسخ علامه حلّی که راجع به فرزندان و همسر امیر مؤمنان می گوید: فاطمه همسـر او، بـانوی بـانوان جهان است؛ می نویسـد: " می گویم: فضائل فاطمه – صـلوات الله علی أبیها و علیهما و علی سائر آل محمّـد و السّـلام – امری مسـلم و غیر قابـل انکـار است؛ زیرا انکار دریا با رحمتش و بیابان با وسـعتش و آفتاب با نورش و نور با روشـنائیش و ابر با جودش و فرشـته با سـجده کردنش، انکاری است که بر منکرش جز اسـتهزاء و سرزنش نیفزاید و چه کسی می تواند جماعتی را انکار نماید که اهـل خیر و سـعادت و خزانه داران معـدن نبوت و حافظان آداب جوانمردی بودنـد – صـلوات الله و سـلامه علیهم – و چه نیکو دربارهٔ ایشان شعر گفته ام: (1)

سَلامٌ عَلَی الْمُصْطَفَی الْمُجْتَبَی *** سَلامٌ عَلَی السّیِّدِ الْمُرْتَضَی (2)

سَلامٌ عَلَی سِتّنا فاطِمَة *** مَنِ اخْتارَها اللهُ خَیْرَ النِّساء (3)

سَلامٌ مِنَ الْمِسْكِ أَنْفاسُهُ *** عَلَی الْحَسَنِ الأَلْمَعِیِّ الرِّضا (4)

سَلامٌ عَلَی الأَوْزَعِیِّ الْحُسَیْنِ *** شَهِیدٌ ثَوَی جِسْمُهُ کَرْبَلا (5)

1- کشف الاستار، ص 73 و 74

2- سلام بر مصطفای برگزیده و سلام بر آقا (علی) مرتضی

3- السّبت: السّیّدة، خانم، بانو. یعنی: سلام بر بانوی ما فاطمه؛ کسی که خداوند او را به عنوان بهترین زنان برگزید.

4- الألمعیّ: الألمع، هوشمند و روشن ضمیر. یعنی: سلامی که بوی مشک می دهد، بر حسن خشنود و هوشمند روشن ضمیر

5- سلام بر پرهیزکارترین انسان ها یعنی حسین؛ آن شهیدی که جسمش در کربلا جا گرفته است

سَلامٌ عَلَى سَيِّدِ الْعَابِدِين *** عَلِيِّ بْنِ الْحُسَينِ الزَكِيُّ الْمُجْتَبَى (1)

سَلامٌ عَلَى الْباقِرِ الْمُهْتَدَى *** سَلامٌ عَلَى الصّادِقِ الْمُقْتَدَى (2)

سَلامٌ عَلَى الْكاظِمِ الْمُمْتَحَن *** رَضِيُّ السّجايا إمامُ التّقَى (3)

سَلامٌ عَلَى الثّامِنِ الْمُؤْتَمَن *** عَلِيٌّ الرّضا سَيّدِ الأصفياء (4)

سَلامٌ عَلَى الْمُتّقِي التّقِيَ *** مُحَمّدٌ الطّيّبُ المُرْتَجَى (5)

سَلامٌ عَلَى الأَرْيَحِيُّ النّقِيِّ *** عَلِيّ الْمُكَرّم هادِي الْوَرَى (6)

سَلامٌ عَلَى السّيّدِ الْعَسْكَرِي *** إمامُ يُجَهّزُ جَيْشَ الصّفا (7)

سَلامٌ عَلَى الْقائِمِ الْمُنْتَظَر *** أَبِي الْقَاسِمِ القَرْمِ نُوْرِ الْهُدَى (8)

سيطلَعُ كَالشّمْسِ فِي غَاسِقٍ *** يُنَجّيهِ مِنْ سَيْفِهِ الْمُنْتَضَى (9)

1- سلام بر سرور عابدان، علی، فرزند حسین آن پاکیزه برگزیده

2- سلام بر باقر هدایت یافته؛ سلام بر صادق پیروی شده.

3- سلام بر کاظم امتحان شده که اخلاقش پسندیده و امام تقوی است.

4- سلام بر هشتمین (امام) امین، علی (بن موسی) الرّضا، آن سرور اصفیاء

5- سلام بر متّقی پرهیزکار محمد پاکیزه ای که چشم امید به او دوخته شده.

6- الأریحيّ: فرخنده خوی و نیک خصال. الوری: خلق. یعنی: سلام بر پرهیزکار فرخنده خوی و نیک خصال، علی مگرم و هدایت کننده انسان ها.

7- سلام بر آقا (امام) عسکری آن پیشوایی که سپاه صفا را آماده می کند

8- القرم: سرور بزرگوار. یعنی: سلام بر قائم منتظر، ابوالقاسم، آن سرور بزرگوار و نور هدایت

9- الغاسق: شب بس تاریک، و هر هجوم آورندهٔ به بدی و زیان را " غاسق " می نامند. و به همین مناسبت این لفظ بر شب که بدی ها و ضررها بیشتر از روز در آن واقع می شود و نیز بر هر تاریکی اطلاق می گردد. انتضی السیف: شمشیر را بر کشید یعنی: به زودی همچون آفتاب در دل تاریکی طلوع می کند و با شمشیر بر کشیده اش، اسلام را نجات می دهد

تَرَی یَمْلأُ الأَرْضَ مِنْ عَدْلِهِ *** کَما مُلِئَتْ جَوْرَ أَهْلِ الْهَوَی (1)

سَلامٌ عَلَیْهِ وَ آبَائِهِ *** وَ أَنْصارِهِ ما تَدُومُ السّما (2)

7-یحیی بن سلامة خصکفی (553 ه. ق)

ابوالفضل یحیی بن سلامة خصکفی شافعی از اهالی " میّافارقین " یکی از شهرهای مشهور و قدیمی شمال عراق، ادیبی نامی و دانشمندی خوش گفتار در نظم و نثر بود. (3) وی قصیدهٔ دالیه مفصّل و مشهوری راجع به ائمه اطهار - صلوات الله علیم اجمعین - سروده است؛ در قسمتی از این قصیده می گوید. (4)

وَسائِلٍ عَنْ حُبِّ أَهْلَ الْبَیْتِ هَلْ *** أُقِرُّ إِعْلاناً بِهِ أَمْ أَجْحَدُ (5)

هَیْهَاتِ مَمْزُوجٌ بِلَحْمِي وَ دَمِي *** حُبُّهُم وَ هُمُ الْهُدَی وَ الرّشَدُ (6)

1- و زمین را از عدل و داد پر می کند؛ همچنان که از ستم هواپرستان پر شده باشد

2- سلام بر او و پدرانش و یارانش تا زمانی که آسمان پا بر جاست توضیح این بیت از کتاب " الامام المهدی " ص 247 نقل شده است

3- دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص 52 و 53.

4- تذکرة الخواص، ص 366.

5- چه بسا سؤال کننده ای که از محبّت اهل بیت، از من پرسش می کند که آیا علناً به آن اعتراف می کنم؛ یا آن را (در ظاهر) انکار می کنم.

6- نه ! نه! محبت آنان با گوشت و خون من در آمیخته است؛ آن ها چراغ رشد و هدایتند

حَيْدَرَةٌ وَ الْحَسَنَانِ بَعْدَهُ *** ثُمّ عَلِيٌ وَابْنُهُ مُحَمّدُ (1)

وَ جَعْفَرُ الصّادِقُ وَابْنُ جَعْفَرٍ *** موسَى وَ يَتْلُوهُ عَلِيٌ السّيّدُ (2)

أعْنِي الرّضا ثُمّ ابْنُهُ مُحَمّدٌ *** ثُمّ عَلِيٌ وَ ابْنُهُ المُسَدّدُ (3)

وَ الْحَسَنُ التّالِي وَ يَتْلُو تِلْوَهُ *** مُحَمّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُفْتَقَدُ (4)

فَإِنّهُمْ أَئِمّتِي وَ سادَتِي *** وَ إِنْ لَحانِي مَعْشَرٌ وَ فَنَدُوا (5)

أَئِمّةٌ أَكْرِمْ بِهِمْ أَئِمّةً *** أسماؤُهُمْ مَسْطُورَةٌ تَطّرِدُ (6)

ثُمْ حُجَجُ اللّهِ عَلَى عِبادِهِ *** وَ هُمْ إِلَيْهِ مَنْهَجٌ وَ مَقْصَدٌ (7)

كُلّ النّهارِ صُوّمٌ لِرَبّهِمْ *** وَ فِي الدّياجِي رُكّعٌ وَ سُجّدٌ (8)

1- آن ها عبارتند از: حیدر و بعد از او حسن و حسین، سپس علی و فرزندش محمّد

2- و جعفر صادق و پسرش موسی و به دنبال او علی آن سرور و آقا

3- یعنی رضا، سپس پسرش محمد، آن گاه فرزند برومندش علی

4- پس از علی حسن و بعد از وی محمد بن حسن است که او را از دست داده ایم. توضیح: ظاهراً مقصود شاعر این است که امام دوازدهم هم اکنون در دسترس ما نیست و از نظرها غایب است

5- این ها پیشوایان و سروران می باشند؛ هر چند جماعتی مرا دشنمام دهند و تکذیب کنند.

6- إطّردت الأمور: آن کارها در ترتیب و روش به دنبال هم آمد یعنی: پیشوایانی چه، پیشوایان بزرگواری که اسامی آن ها یکی پس از دیگری به عنوان حجّت های خدا نوشته شده است.

7- آنان حجّت های خدا بر بندگان خدایند و ایشان طریق هدایت به سوی اویند

8- برای پروردگارشان روز را روزه می گیرند و در تاریکی های شب به رکوع و سجود بر می خیزند

قَوْمٌ أَتَى فِي هَلْ أَتَى مَدِيحُهُمْ *** هَلْ شَكَّ فِي ذلكَ إلّا مُلْحِدٌ (1)

1- آن ها گروهی هستند که در سورهٔ " هل أتی " از آنان مدح شده است و در این مطلب، آیا جز انسان بی دین شک می کند ؟ توضیح: اکثر قریب به اتفاق مفسّرین و دانشمندان فریقین یادآور شدند که سوره " هل أتی = دهر، انسان " در بارهٔ امیرالمؤمنین علی - علیه السّلام - و فاطمه زهرا - سلام الله علیها - و حسنین - علیهما السّلام و فضه خادمهٔ آن ها نازل شده است. ابن عباس گفته است: امام حسن و امام حسین - علیهما السّلام - بیمار شدند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلّم - با جمعی از مردم به عیادت آن ها رفتند. یاران آن حضرت به امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - گفتند: ای ابا الحسن! به نظر می رسد که دربارهٔ شفای فرزندانتان نذر کنید. علی - علیه السّلام - و فاطمه - سلام علیها - و فضّه، کنیز آن ها نذر کردند که اگر حسنین - علیهما السّلام - از این بیماری بهبودی یابند، سه روز روزه بگیرند؛ آن دو بهبودی یافتند. ولی آن ها، چیزی برای خوردن در اختیار نداشتند امیرالمؤمنین علی - علیه السّلام - سه صاع - (حدود سه من) جو از شمعون خیبری یهودی قرض کرد. فاطمه زهرا- سلام الله علیها - آن را دستاس کرد و به تعداد افراد، پنج قرص نان فراهم ساخت این نان ها را در برابر خود نهادند تا با آن ها افطار کنند. سائل و بینوایی بر آن ها درآمد و گفت: السّلام علیکم اهل بیت محمّد ! من بینوایی از بینوایان مسلمان هستم مرا از غذای خود اطعام کنید که خدا شما را از موائد بهشتی سیر گرداند. آنان این بینوا را بر خویشتن ترجیح دادند و تمام قرص های نان را به او دادند و شب را در حالی که جز آب چیزی نچشیده بودند، به سر آورده و بامداد آن را با روزه آغاز کردند. آن گاه که شب [دوم] فرا رسید و غذا را در مقابل خود نهادند [تا افطار کنند]، یتیمی بر آن ها وارد شد؛ بدون آن که از این نان ها چیزی تناول کنند، آن ها را در اختیار این یتیم قرار دادند. شب را گرسنه به سر آوردند در حالی که فقط آب نوشیده بودند. به هنگام افطار در شب سوم- که برای افطار، نان ها را در مقابل خود نهادند - اسیری بر آن ها وارد شد؛ همان معامله ای را با او در پیش گرفتند که با بینوا و یتیم؛ یعنی، همهٔ نانها را به او دادند. چون بامدادان روز سوم فرا رسید؛ امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - دست حسنین - علیهما السّلام - را گرفت و به سوی رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلم - روان شدند. وقتی آن حضرت آنان را دید - در حالی که از شدت گرسنگی مانند جوجه ها می لرزیدند - فرمودند: چقدر بر من ناگوار و رنج آور است که شما را بدینسان می بینیم ؟! رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلّم - از جا برخاست و با آن ها به راه افتاد. دید فاطمه - سلام الله علیها - در محراب عبادت قرار دارد و شکمش از گرسنگی آن چنان تهی گشته که به پشت چسبیده و از ناتوانی چشمان مبارکش [بی فروغ] فرو رفته است. دیدن این منظره رسول خدا - صلّی الله علیه آله و سلم - را متأثر [تر] ساخت. در چنین لحظاتی بود که جبرائیل - علیه السّلام - فرود آمد و گفت: ای محمّد، این را بستان و بگیر. خدا ترا در بارهٔ خاندانت تهنیت گفته؛ آن گاه جبرائیل سورهٔ " هل أتی " را بر آن حضرت خواند. آیة الله مرعشی نجفی در تعلیقه خود بر احقاق الحق اسامی 35 نفر از علمای برجسته اهل سنت را که نزول سوره " هل أتی " را در بارهٔ اهل بیت- علیهم السّلام - می دانند، ذکر کرده اند که در این جا به برخی از آن ها اشاره می شود: - زمخشری در کشّاف (ج 4، ص 169، چاپ مصر، چاپخانه مصطفی محمد). - علّامه- واحدی در "اسباب النّزول " (ص 331، چاپ مصر) - فخرالدّین رازی در تفسیرش (ج 3، ص 243، چاپ مصر). - علامه سبط ابن جوزی در " تذکره " (ص 322). - علامه گنجی در "کفایة الطالب " (ص 201، چاپ نجف). - علامه قرطبی در تفسیرش (ج 19، ص 129، چاپ مصر، سال 1356). - سیوطی در " الدر المنثور " (ج 6، ص 299، چاپ اول، مصر).

قَوْمٌ لَهُمْ فِي كُلِّ أَرْضٍ مَشْهَدٌ *** لا بَلْ لَهُمْ فِي كُلِّ قَلْبٍ مَشْهدٌ (1)

قَوْمٌ لَهُمْ فَضْلٌ وَ مَجْدٌ باذخٌ *** يَعْرِفَهُ المُشْرِك و المُوَحَّدُ (2)

8-محمد بن طولون (953 ه. ق)

شمس الدین محمد بن طولون دمشقی کتابی دربارهٔ ائمه معصومین - علیهم السّلام - تحت عنوان الائمة الاثنی عشر تألیف کرده است. در این کتاب، ابن طولون اشعار زیبای زیر را که خود سروده، آورده است و در آن ائمه دوازده گانه شیعه را یکایک به نام ذکر می کند و خبر از ظهور مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشّریف - در آینده می می دهد: (3)

علَيْك بالأئِمّةِ الأثْنَى عَشْرَ *** مِنْ آلِ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَيْر الْبَشر (4)

1- آنان گروهی هستند که در هر سرزمین مقبره ای دارند؛ نه ! بلکه در هر دلی مقبره دارند (یعنی آن ها در دل های عاشقان ولایت جا دارند).

2- الباذخ: بلند، عالی. یعنی: گروهی که دارای فضیلت و مجدی بلند می باشند و مشرک و موحد، ایشان را می شناسد

3- دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص 120 و الامام المهدی ص 246

4- علیک بکدا: به آن چنگ بزن. یعنی: به ائمه دوازده گانه که از دودمان بهترین انسان (یعنی محمّد) مصطفی هستند، چنگ بزن

اَبُو تُرابِ، حَسَنٌ، حُسَینٌ *** وَ بُغْضُ زَیْنِ العابِدِینَ شَیْنٌ (1)

مُحَمّدُ الْباقِرُ کَـمْ عِلْمٍ دَرَی *** وَ الصادِقُ ادْعُ جَعْفَراً بَیْنَ الْوَرَی (2)

مُوسَی هُوَ الْحَاظِمُ وَابْنُهُ عَلِیّ *** لَقَبُهُ الرّضا وَ قَدْرُهُ عَلِیّ (3)

محَمّدُ التّقِیُّ قَلْبُهُ مَعْمُورٌ *** عَلِیٌ النّقِیُ دُرُّهُ مَنثُورٌ (4)

وَ الْعَسْکَرِیُّ الْحَسَنُ الْمُطَهّرُ *** مُحَمّدُ الْمَهْدِیُّ سَوْفَ یَظْهَرُ (5)

9-شیخ عبدالکریم یمانی

شیخ سلیمان حنفی در کتاب ینابیع المودّة (6) آن جا که از نظریّات علمای عامه راجع به وجود پسر امام حسن عسکری (علیه السلام) به عنوان مهدی موعود، سخن می گوید و شاهد می آورد؛ از جمله می نویسد: شیخ بزرگوار عبدالکریم یمانی - قدّس الله سرّه و وجب لنا فیوضه و علومه- گفته است:

1- (آن ها عبارتند از:) ابوتراب، حسن و حسین، و بغض با زین العابدین (چقدر) زشت است

2- و محمد باقر که چقدر دانای به علوم است و (حضرت) صادق که او را در میان مردم جعفر بخوان

3- و موسای کاظم و پسرش علی، ملقّب به رضا که دارای قدر و منزلت والایی است.

4- و محمّد تقی که قلبی سرزنده و آباد دارد و علی نقی که گوهر او پراکنده شده است.

5- و عسکری، آن حسن مطهر و محمد مهدی که بزودی ظهور خواهد کرد

6- ص 466

وَ فِي يُمْنِ أَمْنِ يَكُونُ لأهْلِها *** إِلَى أَنْ تَرَى نُورَ الْهِدايَةِ مُقْبِلا (1)

بِمِيمِ مَجِيدٍ مِنْ سُلالَةِ حَيْدَرٍ *** وَ مِنْ آلِ بَيْتٍ طَاهِرِينَ بِمَنْ عَلا (2)

يُلَقَّبُ بِالْمَهْدِي بِالْحَقِّ ظَاهِرٌ *** بِسُنَّةِ خَيْرِ الْخَلْقِ يَحْكُمُ أَولا (3)

10-شیخ عامر بن عامر بصری

شیخ عامر بن بصـری، عارف متألّه، که در سوانی روم اقامت داشت سـرایندهٔ قصیده تائیه ایست موسوم به " ذات الانوار " (4) که مشتمل بر دوازده نور است. در "نور نهم" که راجع به شناخت صاحب الزّمان و زمان ظهور آن حضرت است، می گوید: (5)

إمامَ الْهُدَى حَتّى مَتَى أَنتَ عَائِبٌ ؟ *** فَمَنْ عَلَيْنا يا أَبانا بِأَوبَةٍ (6)

تَراءَتْ لَنا راياتُ جَيْشِكَ قادِماً *** فَفَاحَتْ لَنا مِنْها رَوائِحُ مِسْكَةٍ (7)

1- زمین در پناه امن،خـدا برای ساکنانش بسـر می برد تا این که ببینی نور هـدایت به وسـیلهٔ شـریف که از سـلاله حیـدر و از خاندان پاک سرشت پیامبر است، روی می آورد.

2- زمین در پناه امن،خـدا برای ساکنانش بسـر می برد تا این که ببینی نور هـدایت به وسـیلهٔ شـریف که از سـلاله حیـدر و از خاندان پاک سرشت پیامبر است، روی می آورد.

3- لقب او مهدی است که به حق ظهور می کند و قبل از هر چیز به سنت بهترین بندگان خدا حکم می کند

4- عمر بن فارض اندلسی مصری درگذشتهٔ 632 (ه-. ق) این قصیده را سرآمد قصاید دانسته است.

5- کشف الاستار، ص 87 و 88

6- ای پیشوای هدایت! تاکی غایب خواهی بود؟ ای پدر ما ! با بازگشت (و ظهور) خود بر ما منّت بگذار

7- تراءی له: پیش او آمد تا او را ببیند. المسـکة: مشک یعنی: تا این که پرچم های سپاهت برای ما ظاهر و هویدا شود و از آن بوی مشک، به مشام ما رسد.

وَ بُشِّرَتِ الدُّنْيا بِذلِكَ فَاغْتَدَتْ *** مَباسِمُها مُفْتَرَّةً عَنْ مَسَرَّةٍ (1)

مَلَلْنا وَ طالَ الإِنْتِظارُ فَجُدْ لَنا *** بِرَبِّك يا قطب الوُجُودِ بلُقيةٍ (2)

و در ادامه می گوید:

فَعَجِّلْ حَتّى نَراكَ فَلَذَّةٌ *** الْمُحِبِّ لِقا مَحْبُوبِهِ بَعْدَ غَيْبَةٍ (3)

زَرَعْتَ بُدورَ العِلم فِي حَرِّ بَرَّةٍ *** فَجَاءَتْ كَمَا تَهْوَى بِأَيْنَعَ خُضْرَةٍ (4)

وَ رَبّعَ مِنْها كُلّما كانَ زاكِياً *** فَقَدْ عَطَشَتْ فَامْدُدْ قُواها بِسُقْيَةٍ (5)

وَلَمْ يُرْوِها إِلا لِقاكَ فَجُدْ لَنا *** وَ لَو شَرِبَتْ مَاءَ الْفُراتِ وَ دَجْلَةٍ (6)

1- و جهان از این مژده، غرق در شادی و سرور شود و دهان ها از خوشحالی باز بماند

2- خسته شدیم؛ در حالی که انتظار به درازا کشید. پس ای قطب (عالم) وجود ! تو را به پرودگارت قسم ! با یک دیدار به ما عنایتی بفرما

3- در آمدنت شتاب کن، تا بتوانیم تو را زیارت کنیم؛ چرا که دیدن محبوب پس از غایب شدن لذّت خاصی دارد.

4- بَرّة: نـام مکـانی که در آن جـا قابیـل هابیل را کشت یعنی: بـذرهای علم را در گرمای سـرزمین بره کاشتی؛ پس همان گونه که دوسـت داشتی، میوه ای سرسبز به بار آورد

5- رَبّعَ: نما و زاد، نمو کرد و زیاد شـد؛ و ربّع الطّعام: غذا پاک و زیاد شد. زکا الشّـيء: زیاد شد و زکا الرّجل: مرد پاک شد. یعنی: علم به هنگام رشد و شکوفایی از آن سرزمین تغذیه می کرد (ولی هم اکنون) آن سرزمین تشنه گشته؛ پس با یک آبیاری بر قدرت آن بیفزای

6- در حالی که جز دیدار تو او را سیراب نمی کند؛ هرچند آب فرات و دجله را بنوشد. پس او را از دیدار خود محروم نفرما

11-عبد الوهاب بدری (معاصر)

سید عبدالوهاب بدری، در کتاب سیرة الامام العاشر علی الهادی علیه السّلام که در شرح زندگانی امام دهم تألیف نموده است، قصیده ای دارد بدین گونه: (1)

یا حادِيَ الرّكْبِ يَمِّمْ رَوْضَةَ النِّعَمِ *** وَ كَعْبَةَ الْفَضْلِ وَالاَمالِ وَ الْكَرَم (2)

عَرِّج عَلَى مَنْ بِسامرّاء حَضرَتُهُم *** تَلْقَ الأَئِمّةَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ الْحَرَم (3)

آلَ النّبِيِّ الّذِي جَاءَ رَحْمَةً وَهدًى *** للعالَمينَ إمام العُرب والْعَجِمِ (4)

زُرِ الإمامَ النّقِيَّ ابْنَ الْجَوادِ تَنَلْ *** فَوْزاً بِحَبْل وِدادٍ غَيْرِ مُنْصَرِمِ (5)

بِالْعَسْكَرِيَ الإِمَامِ الْمُقْتَدَى حَسَنٍ *** وَ نَجْلِهِ الْمُرْتَجَى الْمَهْدِي وَ اعْتَصِم (6)

1- دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص 156.

2- الحادي: حُدی و سرود خوان شتران. يَمّمَ ه: قصد او کرد، آهنگ او کرد. یعنی: ای حدی خوان کاروان! به پیش به سوی حرم پر نعمت حق و کعبه فضیلت و آرزوها وجود و کرم.

3- عَرّجَ علیه: بر او گذشت و توقّف کرد. یعنی: آهنگ کسانی کن که مرقدشان در سامره است؛ تا این که (مرقدهای مطهّر) امامان خاندان پیامبر را (از نزدیک) زیارت کنی

4- آن دودمان پیامبر که رحمت و هدایت برای جهانیان و پیشوای عرب و عجم هستند

5- امام نقی فرزند امام جواد را زیارت کن تا با ریسمان دوستی او که گسستنی نیست، رستگار شوی.

6- به امام حسن عسکری و فرزندش مهدی که امید (همهٔ انسان های مظلوم عالم) است، چنگ بزن

أَسْبَاطُ خَيْرِ الْوَرَى أَشْبَالُ حَيْدَرَةٍ *** أَبْناءُ فَاطِمَةَ الزّهْرَا فَلُذْ بِهِمْ (1)

هُمْ عِتْرَةُ الْمُصْطَفَى وَ الْوارِثُونَ لَهُ *** حَقّاً أَتَى نَعْتُهُمْ فِي مُحْكَمِ الْكَلِمِ (2)

وَ هُمْ نُجُومُ سَماءِ الْمُهْتَدِينَ وَ هُمْ *** فُلْكُ النّجاةِ وإِنْ سارَتْ بِمُلْتَطِم (3)

شاعر در مصـراع دوم پنجمین بیت این قصـیده، آن آقایی را که چشم امیـد همه انسان های مظلوم عالم به او دوخته شده، مهدی پسـر امام حسن عسکری - علیهما السّلام - می داند

1- آنان دختر زادگان بهترین مردم روی زمین و شیر بچه های علی و فرزندان فاطمه زهرا هستند. پس به آن ها پناه ببر.

2- آنان عترت پیامبر مصطفی و وارثان به حق او می باشند و وصفشان در کلام استوار خدا آمده است

3- آنان ستارگان آسمان؛ رهروان راه حقّ و کشتی های نجات اند؛ هر چند دریا متلاطم باشد

یادداشت های پاورقی های فصل اول:

1- "کشن " به لغت هنـدی نام پیامبر اسـلام است که در بشارت فوق فرزنـد برومندش را به نام ایسـتاده " و " خداشـناس " نامیده، چنان که شیعیان او را " قائم " می خوانند، (ادیان و مهدویت، پاورقی صفحه 18).

2- ادیان و مهدویت، ص 18 و 19.

3- نجم الثاقب، ص 47.

4- همان مأخذ، ص 68.

5- برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: نجم الثاقب، ص 63 - 65

6- نجم الثاقب، ص 68.

7- بنگرید به همان مأخذ، ص 44.

8- همان مأخذ، ص 68.

9- همان مأخذ، ص 59.

10- همان مأخذ، ص 52.

11- همان مأخذ، ص 56.

12- به همان مأخذ، ص 55

13- مقصود از ناموس آخرالزمان ناموس اعظم آئین الهی پیامبر آخرین، حضـرت محمد (صـلی الله علیه و آله) است (ادیان و مهدویت، پاورقی، صفحه 20).

14- پشن نام هندی علی بن ابی طالب (علیه السلام) است) ادیان و مهدویت، پاورقی، ص 20).

15- راهنما، نام حضرت مهدی (علیه السلام) است که بزرگ ترین نمایندهٔ راهنمایان الهی و نامش نیز هادی و مهدی و قائم بالحقِّ است. (ادیان و مهدویت، پاورقی، ص 20)

16- رام به لغت سانسکریتی نام خدا است (ادیان و مهدویت، پاورقی، ص 20).

17- جگرنات به لغت سانسکریتی نام بتی است که هندوها آن را مظهر خدا می دانند.

18- ادیان و مهدویت، ص 20 و 21.

19- فرهنگ لغات قرآن، ج 2، ص 177

20- اسباب النزول، ص 31 و 32؛ و مجمع البیان، ج 5، ص 405 و 406.

21- احقاق الحق، ج 3، ص 158 به بعد.

22- دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص 62.

23- فرهنگ لاروس.

ص: 58

فصل دوم: طلوع خورشید ولایت قبل از ولادت

اشاره

ص: 59

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قبل از ولادت در اشعار عربی

سخن از مهدی – عجل الله تعالی فرجه الشریف – و ظهور وی، سال ها قبل از میلاد با سعادتش در میان مسلمانان شایع و رایج شد؛ چرا که پیامبر گرامی اسلام – صلّی الله علیه و آله – بارها و بارها در مناسبت های مختلف، به معرفی آن منجی عالم بشریت پرداخته است و به گونه ای از وی سخن رانده که جای هیچ گونه شکّی برای انسان های حق جوی باقی نگذاشته است. در این مبحث، با ذکر حدیثی از احادیث بیشماری که در بارهٔ آن وجود مقدّس از پیغمبر گرامی اسلام – صلّی الله علیه و آله – رسیده است گفتار خویش را زینت می بخشیم.

قال رسول الله – صلی الله علیه و آله: (اَلْمَهْدِیُّ مِنْ وُلْدِی اِسْمُهُ اِسْمِی وَ کُنْیَتُهُ کُنْیَتِی أَشْبَهُ اَلنَّاسِ بِی خَلْقاً وَ خُلُقاً تَکُونُ لَهُ غَیْبَهٌ وَ حَیْرَهٌ تَضِلُّ فِیهَا اَلْأُمَمُ ثُمَّ یُقْبِلُ

ص: 61

كَالشِّهَابِ اَلثَّاقِبِ فَيَمْلَأُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً) (1)

ائمه معصومین – علیهم السّلام – نیز همگی بدون استثناء از مهدی موعود – علیه السّلام – و ظهور وی خبر داده اند و حتی برخی از آنان اشعاری درباره آن حضرت سروده اند

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اشعار منسوب به امام علی (علیه السلام):

مولای متقیان امیرمؤمنان علی – علیه السّلام – دربارهٔ بر چیده شدن بساط ظلم و ستم در سراسر عالم و برقراری حکومت عدل جهانی به دست مبارک امام زمان – عجل الله فرجه الشریف – فرموده است: (2)

فَلِلّهِ دَرُّهُ مِنْ إِمَامٍ سَمَيْدَعٍ *** يَذِلُّ جُيُوشَ الْمُشْرِكِينَ بِصَارِمٍ (3)

و يُظْهِرُ هذا الدِّينَ فِي كُلِّ بُقْعَةٍ *** و يُرْغِمْ أَنْفَ الْمُشْرِكِينَ الغَواشِمِ (4)

1- اعیان الشیعه، ج 2، ص 54: مهدی از فرزندان من است. نامش نام من و کنیه اش کنیه من است. در خلقت و خوی شبیه ترین مردم به من می باشد. غیبت و حیرتی دارد که در آن (بسیاری از) مردمان به گمراهی ره می سپارند. آن گاه چون شهابی فروزنده فرا رسد و زمین را آکنده از عدل و داد سازد؛ همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد

2- ینابیع المودّة، ص 439

3- لِله درّه: خدای راست نیکی و خوبی او؛ خدایش نیکی دهاد؛ آفرین ! أحسنت ! السمیدع: بهتر، بزرگوار و بخشنده، دلیر. الصارم: شمشیر برنده. یعنی: آفرین بر امام دلیری که لشکرهای مشرکان را با شمشیر بران، به ذلّت می کشاند

4- الغواشم (جمع الغاشم): مستبد، ستمکار یعنی: و این دین را در هر سرزمین ظاهر و آشکار می کند و بینی مشرکان ستمکار را به خاک می مالد

وَ یا ویلُ أهلَ الشِّرْكِ مِنْ سَطْوَةِ الفَنا *** و یا وَیْلُ کُلِّ الْوَیْلِ لِمَنْ کان ظالم (1)

یُنفي بِساطَ الأرْضِ مِنْ کُلِّ آفَةٍ *** وَ یُرْغِمُ فِیهَا کُلَّ مَنْ کَانَ عَاشِم (2)

و یَأْمُرُ بِمَعْرُوفِ وَیَنْهَی لِمُنْکَرٍ *** وَ یَطْلَعُ نَجْمُ الْحَقِّ عَلَی یَدِقائِمٍ (3)

وَ یَنْشُرُ بَسْطَ الْعَدْلِ شَرْقاً وَ مَغْرِباً *** و یَنْصُرُ دین اللهِ رَأْسَ الدَّعائِمِ (4)

وَ ما قُلْتُ هَذَا الْقَوْلَ فَخْراً وَ إنّما *** قَدْ أَخْبَرَنِی الْمُخْتارُ مِنْ آلِ هاشمٍ (5)

و نیز آن حضرت - علیه السلام - در ضمن اشعاری که در حضور فرزندش حسین - علیه السّلام - سروده، می فرماید: (6)

حُسَینُ إذا کُنْتَ فِي بَلْدَةٍ *** غریباً فَعاشیر بآدابِها (7)

1- ای مشرکان ! وای، از چیره شدن فنا و نابودی (یعنی، وای از آن لحظه ای که مرگ شما فرا رسد) و صد وای بر کسی که ستمگر بوده است توضیح: کلمات " ظالم " در این بیت و " غاشم " در بیت از آن، بعد علی القاعده باید، منصوب شوند؛ چون خبر "کان" هستند ولی به جهت هماهنگی قافیهٔ آن ها با بقیه ابیات مکسور شده اند.

2- پهنهٔ زمین را از هر آفتی پاک می کند و بینی هر ستمگری را به خاک می مالد

3- امر به معروف و نهی از منکر می کند؛ در حالی که ستارهٔ حق به دست قائم طلوع می کند

4- و بساط عدالت را در شرق و غرب (عالم) می گستراند و دین حق را در رأس همه امور یاری می کند (یعنی محور کار او یاری دین خدا است).

5- این سخن را برای این که (برگ) افتخاری برای ما باشد، نگفتم. بلکه سخنی است که برگزیده از آل هاشم (یعنی محمّد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله -) به من خبر داده است

6- ینابیع المودّة، ص 438. و الامام المهدي، ص 240.

7- ای حسین ! هرگاه در شهری غریب باشی، با آداب آن شهر با مردم معاشرت کن

كَأَنّي بِنَفْسِي وَ أَعْقابِها *** وَ فِي كَرْبَلاءَ وَ مِحْرابِها (1)

فتَخْضَبُ مِنَا اللُّحَى بِالدّماء *** ضابَ الْعَرُوسِ بِأَثوابِها (2)

أراها وَ لَمْ يكُ رَأْيَ الْعِيانِ *** وَ أُوتِيتُ مِفتاحَ أبوابِها (3)

سَقَى اللهُ قائِمَنا صاحب ال *** قيامةِ وَ النّاسُ فِي دَأْبِها (4)

هُوَ الْمُدْرِكُ الثّارَ لِي يَا حُسَينُ *** بَلْ لَكَ فَاصْبِرْ لأتعابها (5)

لِكُلِّ دَم ألف ألفٍ وَ ما *** يُقَصِّرُ فِي قَتل أحزابِها (6)

1- گویـا که من نفس خـود و فرزنـدان خـود را در کربلاـ و محراب آن می بنیم. توضـیح: محراب در لغت به معـانی مختلف آمـده است: بالاخانه، صـدر مجلس، صدرنشـین خانه، جایگاه پیش نماز در مسـجد، شاه نشـین، بیشه ای که مأوای شـیر باشد، گردن سـتور، انجمن و مجلسـی که مردم در آن اجتمـاع کننـد. در این بیت ظـاهراً مراد امیر المؤمنین - علیه السّلام - از " محراب " همـان جایگـاه پیش نماز در مسـجد است. امام - علیه السّلام - در این بیت مقتل امام حسین - علیه السّلام - در کربلا را به محراب مسجد تشبیه کرده، به گونه ای که گویی، می بینـد حسـینش در این محراب ایسـتاده و دیگر شـهدای کربلا پشت سـرش قرار گرفته انـد و بدون چون و چرا تسـلیم فرامین آن حضرت اند

2- محاسن ما به خون خضاب می شود آن طور که لباس های عروس خضاب می شود

3- من آن مصیبت را می بینم ولی نه با چشم ظاهر (بلکه با چشم باطن)؛ زیرا کلید درهای آن به من داده شده است

4- خداوند به قائم ما خیر و برکت عنایت فرماید؛ آن کسی که صاحب قیامت است و مردم هم در دأب آن هستند

5- ای حسین ! او انتقام گیرنده خون من و تو است؛ پس تو بر رنج و تعب شهادت شکیبا باش

6- برای هر خون (به ناحق ریخته شده ای) هزاران هزار (خونخواه) است و در کشتن احزاب ستمگر کوتاهی نمی کنند

هنالِكَ لا يَنْفَعُ الظّالِمينَ *** قَولٌ بِعُذْرٍ وَ أَعْقابِها (1)

و نیز آن حضرت – علیه السّلام – در علائم ظهور امام عصر – عجل الله تعالی فرجه الشّریف – فرموده است: (2)

بُنَيّ إذا ما جاشَتِ التّرْكُ فَانْتَظِرْ *** وِلايَةَ مَهْدِي يَقُومُ وَ يَعْدِلُ (3)

وَ ذَلّ مُلُوكُ الأَرْضِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** و بُويعَ مِنْهُمْ مَنْ يَلَذُّ و يَهْزِلُ (4)

صَبِيٌّ مِنَ الصِّبْيانِ لا رَأيَ عِنْدَهُ *** وَلا عِنْدَهُ جِدٌ وَلا هُوَ يَعْقِلُ (5)

فَثَمّ يَقُومُ الْقائِمُ الْحَقُّ مِنْكُم *** وَ بِالْحَقِّ يَأْتِيكُمْ وَ بِالْحَقّ يَعْمَلُ (6)

1- الأعقاب (جمع العقب): فرزند، نوه. عنی: آن جا عذر آوردن و فرزندان را واسطه قرار دادن، نفعی به ستمگران نمی رساند

2- بحارالانوار، ج 51، ص 131 و منتخب الاثر، ص 331.

3- بُنَيّ: مصغر " إبن " و در اصل " بُنَيوي " بوده که واو قلب نه یاء و دریای تصغیر ادغام شده است و از آن جا که اجتماع سه یا خوشایند نیست، یک یای آن حذف شده است " ما " یی که در این بیت بعد از " اذا " ی شرطیه واقع شده، زاید است. جاش: مضطرب گردید، زایداست آشفته شد یعنی: پسرم ! زمانی که (قبایل ترک مضطرب و آشفته شدند، منتظر ولایت مهدی باش که قیام خواهد کرد و در میان مردم به عدالت رفتار خواهد نمود).

4- [آن زمانی که] پادشاهان روی زمین از آل هاشم ذلیل و خوار شوند و کسی از ایشان بیعت بگیرد که اهل خوش گذرانی و لهو و لعب است؛ کودکی که رأی و تدبیر و عقلی ندارد و در کارهایش جدّی نیست

5- [آن زمانی که] پادشاهان روی زمین از آل هاشم ذلیل و خوار شوند و کسی از ایشان بیعت بگیرد که اهل خوش گذرانی و لهو و لعب است؛ کودکی که رأی و تدبیر و عقلی ندارد و در کارهایش جدّی نیست

6- در این هنگام است که قائم به حق از شما ظاهر می شود و حق را می آورد و بدان عمل کند.

سَمِيُّ نَبِيِّ اللهِ نَفْسِي فِدَاؤُهُ *** فَلا تَخْذُلُوهُ يا بَنِيّ و عَجِّلُوا (1)

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اشعار منسوب به دیگر امامان شیعه:

امام صادق – علیه السّلام – دربارهٔ برپایی دولت حقهٔ امام زمان – عجل الله تعالی الشریف – در آخر الزّمان فرموده است: (2)

لِكُل أُناسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَها *** وَ دَوْلَتُنَا فِي آخِرِ الدّهْرِ تَظْهَرُ (3)

در این بیت امام – علیه السّلام – از دو چیز خبر داده است: یکی این که تا برپایی حکومت دوازدهمین امام شرایط به گونه ای فراهم نخواهد شد که ائمه معصومین – علیهم السّلام – بتوانند به حکومت برسند و دیگر این که برپایی حکومت امام معصوم بالاخره روزی محقّق خواهد شد.

پیشگویی اول امام – علیه السّلام – آن چنان که فرمود؛ جامه عمل پوشیده و پیشگویی دوم حضرت – علیه السّلام – هم به خواست خدا یقیناً به وقوع خواهد پیوست.

حموینی شافعی در کتاب فرائد السمطین از احمد بن زیاد روایت کرده که دعبل بن علی خزاعی گفته است؛ قصیده ای با مطلع زیر را برای سرورمان امام علی بن موسی الرضا سرودم: (4)

1- او هم نام پیغمبر خداست؛ جانم فدای او باد ای پسرانم او را خوار نکنید و در نصرت و یاری او تعجیل نمایید.

2- منتهی الآمال، ص 488 و الامام المهدی، ص 240.

3- برای هر گروهی از مردم، دولتی است که انتظار آن را می کشند و دولت ما در آخرالزمان ظاهر خواهد شد

4- ینابیع المودة، ص 454

مَدارِش آیاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَةٍ *** وَ مَنْزِلُ وَحْيٍ مُقْفِرُ الْعَرَصَاتِ (1)

أَرَى فَيْئَهم فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَدِّماً *** وَ أَيْدِيهُمْ مِنْ فَيْتِهِمْ صَفِراتِ (2)

[هنگامی که به بیت زیر رسیدم]:

وَ قَبْرٌ بِبَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيّةٍ *** تَضَمَنّهَا الرّحْمَنُ بِالْغُرُفاتِ (3)

امام رضا – علیه السّلام – فرمود: آیا این دو بیت را به قصیده ات ملحق نکنم ؟ عرض کردم؛ چرا ای فرزند رسول خدا، پس حضرت فرمود:

وَ قَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَها مِنْ مُصِيبَةٍ *** أَلَحَّتْ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزّفِراتِ (4)

إلَى الْحَشْر حَتّى يَبْعَثَ اللهُ قائماً *** يُفَرّجُ عَنَا الغَمَ والْكُرُباتِ (5)

1- مدرسه های آیاتی است که از تلاوت (قرآن) خالی شده و خانه وحیی است که به زمین های خشک و بی آب و علف تبدیل گردیده است

2- می بینیم که اموال ایشان در دست دیگران تقسیم شده و دست خودشان از اموالشان خالی است توضیح: آن چنان که حموینی در فرائد السمطین گفته؛ مبنی بر این که این بیت و بیت بعدی جزء ابیات اول قصیده است، صحیح نیست؛ بلکه این ابیات جزء نیمهٔ دوم قصیده می باشد

3- و قبری است در بغداد برای نفس پاکیزه ای که خدای رحمان آن را در غرفه های بهشتی جای داده است.

4- یا لها من مصیبة: چه مصیبتی ! ألحّت القَتَبُ علی ظهر الدّالة: پالان پشت چهار پا را مجروح کرد. یعنی: و قبری در طوس است؛ چه مصیبتی ! مصیبتی که با آه و ناله ها دل را مجروح می کند.

5- (مصیبتی که اثر آن) تا قیامت باقی است مگر این که خداوند قائم را بر انگیزاند و غم و اندوه ما را بر طرف نماید توضیح: " حتّی" در صورتی فعل مضارع را منصوب می کند که برای تعلیل یا غایت یا استثناء باشد. در این بیت " حَتّی یبعث " به معنی " إلّا أن یبعث " است و نمی تواند به معنی " إلی أن یبعث " باشد؛ زیرا قبل از آن "إلی الحشر " آمده و یک فعل نمی تواند مغیّا به دو غایت شود؛ چون در این صورت معنی چنین می شود این مصیبت، تا قیامت و تا این که خداوند قائم را بر انگیزاند، باقی است. و این ممکن نیست مگر این که قیامت و ظهور قائم همزمان واقع شود و این هم یک امری غیر ممکن است؛ زیرا ظهور حضرت قبل از وقوع قیامت خواهد بود. اگر گفته شود در صورتی که " حتی " به معنی " إلّا أن " فرض شود؛ با اشکال روبرو می شویم و آن این است که گویی امام رضا (علیه السلام) در وقوع ظهور قائم شک داشته که فرموده: مگر این که خداوند قائم را بر انگیزاند". جواب این است که ظاهراً مقصود امام – علیه السّلام – این است که هر چند این مصیبت می تواند تا قیامت ادامه یابد؛ ولی إن شاء الله قائم آل محمد ظهور خواهد کرد و غم و اندوه را از مؤمنین و دودمان پاکش بر طرف خواهد نمود.

عیسی بن فتح از امام حسن عسکری علیه السّلام - سؤال کرد ای سرور من ! آیا شما فرزندی دارید؟

امام - علیه السّلام - فرمود: بزودی دارای فرزندی خواهم شد که زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود؛ اما اکنون فرزندی ندارم، آن گاه دو بیت زیر را انشاد فرمود: (1)

1 لَعَلّكَ يَوْماً إِنْ تَرانِی كَأَنّما *** بَنِيّ حَوالَي الأسود اللّوابِدُ (2)

فَإِن تَمِيماً قَبْلَ أَن يَلِدَ الْحَصَی *** أَقامَ زَماناً وَ هُوَ فِي النّاسِ وَاحِدٌ (3)

1- الامام المهدی، ص 241. در کتاب بحار الانوار 4 آمده که امام به این دو بیت تمثّل جسته، نه این که خود آن را سروده باشد

2- اللوابد (جمع اللابد): شیر بیشه یعنی: شاید روزی مرا با فرزندان (نیرومندم) به گونه ای ببینی که گویی شیران بیشه، گرد من حلقه زده اند.

3- تمیم قبل از این که همچون سنگریزهای بیابان صاحب فرزندان فراوان شود؛ مدتی در میان مردم تنها (بدون فرزند) زیست

مدیحه سرایان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قبل از ولادت

اشاره

فرمایشات گران قدر پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - دربارهٔ مهدی (علیه السلام) و ظهورش باعث شد که در زمان حیات آن پیشوایان معصوم، مسأله مهدی به صورت یکی از اصول مسلم اسلامی مورد پذیرش مسلمانان قرار گیرد به گونه ای که قبل از ولادت با سعادتش، شعرای فراوانی را می یابیم که از آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - و حکومت عالمگیرش، در اشعار خویش سخن گفته اند. حتی در زمان حیات پیامبر عظیم الشّأن - صلی الله علیه و آله - اشعاری را می یابیم که در آن ها نام مهدی - سلام الله علیه - بر زبان شاعر آورده شده است.

" روزی یک مرد یهودی به نام نعثل به محضر مبارک پیغمبر - صلّی الله علیه و آله - رسید و گفت: ای محمد از تو سؤالاتی دارم که مدّتی است در سینه ام خلجان می کند؛ پس اگر پاسخ دادی به تو ایمان می آورم.

پیامبر - صلّی الله علیه و آله - فرمود: بپرس ای ابا عماره !

یهودی گفت: ای محمد! خدای خود را برای من وصف کن ! پیامبر - صلّی الله علیه و آله - فرمود: خدا را نمی توان وصف کرد مگر آن طور که خودش فرموده؛ آن گاه یگانگی ذات و توحید صفات را بیان فرمود و سوره توحید را تا آخر برای معرفی خدای عالم تعلیم فرمود.

یهودی گفت: راست گفتی مرا از وصی خود خبر ده

پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: هیچ پیامبری نبوده که وصی نداشته باشد؛

ص: 69

حضرت موسی بن عمران به یوشع بن نون وصیت کرد و وصی من علی بن ابي طالب است و پس از او دو از او دو سبط من حسن و حسین و سپس علیّ بن الحسین و محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علیّ و علیّ بن محمّد و حسن بن علی و آن گاه حجـة بن الحسن.... و دوازدهمین فرزنـد من غایب می شود و دیده نمی شود و بر امت من زمانی می گذرد که از اسـلام جز نام آن و از قرآن جز خط آن، باقی نمانـد. در این هنگام است که خداونـد تعالی، به او اذن خروج می دهد؛ پس، او اسـلام را آشـکار و دین را تجدید می کند؛ آن گاه فرمود: خوشا به حال کسی که ایشان را دوست داشته باشد و وای بر کسی که ایشان را دشمن بدارد و خوشا به حال کسی که به ایشان متمسّک شود.

در این هنگام، نعثل از جا حرکت کرد و در مقابل رسول خدا - صلّی الله علیه و آله این اشعار را سرود. (1)

صَلّی الْعَلِيُّ ذُو العُلَی *** عَلَيْكَ يا خَيْرَ الْبَشَر (2)

أَنْتَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَی *** وَ الْهاشِمِيُّ الْمُفْتَخَر (3)

بكُم هَدانا رَبُّنا *** وَ فِيك نَرْجُوما أَمَر (4)

وَ مَعْشَرٍ سَمَّيْتُهُمْ *** أَئِمَّةً إِثْنَی عَشَر (5)

1- فرائد السمطین، ج 2، ص 133 - 135.

2- ای بهترین بشر، درود خداوند بلند مرتبه بر تو باد

3- تو پیامبر برگزیده ای و افتخار هاشمی بودن را داری

4- بواسطه شما است که پرودگارمان ما را هدایت کرد و در آن چه فرمان داده؛ امیدمان به تو است

5- و به آن جماعتی که ایشان را ائمه دوازده گانه نامیدی.

خباهُم باهُم رَبُّ الْعُلَی *** ثُمّ صَفاهُمْ مِنْ کَدَر (1)

قَدْ فازَ مَنْ والاهُم *** و خَابَ مَنْ عَادَی الزُهَر (2)

آخِرُهُمْ یَشْفِي الظّما *** وَ هو الإمامُ الْمُنْتَظَر (3)

عِتْرَتُكَ الأخْیارُ لِي *** وَ التّابِعُونَ ما أَمَر (4)

مَنْ کان عَنْهُمْ مُعْرِضاً *** فَسَوْفَ یُصْلَی بِالسّقَر (5)

اینک، ما در این بخش ضـمن معرفی چند تن از شـعرایی که در بارهٔ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف – قبل از ولادت با سعادتش، نغمه سرایی کرده اند؛ به بررسی اشعاری که در این باب سروده اند، می پردازیم.

1-کمیت بن زید اسدی (126 ه. ق)

کمیت بن زید اسدی، در سال (60 ه-. ق) در روزگار شـهادت امام حسـین – علیه السّلام – در شهر کوفه دیده به جهان گشود و در آن جا پرورش یافت. او هم، پرورش بدوی داشت و هم حضری و این امر سبب شده بود که دامنه آگهی او در لغات و اشعار و انساب و جنگ ها و حوادث قوم عرب گسترش یابد. وی از شاعرترین

1- پروردگار بلند مرتبه به ایشان عنایت کرده و آن ها را از هرگونه آلودگی پاکیزه گردانیده است.

2- رستگار شود کسی که ایشان را دوست بدارد و زیان کند کسی که با این چهره های درخشان دشمنی کند

3- آخرین ایشان، (تشنگان عدالت را) از تشنگی می رهاند؛ او همان امام منتظر است.

4- آنان نیکان از دودمان تو هستند و هر آن چه را که (آن جناب) فرمان دهد؛ من و دیگر پیروان اطاعات می کنیم

5- کسی که از ایشان رو گرداند، بزودی به دوزخ افکنده شود.

شعرای کوفه، در عصـر خودش بود. از کودکی شـعر می گفت؛ ولی آن را وسـیلهٔ کسب قرار نداد بلکه در مسجد کوفه مکتب داری و تعلیم اطفال را پیشه ساخت گفته شده است؛ در کمیت ده خصلت بوده که در شاعر دیگری این خصال جمع نشده بود: او خطیب بنی اسد؛ فقیه شیعه؛ حافظ قرآن؛ کاتبی خوش خط؛ آگاه به علم انساب؛ قویدست در جدل؛ تیراندازی ماهر؛ سوارکاری شجاع؛ بخشنده و متّدین بود.

او شاعر شیعه و شهرت وی به هاشمیات اوست که در مدح پیامبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین - سروده است. (1)

کمیت در ضـمن اشـعاری که در حضور امام محمّد باقر - علیه السّلام - در رثای شهیدان کربلا سرود، به قیام مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشّریف - اشاره می کند: (2)

أَضْحَكَنِي الدّهْرُ وَ أَبْكَانِي *** وَالدّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَ أَلْوانِ (3)

لِتِسْعَةٍ بِالطّفَ قَدْ غُودِرُوا *** صارُوا جَمِيعاً رَهْنَ أكْفان (4)

وَ سِتَّةٍ لا يُتَجارَى بِهِمَ *** بَنُو عَقِيلٍ خَيْرُ فُرْسانِ (5)

1- تاریخ ادبیات زبان عربی، ص 237 و 238؛ و تاریخ الادب العربي، ج 1، ص 697 و 698؛ و الروضة المختاره، ص 159 - 164

2- کفایة الأثر، ص 248؛ و الادب في ظل التشیع، ص 180

3- روزگار مرا خندانید و به گریه وا داشت؛ چرا که روزگار دارای حوادث گوناگون و رنگارنگ است

4- (گریه من) برای آن نه نفری است که در سـرزمین طف (کربلاـ) رهـا شدنـد در حالی که همگی در گرو کفن ها بودنـد (یعنی جملگی دنیای فانی را وداع گفته بودند).

5- و (گریه من نیز) بر آن شش نفری است که کسی به پای آن ها نمی رسد؛ آن ها فرزندان عقیل، بهترین سوارکارانند.

ثُمّ عَلَى الخَيْرِ مَوْلاهُم *** ذِكْرُهم هَيّجَ أَحْزاني (1)

مَنْ كان مَسْرُوراً بِما مَسّكُمْ *** أو شامِتاً يوماً مِنَ الآنِ (2)

فَقَدْ ذَلَلْتُمْ بَعْدَ عِزّ فَما *** أَدْفَعُ ضَيْماً حِينَ يَغْشانِي (3)

مَتَى يَقُومُ الْحَقُّ فِيكم مَتَى *** يقُومُ مَهْدِيكُمُ الثّانِي (4)

همان گونه که ملاحظه می شود؛ کمیت در بیت اخیر صریحاً خبر از ظهور مهدی و برپایی دولت حق می دهد

2-ورد بن زید اسدی

ورد بن زید اسدی، برادر کمیت روزی به حضور امام محمّد باقر - علیه السّلام -

---

1- آن گاه گریه من بر بهترین، یعنی بر مولای آنان است، یاد ایشان، غم های مرا تحریک کرده است.

2- چنان چه کسانی بواسطه آن چه به شما رسید؛ خوشحال شوند یا این که روزی شما را شماتت کنند (جای شگفتی نیست).

3- شما بعد از عزّت، خوار گشتید؛ در حالی که من هم به هنگام ظلم و ستم، قدرت دفاع ندارم (مقصود شاعر اینست که به جهت قدرت دشمن و ضعف خود، نمی توانم از شما دفاع کنم و باعث عزّت شما شوم).

4- چه موقع حق در میان شما حکمفرما می شود؟ و چه موقع مهدی دوم شما قیام خواهد کرد؟ توضیح: کمیت می گوید: هنگامی که این دو بیت را خواندم؛ امام - علیه السّلام - دستم را گرفت و فرمود: بارالها ! گناهان گذشته و آینده کمیت را بیامرز.

می رسد و با قصیده ای که با مطلع زیر آغاز می شود؛ به مدح آن حضرت - علیه السّلام - می پردازد. (1)

کُمْ حُزْتُ فِيكَ مِنْ أَحْوَازٍ وَ أَبْقَاعٍ *** وَأَوْقَعَ الشّوقُ بِي قاعاً إلى قاعٍ (2)

آن گاه در ادامه می گوید:

مَتَى الْوَلِيدُ بسامرا إذا بُنِيَتْ *** يَبْدُو كَمِثْلِ شِهَابِ اللّيْلِ طَلاع (3)

وَ غابَ سَبْتاً و سَبْتاً مِنْ وِلادَتِهِ *** مَعَ كُلّ ذِي جَوْبٍ لِلْأَرْضِ قَطّاعِ (4)

شَبِيهُ مُوسَى وَ عِيسَى فِي مَغابِهِما *** لَوْ عَاشَ عُمْرَيْهِما لَمْ يَنْعِهِ ناعٍ (5)

1- الامام المهدی، ص 243. و الادب فی ظل التشیع، ص 181 - 183

2- حـاز: سـار سـیراً لیناً، به نرمی راه رفت. أحواز (جمع حوزة): ناحیه. أیفاع (جمع یَفَع): زمین مرتفع. القاع: زمین هموار، دشت. یعنی: برای دیدار تو چه نواحی و سرزمین های مرتفعی را که پیمودم و شوق و اشتیاق من (به تو مرا) به هر دشت و هامونی کشانده است

3- آن گاه که شهر سامرا بنا شود؛ چه موقع آن نوزاد، همچو شهاب درخشند شب، ظاهر و آشکار خواهد شد؟

4- السِّبت و السّبت: پـاره ای از زمان جابَ -جَوْباً البلادَ: سـرزمین ها و شـهرها را طی کرد. یعنی: (و آن گاه) مـدّتی که از ولادتش می گذرد، غایب می شود (ولی با طی الارض) زمین را در می نوردد (و هر کجا بخواهد بلافاصله حاضر می شود)

5- المغاب: مصـدر میمی و به معنی غیبت است. نَعَی: خبر مرگ آورد. " ناع " در اصل " ناعیٌ" بوده که به جهت اجرای قواعد اعلال، " ناع " شـده است، به این صورت: نـاعیٌ- نـاعیُ ن ضـمه بر یـاء ثقیـل است نـاعین- التقای ساکنین- ناعن- ناعٍ یعنی: غیبت او همچون غیبت موسی و عیسی است و اگر عمر (شریفش) به اندازه عمر آن دو پیامبر - علیهما السّلام - هم طولانی شود، باز هم مرگ او فرا نخواهد رسید.

إِنّی لأَرْجُو لَهُ رُؤْیاً فأَدْرِکُهُ *** حَتّی أَکُونَ لَهُ مِنْ خَیْرِ أَتْباع (1)

بِذاکَ أَنْبَأَنَا الرّاوُونَ عَنْ نَفَرٍ *** مِنْهُمْ ذَوِي خَشْیَةٍ لِلّهِ طَوّاعَ (2)

رَوَتْهُ عَنْکُم رُواةُ الْحَقِّ ما شَرَعَتْ *** آباؤ کم خیر آباء و شرّاعٍ (3)

همـان گونه که ملاحظه می فرماییـد؛ شاعر در این چنـد بیت، سال ها قبل از بنای شـهر سامرا توسط خلفای عباسـی، از بنای آن و ولادت نوزادی میمون و مبارک در آن و نیز از غیبت طولانی وی خبر می دهـد. شاعر وقتی می توانـد این چنین قرص و محکم پیشـگویی کند که سخن او از پشتوانه ای استوار و نیرومند برخوردار باشد و یقیناً پیشتوانه آن جز اخبار رسیده از پیامبر گرامی اسلامی – صلّی الله علیه و آله – و ائمه معصومین – صلوات الله علیهم اجمعین – چیزی دیگری نمی تواند باشد.

3-زید بن علی بن حسین (122 ه. ق)

" زیـد بن علی بن حسـین بن علی بن ابیطالب علیه السّلام – مردی با جلالت قدر و با ورع و تقوی بود. پیوسـته بنی امیه از قیام وی خائف بودند. وی به درخواست کوفیان آماده نبرد با بنی امیه شد و لشکری فراهم نمود. یوسف، امیر کوفه از دست امویان لشکری گرد کرد و میان دو فریق جنگی عظیم در گرفت و در آخر لشگر زید بپراکندند و او با گروهی قلیل، حربی سخت کرد و تیری بر پیشانی او آمد و بدان تیر در گذشت. یاران او، وی را دفن کردند و برگور او آب راندند تا پیدا نباشد و

1- من امیدوارم که آن حضرت را درک کنم تا از بهترین یاران او باشم.

2- این مطلب را راویان از جماعتی که خداترس و بسیار مطیع حق اند، برای ما نقل کرده اند.

3- راویان حق آن چه را که پدران شما که بهترین پدران و شریعت گذارند – تشریع کرده اند، از شما روایت کرده اند

یوسف بن عمر، زمین ها کاوید تا جسد او بیافت و مصلوب کرد و پس از صلب بسوخت و خاکستر او به آب فرات داد " (1)

زید بن علیّ بن حسین - علیهم السّلام - در ضمن ابیاتی سخن از مهدی - علیه السّلام - به میان می آورد و از این که مهدی - علیه السّلام - از دودمان اوست افتخار می کند؛ پس، می گوید: (2)

نَحْنُ ساداتُ قُرَیْشٍ *** و قوامُ الْحَقِّ فِینا (3)

نَحْنُ الأنوارُ الّتی *** مِنْ قَبْلِ کَوْنِ الْخَلْقِ کُنّا (4)

نَحْنُ مِنَا الْمُصْطَفَی ال- *** مُخْتارُ وَ الْمَهْدِیُّ مِنّا (5)

فَبِنا قَدْ عُرِفَ اللهُ *** وَ بِالْحَقِّ أقُمنا (6)

سَوْفَ یَصْلاهُ سَعِیرٌ *** مَنْ تَوَلّی الْیَوْمَ عَنّا (7)

یک سند جالب تاریخی

اشاره

هنگامی که بدن مطهر زید بن علیّ بن حسین - علیه السّلام - را بعد از شهادتش در کوفه به دار زدند؛ حکیم بن عبّاس کلبی شاعر بنی امیّه که از دشمنان خاندان نبوّت

1- لغتنامه دهخدا، مادهٔ زی د، ص 612.

2- الامام المهدی، ص 251

3- ما سادات قریشیم و پشتیبان و حامی حق در میان ماست

4- ما انواری هستیم که قبل از خلقت بوده ایم.

5- ما (جماعتی هستیم) که مصطفای برگزیده و مهدی از ما هستند

6- به وسیلهٔ ما خداوند شناخته می شود و ما به حق قیام می کنیم

7- بزودی به آتش افکنده شود، کسی که امروز از ما روگردان شود

بود، این شعر را خطاب به بنی هاشم گفت:

صَلَبنا لَکُمْ زَیْداً عَلَی جِزْعَ نَخْلَةٍ *** وَ لَمْ أَرَ مَهْدِیّاً عَلَی الْجِزْعِ یُصْلَبُ

یعنی: زید (انقلابی) شما را بر تنه درخت دار زدیم و من فکر نمی کنم که مهدی بر تنه نخلی آویخته شود.

این شعر می تواند یک سند تاریخی بر واقعیت مهدی موعود باشد؛ زیرا در اوایل قرن دوم هجری سروده شده و می رساند که حتی متعصبان بنی امیّه می دانستند که مهدی موعود از دودمان پیامبر - صلّی الله علیه و آله - و نسل علی - علیه السّلام - است و بر ضدّ دولت جبّار قیام می کند و پیروز می شود، همان گونه که در روایات آمده بود؛ لذا شاعر می گوید:

"اگر زید را مهدی و نجات دهنده می دانید، نمی باید به دار آویخته شود و شکست بخورد"؛ یعنی، در احادیث نیامده است که مهدی مصلوب می شود. (1)

4-سید حمیری (173 ه. ق)

ابوعامر اسماعیل بن محمد بن یزید بن وداع، اهل حمیر و ملقب به " سیّد " است. وی در سال (105 ه- ق.) در عمّان متولد شد و در بصره تحت سرپرستی پدر و مادر اباضی (2) مذهب خود پرورش یافت تا به عقل و شعور رسید و پس از آن، از پدر و مادر خود دوری گزید و به عقبة بن مسلم، فرماندار بصره، پیوست و در پیش

1- دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص 26 و 27

2- إباضیه به کسر همزه، اصحاب " عبدالله بن اباضی "اند که در زمان مروان بن محمد خروج کرد و آن ها گروهی از حروریّه اند که می پنداشتند، مخالفشان کافر است و امیرمؤمنان علی - علیه السّلام - و بیشتر صحابه را کافر می دانستند

وی تقرّب یافت. سپس از بصره به کوفه آمد و در آن جا، از اعمش حدیث فرا گرفت و با رفت و آمد در میان این دو شهر، زندگی کرد تا این که سرانجام در رمیله بغداد در گذشت.(1)

سیّد در صف مقدّم سخن پردازان خوب قرار دارد و یکی از سه تن شاعری است که آن ها را در شمار پر شعرترین شاعران جاهلیت و اسلام آورده اند و آن سه؛ سیّد، بشار و ابوالعتاهیه اند. مرزبانی گفته است: شنیده نشده که کسی غیر از سید، شعر خوب و بسیار گفته باشد. (2)

سیّد روزگار درازی بر آیین کیسانی گذراند و قائل به امامت محمدبن حنفیه و غیبت او بود. او را در این باره اشعاری است؛ سپس به برکت امام صادق – صلوات الله علیه – سعادت به وی روی آورد و از آن امام، حجّت های قوی دید و حق را باز شناخت و در مدح اهل بیت عصمت و طهارت، قصاید فراوانی را سرود و امام صادق – علیه السّلام – هم، خواهان خواندن شعر او بود و بدان اعتنا داشت. (3)

سیّد با آن که 82 سال قبل از ولادت امام زمان – عجل الله فرجه الشّریف – در گذشته؛ ولی اشعار متعدّدی راجع به امام منتظر – علیه السّلام – سروده است. وی در قصیده ای امام صادق – علیه السّلام – را مخاطب قرار داده، می گوید: (4)

أَیا راکِباً نَحْوَ الْمَدِینَةِ جَسْرَةً *** عُذافِرَةً یُطْوَی بِها کُلَّ سَبْسَبٍ (5)

1- الغدیر، ج 2، ص 272

2- همان مأخذ، ص 244

3- الغدیر، ج 2، ص 235 - 244.

4- همان مأخذ، ص 246

5- الجسر من الابل: شتر بزرگ هیکل العُذافِرَة: شتر بزرگ شگرف استوار جنّه قوی. السبسب: بیابان. یعنی: ای آن که بر شتر بزرگ قوی هیکل سواری و در حرکت به سوی مدینه راه بیابان ها را می سپری.

إذا ما هَداكَ اللهُ وَعايَنْتَ جَعْفَراً *** فَقُلْ لِوَلِی اللهِ وابنِ المُهَذّبِ (1)

ألا یا أَمِینَ اللّهِ وَ ابْنَ أَمِینِهِ *** أَتُوبُ إلَی الرّحْمَنِ ثُمّ تَأْوُبِی(2)

إِلَیْكَ مِنَ الأمْرِ الّذِي كُنْتُ مُطْنباً *** أُحارِبُ فِیه جاهداً كُلّ مُعْرِبِ (3)

وَ ما كَانَ قَوْلِي فِي ابْنِ خولةَ مُبْطِناً *** مُعاندةً مِنّی لِنَسْل المُطَیّب (4)

وَ لكِنْ رُوِینا عَنْ وَصِيّ مُحَمّدٍ *** وَ ما كانَ فِیما قالَ بِالْمُتَكَذّبِ (5)

بأنّ وَلِيَّ الأمْرِ یُفْقَدُ لایُرَی *** سَتِیراً كَفِعْل الْخائِفِ الْمُتَرَقِّب (6)

فتُقْسَمُ أَمْوالُ الْفَقِیدِ كَأَنّما *** تَغَیّبُهُ بَیْنِ الصّفِیحِ الْمُنَصّبِ (7)

1- هرگاه خـدا هدایت کرد و جعفر بن محمد را دیدی (یعنی هرگاه خداوند توفیق زیارت آن حضـرت را به تو مرحمت فرمود). پس به ولیّ خدا و فرزند پاک (پیغمبر) بگو

2- أعرب کلامه: حسـنّه و أفصح و لم یلحن، سـخن را آشـکارا و نیکو و فصیح و بدون غلط ادا کرد. و أَعْرَبَ الرّجل: سخن زشت بر زبان آورد. یعنی: هان! ای امین خدا و فرزند امین خدا ! من از کاری که در راه آن بسـیار پیکار نموده ام و با انسان های فصیح و سخنور به مبارزه برخاسته ام، به سوی خدای رحمان تائبم و به سوی شما نیز بر می گردم.

3- أعرب کلامه: حسـنّه و أفصح و لم یلحن، سـخن را آشـکارا و نیکو و فصیح و بدون غلط ادا کرد. و أَعْرَبَ الرّجل: سخن زشت بر زبان آورد. یعنی: هان! ای امین خدا و فرزند امین خدا ! من از کاری که در راه آن بسـیار پیکار نموده ام و با انسان های فصیح و سخنور به مبارزه برخاسته ام، به سوی خدای رحمان تائبم و به سوی شما نیز بر می گردم.

4- و گفتار من دربارهٔ (غیبت) ابن خوله از سر دشمنی با آن دودمان پاک نبوده است

5- لیکن از وصی راستگوی محمد - صلی الله علیه و آله - روایتی به ما رسیده است

6- الستیر: پنهـان، مخفی. در کتـاب الامـام المهـدی به جـای "ستیراً"، "سـنین" آمـده است یعنی: به این که امام همچون خائف مترقب روزگاری را در غیبت و پنهانی می گذراند

7- الصفیح: آسمان یعنی: و اموالش چون شخص فقیدی که در زیر آسمان برافراشته، پنهان شده باشد، تقسیم می شود.

فَيَمْكُثُ حِيناً ثُمَّ يَنْبَعُ نَبْعَةً *** كَنَبْعَةِ جَدْيٍ مِنَ الْأُفُقِ كَوْكَبِ (1)

يَسِيرُ بِنَصْرِ اللهِ مِنْ بَيْتِ رَبِّهِ *** عَلَىٰ سُؤْدَدٍ مِنْهُ وَأَمْرٍ مُسَبَّبِ (2)

يَسِيرُ إِلَىٰ أَعْدَائِهِ بِلِوَائِهِ *** فَيَقْتُلُهُمْ قَتْلاً كَحَرَّانَ مُغْضَبِ (3)

فَلَمَّا رَوَىٰ أَنَّ ابْنَ خَوْلَةَ غَائِبٌ *** صَرَفْنَا إِلَيْهِ قَوْلَنَا لَمْ نُكَذَّبِ (4)

وَقُلْنَا هُوَ المَهْدِيُّ وَالْقَائِمُ الَّذِي *** يَعِيشُ بِهِ مِنْ عَدْلِهِ كُلُّ مُجْدِبِ (5)

فَإِنْ قُلْتَ لَا فَالْحَقُّ قَوْلُكَ وَالَّذِي *** أُمِرْتَ فَحَتْمٌ غَيْرَ مَا مُتَعَصِّبِ (6)

1- نَبَعَ: برآمد و جوشـید. الجَدی: سـتاره ای نزدیک قطب که قبله به وسیلهٔ آن دانسته می شود و به آن " جدی الفرقد " گویند. یعنی: مدتی درنگ می کند (و چون مدت غیبت به سرآید)؛ چون ستاره جدی که از افق می درخشد، ظهور می کند

2- سَبّبَ الأمْر: سبب آن کار شد یعنی: به یاری خدا از خانه پروردگارش با ریاستی الهی و اسبابی مهیا به راه می افتد

3- حرّان: بسـیار تشـنه. یعنی: و پرچم به دست، همچون خشـمگینی که تشنه خون دشمنان باشد، به سوی دشمن می تازد و آن ها را می کشد

4- چون روایت شده که ابن خوله غایب است، ما صادقانه به او گرویدیم

5- أَجْدَبَ القومُ: آن قوم دچار فقر و گرسـنگی و قحطی و خشـکسالی شدنـد یعنی: و گفتیم که وی همان مهـدی قائمی است که با عـدل خویش به زندگی انسان های قحطی زده، رونق و صفا می بخشد

6- (ای امام صادق) اگر بگویی چنین نیست؛ سخنت، حق و فرمانت، قطعی و خالی از تعصّب است

وَأَشْهِدُ رَبِّي أَنَّ قَوْلَكَ حُجَّةٌ *** عَلَىٰ النَّاسِ طُرًّا مِنْ مُطِيعٍ وَ مُذْنِبٍ (1)

بِأَنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ وَالْقَائِمَ الَّذِي *** تَطَلَّعُ نَفْسِي نَحْوَهُ بِتَطَرُّبٍ (2)

لَهُ غَيْبَةٌ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَغِيبَهَا *** فَصَلَّىٰ عَلَيْهِ اللهُ مِنْ مُتَغَيَّبٍ (3)

فَيَمْكُثُ حِيناً ثُمَّ يَظْهَرُ حِينَهُ *** فَيَمْلِكُ مَنْ فِي شَرْقِهَا وَالْمُغَرَّب (4)

بِذَاكَ أَدِينُ اللهَ سِرًّا وَ جَهْرَةً *** وَلَسْتُ وَإِنْ عُوتِبْتُ فِيهِ بِمُعْتِبٍ (5)

این ابیات به طور واضح و آشکار بیانگر این است که در زمان سیّد حمیری، یکی از مسایل مسلم و غیرقابل تردید این بوده که یکی از فرزندان رسول خدا – صلّی الله علیه و آله – غیبتی طولانی و غیرقابل اجتنابی خواهد داشت. آن گاه به امر خدا ظهور و دنیا را از عدل و داد پر خواهد کرد. سید نخست در پیدا کردن این مصلح جهانی اشتباه می کند و ابن خوله (محمد بن حنفیه) را به جای مهدی – علیه السّلام –

1– من پروردگارم را گواه می گیرم که قول تو بر همهٔ خلق، اعم از فرمانبر و نافرمان، حجت است.

2– تَطَلّع: چشم دوخت و خیره شد یعنی: بدرستی آن ولی امر و قائمی که روح من با نشاط و اشتیاق بدو خیره شده.

3– برای او غیبتی است که از آن گریزی نیست؛ پس بر چنین غایبی درود مدام خدا باد

4– وی روزگاری را در غیبت می گذارند و چون ظهور کند؛ شرق و غرب را از عدل و داد پر می کند.

5– دانَ بالإسلام أو غیره: اسلام یا جز آن را، دین خود گرفت؛ به اسلام درآمد. عاتَبَه: او را سرزنش کرد. أَعْتَبَ عنه و مِنْه: از آن بازگشت در نهان و آشکار بدان معتقدم و هرچند بر این عقیده سرزنش شوم؛ ولی از آن باز نمی گردم.

بر می گزینـد. ولی طولی نمی کشـد که بـا راهنمایی امام صادق – علیه السّلام – به اشـتباه خود پی برده به منجی واقعی رهنمون می شود. ابیات زیر می تواند دلیل دیگر بر اثبات این مدّعا باشد: (1)

عَلَی آلِ الرّسُول وَ أَقْرَبِیهِ *** سَلامٌ کُلّما سَجَعَ الحَمامُ (2)

أَلَیْسُوا فِي السّماءِ هُم نُجُومٌ؟ *** وَ هُمْ أَعْلامُ عِزٍّ لایُرامُ (3)

فَیا مَنْ قَدْ تَحَیّرَ فِي ضَلالٍ *** أمیرُ الْمُؤْمِنِینَ هُوَ الإمامُ (4)

رَسُولُ اللهِ یَوْمَ [غَدِیرِ خُمٍّ] *** أَنَافَ بِهِ وَ قَدْ حَضَرَ الأَنامُ (5)

وَ ثانِي أَمْرِهِ الْحَسَنُ المُرَجّی *** لَهُ بَیْتُ الْمَشاعِرِ وَالْمَقَامُ (6)

وَ ثَالِثُهُ الْحُسَیْنُ فَلَیْسَ یَخْفَی *** ستا بَدْرٍ إذَا الخَتَلَطَ الظّلامُ (7)

و رابِعُهُمْ عَلِيٌّ ذُوالْمَساعِي *** بِهِ لِلدّینِ وَ الدُّنْیا قِوامُ (8)

1- الغدیر، ج 2، ص 252.

2- تا کبوتران آواز می خوانند، بر پیغمبر و دودمان او درود باد

3- آیا آنان ستارگان آسمان و اعلام بی نظیر عزّت نیستند؟

4- ای سرگشته در گمراهی ! امیرمؤمنان امام است

5- أنـاف علی الشـيء: برآمـد بر آن، افزون گردیـد یعنی: پیغمبر خـدا، در روز غـدیر خم در حضور خلق او را بالا برد (و امامتش را اعلام فرمود)

6- و دومین پیشوای امر ولایت، حسن است. آن کسی که مایه امید است و خانه خدا و مشاعر و مقام، متعلق به اوست

7- و سوّمین پیشوا، حسین است که هر چند تاریکی ها بهم آمیزد، نور ماه وجودش پنهان نمی ماند

8- و امام چهارم علی است؛ آن کوشایی که قوام دین و دنیا به اوست

وَ خامِسُهُمْ مُحَمّدٌ ارْتَضاهُ *** لَهُ فِي الْمَأْثَرات إِذَنْ مَقامُ (1)

وَ جَعْفَرُ سادِسُ النُّجَباءِ بَدْرٌ *** بِبَهْجَتِهِ زَهَا الْبَدْرُ التّمَامُ (2)

وَ مُوسَى سابعٌ وَلَهُ مَقامٌ *** تَقاصَرَ عَنْ أَدانِيهِ الكِرامُ (3)

عَلِيٌّ ثامِنٌ وَالقَبْرُ مِنْهُ *** بأَرْضِ الطُّوس إنْ قَحَطُوا رِهامُ (4)

وَ تاسِعُهُمْ طَرِيدُ بَنِيّ البَغايا *** مُحَمّدٌ الزّكِيُّ لَهُ حُسامُ (5)

وَ عَاشِرُهُمْ عَلِيٌّ وَ هُوَ حِصْنٌ *** يَحِنُّ لِفَقْدِهِ الْبَلَدُ الْحَرامُ (6)

وَ حادِى الْعَشْرَ مِصْباحُ الْمَعالِي *** مُنِيرُ الضّوْء أَلْحَسنُ الهُمامُ (7)

1- مَأْثُرَة: کار نیک و پسندیده یعنی: پنجمین امام، محمّد است، آن که خدا از او خشنود و در کارهای نیک صاحب مقام است

2- جعفر ششمین امام این خاندان نجیب، همچو ماهی است که درخشش ماه شب چهارده به نور اوست

3- موسی، هفتمین امام است و او را مقامی است که بزرگواران روزگار را، توانایی نزدیک شدن به آن نیست

4- الرهـام: الرهمـة، بـاران نرم پیوسـته یعنی: علی، هشـتمین امام است و قبر او در سـرزمین طوس خواهـد بود و چنان چه اهل طوس در خشکسالی قرار گیرند؛ او همچون باران رحمت است

5- الطرید: رانده شده. البغایا (جمع البغيّ): زن بدکاره. یعنی: محمّد زکی، آن مرد صاحب شمشیر، اما مطرود زنازادگان، امام نهم است 6

6- دهمین امام، علی، آن دژ محکمی است که بلد حرام (مکّه) از فقدانش نالید.

7- یازدهمین پیشوا، چراغ راه قله های اوج کمال و وجودی نوربخش، امام همام، حسن (عسکری) است

وَ ثانِي الْعَشْرَ حَانَ لَهُ الْقِيامُ *** مُحَمّدٌ الزّكِيّ بِهِ اعْتِصامُ (1)

أُولئِكَ فِي الْجَنانِ بِهِمْ مَسَاغِي *** وَ جِيْرَتِي الْخَوامِسُ وَ السّلامُ (2)

5-عبدی کوفی

ابو محمّد سفیان بن مصعب عبدی کوفی، هم عصر امام صادق - علیه السّلام - از شعرای خاندان پاک پیامبر - صلّی الله علیه و آله - است که با دوستی و شعر خود به پیشگاه آنان تقرّب جسته و با صدق نیت و خلوص ارادت در درگاه آنان پذیرفته شده است.

شعر او در بر دارنده مناقب مشهور امیرمؤمنان و ستایش فراوانی از آن جناب و خاندان پاک اوست که چه نیکو سروده و بر مصائب اهل بیت از سر درد سخن رانده است و بر محنی که بر آنان رفته؛ مرثیه ها گفته است.

عبدی از امام صادق - علیه السّلام - حدیث را، در مناقب عترت طاهره فرا می گرفت. آن گاه آن را به نظم کشیده، بر امام عرضه می کرد و امام هم در حق او فرموده است: " ای گروه شیعیان شعر عبدی را به فرزندانتان بیاموزید که وی بر دین خدایی است" (3)

علامه امینی در الغدیر (4) می گوید: " آن که در شعر عبدی بیندیشد، جایگاه بلند

1- محمّد زکی، آن پناهنگاه خلق دوازدهمین پیشوایی است که قیام او فرا خواهد رسید

2- اینان در بهشت مایهٔ آسایش منند و همسایگان من (در بهشت) پنج تن (آل عبایند) - والسلام.

3- الغدیر، ج 2، ص 295 - 297.

4- ج 2، ص 297

وی را در میان پیشتازان رجال حدیث و بهره مندان از آن می بیند و او را در صف اول جمع آورندگان احادیث پراکنده و به نظم آورندگان احادیث دشوار و راویان نوادر و ناشران طرایف آن می یابد ".

عبدی در قسمتی از غدیریّه اش که بیش از هشتاد بیت است، می گوید: (1)

لُقِّبْتُ بالرّفْضِ لَمّا أَنْ مَنَحْتُهُم *** وُدّي وَ أَحْسَنُ مَا أَدْعَى بِهِ لَقَبِی (2)

صَلاةُ ذِي الْعَرْشِ تَتْرَى كُلّ آوِنَةٍ *** عَلَى ابْنِ فاطمَةَ الْكشَافِ لِلْكُرَبِ (3)

وَ ابْنَيْهِ مِنْ هَالِكِ بالسّمَ مُخْتَرِمٍ *** وَ مِنْ مُعَفَرِخَةٌ فِي الثّرَى تَرِبِ (4)

1- الغدیر، ج 2، ص 293.

2- الرّفْض: ترک کردن، رها کردن. " اهل سنّت همهٔ فرق شیعه را رافضه و افراد شیعه را رافضی گویند؛ چه شیعه خلافت سه خلیفهٔ نخستین را رفض کردند ". " أن " در این بیت، چون بعد از " لمّا " حینیه واقع شده، زاید است یعنی: از آن روزی که مهر خود را به پای آنان ریختم، مرا رافضی خواندند و این لقب نیکوترین نام من است.

3- تتری: پیاپی. این کلمه در اصل " وَتْرَی " بوده که و او آن به تاء بدل شده است. خداوند تعالی در قرآن کریم می فرماید: ثم أرسلنا رُسُلنا تَتْرَی، یعنی: آن گاه پیغمبران خود را پیاپی هم فرستادیم. آونة (جمع أوان): حین، هنگام. کُرَب (جمع کُرْبة): غم و اندوه. یعنی: درود خدای ذوالعرش، پیوسته و همیشه بر روان فرزندان غمگسار فاطمه باد.

4- إِخْتَرَمَ الوباء و نحوه القومَ: إستأصلهم و أفناهم و با آنان را ریشه کن و نابود کرد. الترب: خاک آلود. یعنی: بر دو فرزندی که یکی به زهر کشنده مسموم شده و دیگری با گونه خاک آلود به خاک رفت.

وَ الْعَابِدُ الزَّاهِدُ السّجّادُ يَتْبَعُهُ *** وَ بَاقِرُ الْعِلْمِ دَانّى غَايَةَ الطّلَبِ (1)

وَ جَعْفَرٌ وَ ابْنُهُ مُوسى وَ يَتْبَعُهُ ال *** بِرُّ الرِّضَا وَ الْجَوَادُ الْعَابِدُ الدَّنَبِ (2)

وَ الْعَسْكَرِيّيْنِ وَ الْمَهْدِيُّ قَائِمُهُمْ *** ذُو الْأَمْرِ لَابِسُ أَثْوابِ الْهُدَى الْقَشَبِ (3)

مَنْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً بَعْدَ مَا مُلأَتْ *** جَوْراً وَ يَقْمَعُ أَهْلَ الزَّيْغِ وَ الشَّغَبِ (4)

القَائِدُ البُهَمِ الشّوسِ الكُماهِ إلى *** حَربِ الطُّغاهِ عَلى قُبِّ الكُلاَ الشَّزِبِ (5)

ص: 86

1- و پس از وی بر (امام) عابد و زاهد (حضرت) سجاد و آن گاه بر باقرالعلمی که به غایت طلب نزدیک شده. توضیح: ظاهراً مقصود شاعر این باشد که با توجه به شرایط و وضعیّت خوبی که در نشر احکام و حقایق اسلام در اثر درگیری بنی امیه و بنی عباس برای امام باقر - علیه السّلام - فراهم شد؛ آن حضرت توانست به هدف خود که حفظ میراث فرهنگ نبوی و آگاه کردن توده های مردم به دستورات الهی بود، نزدیک شود.

2- الذئب: رنجور و مانده از کار یعنی: و (پس از وی) بر جعفر و فرزندش موسی، آن گاه بر نیکوکاری چون رضا و پس از وی بر جواد؛ آن عابد و کوشا

3- القشب: نو. این کلمه از اضداد است و به معنی کهنه نیز استعمال شده است یعنی: و (پس از وی) بر هادی و عسکری و بر مهدی، قائم آنان، آن کسی که جامه های جدید هدایت بر تن خواهد کرد.

4- الزیغ: انحراف از حق و به هوای نفس رو آوردن. الشّغب: شرانگیزی، فتنه انگیزی. یعنی: آن کسی که زمین را پس از آن که از ستم پر شده باشد، از عدل و داد پر کند و منحرفان فتنه انگیز را براندازد.

5- البُهَم (جمع البَهمة): دلاوری که کسی بر وی دست نیابد. الشّوس (جمع الأشوس): دلیر و شجاع. الکماة (جمع الکمیّ): مسلح، دلیر. قَبّ یدَ الرّجل: دست آن مرد را برید. الکلاً: علف تر و خشک. الشزب خشک و پژمرده. یعنی: او پیشوای دلاوران بی باک و رزمجوی سراپا مسلحی است که برای کندن گیاهان هرزه به پیکار سرکشان می روند.

أَهْلُ الْهُدَی لا أَناسٌ بَاعَ بائِعُهُمْ *** دِینَ الْمُهَیْمَنِ بِالدُّنْیا وَ بِالرُّتَبِ (1)

لَوْ أنّ أَضْغَانَهُمْ فِي النّارِ کَامِنَةٌ *** لأُغْنَتِ النّارَ عَنْ مُذْدٍ وَ مُحْتَطبِ (2)

در این ابیات شاعر به چند نکته جالب اشاره می کند:

1- شاعر دوازده امام را به نام ذکر می کند؛ با آن که برخی از آنان در زمان سروده شدن قصیده، هنوز متولد نشده بودند.

2- از برپایی حکومت عدل الهی به دست مبارک امام مهدی - علیه السّلام - دم می زند.

3- اوصاف یاران شجاع، با تقوی و با وفای حضرت مهدی - علیه السّلام - را در سه بیت اخیر بیان می کند.

1- المهیمن: از نام های خدای بزرگ است که به معنای گواه و قائم و نگهبان بر کارها و روزی ها و اجل های آفریدگان خویش است.12 یعنی: آنان اهل هدایتند و مردمی نیستند که دین خدا را به دنیا و پایه های آن بفروشند.

2- مـذکٍ: بر افروزنـده. این کلمه در اصل " مُـذْکی " بوده که به جهت اجرای قواعـد اعلال یای آن حذف شده است. یعنی اگر کینه ها (و خشم و غضبشان) در آتش (جهنّم) پنهان شود؛ دوزخ از هیزم و آتشگیره بی نیاز می شود.

6-دعبل بن علی خزاعی (246 ه. ق)

ابوعلی محمـد بن علی بن رزین خزاعی ملقب به دعبل در سال (148 ه- ق) در کوفه متولد شد و در آن جا پرورش یافت. سـپس به بغداد آمـد و در اوّل جوانیش به مسـلم بن ولیـد پیوست. مسـلم عهـده دار تربیت او شد. تا در شاعری مهارت یافت و در گزینش اسالیب جدید دنباله رو استاد خود گردید. (1) دعبل بیشتر در بغداد می زیست و از ترس معتصم که به هجوش پرداخته بود، مدتی از آن شهر بیرون رفت و دوبـاره برگشت و به گشت و گـذار در آفاق پرداخت. به روزگار مطلّب بن عبـدالله بن مالک به مصـر آمـد و او دعبل را به ولایت " اسوان" گمارد و چون خبر یافت شاعر به هجوش پرداخته؛ برکنارش کرد. (2)

دعبل با برادرش " رزین " سفری به حجاز کرد و با برادرش " علی "به ری و خراسان رفت. ابوالفرج گفته است: دعبل از خانه بیرون می آمد و سال ها غایب می شد و به دور دنیا می گشت و با فایده و عایده بر می گشت. (3)

او عاشق و دلباخته اهل بیت عصـمت و طهارت - علیهم السّلام - بود و برای دفاع از آن خانـدان پاک و نشان دادن محبّت خود به آن ها، زبان به تمجید و سـتایش از آنان و بدگویی از دشـمنانشان گشود و همین امر، قرار را از او گرفته و پناهگاهی برایش باقی نگذاشته بود و حتی سایبـانی که در سایـهٔ آن بیاسایـد، نـداشت و پیوسـته دور از خلفـای وقت و مخالفان دودمان پاک پیامبر - صـلوات الله علیهم اجمعین - رهسپار و آواره بیابان ها بود و خود می گفت: 50 سال است که چوبه دار خود را بر دوش

1- تاریخ الادب العربي، ج 2، ص 284. و تاریخ ادبیات زبان عربی، ص 372.

2- الغدیر، ج 2، ص 368.

3- الاغانی، ج 18، ص 38.

می کشم و کسی را نمی یابم که مرا بر آن به دار کشد.

از جهت نبوغ ادبی شـاعر، همین بس که هنوز هم شـعر او دهـان به دهـان می گردد و در لابلاـی کتب ثبت است و به آن در اثبات معانی الفاظ و مواد لغت استشهاد کنند و در مجالس شیعه، در تمام ساعات شب و روز می خوانند. (1)

علاوه بر اشـعار فراوانی که از دعبل به جای مانده وی دارای آثار دیگری از قبیل الواحدة في مناقب العرب و مثالبها و کتاب طبقات الشعراء می باشد. (2)

تائیه دعبل

بهترین و زیباترین و در عین حال سوزناک ترین قصـیده ای که دعبل در رثای اهل بیت عصـمت و طهارت - علیهم السّلام - سروده، تائیه او می باشد و این همان قصیده ای است که امام رضا - علیه السّلام برای سرودن آن به دعبل آفرین گفته و بدوصله داده است.

این قصیده طولانی و از صد بیت متجاوز است. ما در این قسمت به ذکر چند بیت از آن قصیده طولانی، بسنده می کنیم: (3)

مَدارِسُ آیاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَةٍ *** وَ مُنْزِلُ وَحْيٍ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ (4)

لآلِ رَسُولِ اللهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مِنَى *** و بالرُّكْنِ وَ التَّعْرِيفِ وَ الْجَمَراتِ (5)

1- الغدیر، ج 2، ص 369

2- همان مأخذ، ص 372.

3- الادب السیاسي الملتزم فی الاسلام، ص 212 - 217. و الغدیر، ج 2، ص 353 - 355.

4- آموزشگاه های آیات (قرآن) از تلاوت تهی شد و منزل وحی و نبوت به ویرانی گرایید.

5- خاندان رسول خدا را در " خیف منی " و به "رکن " و "عرفات" و" در "صفا " و " مروه " منزل ها بود.

دِيارُ عَلِيٍّ وَ الْحُسَينِ وَ جَعْفَرٍ *** وَ حَمْزَةَ وَ السّجَادِ ذِي الثّفَناتِ (1)

مَلَامَكَ فِي أَهْلِ النّبِيّ، فَإِنّهُمْ *** أَحِبّايَ ما عاشُوا وَ أَهْلُ ثِقاتِي (2)

تَخَيّرْتُهم رُشْدِي لأمْري، فَإِنّهُمْ *** عَلَى كُلّ حالٍ خِيْرَةُ الْخِيَراتِ (3)

فَيا رَبِّ، زِدْنِي مَنْ يَقِينِي بَصِيرَةً *** وَ زِدْ حُبّهُمْ يا رَبِّ فِي حَسَناتِي (4)

أَلَمْ تَرَ أَنّي مُذْ ثَلاثِينَ حِجّةً *** أَرُوحُ وَ أَغْدُو دائِمَ الْحَسَرَاتِ (5)

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسّماً *** وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِراتِ (6)

فَآلُ رَسُولِ اللهِ نُحْفٌ جُسُومُهُمْ *** وَ آل زِيادٍ غُلّطُ القَصِراتِ (7)

بَناتُ زِيادٍ فِی الْقُصُورِ مَصُونةٌ *** و آلُ رَسُولِ اللهِ فِی الْفَلَواتِ (8)

إذا وُ تِرُوا مَدُّوا إلى واتِريهم *** أكفّاً من الأوتار مُنْقَبِضاتِ (9)

1- خانه هایی که به علی و حسین و جعفر و حمزه و سجادی که پیشانیش (بر اثر زیادی سجده) پینه بسته بود، تعلق داشت

2- ای سرزنشگر ! دست از ملامت من در محبّت دودمان پیغمبر بردار ! چه، ایشان پیوسته دوست و نقطه اتکای منند

3- من آن ها را به راهنمایی کار خود انتخاب کرده ام؛ زیرا آن ها به هر حال بهترین نیک مردانند.

4- پرودگارا بر یقین من بصیرتی بیفزا و محبّت ایشان را در گرو حسنات من افزون کن

5- آیا نمی بینی که سی سال است، شب و روز زندگی خویش را پیوسته به حسرت گذرانده ام ؟

6- می بینم که دارایی ایشان بین دیگران تقسیم شده و دست خودشان از سهامشان خالی مانده است

7- خاندان رسول خدا، لاغر اندام و تبار زیاد، گردن کلفت شده اند.

8- دختران زیاد در قصرها از هر گزندی در امانند؛ در حالی که آل رسول اسیر بیابان ها گردیده اند.

9- وَتَرَ فلاناً: دربارهٔ او ستم روا داشت. أوتار (جمع وِتْر): انتقام، خوانخواهی، ستم. یعنی: هرگاه به آنان ستم شود، دست هایی را به سوی ستمکاران دراز می کنند که قدرت انتقام ندارند.

فَلَولا الّذِي أرْجُوه فِی الْیَوْم أَوْغَدٍ *** تَقَطّعَ نَفْسِي إثْرَهُمْ حَسَرَاتٍ (1)

خُرُوجُ إمام لا مَحالَةَ خارِجٌ *** یَقُومُ عَلَی اسْم اللهِ وَ الْبَرَکاتِ (2)

یُمَیّزُفِینا کُلّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ *** وَ یَجْزِي عَلَی النّعْمَاءِ وَ النّقِمات (3)

فَیا نَفْسُ طِیبِي ثُمّ یَا نَفْسُ فَابْشِرِي *** غَیْرُ بَعِیدٍ ماهُوَ آتٍ (4)

وَ لا تَجْزَعِي مِنْ مُدّةِ الْجَوْرِ إنّنِي *** أرَی قُوّتی قَدْ آذَنَتْ بِثَباتٍ (5)

فَإنْ قَرّبَ الرّحْمَنُ مِنْ تِلْكَ مُدّتِي *** وَ أَخّرَ مِنْ عُمْري و وَقتَ وَفاتِي (6)

شَفَیْتُ وَ لَمْ أَتْرُكُ لِنَفْسِيَ غُصّةً *** وَ رَوّیْتُ مِنْهُمْ مُنْصُلِي و قَناتِي (7)

دعبل در این ابیات از خروج امامی خبر می دهـد که براساس عـدالت حکم خواهد کرد و خویشـتن را به ظهور حتمی آن امام بشارت می دهـد و بدین وسـیله تحمل دردها و رنج هایی را که بواسـطهٔ مصائب اهل بیت جان او را به لب آورده اند؛ بر خود هموار می کند. چون هر وقت، آینده روشنی در پیش روی انسان باشد؛

1- اگر نبود آن چه که امروز یا فردا بدان امیدوارم رشته عمرم در حسرت آنان از هم می گسست

2- امید من به خروج امامی است که حتماً ظهور می کند و به نام خدا همراه با انواع برکت ها قیام می کند

3- و حق و باطل را از هم جدا نموده، بر خوبی ها و بدی ها پاداش و کیفر می دهد

4- ای نفس ! شاد و خرم باش که هر چه آمدنی است، چندان دور نیست.

5- و از (طول) مدت ستم جزع نکن؛ زیرا می بینم که نیرویم اعلام پایداری می کند

6- اگر خداوند، روزگار مرا به آن دولت نزدیک و عمرم را دراز کند، دل خود را خنک و بار غم جان را سـبک و شمشـیر و نیزه ام را از خون دشمنان سیراب خواهم کرد.

7- اگر خداوند، روزگار مرا به آن دولت نزدیک و عمرم را دراز کند، دل خود را خنک و بار غم جان را سـبک و شمشـیر و نیزه ام را از خون دشمنان سیراب خواهم کرد.

تحمّل مشکلات و سختی ها آسان خواهد شد. روزنه امید را در دل شیعیان زنده کردن آن هم در زمانی که ظلم و ستم جامعهٔ اسلامی را فرا گرفته آنقدر اهمیت دارد که وقتی دعبل به این دو بیت می رسد:

خُرُوجُ إِمَامٍ لا مَحالَةَ خارِجٌ *** يَقُومُ عَلَى اسْم اللهِ وَ الْبَرَكاتِ

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ باطِلٍ *** وَ يَجْزِي عَلَى النَّعْمَاءِ وَ النَّقِماتِ

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: یا خزاعي نطق روح القدس علی لسانك لهذین البیتین: " ای خزاعی ! روح القدس این دو بیت را بر زبانت جاری کرده است." آن گاه امام می فرماید: آیا این امام را می شناسی؟ و می دانی کی قیام می کند ؟ دعبل می گوید: نه ! ولی شنیده ام امامی از خاندان شما خروج می کند و زمین را از فساد پاک و از عدل و داد پر می کند.

حضرت فرمود: امام بعد از من، پسرم محمد است و پس از او فرزندش علی و بعد از وی پسرش حسن و پس از حسن فرزندش حجت قائم. و اوست که در هنگام غیبتش منتظر او باشند و در هنگام ظهورش مطیع او. اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد؛ آن روز را خداوند طولانی کند تا حضرت زمین را از عدل و داد پر کند؛ آن چنان که [زمین] از جور و ستم پر شده باشد ". (1)

7- علی بن ابی عبدالله خوافی (203 ه. ق)

علی بن ابی عبدالله خواقی از اصحاب امام رضا - علیه السّلام.. است. وی در مرثیه ای که برای آن حضرت می سراید، عدد معیّن پیشوایان شیعه را ذکر می کند؛

1- کفایة الاثر، ص 272 و 273

با آن که تا زمان سرودن این مرثیه، برخی از آنان را درک نکرده بود؛ پس می گوید: (1)

فِي كُلِّ عَصْرِ لَنا مِنْكُمْ إمامُ هُدًى *** فَرَبْعُهُ آهِلٌ مِنْكُمْ وَ مَأْنُوسٌ (2)

أَمْسَتْ نُجُومُ سَمَاءِ الدِّينِ آفِلَةً *** وَ ظَلَّ أُسْدُ الشَّرى قَدْ ضَمَّهَا الْخِيسُ (3)

غَابَتْ ثَمَانِيَةٌ مِنْكمْ وَ أَرْبَعَةٌ *** تُرْجَى مَطَالِعُهَا مَا حَنَّتِ الْعِيسُ (4)

حَتَّى مَتَى يَزْهَرُ الْحَقُّ الْمُنِيرُ بِكُمْ *** فَالْحَقُّ فِي غَيْرِكُمْ دَاجٍ وَ مَطْمُوس (5)

8- عبدالله بن ایوب حزیبی (220 ه. ق)

عبدالله بن أیوب حزیبی از شـیفتگان امام رضا - علیه السّلام - است. وی بعد از شهادت آن حضرت، فرزندش امام جواد را مخاطب قرار داده، می گوید: (6)

1- الادب في ظل التشيع، ص 183، و الامام المهدی، ص 245

2- ما در هر عصر و زمانی، پیشوای هدایتگری از شما (خاندان پاک) داریم؛ پس بستر زمانه با شما آشنا و مأنوس است.

3- الأفل: غروب کننده. الشری: موضع کثیر الاسد، یقال: هم أُسدُ الشری. الخیس: انبوه درخت. یعنی: ستارگان آسمان خدا غروب کرده اند و انبوه درختان، شیران بیشه را در بر گرفته است.

4- العیس (جمع الأعیس و العیساء): شتر سفیدی که رنگ آن با تیرگی مختصری آمیخته باشد یعنی: هشت نفر از شما غایب شدند (یعنی به رحمت حق شتافتند) و مادامی که اشتران (به شوق بچّه هایشان) بنالند، به ظهور تابنده چهار نفر دیگر امید می رود.

5- کی می شود که حقیقت روشـنگر به وسـیلهٔ شما ظاهر و آشکار شود ؟ چرا که حق و حقیقت در میان غیر شما تاریک، بلکه محو شده است

6- الادب فی ظل التشیع، ص 185 و 186. و الامام المهدی، ص 245

يَا ابْنَ الذّبِيحِ وَ يَا ابْنَ أَعْرَاقِ الثَّرَى *** طَابَتْ أَرُومَتُهُ وَ طَابَ عُرُوقَا (1)

يَا ابْنَ الْوَصِيِّ وَصِيِّ أَفْضَلِ مُرْسَلٍ *** أَعْنِي النَّبِيَّ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَا (2)

يا أَيُّهَا الْحَبْلُ الْمَتِينُ مَتَى أَعُذْ *** يَوْماً بِعَفْوَتِهِ أَجِدْهُ وَثِيقا (3)

أَنَا عائد بِكَ فِي الْقِيَامَةِ لائِذٌ *** أَبْغِي لَدَيْكَ مِنَ النّجَاةِ طَرِيقا (4)

لا يَسْبِقَنّي فِي شَفاعَتِكُمْ غَداً *** أَحَدٌ فَلَسْتُ بِحُبّكُمْ مَسْبُوقاً (5)

يَابْنَ الثّمانَيَةِ الأئِمّةِ غَرّبُوا *** وَ أَبَا الثّلاثَةِ شَرّقُوا تَشْرِيقاً (6)

إِنّ الْمَشارِقَ وَ الْمَغارِبَ أَنْتُم *** جاءَ الْكِتَابُ بِذلِكُمْ تَصْدِيقاً (7)

ص: 94

1- الذبيح: ذبح شده، ظاهراً مقصود شاعر، امام حسين - عليه السلام - است. الأعراق (جمع العرق) اصل هر چيزى. الثّرى: زمين، خاک، الأرومة: گفته مى شود: هو طيّب الارومة يعنى: او مردى نيک نژاد و كريم الاصل است. يعنى: اى فرزند قربانى (خدا) ! و اى پسر ابوتراب ! اى كسى كه نيک نژاد و كريم الأصل است.

2- اى فرزند وصىّ ! وصى برترين فرستاده شده! يعنى پيغمبر راستگوى تصديق شده.

3- العقوة: صحن سراى، منزل و جاى فرود آمدن، قوم، گرداگرد سراى. يعنى: واى ريسمان محكمى كه چون روزى به سراى او پناهنده شوم؛ آن جا را مطمئن مى يابم.

4- من روز رستاخيز به تو پناه مى برم و راه نجات را نزد تو مى جويم.

5- فردای قيامت در شفاعت كردن من، هيچ كس بر شما پيشى نمى گيرد؛ همچنان كه من در عشق ورزيدن به شما كسى را مقدم نمى دارم.

6- غَرّبَ: به طرف مغرب رفت. شَرّقَ: به طرف مشرق رفت يعنى اى پسر هشت پيشوايى كه ديده از جهان فرو بسته اند و پدر سه نفرى كه خورشيد وجود آن ها بر عالم خواهد تابيد

7- همانا مشرق ها و مغرب هاى عالم شماييد. كتاب (خدا) اين مطلب را تصديق كرده است. توضيح: ظاهراً مقصود شاعر اين است كه همانگونه كه چشم خلايق هر صبح و شام بر مشرق و مغرب دوخته است، شما نيز مايهٔ اميد انسان هاى چشم براهيد

9-مصعب بن وهب نوشجانی

مصعب بن وهب نوشجانی، معروف به حرون در ابیات زیر پیشوایان خودش را بعد از نبی گرامی اسلام حضرت محمّد – صلی الله علیه و آله – دوازده نفر می داند که هشت نفر از آنان، تا زمان سرودن این قصیده، جان به جان آفرین سپرده اند؛ بنابر این، این قصیده باید در زمان امامت امام جواد – علیه السّلام – سروده شده باشد. اینک ابیات مورد بحث تقدیم می گردد: (1)

فَإِنْ تَسْأَلَنِّي مَا الَّذِي أَنَا دائِنٌ *** بِهِ فَالَّذِي أَبْدِيهِ مِثْلَ الَّذِي أُخْفِي (2)

أدينُ بِدينِ اللهِ لا شَيء غَيْرَهُ *** قَوِيٌّ عَزِيزٌ بارِئُ الْخَلِقِ مِنْ ضَعْفِ (3)

و إِنّ رَسُولُ اللهِ أفضل مُرسلٍ *** بِهِ بَشَّرَ الْمَاضُونَ فِي مُحْكَمِ الصُّحُفِ (4)

و أنّ عَلِيّاً بَعْدَهُ أحَدَ عَشْرَةَ *** مِنَ اللهِ وَعْد لَيْسَ في ذلك مِنْ خَلْفٍ (5)

1- الادب في ظل التشيّع، ص 183

2- اگر از من در بارهٔ آن چه بدان معتقدم سؤال کنی. (می گویم:) آن چه را آشکار می کنم؛ همانند آن چیزی است که پنهان می دارم (یعنی نهان و آشکار من یکسان است).

3- من پایبند به دین خدا هستم و نه چیز دیگر؛ آن خدای قدرتمند و عزیزی که پدید آورنده خلق، از اشیاء ضعیف و ناتوان است (و از ضعیف ترین موجود قدرتمندترین موجود می آفریند)

4- رسول خدا برترین فرستاده ای است که گذشتگان در صحیفه های محکم و استوار خویش، بدو بشارت داده اند

5- و مطابق وعدهٔ خُلف ناپذیر خدا علی و یازده نفر بعد از او، پس از محمّد – صلّی الله، علیه و آله – پیشوایان هدایتگر ما هستند. دوستی با صفا و صمیمانه خویش را مادامی که زنده ام، به ایشان اختصاص می دهم.

أَئمّتَنَا الهادُونَ بَعْدَ مُحَمّدٍ *** لَهُمْ صَفْوَ وُدّي ما حَبيتُ لَهُمْ أَصْفِي (1)

ثَمانِيةٌ مِنْهُمْ مَضَوا لِسبِيلِهِمْ *** وَ أَرْبَعَةٌ يُرْجَوْنَ لِلْعَدَدِ الْمُوفِي (2)

10- اسماعیل بن صالح صیمری (254 ه. ق)

اسـماعیل بن صالح صیمری، در رثای امام رضا - علیه السّلام - قصیده ای سرود و آن را در حضور امام حسن عسکری - علیه السّلام - به نظم در آورد. با این مطلع: (3)

الأَرْضُ حُزناً زُلْزِلَتْ زِلْزَالَها *** وَ أَخْرَجَتْ مِنْ جَزَعٍ أَثْقالَها (4)

سپس، در ادامه، پیشوایان شیعه را یکی پس از دیگری بر می شمارد و عدد آن ها را با مهدی منتظر - عجل الله فرجه الشریف - تکمیل می کند؛ آن گاه می گوید:

عَشْرُ نُجُومٍ أَفَلَتْ فِي فُلْكِها *** وَ يُطّلِعُ اللّهُ لَنا أَمْثالها (5)

بِالْحَسَنِ الْهَادِي أَبِي مُحَمّدٍ *** تُدرِكُ أشياعُ الْهُدَى آمالَها (6)

1- و مطابق وعدهٔ خُلف ناپذیر خدا علی و یازده نفر بعد از او، پس از محمّد - صلّی الله، علیه و آله - پیشوایان هدایتگر ما هستند. دوستی با صفا و صمیمانه خویش را مادامی که زنده ام، به ایشان اختصاص می دهم.

2- هشت نفر از این پیشوایان در گذشته اند و به چهار نفر دیگر که تکمیل کننده عدد پیشوایان هستند، چشم امید دوخته شده.

3- الادب في ظل التشيّع، ص 186

4- زمین از حزن و اندوه به شدّت به لرزه افتاد و بارهای خویش را بیرون ریخت

5- ده ستاره در مدار خویش غروب کرده اند و باز هم خداوند نظیر آن ها را ظاهر خواهد کرد

6- أشیاع: اتباع و انصار. یعنی: به واسطهٔ ابا محمد امام حسن هادی (عسکری)، پیروان هدایت به آرزوهایشان می رسند.

وَ بَعْدَهُ مَنْ يُرْتَجَى طُلُوعُه *** يَظُلُّ جَوَابُ الْفَلا جَوَالَها (1)

ذُو الْغَيْبَتَيْنِ الطُّولِ الْحَقِّ التي *** لا يَقْبَلُ اللهُ مَن آستَطالَها (2)

يا حُجَجَ اللّهِ إِحْدَى عَشْرَةَ *** اَلَتْ بِثَانِي عَشْرَها آمالها (3)

11-ابوالغوث اسلم بن مهوز منبجی (254 ه-. ق ؟)

ابوالغوث اسلم بن مهوز طهوی منبجی در بخشی از قصیده ای که در مدح ائمهٔ سامرا سروده، می گوید: (4)

إذا ما بَلَغْتَ الصّادِقِينَ بَنِي الرّضا *** فَحَسْبُكَ مِنْ هَادٍ يُشِيرُ إِلَى هَادٍ (5)

مَقاوِيلُ إن قالوا، بهاليلُ إن دُعُوا *** وُفاةٌ بِمِيعادٍ، كُفاةٌ بِمُرْتادِ (6)

1- الجوّاب: جهانگرد، مسافر. الفلا: بیابان، دشت. الجوّال: جهانگرد، آواره. یعنی: بعد از او (یعنی بعد از امام عسکری) به ظهور آن جهانگردی امید می رود که هر دشت و هامونی را زیر پا می گذارد

2- دارای دو غیبت طولانی به حق است و خداوند (اعمال) کسی را که طولانی شدن آن غیبت را بخواهد، نمی پذیرد.

3- ای حجّت های یازده گانه خدا (بدانید) که چشم امید و آرزوها به دوازدهمین امام دوخته شده است.

4- الادب في ظلّ التشيّع، ص 186.

5- چون از (الطاف و راهنمایی های) فرزندان راستگوی (امام) رضا بهره مند شدی، تو را همین بس که هر یک از آن هادیان، به هادی بعد از خود رهنمونت می کند

6- المقاویل (جمع المِقول): مرد خوش سخن، زبان آور. البهالیل (جمع البهلُول): خنده رو، مهم تر و جامع هرگونه خیر. الوفاة (جمع الوافي) وفا کننده. الکفاة (جمع الکافي): کفایت کننده. إرْتادَ الشيءَ: طَلَبه، و " مُرتاد " اسم مفعول و به معنی خواسته و مطلوب است. یعنی: اگر سخن بگویند، خوش سخنند و اگر مخاطب واقع شوند، خوش رو و خوش برخوردند. به وعده وفا می کنند و حاجت ها را روا

إذا أَوْعَدُوا أعْفُوا وَ إنْ وَعَدُوا وَفُوا *** فَهُم أَهْلُ فَضْلَ عِنْدَ وَعْدٍ و إيعَادِ (1)

يَنابِيعُ عِلم الله أطوادُ دِينِهِ *** فَهَلْ مِنْ نَفادِ إن عَلِمْتَ لأطوادِ (2)

نُجُومٌ إذا نَجْمٌ خَبا، مِثْلُهُ بَدَا *** فَصَلّى عَلَى الْخابِي الْمُهَيْمِنِ وَ الْبَادِي (3)

عِبَادٌ لِمَوْلاهُمْ، مَوالِي عِبادِهِ *** شُهُودٌ عَلَيْهِم يَوْمَ حَشْرٍ وَ إشْهَادٍ (4)

هُم حُجَجُ اللّهِ اثْنَا عَشْرَةَ مَتَى *** عَدَدْتَ فَثانِي عَشْرَ هُمْ خَلْفَ الْهادِي (5)

ص: 98

1- أوْعَدَ: تهديد كرد. وَعَدَ: وعده داد، نويد داد يعنى: هرگاه تهديد كنند (طولى نمى كشد) كه عفو مى كنند و اگر وعده دهند، وفا مى كنند. پس ايشان هنگام وعده و تهديد اهل فضيلتند

2- چشمه هاى علم خدا و كوه هاى دين اويند (استوانه هاى محكم و استوار دين خدايند) پس اگر بفهمى؛ آيا براى كوه ها پايانى است ؟

3- خبا: پنهان شد. و الخابي: پنهان شونده. يعنى: آنان همچون ستارگانى هستند كه هرگاه ستاره اى پنهان شود؛ ستاره اى همانند آن آشكار مى شود و بر آن كه پنهان شده، حافظ و نگه دارنده (دين) كه ظاهر و آشكار است، نماز مى خواند. (يعنى امام زنده بر امام مرده نماز مى خواند).

4- اينان بندگان مولايشان (پرودگارشان)، و دوستان بندگان اويند و در روز حشر و شهادت گواهانى بر ايشان خواهند بود.

5- اينان حجّت هاى دوازده گانه خدايند و هرگاه آنان را شمارش كنى، دوازدهمين از ايشان جانشين (امام) هادى است.

بمیلادِهِ الأنْباءُ جَاءَتْ شَهِیرةً *** فَأَعْظِمْ بِمَوْلُودٍ وَ أَکْرِمْ بِمِیلادٍ (1)

12-ابن رومی (221 - 283 ه. ق)

علّی بن عباس بن جریح، اصلاً رومی و جدش از موالی بنی عباس است. او در بغداد از پدری رومی الاصل و مادری که فارسی الأصل بود، متولّد و در آن جا نیز شهید شد. قاسم بن عبدالله وزیر معتضد از هجا و بدزبانی او پرهیز می جست و در مجلس او، ابن فراش او را زهر خورانید و او دریافت و از مجلس برخاست. وزیر بدو گفت به کجا شوی ؟ گفت: بدانجا که تو مرا فرستادی گفت: چون برسیدی پدر مرا درودگوی. گفت: راه من به دوزخ نیست. (2)

علّامه امینی درباره شخصیت و نبوغ ادبی شاعر می گوید:

" شاعر ما ابوالحسن علّی بن عبّاس جریح مولی عبدالله بن عیسی بن جعفر بغدادی، مشهور به ابن رومی، یکی از مفاخر عالم تشیّع و مردی فوق العادة و دارای ویژگی های ممتاز امت اسلامی است. زیبایی و ظرافت اشعار طلایی اش که فراوان هم می باشد؛ رونق بخش بلاغت عربی است. این اشعار از شمش های طلای ناب برتر؛ و از ستارگان آسمان فزون تر و نورانی تر است. از میان فنون مختلف شعر، ابن رومی در مدح، هجا، توصیف و تغزّل ممتاز شناخته شده است به طوری

1- اخبار مشهور (و فراوانی) در میلاد وی وارد شده؛ پس چه مولود بزرگ و با عظمتی و چه میلاد گرامیی !

2- لغتنامه دهخدا، ج 1، ص 314. و الاعلام، ج 5، ص 110

که دیگران از رسیدن به پایگاهش ناتوان مانده؛ چشم ها به ادب و کمال او خیره شده است و او برتراز شبیه و نظیر است؛ چنان که فضل و کمالاتش از حساب بیرون می باشد ". (1)

ابن رومی، قصیده جیمیه ای را در رثای یحیی بن عمر بن حسین بن زید بن علی سروده است. یحیی کسی است که در مقابل دستگاه خلافت و رو در روی طاهریان حکّام خراسان، قیام کرد. ابن رومی در این قصیده، عباسیان را از آینده خود ترسانده و در چندین مورد به ظهور مهدی و برپایی حکومت علویان و در هم کوبیدن ستمگران اشاره کرده است و برای آل علی - علیهم السّلام - آرزوی روزی را کرده که دشمنانشان را در هم بکوبند و حقّشان را باز ستانند. در این قسمت برخی از ابیات آن قصیده را که شاهد بر این مدعا است، ذکر می کنیم: (2)

أَجْنُوا بَنِي الْعَبّاسِ مِنْ شَنآنِكُمْ *** وَ أَوْكُوا عَلَى مَا فِي الْعِياب و أَشْرِجُوا (3)

1- ترجمة الغدير، ج 5، ص 65

2- الغدير، ج 3، ص 39 و الامام المهدی، ص 246.

3- شَنَآن: کینه و دشمنی. أَوْكَى القربة و على ما فيها: در مشک را بر روی آن چه در آن بود به وسیلهٔ بند بربست. العياب (جمع العيبه): کیسه چرمی، کیف، چمدان. أَشْرَجَ الخريطة و نحوها: بندهای کیسه چرمین را بست. یعنی: ای بنی عبّاس ! از کینه و دشمنی که دارید، هرچه می توانید جنایت کنید و آن چه را که در کیسه هاست، با بستن درهای آن (از ما دریغ بدارید). توضیح: فعل های امری که در این بیت است؛ در معنی حقیقی امر، استعمال نشده بلکه برای تهدید می باشد. همچنان که در آیه شریفه: (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) صیغه امر برای تهدید بکار رفته است

و خَلّوا ولاة السُّوء مِنْكُمْ و غَيَّهُم *** فَأَخرَى بِهِمْ أَنْ يَغْرَقُوا حَيْثُ لَجْجُوا (1)

نَظارٍ لَكُمْ أَنْ يُرْجِعَ الحقُّ راجعٌ *** إلَى أَهْلِهِ يَوْماً فَتَشْحُوا كَما شَجَوا (2)

عَلَى حِينَ لا عُذْرَ لِمُعْتَذِريكُم *** وَلا وَ لا لَكُم مِنْ حُجّةِ اللهِ مَخْرَجُ (3)

فلا تُلْحِقُوا الآنَ الضّعَائِنَ بَيْنَكُمْ *** وَ بَيْنَهم إن اللواقِحَ تُنتِجُ (4)

غُرِرْتُمْ لَئِنْ صَدّقْتُم إنّ حَالَةً *** تَدُومُ لَكُمْ وَ الدّهْرُ لَونانِ أَخْرَجُ (5)

لَعَلّ لَهُمْ فِي مُنْطَوَى الْغَيْبِ ثائراً *** سَيَسْمَو لَكُمْ وَالصُّبْحُ في اللَّيل مؤلَجُ (6)

1- خلَّيه: او را رهـا كرد. الغيّ: گمراهى. اين كلمه در اين بيت مفعول معه و واو قبـل از آن واو معيه است يعنى: حكّام بـدتان را با گمراهى هايشان رها كنيد كه شايسته آن ها غرق شدن در امواج فسادشان است.

2- نَظـار: اسم فعـل و به معنى " إنتَظِر " است يعنى: در انتظار روزى باشـيد كه بازگردانـنده اى، حق را به اهلش برگردانـد. آن گاه چنان كه افرادى محزون بودند؛ شما نيز محزون خواهيد شد. (يعنى همانطور كه شما گروهى را به ظلم و ستم خويش محزون و ناراحت كرديد؛ در آن روز با انتقام آن حضرت، شما نيز محزون و اندوهگين خواهيد شد)

3- هنگامى فرا خواهد رسيد كه براى پوزش خواهنده شما، عذرى نخواهد بود و در مقابل حجّت خدا، راه فرارى نخواهيد داشت

4- اكنون بذر دشمنى بين خود و بين ايشان نيفشانيد كه اين بذرها (روزى) به ثمر خواهد رسيد.

5- گول خورديد اگر فكر كنيد، وضع (موجود) برايتان دوام خواهد يافت با اين كه روزگار به يک رنگ باقى نمى ماند

6- شايـد در سويـداى نهان براى آن ها قيام كننده اى باشد (كه قيام كند) و آنان را بر شـما برترى دهد كه هميشه بامداد در دل شب تاريک است

بِجَيْشٍ تَضِيقُ الأَرْضُ مِنْ زَفَراتِهِ *** لَهُ زَجَلٌ يَنْفِي الْوُحُوشَ وَ هَزْمَجٌ (1)

يُؤَيِّدُهُ رُكنانِ ثَبْتانِ رَجْلَةٌ *** وَ خَيْلٌ كَإِرْسالِ الْجَرَادِ وَ أَوْشَجُ (2)

ص: 102

1- زَجَلَ - زَجَلاً: أَجْلَبَ و رَفَعَ صَوْتَه: صدا و آواز را بلند کرد. هَزْمَجَة: سخن متتابع آمیزش صداها یعنی: با لشکری که از فریادشان زمین (بر ساکنانش) تنگ می شود و آن چنان داد و فریاد و هیاهویی ایجاد می کنند که وحشیان بیابان پا به فرار می گذارند.

2- الثبت: استوار و پا بر جا. رَجْلَة (جمع رَجُل): مرد؛ و احتمال دارد که جمع " راجل " به معنی پیاده باشد. "الخیل ": اسم جمع است و از خود لفظ واحد ندارد و به معنی اسب ها یا اسب سواران می باشد. الجراد: ملخ. یعنی: دو رکن استوار و پا بر جا، یکی (مبارزین) پیاده و دیگر (جنگجویان) سواره که همچون ملخ ها به سوی دشمن روانه خواهند شد، او را یاری خواهند نمود

یادداشت های پاورقی های فصل دوم:

1- المنجد و فرهنگ لاروس

2- مبادی العربیه، ج 4، ص 379

3- مبادی العربیه، ج 4، ص 171.

4- بحار الانوار، ج 51، ص 162.

5- کفایة الاثر، ص 249.

6- الغدیر، ج 2، ص 272.

7- ص 244

8- فرهنگ معین (اعلام)، ج 5، ص 574.

9- مبادی العربیه، ج 4، ص 388. 9 -

10- فرهنگ لغات قرآن، ج 2، ص 673

11- مؤمنون / 44.

12- فرهنگ لاروس.

13- فصلّت / 40.

14- جواهر البلاغه، ص 78.

ص: 103

فصل سوم: تجلّی خورشید ولایت بعد از ولادت

اشاره

ص: 105

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بعد از ولادت در اشعار عربی

از ولادت با سعادت حجّة بن الحسن العسکری - روحی و ارواح العالمین له الفدا- نزدیک به دوازده قرن می گذرد. در این مدت طولانی، شعرای بسیاری، بخصوص شعرای فاضل و دانشمند، در مناسبت های مختلف، درباره مولا و سرورشان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف - نغمه سرایی ها کرده اند و آثار گران بها و با ارزشی را در این باب از خود به یادگار گذاشته اند.

شایان ذکر است که بیشتر این اشعار، مربوط به دو سه قرن اخیر است؛ بطوری که از قرن های سوم تا هشتم کمتر شاعری را می یابید که درباره امام زمان - عجل تعالی فرجه الشریف - شعری سروده باشد با آن که در این مدت طولانی، شعرای بزرگی همچون شریف رضی و صفی الدین حلّی، در آسمان شعر و ادب شیعه طلوع

ص: 107

کرده انـد؛ اما متأسّفانه این دو بزرگوار هم حتّی یک بیت شـعر در خصوص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشـریف) در دیوان هایشان ذکر نکرده اند. اگرچه، احتمال دارد که اشـعاری را در بارهٔ حضرت سروده باشند؛ اما گردآورندگان اشعار آن ها، این گونه اشعار را در دیوان آن ها نیاورده اند و یا این که ممکن است، در طول سالیان متمادی، آن اشعار از دیوان آن ها حذف شده باشد.

از قرن نهم به بعد، این گونه اشـعار رو به ازدیاد می رود و به خصوص در دو قرن اخیر، شـعرا عنایت ویژه ای را به این امر مبذول داشتند؛ به گونه ای که کمتر شاعر شـیعی را می یابید که دربارهٔ بقیّة الله الاعظم – روحی و ارواح العالمین له الفدا – شـعری نگفته باشد و ابراز محبتی نکرده باشد. مخصوصاً در قرن چهاردهم، قصاید متعدد با مضامین بسیار عالی توسط شاعران شیعه سروده شد و برخی از آنان به یک یا دو قصیده اکتفاء نکرده؛ بلکه دربارهٔ آن حضرت دیوان شعر مستقل تألیف نموده اند.

علّت این امر روشن است؛ زیرا شـیعیان و دوستداران اهل بیت، از نیمه اول قرن سوّم هجری که مقارن با غیبت حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشـریف) می باشـد، در شـرایط بسـیار سـخت و دشواری قرار گرفتنـد و تمامی حرکات و گفتار آنان، به شدت از طرف حکّام عصـرشان، زیر ذره بین قرار گرفت و تقریباً، همان سـختگیری که برای پیشوای مسـلمانان، حضـرت عسکری علیه السّلام – اجرا میشد؛ به نوعی دیگر، در مورد شـیعیان اجرا می شـد. بنـابر این، در این دوران خفقـان، طبیعی است که شـعر کمتری در مورد امام زمان گفته شـده باشـد. دلیـل دیگر این است که حکام جور، در این برهه از زمان، از قائم آل محمـد (عجل الله تعالی فرجه الشـریف) به شـدت در هراس بودند و وجود مبارک آن حضـرت را خطری بزرگ برای بقای حکومت خود می دانستند. از این رو، به هیچ وجه راضی و خشنود نبودند که در مجالس و محافل و در گفتارها و نوشته ها، حتی

نامی از آن حضرت برده شود. چه رسد به این که در مدح آن حضرت شعری سروده شود

اما در قرون بعدی، به خصوص در قرن حاضر این گونه تهدیدات و فشارها رو به نقصان نهاد و برای عاشقان حضرت مهدی – عجل الله تعالی فرجه – و از جمله برای شعرای شیعه، زمینه های مناسبی فراهم شد تا بتوانند احساسات و شوق و اشتیاق خود را نسبت به ساحت مقدس بقیّة الله الاعظم – روحی و ارواح العالمین له الفدا – در قالب عبارات و یا قصاید دل انگیز و بسیار زیبای خویش ابراز کنند و اشعار فراوانی را از خود به یادگار گذارند.

با توجه به انبوه اشعاری که در این دوره طولانی دربارهٔ امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سروده شده؛ در این فصل برآنیم تا ضمن معرفی تنی چند از مشاهیر شعرای این دوره که دربارهٔ آن امام همام نغمه سرایی کرده اند؛ به بررسی برخی از قصاید و یا گزیده هایی از اشعار آنان که دربارهٔ حضرت مهدی – سلام الله علیه – سروده اند، بپردازیم تا بدینوسیله هم با اسلوب ها و مضامین این گونه اشعار آشنا شویم و هم با سرایندگان آن ها در ضمن، این فصل، مقدّمه ای باشد برای ورود به فصل چهارم

مشاهیری از مدیحه سرایان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بعد از ولادت

اشاره

گزینش شعرایی که بنا داریم با تفصیل بیشتر پیرامون شخصیّت آنان و اشعارشان سخن بگوییم، با توجّه به یکی از دو اصل زیر صورت گرفته است:

1- کثرت اشعار شاعر دربارهٔ آن حضرت (علیه السلام). برخی از شاعران بیش از سه هزار بیت شعر در خصوص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف - سروده اند و حتّی بعضی از آنان، در این زمینه دارای دیوان شعر می باشند

2- زیبایی و جذّابیّت قصیدهٔ شاعر و استحکام آن از جهت ادبی و بلاغی؛ مخصوصاً آن جا که قصیده بر زبان شاعری جاری شده که علاوه بر طبع شعر، از توانایی علمی بالایی برخوردار است و مسایل دقیق علمی و تاریخی مستند را با الفاظی زیبا در شعر خود آورده است، بنابر این، در این فصل، ممکن است از شاعری سخن بگوییم که بیش از یک یا دو قصیده، درباره مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نسروده است؛ ولی به قدری شاعرانه و فاضلانه است که با ده ها قصیده برابری می کند.

1-شیخ بهائی (1031 ه. ق)

*شیخ بهائی (1031 ه. ق) (1)

بهاء الدّین محمد بن حسین عاملی، معروف به شیخ بهائی دانشمند بنام عهد شاه عبّاس بزرگ در بعلبک متولد شد و در اصفهان درگذشت. پدرش عزالدین حسین در سال (966 ه-. ق) به ایران مهاجرت کرد و بهاءالدین در ایران نشأت یافت. (2)

1- عظمت فوق العاده و شهرت عالمگیر شیخ بهائی باعث شد که او را در این فصل بر دیگر شعرای بزرگ شیته مقدّم داریم.

2- لغتنامه دهخدا، ج 11، ص 396.

شیخ بهائی از شخصیت های برجسته ای است که شهرتی عالمگیر دارد. فضیلت و دینداری و تبحر او در علوم مختلف، زبانزد عام و خاص است و از هرگونه وصف و ستایشی بی نیاز. او یکی از نوابغ و مفاخر امت اسلامی است. کثرت و گرانسنگی تألیفاتش، بهترین گواه بر مقام شامخ علمی اوست. (1) علامه امینی در کتاب ارزشمند " الغدیر " دربارهٔ تألیفات با ارزش شیخ بهائی می گوید:

هر چند دست تقدیر زندگانی شیخ بهائی را در هم پیچید و مرگ، او را از دیدگان ما پنهان کرد لیکن علم فراوان او و آثار ارزشمندش، او را در عرصه روزگار جاوید نگه داشته است" (2)

آن گاه علامه اسامی هفتاد و هفت اثر گران قدر از شیخ بهائی را ذکر می کند که برخی از آن ها بدین قرار است: 1- جامع عباسی در فقه؛ 2- حاشیه بر تفسیر بیضاوی؛ 3- شرح تفسیر بیضاوی؛ 4- ریاض الأرواح (منظومه)؛ 5- توضیح المقاصد؛ 6- حواشی برکشاف؛ 7- لغز الکشاف؛ 8- اسرار البلاغه؛ 9- حدائق الصالحین (شرح صحیفه سجادیه)؛ 10- گربه و موش؛ 11- شرح دعای صباح؛ 12- حاشیه بر مطول؛ 13- رساله ای در مواریث؛ 14- بحر الحساب؛ 15- زبدة الأصول؛ 16- تنبیه الغافلین؛ 17- تهذیب النحو؛ 18- درایة الحدیث؛ 19- المخلاة؛ 20- خلاصة الحساب؛ 21- العروة الوثقی در تفسیر؛ 22- کتابی در اثبات وجود قائم؛ 23- رساله ای در طبقات الرجال؛ 24- کتاب اربعین؛ 25- تشریح الافلاک؛ 26- کشکول

1- اعیان الشیعه، ج 44، ص 219؛ و الکنی و الالقاب، ج 2، ص 100. و الغدیر ج 11، ص 249

2- الغدیر، ج 11، ص 260 - 262

همچنین، او دارای آثار دیگری از قبیل اشـعاری از نوع مثنوی و قصـیده و ارجوزه می باشد و نیز حاشـیه هایی بر بعضی از تألیفات خودش دارد. گروهی از علمـای معاصـر وی و همچنین دانشـمندان پس از وی، شـروح و تعلیقاتی به نظم یا نثر بر آثار او نوشـته انـد که از توجه و اعتنای شدید آن ها به این آثار و مراتب بزرگداشت مؤلف آن از جانب آن ها، حکایت می کند. (1)

شیخ بهائی شاعری توانا در ادب فارسی و عربی است و در هر دو زبان، اشعار فراوانی را از خود به یادگار گذاشته است. او در مدح بقیّة الله الاعظم حجّة بن الحسن العسـکری دو قصـیده بسـیار زیبا به عربی سـروده است؛ یکی از این دو، قصـیدة وسـیلة الفوز و الأمان في مدح صاحب الزمان است که مورد توجه بسیاری از شعرا و فضلا قرار گرفته است؛ به گونه ای که برخی همچون شیخ جعفر خطی بحرانی متوفی به سال (1028 ه-. ق) و امیر محمد ابراهیم حسـینی قزوینی، متوفی به سال (1145 ه-. ق) با اشـعار زیبای خود به استقبال آن رفته اند. و بعضـی همچون، سید عبدالله جزائری، متوفی به سال (1173 ه-. ق) که از احفاد محـدّث جزایری است؛ آن را تضـمین کرده انـد و گروه دیگر آن را شرح کرده اند که از آن جمله است:

1- شیخ جعفر نقدی، متوفی به سال (1370ه-. ق) در دو جلد به نام " منن الرحمن ".

2- احمد بن علی عدوی منینی، متّوفی به سال (1173ه-. ق) در یک مجلد به نام " فتح المنّان ". (2)

با توجّه به این که این دو قصیده، از ارزش ادبی والایی برخوردارند و دارای

1- الغدیر، ج 11، ص 260 - 262

2- کتابنامهٔ حضرت مهدی علیه السلام، ج 2، ص 786 و 787.

مفاهیم بسیار بلند و ارزشمندی می باشند؛ به ترجمه و شرح آن می پردازیم:

قصیدة وسیلة الفوز و الأمان في مدح صاحب الزّمان: (1)

سَرَی الْبَرْقُ مِنْ نَجْدٍ فَجَدّدَ تَذْكَارِي *** عهوداً بِحُزْوَی و العُذَيبِ وَ ذِي قارٍ (2)

و هَيّجَ مِنْ أَشْواقِنا كُلّ كَامِنٍ *** وَ أَجّجَ فِي أَحْشائِنا لاعِجَ النّارِ (3)

1- موسوعة الامام المهدی، ص 263 - 267

2- سَرَی اللیلُ: شب گذشت و سَرَی اللیل:و به شب را با راه پیمایی سپری کرد. " تذکار " مصدری است که برای مبالغه بیشتر بر وزن " تفعال " آمده است؛ یعنی، به یاد آوردن صورت چیزی در ذهن، خاطره " حُزوی " و " عذیب " و " ذی قار " اسامی سه ناحیه در عربستان است. یعنی: برقی از ناحیهٔ نجد گذشت و خاطرات زمان دیدار را در " حزوی " و " عذیب " و "ذی قار" تجدید کرد.

3- هَيّجَ: ثارَ، بر انگیخت. أَجَجَ النّار: أوقدها و ألْهَبَها؛ آتش را بر افروخت. لَعَجَ الضربَ فلاناً: آلَمَهُ و أَحْرَقَ جلده، ضربه او را دردمند کرد و پوستش را سوزانید. و لَعَجَ الْحُبُّ أو الحُزْنُ فُؤَادَه: عشق یا اندوه دل او را سوزانید. یعنی: و این برق، شوقهای نهفته در ضمیر را (که از دیگران پنهان می کردم)؛ بر انگیخت و آتش سوزانی را در اندرونم بر افروخت. توضیحات: الف- در بعضی از نسخه ها به جای " لاعج "، " لاهب " استعمال شده است. ب- در این بیت " لاعج " صفتی است که به موصوف خودش اضافه شده؛ بنابر این در اصل "النار اللاعجة " بوده است و نظیر آن در زبان عربی فراوان است. مثل "کرام الناس " که در اصل " الناس الکرام " است، و مانند " لخاصة اولیائه " در کلام امیرمؤمنان علی - علیه السّلام - در خطبه جهاد آن جا که می فرماید: اما بعد، فإنّ الجهادَ بابٌ من ابواب الجنّة فَتَحهُ الله لخاصّة اولیاءه. " این گونه اضافه ملحق به اضافهٔ لفظی است" ؛ بنابر این احکام اضافهٔ لفظی بر آن جاری می شود و جایز است که تای تأنیث از آخر مضاف حذف شود؛ زیرا " نار " مؤنث مجازی است و در این جا در حکم فاعل " لاعج " است و در صورتی که فاعل مؤنّث مجازی می باشد؛ فعل را هم می شود به صورت مذکر آورد و هم به صورت مؤنّث. مضافاً به این که "به طور کلی حذف تاء تأنیث از آخر مضاف جایز است "، مانند آیه شریفه: (وَأوحَينا إلَيهِم فِعلَ الخَيرَاتِ وَ إقامَ الصّلاة و إيتَاء الزَكَاة) که در اصل " اقامة الصلاة " می باشد.

ألا يا لُيَيْلاتِ الْغُوَيرِ وَ حاجِرٍ *** سُقِيتَ بِهَامٍ مِن بَنِي المُزْنَ مِدْرَارِ (1)

1- غویر، مصفر " غار " است و آن آبی بود که به " بنی کلب " تعلّق داشته است. حاجر: زمین بلند که میان آن پست و فرو رفته باشد؛ کناره های وادی که آب را نگاه دارند؛ و نیز اسم منزلی بوده برای حجاج در بادیه مُزن: ابر. مدرار بسیار ریزان. یعنی: ای شب های کوتاهی که در " غویر " و " حاجر " بر من گذشته ایـد؛ همیشه از قطرات ریزان باران سیراب شوید. توضیحات: الف - " لیلات " جمع " لُیَیْلَة " و " لُیَیْلَة " مصغر " لیلة " است که برای تقلیل مصغّر شده است؛ چرا که شعرا مدت خوشحالی را به جهت زود سپری شدن آن، اندک و مدت غم و اندوه و کدروت را به جهت سنگینی و سختی آن بر انسان طولانی می شمارند و در شداید و ناملایمات یکدیگر را به صبر فرا می خوانند و این مطلبی است که وجدان گواه بر آن و همچو آفتاب روشن است و یکی از تأویلاتی که برای آیه شریفه: في یوم کان مقداره خمسین الف سنة شده است؛ بر همین اساس است. ب- " هامٍ" اسم فاعل است از " هَمی: سالَ "؛ اعلال آن مانند اعلال " قاض " است هامي - هامین - هامین - ها مِن - هامٍ

وَ یا جِیرَةً بِالْمَأْزِمِینَ خِیامُهُمْ *** عَلَیْکُمْ سَلامُ اللهِ مِنْ نازح الدّارِ (1)

خَلِیلَیَّ مالِي و الزَّمانَ کَأَنَّما *** یُطالِبُني فِي کُلِّ وَقتِ بأوتارٍ (2)

فَأَبْعَدَ أَحْبَابِي وَ أخْلَی مَرابعي *** وَ أَبْدَلَنِي مِنْ کُلِّ صَفْوٍ بأکدارِ (3)

وَ عادَلَ بِي مَنْ کانَ أَقْصَی مَرامِهِ *** مِنَ الْمَجْدِ أَنْ یَسْمُو إِلَی عُشْرِ مِعْشَارِي (4)

1- جیرة (جمع جار): همسایه " مأزمین " نام سرزمینی است بین مکّه و منی نزح عن داره: از خانه خود دور شد. در " نازح الدار " صفت به موصوف خودش اضافه شده است. یعنی: ای همسایگانی که در "مأزمین " خیمه به پا کرده اید؛ بنده دور از وطن بر شما درود می فرستد.
توضیح: در این بیت " جیرة " منادای شبه مضاف است؛ بنابر این، لفظاً منصوب است. " بالمأزمین " جار و مجرور و متعلّق به محذوفی است که خبر مقدّم است و " خیام " مبتدای مؤخّر و جمله: " بالماً زمین خیامُهم " در محل نصب، صفت " جیرة " است
2- أوتار (جمع وَتر): انتقام، خونخواهی یعنی ای دوستان من! روزگار را با من چه شده که گویی همیشه می خواهد از من انتقام بگیرد ؟
توضیح: در این بیت، " ما " مبتدا و " لی " جار و مجرور و متعلّق به خبر محذوف است. واو، معیّه و " الزمان " مفعول معه می باشد
3- المرابع (جمع المربع): جایی که فصل بهار را در آن جا بگذرانند یعنی: دوستان مرا (از من) دور ساخت و خانه های ما را (از دوستان) خالی کرد و زندگانی روشن و با صفای مرا به تیرگی کشانید.
4- اقصی: دورترین مرام: خواسته، مطلوب. عُشر: یک دهم معشار: یک دهم؛ بنابر این، عشر معشار؛ یعنی، یکدهم یک دهم که می شود یک صدم. یعنی: (روزگار) کسی را با من برابر قرار داده که نهایت خواسته اش این است که به یکصدم مجد و بزرگواری من برسد.

أَلَم يَدْرِ أَنِّی لا أَذِلُّ لِيخَطبه *** و إن سامَني بَخْساً و أرخص أشعاري (1)

مَقامِي بَفَرْقِ الْفَرْقَدَيْنِ فَمَا الَّذِی *** يُؤَثُرُهُ مَشعَاهُ فِي خَفْضِ مِقْدارِي (2)

ص: 116

1- الخَطب: الأمر الشديد ينزل، پيشامد سخت و مشكل، كار سخت و ناگوار. و خَطب ـُ خَطْباً المرأة: از آن زن خواستگاری كرد. سامة الأمر: كار را به او تكليف كرد. الخسف: ستم. أرخص: پايين آورد، ارزان كرد. أسعار (جمع سعر:): نرخ. يعنی: آيا نمی داند كه من بواسطه كارهای دشوار و سخت روزگار، ذليل و خوار نخواهم شد؛ هر چند به من فشار آورد و از ارزش من بكاهد ؟ توضيح: ترجمهٔ فوق بنابر اين است كه " خطب " به معنای كار سخت و ناگوار باشد؛ اما اگر "خطب" به معنی خواستگاری كردن باشد؛ معنی بيت چنين می شود: آيا روزگار نمی داند كه من به ذلت خواستگاری آن تن نخواهم داد؛ هر چند به من فشار آورد و از ارزش من بكاهد (و كسانی را كه يكصدم من هم ارزش ندارند با من برابر كند؛ چون من همانند مولايم علی دنيا را سه طلاقه كرده ام).

2- فَرْقَد: ستاره ای نزديک به قطب شمال كه از روی آن راه شناسند. اين ستاره در كناره ستارهٔ كم نوری قرار دارد كه بر هر دو " فرقدان " اطلاق می شود. مسعی: مصدر ميمی است به معنی سعی و تلاش كردن. يعنی: جايگاه من بر فرق فرقدان است؛ پس چه چيزی می تواند دركم كردن قدر و منزلت من مؤثر باشد ؟

و إنّي امْرُؤٌ لا يُدْرِكُ الدّهْرُ غايَتِي *** وَ لا تَصِلُ الأيْدِي إلَى سِرِّ أغْوارِي (1)

أخالِطُ أبْناءَ الزّمَانِ بِمُقْتَضَى *** عُقُولِهِمْ كَيْ لَا يَقُوهُوا بِإنكار (2)

وَأَظْهَرُ أنّى مِثْلُهُمْ تَسْتَفِزُّنِي *** صُرُوفُ اللّيالي باختِلاءٍ و إمْراءِ (3)

و أني ضاوِي الْقَلْبِ مُسْتَوْفِزُ النُّهَى *** أَسَرُّ بِيُسْرِ أَوْ أَمَلُّ بإغسارٍ (4)

1- أغوار جمع غَوْر است و غور هر چیز، عمق و ته آن چیز است. گفته می شود: فلان بعیـد الغور؛ یعنی، فلانی ژرف بین است یعنی: من کسی هستم که روزگار غایت و کُنه مرا درک نمی کند و هیچ قدرتی به عمق وجود من دست نمی یابد

2- یَقُوهُوا: ینطقوا، سـخن می گوینـد. یعنی بـا مردم براسـاس اقتضـای عقلشان سـخن می گویم تا در حق من به انکار و نادرستی سـخن نگویند. توضیح: مفهوم این بیت بر گرفته از دو حدیثی است که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) روایت شده است. در یک جا فرموده: (أُمِرْتُ أنْ أُخاطب النّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ)؛ و در جای دیگر فرموده است: (مَا أَنْتَ بِمُحَدِّثٍ قَوْمًا حَدِيثًا لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُهُمْ إِلَّا كَانَ لِبَعْضِهِمْ فِتْنَةً)؛ یعنی، با قومی سخنی فراتر از خردشان نمی گویی؛ مگر این که باعث فتنه و آشوب در بعضی از آن ها می شود.

3- إسـتفزّه: او را از جای برکنـد و ترسانید. صـروف اللیالی، حوادث روزگار. إحتلاء: شـیرین شدن. إمرار: تلخ شدن. یعنی: و (برای مردم زمان خویش) چنین وانمود می کنم که من هم مانند آنانم و حوادث تلخ و شیرین روزگار در من اثر می گذارد.

4- ضَوِيَ: ضَعُفَ و هُزِلَ، ضعیف و لاغر شد. و ضاوي القلب: ضعیف القلب. إِسْتَوْفَزَ في قِعْدَته: نا آرام و نامطمئن نشست چنان که گویی آماده برجستن است یعنی: و (نیز چنین وا نموده می کنم) که انسان ضعیف القلب و ناآرامی هستم و با اندک آسایش و سختی، خوشحال و دلتنگ می شوم.

وَ يُضْجِرُنِي الْخَطْبُ الْمَهُولُ لِقاؤُهُ *** وَ يُطْرِبُنِي الشّادِي بِعُودٍ وَ مِزْمارٍ (1)

وَ يُصْمِي فُؤادِي ناهِدُ الثَّدْي كاعِبٌ *** بِأَسْمَرَ خَطّارٍ وَ أَحْوَرَ سَحّارٍ (2)

1- يُضْجِرني: مرا آشفته و ناراحت می کند. الشادي: خواننده. المزمار: قره نی، فلوت. العُود: ساز. یعنی: و (چنین می نمایم) که برخورد با پیشامد هولناک مرا آشفته می کند و خواننده با زمزمه های ساز و فلوت مرا به طرب وا می دارد توضیحات: الف - " مهول " اسم مفعول از "هـال " است؛ این کلمه در اصل " مَهوول " بوده و از آن جا که واو متحرک در اثنای کلمه قرار گرفته و ما قبل آن هم صـحیح و ساکن است، حرکت آن به ما قبل منتقل شده، آن گاه به جهت التقای ساکنین و او حذف شده است در این بیت " مهول " که به صـیغهٔ اسم مفعول اسـت معنای اسم فاعل دارد؛ مانند کلمهٔ " مَسْتُور در آیه شریفه (وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا) که به معنی "ساتر" است ب - " الشادي " اسم فاعل از فعل " شَدا " است؛ بنابر این در اصل "الشادو " بوده که واو قلب به یاء شده است؛ زیرا و او در آخر کلمه و بعد از کسره قرار گرفته است، مانند: " رَضِوَ " و " دُعِوَ " که " رَضِيَ " و " دُعِوَ " می شوند

2- أصـمی ه: قَتَلَه. ناهد: برجسـته، نمایان. ثَدی: پسـتان. کاعِب: برجسـته پستان، برآمده اندام. أسمر: نیزه. خطّار به اهتزار در آمده و رمحٌ خطّار: نیزهٔ به اهتزاز در آمده. أحور: کسـی که سیاهی چشمش خیلی زیاد و سفیدی آن هم خیلی زیاد باشد یعنی: و (چنین می نمایم) که دختران برجسته پستان، با اندام های همچون نیزه های به اهتزاز در آمده و نگاه های سحرآمیز خود، دل مرا می ربایند

وَ أَنّي سَخِيٌّ بالدُّمُوع لِوَقفَةٍ *** عَلَى طَلَلٍ بالٍ وَ دارِسِ أَحْجارٍ (1)

وَ ما عَلِمُوا أَنّي أَمْرُؤٌ لا يَرُوعُنِي *** تَوالَي الرّزايا فِي عَشِيّ وَ إِبْكارٍ (2)

إذا دُكّ طُورُ الصّبْرِ مِنْ وَقْعِ حَادِثٍ *** فَطُورُ اصْطباري شامِخٌ غَيْرُ مُنْهارٍ (3)

وَ خَطّبٍ يُزِيلُ الرُّوعَ أَيْسَرُ وَقعِهِ *** كَؤُودٍ كَوَخْزٍ بالأسِنّةِ سَعّارٍ (4)

1- الطلـل: آثـار خـانه های ویران. البالی: کهنه و فرسوده. الـدارس من الرسوم او الآثار: آثار و نشانه های محو شـده. یعنی: و (چنین می نمایم) که با توقّف بر آثار باقیمانده، از منزل ویران شده معشوق سخاوتمندانه اشک می ریزم

2- راعَهُ: او را ترساند. الرزایا (جمع الرزیّة): مصـیبت، گرفتاری. العشـيّ: شامگاهان. الإبکار: صبحگاهان. یعنی: و حال آن که نمی دانند که من آن چنان مردی هسـتم که مصیبت ها و ناملایمات (پیاپی و همیشگی) صبحگاهان و شامگاهان مرا به وحشت نمی اندازد. توضیح: " توالی " فاعل " یروع " و مرفوع است به ضمهٔ مقدر بریاء، و جمله " لا یروعني توالی... " در محل رفع محل رفع، صفت برای " إمرؤ " است. و جملهٔ " أني امرؤ... " نیز به جای دو مفعول إعلموا " قرار گرفته است.

3- دُکّ: خرد شـد، منهـدم شـد. طُور کوه. شامـخ: مرتفع. بلنـد، بلنـد پایه مُنهار منهدم، ویران. یعنی: هرگاه کوه صبر در مقابل حادثه ای (عظیم) متلاشـی شود، قلهٔ شامخ صبر من (در مقابل آن حادثه) متلاشی نخواهد شد توضیح: " إذا " از ادات شرط غیر جازم است که غالباً بر ماضی داخل می شود و زمان فعل را به مستقبل تبدیل می کند

4- الرُّوع: قلب. الکَؤُود من العقبات: گردنهٔ سـخت. وَ خَزَه: او را با سوزن یا نیزه و مانند آن زخم غیر عمیق زد. الأسنّة (جمع السّنان): سر نیزه. السّعار: بسـیار بر افروخته. الحَتف: مرگ. الهزاهز: آشوب هـای تکـان دهنـده. یعنی: با قلب با وقاری که در مقابل آشوب های تکان دهنده صـبور است، چه بسا پذیرای حادثه وحشـتناک بسـیار سختی شدم که کم ترین اصابت آن عقل را از سر می پراند و همچون سر نیزه وجود انسان را دردمند می کند و نابود شدن از روبرو شدن با آن آسانتر است توضـیح: " کؤود " نعت "برای " خطب " است. هر چند اصـل در نعت این است که بلافاصله بعد از منعوتش ذکر شود؛ ولی در این بیت به جهت ضرورت شعری بین نعت و منعوت فاصله افتاده است.

تَلَقَّيْتُهُ وَ الْحَتْفُ دُونَ لِقائِهِ *** بِقَلْبٍ وَ قُورٍ بِالْهَزَاهِزِ صَبّارٍ (1)

وَ وَجْهٍ طَلِيقٍ لايُمَلُّ لِقاؤُهُ *** وَ صَدْرٍ رَحِيبٍ فِي وُرُودٍ و إصدارٍ (2)

وَ لَمْ أَبْدِهِ كَيْلا يُسَاءَ لِوَقْعَهَ *** صَدِيقِي وَ يَأْسَى مِنْ تَعَشُّرِهِ جَارِي (3)

وَ مُعْضِلَةٍ دَهْماءَ لا يَهْتَدِي لَها *** طَرِيقٌ وَلا يُهدى إلى ضَوْئِها السّارِي (4)

1- الرَّوع: قلب. الكَؤُود من العقبات: گردنهٔ سخت. وَ خَزَه: او را با سوزن یا نیزه و مانند آن زخم غیر عمیق زد. الأسنّة (جمع السّنان): سر نیزه. السّعار: بسیار بر افروخته. الحَتف: مرگ. الهزاهز: آشوب های تکان دهنده. یعنی: با قلب با وقاری که در مقابل آشوب های تکان دهنده صبور است، چه بسا پذیرای حادثه وحشتناک بسیار سختی شدم که کم ترین اصابت آن عقل را از سر می پراند و همچون سر نیزه وجود انسان را دردمند می کند و نابود شدن از روبرو شدن با آن آسان تر است توضیح: " کؤود " نعت "برای " خطب " است. هر چند اصل در نعت این است که بلافاصله بعد از منعوتش ذکر شود؛ ولی در این بیت به جهت ضرورت شعری بین نعت و منعوت فاصله افتاده است.

2- طَلَقَ وَجْهُه: چهره اش شکفته شد؛ باز شد یعنی: و (چه بسا حوادث سختی را که) با چهره ای باز پذیرای آن شدم به گونه ای که دیدار کننده از دیدارش با من ملول و دلتنگ نمی شود و در هنگام ورود و یا صدور آن حادثه، با سینه ای گشاده با آن برخورد کردم. توضیح: در این بیت، کلمهٔ " وجه " عطف به " قلب " در بیت قبل است

3- أَبْدَی الشّيءَ: آن را ظاهر و آشکار کرد. ساءه الأمرُ: آن کار او را اندوهگین ساخت. أَسَی: اندوهگین شد یعنی: غم خویش را آشکار نکردم تا دوستم از اندوه من آزرده نشود و همسایه من از فشاری که بر من وارد می شود، غمگین نگردد.

4- معضلة: مشکل. دَهْماء (مؤنّث أدهم): سیاه. یعنی: چقدر مشکلات سختی که راه حلی برای آن ها نتوان یافت و رونده در شب به طرف روشنایی آن هدایت نشود.

تَشِيبُ النّواصِی دونَ حَلّ رُمُوزِها *** و یُحْجِمُ عَنْ أغوارِها کُلَّ مِغوارٍ (1)

أَجَلْتُ جِیادَ الْفِکرِ فِي حَلَباتِها *** وَ وَجّهْتُ تِلْقاها صوائِبَ أَنْظَارِی (2)

فَأَبْرَزْتُ مِنْ مَسْتورها کلَّ غامضٍ *** وَ ثَقَّفْتُ مِنْهَا کُلَّ قَسْوَرٍ سَوّارٍ (3)

1- شابَ شعرُه: مویش سفید شد. نواصي (جمع ناصیة): موی بالای پیشانی، منتهای روئیدن گاه موی سر. أحجم عن الشيء: به سبب ترس از آن چیز باز ایستاد و واپس شد. المغوار من الرجال: مردی که بسیار یورش کند. أغوار (جمع غور): قعر، ته یعنی: مشکلاتی که در مقابل حل رموز و پیچیدگی های آن جوان پیر می شود و هیچ یورش برندهٔ (قدرتمندی) جرأت ورود در آن را ندارد (بلکه به مجرّد دیدن آن ها خود را از حلّ آن ناتوان می بیند و عقب نشینی می کند).

2- أجال الشيءَ وبالشيء: آن چیز را گردانید یا چرخانید. و أجال الفرس في المیدان: اسب را در میدان به حرکت در آورد. جیاد (جمع جواد): اسب نجیب نیکو رفتار تندرو. حَلْبَة: گروهی از اسبان که به جهت مسابقه از هر جا گرد آورند. یعنی: اسبان نجیب و تندرو اندیشه را، در این مسابقه به جولان انداختم و به سوی این مشکل لاینحل، نگاه های گره گشایم را متوجه کردم.

3- ثَقَّفَ الشّيءَ: أقام المعوجُ منه و سوّاه، اعوجاج آن را بر طرف کرد و آن را راست گردانید. قسور: شیر. سوّار آن که بدمستی و عربده جویی کند. یعنی: هر مطلب غامض و پیچیده ای را که نهان و پوشیده بود، ظاهر و آشکار کردم و اعوجاج و انحنای بسیار زیاد آن را بر طرف نمودم. توضیحات: الف - کلمة " قسور " در این جا مضاف إلیه است و در اصل منصرف، ولی به واسطهٔ ضرورت شعری همچون غیر منصرف با آن رفتار شده است. ب - در این بیت ناظم مسلّط شدن بر مشکلات بزرگ را به در بند کشیدن و رام کردن شیر عربده جوی تشبیه کرده است و به عبارت دیگر، کلمهٔ " قسور " برای مشکلات پر پیچ و خم و لاینحل استعاره آورده شده که در علم بلاغت به این گونه استعاره، استعاره تصریحیّه گفته می شود؛ زیرا مستعار له در کلام حذف و مستعار منه ذکر شده است.

أ أضْرَعُ لِلْبُلوَی وَ أَغْضِي عَلَی الْقَذی *** وَ أَرْضَی بِما یَرْضَی بِهِ کُلّ مِخْوارٍ (1)

وَ أَفْرَحُ مِنْ دَهْرِي بِلَذّةِ ساعةٍ *** وَ أَقْنَعُ مِنْ عَیْشِي بِقَرْصِ وَ أَطْمارٍ (2)

1- ضَرَعَ: خوار و ذلیل شد. أَغْضی: چشم پوشی کرد. قذی: خرده کاه و مانند آن که در چشم یا شراب افتد. مخوار: بسیار ضعیف و ناتوان این کلمه صیغهٔ مبالغه از " خار " به معنی " ضَعُفَ " است. یعنی: آیا در برابر بلایا ذلیل و خوار شوم و در مقابل صفات ناپسند و زشت سهل انگاری کنم و به آن چه هر ضعیف و ناتوانی خشنود می شود، راضی باشم ؟

2- أطمار (جمع طِمر): جامه کهنه. یعنی: و از روزگارم به لـذّتی کوتاه خوش باشم و در زندگی خود به قرص نان و جامه های کهنه قناعت کنم ؟ توضـیح: مقصود ناظم این است که آیا با وجود این همه برکات و نعمت های ارزشـمند و پایداری که در دنیا هست؛ آیا سزاوار است که به نعمت های انـدک و زودگـذر قناعت کنم با این که می توانم به فضـیلت ها و نعمت های جاودانه ای که تزکیه نفس و تکامل روحانی انسان است، دست یابم. و چه نیکو ابوالفتح بستی گفته است: یا خادم الجسم کم تشـقی بخدمته *** و تطلب الربح ممّا فیه خسران علیك بالروح فاستکمل فضائلها *** فأنت بالروح لا بالجسم انسان

إذاً لا وَرَى زَنْدِي وَ لاعَزّ جَانِبِي و *** لَابَزَغَتْ فِي قِمّةَ الْمَجْدِ أَقْمارِي (1)

وَ لا بُلّ كَفّي بِالسّماح وَ لا سَرَتْ *** بِطِيبِ أَحَادِيثِي الرّكابُ وَ أَخْبَارِي (2)

وَ لَا انْتَشَرَتْ فِي الْخَافِقَينِ فَضَائِلِي *** وَ لا كان فِي الْمَهْدِي رائِقُ أَشعارى (3)

خَلِيفِةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ ظِلّه *** عَلَى ساكِنِي الْغَبْراءِ مِنْ كُلِّ دَيَارٍ (4)

هُوَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الّذِي مَنْ بِذَيْلِهِ *** تَمَسّكَ لا يَخْشَى عَظائمَ أَوْزارٍ (5)

1- وَرَى الزند: از آتش زنه آتش بیرون جست. بَزَغَ طَلَعَ، طلوع کرد. قمّة: قله. بُلَّ: تر شد. سماح: بخشش. خافقین: مشرق و مغرب. یعنی: (اگر آن چنان باشم که به دنیای ناپایدار دل خوش کنم) در این صورت آتش (عشق من) بی فروغ خواهد شد و عزّت من از بین خواهد رفت و در قلهٔ مجد و عظمت، ماه های من طلوع نخواهد کرد و دست من جود و بخشش نخواهد داشت و مسافرین، احادیث و اخبار نیکو و دلپذیر مرا شبانه، دیار به دیار نخواهند چرخاند و فضیلت های من در مشرق و مغرب منتشر نخواهد شد (و مهم تر از همه) اشعار زیبا و دلنشین من دربارهٔ مهدی گفته نخواهد شد (یعنی وقتی می توانم در بارهٔ مهدی - علیه السّلام - شعر نیکو بسرایم که دارای کمالات معنوی باشم نه این که اهل دنیا باشم).

2- وَرَى الزند: از آتش زنه آتش بیرون جست. بَزَغَ طَلَعَ، طلوع کرد. قمّة: قله. بُلَّ: تر شد. سماح: بخشش. خافقین: مشرق و مغرب. یعنی: (اگر آن چنان باشم که به دنیای ناپایدار دل خوش کنم) در این صورت آتش (عشق من) بی فروغ خواهد شد و عزّت من از بین خواهد رفت و در قلهٔ مجد و عظمت، ماه های من طلوع نخواهد کرد و دست من جود و بخشش نخواهد داشت و مسافرین، احادیث و اخبار نیکو و دلپذیر مرا شبانه، دیار به دیار نخواهند چرخاند و فضیلت های من در مشرق و مغرب منتشر نخواهد شد (و مهم تر از همه) اشعار زیبا و دلنشین من دربارهٔ مهدی گفته نخواهد شد (یعنی وقتی می توانم در بارهٔ مهدی - علیه السّلام - شعر نیکو بسرایم که دارای کمالات معنوی باشم نه این که اهل دنیا باشم).

3- وَرَى الزند: از آتش زنه آتش بیرون جست. بَزَغَ طَلَعَ، طلوع کرد. قمّة: قله. بُلَّ: تر شد. سماح: بخشش. خافقین: مشرق و مغرب. یعنی: (اگر آن چنان باشم که به دنیای ناپایدار دل خوش کنم) در این صورت آتش (عشق من) بی فروغ خواهد شد و عزّت من از بین خواهد رفت و در قلهٔ مجد و عظمت، ماه های من طلوع نخواهد کرد و دست من جود و بخشش نخواهد داشت و مسافرین، احادیث و اخبار نیکو و دلپذیر مرا شبانه، دیار به دیار نخواهند چرخاند و فضیلت های من در مشرق و مغرب منتشر نخواهد شد (و مهم تر از همه) اشعار زیبا و دلنشین من دربارهٔ مهدی گفته نخواهد شد (یعنی وقتی می توانم در بارهٔ مهدی - علیه السّلام - شعر نیکو بسرایم که دارای کمالات معنوی باشم نه این که اهل دنیا باشم).

4- الغبراء: زمین. یعنی: آن مهدی که خلیفهٔ پروردگار جهانیان و سایه او است؛ آن سایه ای که همهٔ ساکنان زمین را در خود جای می دهد. توضیحات: الف - " خلیفة " در این بیت صفت برای " المهدی " است که در بیت قبل آمده است. ب - "دَیّار" بر وزن "فَیْعال" است نه "فَعّال"، زیرا اگر بر وزن فعّال بود، " دوّار " گفته می شد.

5- العروة الوثقی: دستگیره محکم و مطمئن. أوزار (جمع وزر): گناه. عظائم جمع عظیمة است و عظیم جمع آن عِظام و عُظماء و عُظُم می شود. یعنی: او دستگیره محکم و مطمئنی است که هر کس بدان چنگ زند، از گناهان بزرگ باکی ندارد؛ (زیرا هر کس او را پیشوا و

الگوی خود قرار دهد، از ارتکاب گناهان پرهیز می کند). توضیح: " عظائم اوزار " اضافهٔ صفت به موصوف است

إمامُ هُدًى لاذَ الزّمانُ بظِلّهِ *** وَ أَلْقَى إِلَيْهِ الدّهْرُ مِقوَدَ خَوّارٍ (1)

وَ مُقْتَدِرٌ لَوْ كَلّفَ الصُّمّ نُطقَها *** بأَجاذرها فاهَتْ إِلَيْهِ بِأَجْدَارٍ (2)

عُلُومُ الْوَرَى فِي جَنْبِ أَبْحُرِ عِلْمِهِ *** كَغُرفَةِ كَفٍّ أَوْ كَغَمْسَةِ مِنْقارٍ (3)

فَلَوْ زارَ أَفْلاطُونُ أَعْتابَ قُدْسِهِ وَلَمْ *** يُعْشِهِ عَنْهَا سَواطِعُ أَنْوارٍ (4)

1- لاذَ: پناه برد. مِقود: افسار. خَوّار: بسيار ضعيف؛ اين كلمه صيغهٔ مبالغه از " خارَ " است. يعنى: او پيشواى هدايتگرى است كه (اهل) زمانه به سايهٔ او پناهنده شده اند و روزگار زمام خويش را خاضعانه به دست (با كفايت او) سپرده است

2- فاهَ: سخن گفت. يعنى: او آن چنان قدرتمندى است (كه هيچ كس و هيچ چيز قدرت مخالفت با او را ندارد و اگر به غير ممكن دستور دهد؛ ممكن شود) همچنان كه اگر اعدادى را كه جذر ندارند، به بيان جذرشان تكليف كند؛ آن اعداد جذرهاى خود را بر زبان خواهند آورد. توضيح: كلمهٔ " صُمّ " جمع "أصمّ "، و " صمّاء " به معنى انسان كر است و نيز به كسى كه به حرف حق گوش نكند و آن را نپذيرد، " أصم " مى گويند، همچنان كه قرآن كريم مى فرمايد: صمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يرجعون در اين بيت مقصود ناظم از "صمّ " اعدادى هستند كه در اصطلاح علم رياضى جذر ندارند؛ مانند اعداد 5 و 10 بر خلاف اعداد 4 و 9 و 16 و امثال آن.

3- الورى: خلق. غَمَسَ الشيءَ في الماء: آن را در آب فرو برد. يعنى: علوم خلايق (البتّه بجز پيامبران و ائمه معصومين) در كنار درياهاى دانش او (به اندازه) كفى از آب برآمده يا منقارى به آب آلوده بيش نيست

4- أعشاه: او را شب كور يا كور كرد سَطَعَ النُّورُ: نور آشكار و درخشان شد. لاحَ: بَدَا، ظاهر و آشكار شد. الساري: رونده در شب. يعنى: اگر افلاطون آستان قدس او را زيارت مى كرد؛ در حالى كه تابش انوار آن آستان ديدگان او را بى فروغ نمى كرد؛ به آن چنان حكمت قدسى دست مى يافت كه از آلايش چشمان آلوده و افكار پليد، پاك و منزه بود و با درخشش آن، به واسطهٔ ظهورش در دو عالم، از نور منتشر شده اش همه عوالم روشن مى شد. توضيح: " ما " در بيت اخير مصدريه است كه با فعل بعد از آن به تأويل مصدر مى رود.

رأى حِكْمَةً قُدْسِيّةً لا يَشُوبُها *** شَوائِبُ أَنْظارٍ وَ أَدْناسُ أَفْكارٍ (1)

بإشراقِها كُلُّ العَوالِمِ أَشرَقَت *** لِما لاحَ فِي الكَونَيْنِ مِنْ نُورِها السَارِي (2)

إمامُ الْوَرَى، طَوْدُ النُّهَى مَنْبَعُ الْهُدَى *** وَ صاحِبُ سِرّ اللهِ فِي هَذِهِ الدّارِ (3)

بِهِ الْعَالَمُ السُّفْلِيُّ يَسْمُو وَ يَعْتَلِي *** عَلَى الْعَالَمِ العُلْوِيِّ مِنْ غَيْرِ إِنْكَارٍ (4)

وَ مِنْهُ الْعُقُولُ الْعَشْرُ تَبْغِي كَمالَها *** وَ لَيْسَ عَلَيْهَا فِي التَّعَلُّمِ مِنْ عَارٍ (5)

1- أعشاه: او را شب كور يا كور كرد سَطَعَ النُّورُ: نور آشكار و درخشان شد. لاحَ: بَدَا، ظاهر و آشكار شد. الساري: رونده در شب. يعنى: اگر افلاطون آستان قدس او را زيارت مى كرد؛ در حالى كه تابش انوار آن آستان ديدگان او را بى فروغ نمى كرد؛ به آن چنان حكمت قدسى دست مى يافت كه از آلايش چشمان آلوده و افكار پليد، پاك و منزه بود و با درخشش آن، به واسطهٔ ظهورش در دو عالم، از نور منتشر شده اش همه عوالم روشن مى شد. توضيح: " ما " در بيت اخير مصدريه است كه با فعل بعد از آن به تأويل مصدر مى رود.

2- أعشاه: او را شب كور يا كور كرد سَطَعَ النُّورُ: نور آشكار و درخشان شد. لاحَ: بَدَا، ظاهر و آشكار شد. الساري: رونده در شب. يعنى: اگر افلاطون آستان قدس او را زيارت مى كرد؛ در حالى كه تابش انوار آن آستان ديدگان او را بى فروغ نمى كرد؛ به آن چنان حكمت قدسى دست مى يافت كه از آلايش چشمان آلوده و افكار پليد، پاك و منزه بود و با درخشش آن، به واسطهٔ ظهورش در دو عالم، از نور منتشر شده اش همه عوالم روشن مى شد. توضيح: " ما " در بيت اخير مصدريه است كه با فعل بعد از آن به تأويل مصدر مى رود.

3- الورى: خلق. طود: كوه. النُّهى (جمع النهية): خرد. يعنى: او پيشواى خلايق، كوه خرد، منبع هدايت و صاحب اسرار الهى در اين دنيا است

4- السُفْلِيّ: زيرين، پايينى. العُلْوِيّ: بالايى. يعنى: به واسطه (وجود مقدس) او، كره خاكى بدون هيچ گونه انكارى بر آسمان تفوق و برترى مى يابد.

5- از (مكتب با فضيلت) او، عقول دهگانه كمال خويش را مى جويند و در اين تعلم بر آنان هيچ ننگى نيست توضيحات: الف - در اين بيت " منه " متعلق به " تبغي " است و كلمهٔ " عار " است و كلمهٔ " عار " لفظاً " مجرور؛ اما محلاً مرفوع است؛ زيرا اسم " ليس " است ب - مقصود از " العقول العشر "، عقول دهگانه اى است كه در حكمت مشّاء مطرح است. ارسطو پيروانش براى حل اشكال صدور موجودات از خالق (با توجه به سنخيّت علت و معلول) بين خالق و مخلوق وسايطى قايل شده اند در ده مرتبه كه آن ها را عقول عشره نامند؛ هر يک از اين عقول (از بالا- به پايين) بتدريج از روحانيّت و بساطتش كاسته مى شود و به كثرت و ماديّت نزديک تر مى شود تا عقل دهم كه با جهان مادى سنخيّت دارد.

هَمَّامٌ لَوِ السَّبْعُ الطِّباقُ تَطَابَقَتِ عَلَى *** نقْضَ مَا يَقْضِيهِ مِنْ حُكْمِهِ الْجاري (1)

لَنُكِّسَ مِنْ أَبراجِها كُلِّ شَامِخٍ *** وَ سُكِّنَ مِنْ أَفْلَاكِهَا كُلُّ دَوّارِ (2)

ولا انْتَشرَتْ مِنْهَا الثَّوَابِتُ خيفةً *** وَ عَافِ السرى فى سُورُهَا كلُّ سَيّارٍ (3)

أَيا حُجَّةُ اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ جَارِياً *** بِغَيْرِ الَّذِي يَرْضَاهُ سَابِقُ أَقدارِ (4)

1- همـام: پادشاه بزرگ همّت، سـرور، دلیر و بخشـنده (این کلمه مخصوص مردان است). السـبع الطباق آسـمان های هفتگانه و نُکِّسَ: واژگون شـد. شامـخ: مرتفع، بلنـد. عافَ: کَرِهَ. السّـری: شب روی. الثوابت (جمع الثابته): سـتارگان ثابت یعنی: آن سـلطان بزرگ همّت مقتـدری که اگر آسـمان های هفتگانه پشت به پشت هم دهند تا فرمان مطاعش را در هم بشـکنند؛ از برج های این آسـمان ها، هر سـتاره بلندی سـرنگون خواهد شد و هر فلک گردونی که بر مدارش می چرخد، از گردش باز خواهد ایسـتاد و اختران (تابنده اش) از وحشت فرو خواهند ریخت و سـیارات شبگرد هم از چرخش پیرامون آن اختران تابناک باز خواهند ایستاد. توضیح: " ثوابت " جمع " ثابت " است و در این صورت فقط برای غیر عاقل به کار می رود و هرگاه صفت برای عاقل باشد، بر وزن " فواعل " جمع بسته نمی شود.

2- پاورقی شماره 4 صفحه قبل

3- پاورقی شماره 4 صفحه قبل

4- ای حجّت خدایی که بدون رضایت او قضا و قدر الهی جار نمی شود توضیح: " الّذي" در محل نصب و صفت " حجّة " است و با توجه به معنای " حجة الله " که همان ممدوح است؛ صفت به صورت مذکر استعمال شده است.

وَ يا مَنْ مَقالِيدُ الزّمانِ بِكَفِّهِ *** وَ ناهِيكَ مِنْ مَجْدٍ بِهِ خَصّهُ الْبارِي (1)

أغِثْ حَوْزَةَ الإِيمَانِ وَ أَعْمُرْ رُبُوعَهُ *** فَلَمْ يَبْقَ مِنْها غيرُ دارِسِ آثارِ (2)

وَ أَنْقِذْ كِتابَ اللهِ مِنْ يَدِ عُصْبَةٍ *** عَصَوا و تمادَوا فِي عُتُوٍّ وَ إِصْرارٍ (3)

1- مقاليد (جمع مِقلاد:): كليد، خزانه. ناهيك: حسبک، تو را بس است يعنى: و اى كسى كه كليدها و خزانه هاى زمان به دست تو است ! و اى كسى كه همين مجد و عظمتى كه بارى (تعالى) آن را به تو اختصاص داده، تو را بس است ! توضيحات: الف - " ناهيك" كلمه اى است براى تعجب كه در مقام مدح بكار مى رود و وقتى گفته مى شود: رجلٌ ناهيك من رجل به اين معناست كه يک مرد تو را از طلب كردن ديگرى بسنده است. ب - در اين بيت " من " اسم موصول در محل نصب و منادا؛ " مقاليد " مبتدا و " بكفّه " جار و مجرور متعلّق به خبر محذوف؛ " ناهيک " مبتدا و " من " حرف جرّ زايد و " مجد " در محل رفع و خبر براى "ناهيک " است. وقوع حرف جرّ زايد در اين جا مطابق قاعده نيست، زيرا حرف جرّ زايد در جملات مثبت استعمال نمى شود. در اين بيت همچنين جايز است كه " ناهيك" خبر مقدّم و " مجد " مبتداى مؤخّر باشد كه در اين صورت، مجوّز ابتداى به نكره توصيف آن با جمله بعدش خواهد بود

2- حوزة: قلمرو، ناحيه. ربوع (جمع ربع): خانه، سراى. دَرَسَ الشيءُ: عفا و خُفِيَت آثاره، آن چيز كهنه و قديمى شد و آثار آن از بين رفت يعنى: به داد قلمرو ايمان برس و منازل (ويران شده) آن را آباد كن؛ زيرا از آن منازل آباد، خرابه اى بيش نمانده است

3- أنقذ: نجات بده - عُصبة: گروه. تمادَى فى غيّه: در گمراهى خود لجاجت ورزيد. عتوّ: سركشى، گردنكشى يعنى: و كتاب خدا را از كف فرقهٔ معصيت كارى كه در گردنكشى عناد و لجاجت مى ورزند؛ نجات ده.

يَحِيدُونَ عَنْ آيَاتِهِ لِرِوايةٍ *** رَواها أَبُوشَعْيُونَ عَنْ كَعْبِ الأَحْبَارِ (1)

و في الدين قد قاسُوا وعاثُوا و خَبِّطُوا *** بآرائِهِمْ تَخْبِيطَ عَشَواءَ مِغسارٍ (2)

ص: 128

1- حادَ عنه: از او برگشت و منحرف شـد یعنی: فرقه ای که به جهت روایتی که ابو شـعیون از کعب الاحبار روایت کرده؛ از آیات (کتاب) خـدا روگردان می شونـد. توضـیحات: الف- گمان می رود ابو شـعیون یکی از راویان غیر مشـهوری باشد که از کعب الأحبار روایت می کرده است. و نیز ممکن است که شـیخ شـخص موهومی را برای نقل روایات کعب الأحبار ساخته تا او را تحقیر کند. ب - کعب الأحبار عالم یهودی ای بوده که در زمان ابوبکر اسـلام آورد و در سال (35 ه-. ق) در گذشت. وی مورد قبول اهل سـنت و راوی احادیث فراوانی است.

2- عاثُوا: فساد کردند. خَبّطوا: فساد کردند. عشواء: مادّه شتری است که بواسـطه ضـعف دید جلو خود را نبیند. و خَبَطَ خبط عشواء؛ یعنی بدون بصیرت به کاری پرداخت. معسار، صیغهٔ مبالغه است از "عَسَرَ" و عسرت الناقه؛ یعنی، شتر در هنگام دویدن دمش را بالا برد. یعنی: این جماعت در دین قیاس و فساد کردنـد و با آراء (بی دلیل) خودشان، بـدون بصـیر دست به کارهایی زدنـد (که موجب فساد و انحراف از صراط مسـتقیم شد و به عبارت دیگر این قوم که شاگرد کعب الاحبارند، دین مبین اسـلام را به آلایش قیاس و اشـتباه و انحراف آلوده اند). توضـیح: قیـاس در لغـت به معنی چیزی را به همانـنـدش مقـایسه و تطـبیق کردن است و در شـرع آن است که حکم موضـوعی را از حکم موضوع دیگری که در علت حکم با آن مشابهت دارد، استنتاج کنند.

وَ أَنْعِشْ قُلُوباً فِي انْتِظارِكَ قُرِّحَتْ *** وَ أَضْجَرَها الأعْداءُ أَيَّةَ إضْجَارٍ (1)

وَ خَلِّصْ عِبادَ اللهِ مِنْ كُلِّ عَاشِمٍ *** وَ طَهِّرْ بِلادَ اللهِ مِنْ كُلِّ كَفّارٍ (2)

وَ عَجِّلْ فَداكَ العالَمُونَ بِأَسْرِهِمْ *** و بادِرْ عَلَى اسْم اللهِ مِنْ غَيْرِ إنظارٍ (3)

تَجِدْ مِنْ جُنودِ اللهِ خَيْرَ كَتائِبَ *** وَ أكْرَمَ أَعْوَانٍ وَ أَشْرَفَ أَنْصَارٍ (4)

1- أَنْعَشَهُ مِن كَبوته: او را پس از لغزيدن بلند كرد و دل او را قوى گردانيد. قُرِّحَتْ: مجروح شد. أضْجَرَ: آزرده كرد. يعنى: (اى حجّت خدا قيام كن !) و به دل هايى كه در انتظار تو مجروح شده و دشمنانت آن را سخت آزرده اند قوّت و نشاط بخش توضيح: " أيّة " مفعول مطلق نيابى است. " في انتظار " متعلّق به " قرّحت " است و جمله " في انتظار قرحّت " در محل نصب، صفت براى " قلوباً " مى باشد

2- غاشم: ستمگر. يعنى: و بندگان خدا را از چنگ ستمگران خلاص كن و شهرهاى خدا را از وجود هر ناسپاسى پاك گردان.

3- أسرهم: جمعيهم. بادِرُ: اقدام كن. إنظار: مهلت دادن. كتائب (جمع كتيبه): گروهى از. لشكر. أعوان: ياران. يعنى: بشتابى حجّت خدايى كه همهٔ جهانيان فداى تو باد و با نام خدا برخيز و ديگر مهلت روا مدار كه در اين صورت، از لشكريان خدا، بهترين گردانها و گراميترين ياران و شريف ترين انصار را خواهى يافت توضيح: جملة " فداك العالمون " در لفظ، خبرى، اما در معنى، انشايى است؛ يعنى: جعل الله العالمين فداك. در اين بيت " فدى " فعل ماضى و كاف مفعول آن و " عالمون " فاعل آن است

4- أسرهم: جمعيهم. بادِرُ: اقدام كن. إنظار: مهلت دادن. كتائب (جمع كتيبه): گروهى از. لشكر. أعوان: ياران. يعنى: بشتابى حجّت خدايى كه همهٔ جهانيان فداى تو باد و با نام خدا برخيز و ديگر مهلت روا مدار كه در اين صورت، از لشكريان خدا، بهترين گردانها و گراميترين ياران و شريف ترين انصار را خواهى يافت توضيح: جملة " فداك العالمون " در لفظ، خبرى، اما در معنى، انشايى است؛ يعنى: جعل الله العالمين فداك. در اين بيت " فدى " فعل ماضى و كاف مفعول آن و " عالمون " فاعل آن است

بِهِمْ مِنْ بَنِي هَمْدَانَ أَخْلَصُ فِتْيَةٍ *** يَخُوضُونَ أَغْمارَ الْوَغَى غَيْرَ فُكّارٍ (1)

بَكُلِّ شَدِيدِ الْبَأْسِ عَبْلٍ شَمَرْدَلٍ *** إِلَى الْحَتفِ مِقدامٍ عَلَى الهَوْلِ مِصْبَارٍ (2)

تُحاذِرُه الأَبْطالُ فِي كُلِّ مَوْقِفٍ *** و تَرْهَبُهُ الفُرسانُ فِي كُلّ مِضْمارٍ (3)

أَيا صَفْوَةَ الرّحْمَنِ دُونَكَ مِدْحَةٌ *** كَدُرِّ عُقُودٍ فِي تَرائِبِ أَبْكاراً (4)

1- همدان قبیله ای است که شاعر بدان منسوب است. فتیه (جمع فَتَی): جوان، جوانمرد. أغمار (جمع غَمْرَة): سختی و فشردگی. الوَغَی: جنگ فُکّار (جمع فاکر): اندیشه کننده. یعنی: در این سپاه از دودمان بنی همدان، مخلصانه ترین جوانمردان خواهند بود (که هرگاه به جنگ فرا خوانده شوند)، بدون تفکر در عواقب امور در سختی های جنگ غوطه ور خواهند شد

2- البأس: قوّت و سختی. عَبْل: ستبر از هر چیز الشمردل سریع و چابک. الحتف: مرگ. مقدام: بسیار اقدام کننده. مصبار: بسیار صبر کننده. یعنی: جوانمردانی قوی و تنومند و چابک که به سوی مرگ بیباکانه می شتابند و بر سختی ها و شداید آن بسیار صابرند

3- الأبطال (جمع البَطَل): قهرمان. الفرسان: سوارکاران جنگجو. جنگندگانی که بر پشت اسب به جنگ پردازند. مضمار: میدان اسب دوانی. یعنی: آن ها دلاورانی هستند که پهلوانان (میدان های نبرد) در همه جا، از آنان در هراس اند و سوارکاران جنگجو (از نبرد با آنان) در هر میدانی ترسان و گریزانند.

4- دونک: اسم فعل است به معنی " خُذْ ". عقود (جمع عِقْد): گردنبند. ترائب (جمع تربیة): استخوان های سینه. أبکار (جمع بِکر): دختر باکره یعنی: ای برگزیده رحمان! بپذیر مدحی را که همچون مروارید گردنبندها بر سینه دوشیزگان است.

يُهَنّأُ ابْنُ هَانِي إِنْ أَتَى بِنَظِيرِها *** وَ يَعْنُو لَهَا الطّائِيُّ مِنْ بَعْدِ بَشَارٍ (1)

إِلَيْكَ الْبَهَائِيُّ الْحَقِيرُ يَزُفُّها *** كغانِيَةٍ مَيّاسَةِ الْقَدِّ مِعْطارٍ (2)

تَغارُ إِذا قِيسَتْ لَطافَةُ نَظْمِها *** بِنَفْحَةِ أَزْهَارٍ وَ نَسْمَةِ أَسْحَارٍ (3)

إِذا رُدِّدَتْ زادَتْ قَبُولاً كَأَنَّها *** أَحادِيثُ نَجْدٍ لا تُمَلُّ بِتَكْرارٍ (4)

1- عَنَاله: نسبت به او فروتنی و خواری نمود. یعنی: ابن هانی اگر نظیر این قصیده را بسراید، به او تبریک گفته می شد؛ در حالی که بشار و ابو تمام در مقابل آن خاضع اند. توضیح: " ابن هانی " شاعر مشهور اندلس متوفّی به سال (362 ه-. ق) است و بشار و ابو تمام نیز دو تن از شعرای برجستهٔ عصر عباسی می باشند

2- زَفّ العروس: عروس را به خانه شوهر فرستاد. غانیة: زن زیبایی که از آرایش کردن بی نیاز باشد. القَدُّ المیاس: قامت بلند و خوش اندام. معطار بسیار خوشبو. یعنی: بهائی حقیر این قصیده را که همچون زن زیبای خوش اندام خوشبویی است به تو تقدیم می کند.

3- تَغارُ: غیرت به خرج می دهد. نفحة: بوی خوش. نسمة: نسیم. یعنی: بر او گرانست که لطافت نظم این قصیده، به عطر شکوفه ها و نسیم سحری تشبیه شود

4- رَدّدَه: آن را تکرار کرد. یعنی: قصیده ای است که هرگاه تکرار شود، بر پذیرش آن افزوده می شود (و به عبارت دیگر هرچه تکرار شود؛ نه تنها ملال آور نخواهد بود بلکه شنیدنی تر خواهد شد) مانند افسانه های (سرزمین) نجد که با تکرار ملال آور نمی شوند

رباعیاتی از شیخ بهائی در مدح صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف):

اشاره

*رباعیاتی از شیخ بهائی در مدح صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف): (1)

یا کراماً صَبْرُنا عَنْهُمْ مَحال *** إنّ حالِي مِنْ جَفَاكُمْ شَرٌّ حال

إنْ أَتَى مِنْ حَيْكُمْ رِيحُ الشّمال *** صرْتُ لا أَدْرِى يَمِينِي مِنْ شِمال (2)

***

حَبّذا رِيحٌ سَرَى مِنْ ذِي سَلَمْ *** مِنْ رُبَى نَجْدِ وَ سَلْعِ وَالْعَلَمُ

1- متن این رباعیات از دیسکت الامام المهدی - علیه السّلام - موجود در بانک اطلاعات دفتر تبلیغات اسلامی قم پیاده شده است. همین متن با اندک تغییری در کتاب " معصوم چهاردهم " ص 299 - 305؛ و " الغدیر "، ج 11، ص 272 نیز آمده است

2- کرام (جمع کریم): بزرگوار. الحَيّ: کوی، محله شَمال: بادی که از ناحیه شمال می وزد. یمین: دست راست. شمال: دست چپ. یعنی: ای بزرگواران ! شکیبایی ما برای تحمّل دوری شما غیر ممکن شده و حال من از جفای شما بدترین حالت را دارد. اگر از محلهٔ شما نسیم شمال بوزد (من چنان مدهوش می شوم) که دست راستم را از چپ تشخیص نمی دهم. توضحیات: الف - " شِمال " در اصل " شِمالي " می باشد، ولی از آن جا که قافیه این رباعی مقیده است؛ یعنی، باسکون حرف آخر خوانده می شود، بناچار یای متکلم از " شمالي " حذف می شود، زیرا اگر یا باقی بماند؛ قافیه به صورت مطلقه خوانده شده و در این صورت با قافیه ابیات دیگر هماهنگ نخواهد بود. ب- در بیت اول در دو کلمه " محال " و " حال " و در بیت دوم در کلمات " شمال " و " شمال " صنعت جناس غیر تام به کار رفته است. در " محال " و " حال " اختلاف دو کلمه در یک حرف است که با توجه به این که اختلاف به زیادی حرفی در اول کلمه است، آن را جناس غیرتام مردوف می نامند؛ ولی اختلاف در " شَمال " و " شِمال " در نوع حرکت حرف شین است که در مصراع اول مفتوح و در مصراع دوم مجرور است.

أذهَبَ الأحْزانَ عَنا و الألم *** و الأمانِي أَدْرِكَتْ والهمُّ زال (1)

***

يا أُخِلائِي بِحزْوَى وَ الْعَقِيقُ *** ما يُطِيقُ الْهَجْرَ قَلْبِي مَا يُطِيق

هَلْ لِمُشْتَاقٍ إِلَيْكُمْ مِنْ طَرِيق *** أَمْ سَدَدْتُمْ عَنْهُ أَبْوابَ الوصال (2)

***

لا تَلُومُونِي عَلَى فَرْطِ الضّجَرْ *** لَيْسَ قَلْبِي مِنْ حَدِيدِ أَوْ حَجَرْ

فاتَ مَطْلُوبِي وَ مَحْبُوبِي هَجَرْ *** وَ الْحَشَا فِي كُلِّ أَن فِي اشْتِعال (3)

مَنْ رَوَى وَجْدِي لِسُكّان الحجُون *** قالَ ما هذا هَوىً هذا جُنُونْ

1- سَرَى: شبروی کرد. " ذي سلم "، " نجد "، " سلع " و " العلم " نام چهار ناحیه است. رُبَی: جمع ربوة: تپه یعنی: چه خوش است نسیمی شبانه که از " ذی سلم " و بلندی های " نجد " و " سلع " و "علم" می گذرد و دردها و غم ها را از ما می زداید؛ در حالی که آرزوها بر آورده می شود و اندوه محو. توضیح: " حَبّ " در " حَبّذا " فعل مدح و اسم اشاره " ذا " فاعل آن است و جمله " حَبّذا " محلاً مرفوع، خبر مقدّم و ریح " اسم مخصوص و مبتدای مؤخّر است.

2- اخلّاء (جمع خلیل): دوست. " حزوی " و " عقیق " اسم دو ناحیه است. یعنی: ای دوستان من که در " حزوی " و " عقیق " آرمیده اید ! قلب من به هیچ وجه طاقت دوری را ندارد. آیا دلباختهٔ شما راهی به سوی شما دارد؟ یا این که درهای وصال را به روی او بسته اید؟

3- الضَجَر: دلتنگی، بیقراری. هَجَرَ: هجرت کرد. الحشا آن چه داخل شکم است از شکنبه و روده و جگر و غیره یا آن چه بین استخوان پهلو و نشیمنگاه است؛ کمرگاه انسان.

أَيُّهَا اللّوّامُ ماذا تَبْتَغُونَ *** قَلْبِي المُضْنى وَ عَقْلِي ذُواعْتِقال (1)

***

يا نُزُولاً بَيْنَ جَمْع والصّفا *** يا كِرامَ الْحَيِّ يا أَهْلَ الْوَفا

كانَ لِي قَلْبٌ حَمُولٌ لِلْجَفا *** ضاعَ مِنّي بَيْنَ هَاتِيك التّلال (2)

***

يا رَعاكَ اللهُ يا رِيحَ الصّبا *** إِنْ تَجُزْ يَوْماً عَلَى وادِي قُبا

سَلْ أَهَيْلَ الْحَيِّ فِي تِلْكَ الرُّبا *** هَجْرُهُمْ هَذا دَلالٌ أَمْ مَلال (3)

1- حجون: اسم ناحیه ای است. المُضنی: لاغر، تحلیل رفته، خسته. اللوام (جمع لائم): ملامت کننده. یعنی: کسی که عشق سوزان مرا بر ساکنین " حجون " روایت کند، خواهد گفت که این عشق نیست بلکه دیوانگی است. ای ملامتگران از من چه می خواهید که دلی بیمار و خردی پای بسته دارم.

2- جمع: مشعر الحرام. تلال (جمع تَلّ): تپه، زمینی که از اطراف خود کمی بلندتر باشد. یعنی: ای کسانی که میان " جمع " و صفا " فرود آمده اید ! ای بزرگواران محله ای اهل صدق و صفا! من دل جفاکشی داشتم که بین این تپه ها گم شده است توضیح: " حمول " صیغهٔ مبالغه و در این بیت صفت " قلب " است.

3- جاز: گذر کرد، عبور کرد. قُبا: اسم مکانی است. أُهَیل: مصغّر " أهل " است. الدَّلال: غنج و ناز. یعنی: ای نسیم صبا ! خداوند تو را در پناه خود گیرد؛ اگر روزی بر وادی " قبا " بگذری؛ از اهالی کوی دوست که در آن تپه ها ساکنند؛ بپرس که آیا هجران و دوری آنان از سر ناز و کرشمه است یا از روی دلتنگی ؟ توضیح: " یا" ی اول که بر فعل وارد شده برای تنبیه و توجه دادن مخاطب به ما بعد " یا " است. البته در این جا قول دیگری هم هست و آن این است که اگر " یا " بر فعل و یا حرف داخل شود؛ حرف ندا است و منادای آن محذوف و در تقدیر است

جيرَةٌ فِي هَجْرِنا قَدْ أَسْرَفُوا *** حالُنا مِنْ بَعْدِهِمْ لا يُوصَفُ

إن جَفَوا أَوْ واصلوا أَوْ أَتْلَفُوا *** حُبُّهُمْ فِي الْقَلْبِ باقٍ لا يَزال (1)

***

هُمْ كِرامُ ما عَلَيْهِمْ مِنْ مَزِيد *** مَنْ يَمُتْ فِي حُبِّهِمْ يَمْضِ شَهِيد

مِثْلَ مَقْتُولٍ لَدَى المَولَى الْحَمِيد *** أَحْمَدِيَّ الْخُلْقِ مَحْمُودِ الْفِعَالِ (2)

***

صاحِبُ الْعَصْر الإمامُ الْمُنْتَظَرْ *** مَنْ بِما يَأْبَاهُ لا يَجْرِي الْقَدَرْ

حُجَّةُ اللهِ عَلَى كُلِّ الْبَشَرَ *** خَيْرُ أهل الأرْضِ فِى كُلِّ الْخِصال (3)

1- جيرة (جمع جار): همسايه. يعنى: آنان همسايگانى هستند كه در دورى از ما سخت زياده روى كردند (و آن قدر به ما جفا كردند به گونه اى كه بد) حالى ما وصف ناپذير شده است. اينك چه جفا كنند؛ يا وفا كنند؛ يا (قصد) نابودى ما كنند؛ مهر ايشان پيوسته در دل ما باقى است

2- آنان بزرگوارانى هستند كه فوق بزرگواريشان قابل تصور نيست كسى كه در محبّت ايشان بميرد، شهيد مرده است. همانند كشته در ركاب مولاى ستوده با اخلاق احمدى و كردار پسنديده. توضيح: " مزيد " لفظاً مجرور به حرف جرّ است اما در محل رفع و مبتدا است

3- اين شخصيّت همان صاحب الزّمان، امام منتظر، و كسى است كه قضا و قدر بر خلاف ميل او جارى نمى شود. او حجّت خدا بر همهٔ آدميان، و بهترين مردمان در همه خصلت هاى (پسنديده) است. توضيح: هر يک از كلمات " صاحب "، " الامام "، " من " حجّة " و "خير " و خبر است براى مبتداى محذوف هو كه در تقدير است و به عبارت ديگر در اين جا يک مبتدا، چند خبر گرفته است.

***

مَنْ إِلَيْهِ الْكَوْنُ قَدْ أَلْقَى الْقِياد *** مُجْرِياً أَحْكامَهُ فِيما أراد

إِنْ تَزُلْ عَنْ طَوْعِهِ السَّبْعُ الشِّداد *** خَرّ مِنهَا كُلُّ سامِي السَّمْكِ عال (1)

***

شَمْسُ أَوْجَ الْمَجْدِ مِصْباحُ الظّلام *** صَفْوَةُ الرّحْمَنِ مِنْ بَيْنِ الأنام

أَلأمام بن الإمامِ بنِ الإمام *** قُطْبُ أفلاكِ الْمَعالِي وَ الْكَمال (2)

ص: 136

1- سـمک: سـقف خانه، بلندی هر چیز. او کسی است که هستی زمام خویش را بدو تقدیم داشته است و هرچه را بخواهد اجرا می کند و اگر آسمان های هفتگانه از فرمانش سرپیچی کنند. سقف های برافراشته آن ها فرو خواهد ریخت

2- الأنـام: همـهٔ آفریـدگان، خلق، مردم. قرآن کریم می فرمایـد: و الأرض وضـعها للأنام: "زمین را برای آدمیان بنهاد " قُطب: آهنی که در وسط سنگ زیرین آسیا، راست ایستاده و سنگ رویین به دور آن می چرخد؛ ستونه آهنی آسیا. و قطب هر چیز مدار و قوام و اساس آن چیز است. یعنی: او آفتاب بلنـدترین نقطهٔ مجد و عظمت و چراغ ظلمتها و برگزیده خدای رحمان از بین خلایق است. او امامی است که فرزند امـام است و آن امام نیز خود پسـر امام دیگر است و همو است که قطب و محور افلاک بزرگی ها و کمالات است (یعنی همـهٔ کمالات و فضائل و نیکی ها به دور محور وجود آن حضرت چرخ می زند).

***

فاقَ أَهْلَ الأرْضِ فِي عِزّ وَجَاه *** وَ ارْتَقَى فِى الْمَجْدِ أَعْلَى مُرْتَقاه

لَوْ مُلُوكُ الأَرْضِ حَلُّوا في ذراه *** كان أَعْلَى صَفِّهِمْ صَفَّ النعال (1)

***

ذُواقْتِدارٍ إِنْ يَشَأْ قَلْبَ الطِّباع *** صَيّرَ الأظلامَ طَبْعاً لِلشُّعاع

وَ اَرْتَدَى الإِمْكَانَ بُرْدَ الأَمْتِناع *** قُدْرَةٌ مَوْهُوبَةٌ مِنْ ذِي الْجَلال (2)

***

ص: 137

1- فاق أصحابه في الفضل: بر یاران خود در فضل برتری یافت. حَلّ المکان و به: در آن جا فرود آمد. الذرا پناه و پوشش گفته می شود: أنا في ذراك: " من در پناه توام ". الذُّرَى (جمع الذَرْوَة): بالای هر چیز بالای کوهان و کوه. یعنی: او در عزّت و شکوه بر همهٔ مردم روی زمین برتری دارد و در بالاترین پله مجد و بزرگی قرار گرفته است. اگر پادشاهان زمین به حضورش باریابند؛ برترین گروه آنان در کفشداری (آن حضرت) صف خواهند کشید توضیح: " مُرْتَقی " اسم مکان از "إرتقی " است

2- طِباع (جمع طَبْع): خوی، سرشت. ارْتَدَى: پوشید. و رَدّى: پوشاند یعنی: او قدرتمندی است که اگر بخواهد طبیعت اشیاء را دگرگون می کند و ذات تاریکی ها را به نور مبدل می سازد و به امکان لباس امتناع می پوشاند (یعنی ممکن را غیر ممکن می کند) و این همه، قدرتی است که از جانب ذو الجلال به وی داده شده است. توضیحات: الف - در بیت اول " طبعاً " تمییز نسبت و مؤول از مفعول است، بدین صورت " صیّر طبعَ الأشیاء ". ب - " إرتداء " به معنی پوشیدن است نه پوشاندن، و در این جا ناظم " إرتداء " را به معنی پوشاندن به کار برده که آن را بر خلاف معنی لغویش کلمه استعمال کرده است

یا أَمِینَ اللّهِ یا شَمْسَ الهُدَی *** یا إمامَ الْخَلْقِ یا بَحْرَ النّدَی

عَجِّلَنْ عَجِّلْ فَقَدْ طالَ المَدَی *** وَاضْمَحَلّ الدِّینُ وَ اسْتَوْلَی الضّلال (1)

***

هاكَ یا مَوْلَی الْوَرَی نِعْمَ المُجِیر *** مِنْ مَوالِیكَ البَهائِیُّ الْفَقِیر

مِدْحَةً یَعْنُو لِمَعْناها جَرِیر *** نَظْمُها یُزْرِی عَلَی عِقْدِ اللآل (2)

1- النّدَی: بخشش. المَدَی: فرصت، حدود، دوری، فاصله، مسافت، پایان، مقصد، برد؛ گفته می شود: " مدی البصر: چشم رس "، " مدی السلطه: حدود اختیارات "، " مَدَی الصوت: صدا رس "، " مَدَی العمر: سراسر زندگی"، "بعید المَدَی: بسیار دورگ و " بلغ مدی الحیاة: به پایان عمر رسید" یعنی: ای امین خدا ای خورشید هدایت ای پیشوای جهانیان ! ای دریای جود و بخشش !بشتاب بشتاب ! چرا که مدت غیبت طولانی شد. و دین از هم پاشیده و گمراهی چیره شده است. توضیح: " عَجِّلَنْ " فعل امر " عَجِّل " است که به نون تأکید خفیفه مؤکّد شده است

2- هاک: بگیر. موالی (جمع مولی:): بنده، آقا، ارباب (این کلمه از اضداد است). عَنا له: نسبت به او فروتنی نمود. أزری علیه: بر او خشم گرفت و عتاب نمود و عیب گرفت. عِقْد: گردنبند. یعنی: ای مولای بشر که چه نیکو پناهنده ای هستی؛ بستان از غلام خود بهائی درویش این مدیحه ای را که جریر در مقابل معنای آن فروتنی می کند و نظم درربارش، بر گردنبندهای گوهرین خرده می گیرد (چرا که از گردنبند مروارید بسی زیباتر است). توضیحات: الف - " ها " اسم فعل است به معنی خُذْ. "ها الکتاب: کتاب را بگیر ". جائز است که الف این کلمه به صورت ممدود، و هر دو صورت آن نیز همراه با کاف خطاب و بدون کاف به کار رود و در صورت ممدود بودن جایز است به جای کاف، همزهٔ آن صرف شود چنان که گویند: هاءَ و هاء و هاؤُها و هاؤُم و هاؤُنّ " هاؤُم اقرأوا کتابیه: نامه مرا بگیرید و بخوانید " ب - " جریر " یکی از شعرای مشهور دوره اموی است. ج - " اللآل " در اصل " اللآلئ " جمع " اللؤلؤ " است که چون همزهٔ ما قبل مکسور در آخر کلمه قرار گرفته؛ همزه قلب به یاء شده است. آن گاه به جهت مقیّده بودن قافیه، یاء حذف شده است.

***

یا وَلِي الأمْرِ یا کَهْفَ الرّجا *** مَسّنِي الضُّرُّ وَ أَنْتَ الْمُرْتَجَی

وَ الْکَرِیمُ الْمُسْتَجابُ الْمُلْتَجا *** غَیْرُ مُحْتاجٍ إلَی بَسْطِ السُّؤال (1)

2-بهاءالدین اربلی (692 ه. ق)

علی بن عیسی ملّقب به بهاءالدّین اربلی، عالمی فاضل، محدّث، شاعر،،ادیب منشی و کاتبی برگزیده و دارای سروری و سیادت بود. چندی کاتب والی اربل بود؛ آنگاه در زمان صاحب دیوان علاءالدین به بغداد آمد و در دیوان انشاء خدمت کرد. پس از آن، در دولت سعد الدولة یهودی موصلی بازارش سست شد؛ چرا که اصحاب دولت را رغبت در صنعت او نبود؛ و باز پس از زوال دولت وی که بیش از دو سال به طول نینجامید، به مقام پیش بازگشت. (2)

علی بن عیسی اربلی، از بستگان خاندان جوینی است و علاءالدّین همان است

1- ای ولی امر ! ای پناه امیدواران ضرر و زیان به من رسیده است و به فضل تو امیدوارم. آن کریمی که محل پاسخگویی و پناهگاه (مسلمین) است، نیازی به تقریر در خواست ندارد (بلکه با اشاره ای خواسته های ما را پاسخ می دهد)

2- مقدمة کشف الغمّه، ج 1، ص 10

که سعدی در چند قصیده مدح او گفته است و ابن میثم، شرح نهج البلاغه را به نام او نوشته است. (1)

علّامه امینی در کتاب ارزشمند الغدیر می نویسد: " بهاء الدین ابوالحسن علی بن فخرالدّین عیسی بن ابی الفتح اربلی، مقیم بغداد و مدفون در آن، یکی از نوابغ و از دانشمندان کم نظیر جهان اسلام است که با دانش و معلومات چشمگیرش، در قرن هفتم درخشید. او در زمره بزرگ ترین علمای علم ادب پیش از خود قرار دارد و اگر چه لؤلؤ نگارش، به وسیلهٔ او گرد آوردی شده و گردن بند شعر از او نظم یافته است؛ اما با این حال، او یکی از سیاستمداران عصر درخشانش بوده که شانه های وزارت به وسیلهٔ او بالا رفت و بساط آن رونق گرفت؛ چنان که حقیقت فقه و حدیث به وسیلهٔ او آشکار گردید و سنگرهای مذهب به وسیلهٔ او حمایت شد و کتاب ارزشمند کشف الغمه بهترین کتابی است که دربارهٔ تاریخ پیشوایان دین و نشان دادن فضائلشان و دفاع از حریمشان و دعوت به سوی آنان، نوشته شده است و آن کتاب دلیل قاطع بر دانش زیاد او و مهارتش در حدیث و ثباتش در مذهب و نبوغش در ادب و جلوه اش در شعر است " (2)

بهاء الدین اربلی، علاوه بر کتاب کشف الغمّه دارای آثار دیگری است؛ از جمله: رسالة الطیف و چند رسالهٔ دیگر و همچنین دارای دیوان شعری است. او در مدح ائمّه اطهار - علیه السّلام - اشعار فراوانی سروده که برخی از آن ها را، در کتاب کشف الغمّه ذکر کرده است. (3) از جمله اشعاری که در این کتاب آورده، سه قصیده است که

1- همان مأخذ

2- الغدیر، ج 5، ص 445.

3- مقدمة کشف الغمّه، ج 1، ص 10

در مدح امام زمان – عجل الله تعالی فرجه الشّریف – سروده است. و قصیده زیر یکی از آن قصاید است: (1)

إِنْ شِیْتَ تَتْلُو سُورَ الْحَمَد *** فَخَیْرِ الأطقوال فِي الْمَهْدِيّ (2)

وَ أمْدَحْ إماماً حاز خصل العُلَی *** وَ فازَ بِالسُّودَدِ وَ الْمَجْدِ (3)

إمامٌ حَقٍّ نُورُهُ ظَاهِرٌ *** کَالشَّمْسِ فِي غَوْرٍ وَ فِي نَجْدِ (4)

القائِمُ الْمَوْجُودُ وَ المُنْتَمَی *** إلَی الْعُلَی بِالآبِ والجَدِّ (5)

وَ صاحِبُ الأَمْرِ وَ غَوْثُ الْوَرَی *** وَ حِصْنُهُمْ فِي الْقُرْبِ وَالْبُعْدِ (6)

وَ ناشِرُ الْعَدْلِ وَ قَدْ جَارَتِ *** الأیامُ وَ النّاسُ عَنِ القَصْدِ (7)

1- کشف الغمه، ج 3، ص 481 - 483

2- اگر خواستی سوره هـای حمـد را بخوانی؛ پس گفتـارت را در باره مهـدی درست کن. توضـیح: مقصود شاعر اینست که نماز تو وقتی مورد قبول درگاه حق قرار خواهد گرفت که اهل ولایت باشی و دربارهٔ مهدی – علیه السّلام – به نیکی و درستی سخن بگویی.

3- حازَ: نال، بدست آورد. یعنی: امامی را ثناگوی که به صفات والا و سیادت و بزرگی نایل آمده است

4- الغَوْر: زمین پست و فرو رفته. النجـد: زمین بلنـد و مرتفع یعنی: او امـام بر حقی است که نور (وجود) او، همچون آفتـاب در پسـتی و بلندی ظاهر و آشکار است

5- المنتمی: المنتسب یعنی: او قائمی است که هم اکنون موجود است و نسب او به پدر و جدی والا منتهی می شود.

6- او صاحب امر و پناه خلایق و دژ محکم ایشان در دور و نزدیک است

7- او گسترش دهنده عدالت است در حالی که روزگار و انسان ها عمداً ستم می کنند

وَ المُنْصِفُ الْمَظْلُومِ مِنْ ظالِمٍ *** وَ الْمَلْجَأَ الْمَرْجُو وَ المَحْدِيّ (1)

و باذِلُ الرفدِ إِلى أَنْ يُرَى *** لا أَحَدٌ يَرْغَبُ فِي الرّفْدِ (2)

1- أَنْصَفَ من فلانٍ: إستوفى حقّه منه كاملاً، حق را به طور كامل از فلانى گرفت. حَدِيَ:عليه بر او خشم گرفت. المحديّ: كسى است كه مورد خشم و غضب قرار گرفته يعنى: او داد مظلوم را از ظالم مى ستاند و پناه اميدواران و ناامیدان است. توضيحات: الف- " المنصف " اسم فاعلى است كه به مفعول خودش اضافه شده است؛ بنابر اين "المظلوم " لفظاً مجرور، ولى در محل نصب است و چون اضافه، اضافه لفظى است، الف و لام گرفتن مضاف اشكالى ندارد. ب- " الملجأ " در صورتى كه به فتح ميم و جيم خوانده شود، اسم مكان خواهد بود و از آن جا كه به " المرجوّ " اضافه شده، نبايد الف و لام بگيرد؛ بنابر اين حذف الف و لام واجب است؛ اما اگر به ضم ميم و كسر جيم باشد؛ در اين صورت، اسم فاعل از " أَلْجَأَ " خواهد بود كه چون به مفعول خودش اضافه شده و اضافه هم لفظى است؛ الف و لام گرفتن مضاف اشكالى نخواهد داشت؛ اما اشكالى كه بنابر اين فرض پيش خواهد آمد، در كتابت همزه است كه مى بايست روى ياء نوشته مى شد و حال آن كه روى الف نوشته شده است، بنابر اين، كلمه به يكى از اين دو صورت بايد اصلاح شود: "مَلْجَأً " يا " المُلْجِيء". ج- " المَحْديّ " اسم مفعول از فعل " حَدُي " است و در اصل " المَحْدُوي " بوده و چون واو ساكن در مجاورت ياء قرار گرفته، قلب به ياء شده؛ آنگاه در ياء ادغام شده است و براى محافظت بر ياء ما قبل آن كسره گرفته است.

2- الرفد: بخشش و معنى اصلى آن كمك است. هر عطايى كه به رسم معاونت باشد تا مرد بر كارى قوى شود؛ آن را " رفد "گويند 27. يعنى: او بذل كننده عطاياست؛ (و آن قدر عطا خواهد كرد كه با وجود بخشش او ديگر) كسى به جود و بخشش (ديگران) تمايلى نخواهد داشت (يعنى آن قدر به نيازمندان خواهد بخشيد كه ديگر نيازمندى پيدا نخواهد شد).

جلّتْ أَيادِيهِ وَ آلاؤُهُ *** وَ الْحَمْدُ لِلْواهِبِ عَنْ عَدً (1)

وَ أَصْبَحَتْ أَيامُهُ لاَ انْقَضَتْ *** وَلا تَوَلّتْ جَنّةُ الخُلْدِ (2)

سِيرَتُهُ تَهْدِى إِلَى فَضْلِهِ *** وَ هَدْيُهُ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ (3)

يَمْنَعُ بَاللّهِ وَ يُعْطِي بِهِ *** مُوَفّقٌ فِي الْبَذل وَ الرّدِّ (4)

لَيْسَ لَهُ فِي الْفَضْلِ مِنْ مُشْبِهٍ *** وَلا لَهُ فِي النُّبْل مِنْ نِدٍّ (5)

أَلْعِلْمُ وَ الْحِلْمُ وَ بَذْلُ النّدَى *** جاوَزَ فِيهِ رُتَبَ الْحَدِّ (6)

1- بخشش ها و نعمت های او بزرگ است و حمد و سپاس مخصوص آن بخشنده ای است که از روی شمارش (و به طور دقیق و حساب شـده) عطا کنـد. توضـیح: " أيادي " جمع " أيدي " و " أيدي " جمع " يد " است و در این جا مجازاً به معنی بخشـش به کار رفته؛ چون غالباً بخشـش با دست انجام می شود و از آن جا که بخشـش های او بسیار زیاد است؛ در این بیت این کلمه به صورت جمع الجمع بکار رفته تا بیانگر نعمت های فراوان او باشد

2- روزگار او پایان نمی پـذیرد و بهشت جاودانی (که او بر پا می کند) پشت نمی کند (یعنی روز به روز بر شوکت و رونق مدینه فاضـله ای که او بنا کرده، افزوده می شود).

3- سیرت او (ما را) به فضلش رهنمون می سازد و راهنمایی او به رشد و کمال هدایت می کند.

4- منع و عطای او به (فرمان) خداست و (بدین جهت است که) در بخشش و محروم ساختن موفّق است.

5- مر او را در فضل و بخشش همانندی نیست؛ همچنان که در عظمت و بزرگی همتایی نیست.

6- علم و حلم وجود و بخشش او از حد و اندازه برون است

قَدْ عَمّهُ اللهُ بِأَلْطانِهِ *** وَ خَصّهُ بِالطّالِعِ السَّعد (1)

أَدْعُوهُ مَوْلايَ وَ مَنْ لِي بِأنْ *** يَقُولَ لِي إِنْ قالَ يا عَبْدِي (2)

أَدْعُو بِهِ اللهَ وَ ما مَنْ دَعَا *** بِمِثْلِهِ يُجِبْهُ بِالرّدِّ (3)

أَعِدُّهُ ذُخْراً وَ أَرْجُوهُ فِي *** بَعْثِي وَ فِي عَرْضِي وَ فِي لَحْدِي (4)

فَلَيْتَ مَوْلايَ وَ مَوْلَى الْوَرَى *** يَذْكُرُنِي فِي سِرّهِ بَعْدِي (5)

وَ لَيْتَهُ يَبْعَثُ لِي دَعْوَةً *** يَسْعَدُ فِي الأُخْرَى بِها جَدِّي (6)

مولاي أشواقِيَ تُزْكِي الجَوىَ *** لِأنَّها دائِمَة الْوَقْدِ (7)

أَودُّ أن ألقاكَ فِي مَشهَدٍ *** أَشْرَحُ فِيها مُعْلِناً وُدّي (8)

1- خداوند الطافش را بر او ارزانی داشته و طالع سعد را بدو اختصاص داده است

2- او را به عنوان مولای خود، صدا می زنم. (اگر او پاسخ داد) و گفت: ای غلام من ! کیست که به داد من رسد و این را به من ابلاغ کند ؟

3- با واسطه قرار دادن او، خدا را می خوانم و چگونه ممکن است کسی این گونه خدا را بخواند و پاسخ ردّ بشنود.

4- (عشق و محبّت به) او را ره توشه (آخرت خویش) می کنم و در قیامت و روز حساب رسی و عالم قبرم، به او امیدوارم.

5- پس، ای کاش، مولای من و مولای دیگر مردمان مرا بعد از وفاتم، در نهان یاد کند.

6- و ای کاش برای من دعوتنامه ای بفرستد که بواسطه آن بهرهٔ من در آخرت نیکو شود.

7- أَزْكَى الرّجُلُ والشّيْءُ: آن مرد یا آن چیز افزایش یافت و نمو یافت. و أَزْكَى الشّيْءَ: آن چیز را افزایش داد. (این فعل لازم و متعدی است). الجَوَى: شور و وجد فراوان از اندوه یا عشق یعنی: ای مولای من ! اشواق من سوز مرا زیاد می کند؛ زیرا که آن ها دائماً بر افروخته اند

8- دوست دارم که تو را در جمعی ملاقات کنم و در آن جا دوستی خود را آشکارا (برایت) شرح کنم

بَرّحَ بي وجدٌ إلى عالمٍ *** بِما أَعانيه من الْوَجْدِ (1)

وَ هِمْتُ فِي حُبِّ فَتًى غَائِبٍ *** وَ هُوَ قَرِيبُ الدّارِ فِي الْبُعْدِ (2)

فَاعْطِفْ عَلَيْنا عَطْفَةً وَ أَشْفِ ما *** تَلْقاهُ مِنْ هَجْرٍ وَ مِنْ صِدّ (3)

وَ أَظْهَرْ ظُهُورَ الشّمْسِ وَ اكْشِفْ لَنا *** عَنْ طَالِعٍ مُذْ غِبْتَ مُسْوَدّ (4)

قَدْ تَمّ ما أَلّفْتُ مِنْ وَصْفِكُمْ *** فجاء كالرّوْضَةِ وَالعِقْدِ (5)

وَ لَسْتُ فِيهِ بالغاً حَقّكُمْ *** لكِنْ عَلَى مَا يَقْتَضِي جَهْدِي (6)

فَإِنْ يَكُنْ حُسْنٌ فَمِنْ عِنْدِكُمْ *** أَو كانَ تَقْصِيرٌ فَمِنْ عِنْدِي (7)

و رِفدُكُمْ أَرْجُوهُ فِي مَحْشَرِي *** يا باذِلِي الإِحْسانِ وَ الرّفْدِ (8)

1- بَرّحَ به الأمرُ: کار او را سخت مانده و رنجور گردانید. یعنی: شور و هیجان عشق، مرا سخت مانده و رنجور گردانید؛ (به گونه ای که) به واسطهٔ رنجی که از عشق کشیدم، به عالمی دیگر رهنمون شدم

2- و در عشق جوانمرد غایبی، سرگردان شدم که در عین دوری، خانه اش نزدیک است

3- پس بر ما مهربانی نما و (آلامی) را که به واسطهٔ دوری و نزدیکی تو (بدان مبتلا شدیم) شفابخش (پس رخی بنما که دوای دردهای ما در آن است).

4- و همچو آفتاب ظاهر شو و از آن طالع تیره (و نحسی) که از زمان غایب شدنت به جای مانده؛ پرده بردار

5- آن چه از وصف شما تألیف نمودم، به پایان رسید و اینک همچون بوستان و گردنبند (زیبایی) تقدیم می گردد

6- در آن حقّ شما را ادا نکردم؛ لیکن به قدر توانم تلاش کردم

7- پس اگر در آن زیبایی و نیکویی است، از جانب شما است (یعنی بواسطة الطاف خاصه شما است) و اگر در آن است، از جانب من است.

8- ای نیکوکاران و بخشندگان ! من در روز حشر خویش به، عطیّه، شما امیدوارم.

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ شُکْراً لَهُ *** أَهْلُ النّدَی وَالشّکْرِ وَالْحَمْدِ (1)

3-سید حیدر حلی (1304 ه. ق)

حیدر بن سلیمان بن داود بن حیدر مکنّی به ابوالحسین، در نیمه شعبان در قریه بیرمانه استان حلّه متولّد شد. او نویسنده ای خوش خط، ادیبی توانا و از مشهورترین شعرای عراق به شمار می آمد. آثاری به قرار زیر دارد:

1- الدّر الیتیم (این کتاب دیوان بزرگی است از شاعر؛ حاوی اشعار فراوان راجع به اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السّلام).

2- العقد المفصّل فی قبیلة المجد المؤثل.

3- دمیة القصر في شعراء العصر

4- الاشجان فی مراثی خیر انسان

نسب شاعر به حسین بن علی بن ابیطالب - علیهم السّلام - می رسد و در مدایح و مراثی اهل بیت، مخصوصاً در رثای امام حسین - علیه السلام - دارای اشعار فراوان است و به شاعر اهل بیت معروف است. (2)

شاعر در دیوان ارزشمندش، اشعار فراوانی راجع به امام زمان - علیه السّلام - سروده که عدد ابیات آن از چهارصد متجاوز است. (3) وی در قصیده عینیه ای که دربارهٔ آن حضرت سروده، می گوید: (4)

1- حمد و سپاس و شکر از آن خدایی است که اهل جود و شکر و ستایش است

2- اعیان الشیعه، ج 6، ص 226. و معجم المؤلفین، ج 4، ص 90. و لغتنامه دهخدا.

3- الدر الیتیم، صفحات 62، 63، 108، 177، 179، 181، 183، 259 و 394

4- الدر الیتیم، ص 259 و 260

ماتَ التَّصَبُّرُ فِي انْتِظارِكَ أَيُّهَا الْمُحْيِي الشَّرِيعَة *** فَانْهَضْ فَما أَبْقَى التَّحَمُّلُ غَيْرَ أَحْشَاءٍ جَزُوعَة (1)

قَدْ مُزِّقَتْ ثَوْبُ الأَسَى وَ شَكَتْ لِواصِلَها القَطِيعة *** فَالسَّيْفَ إِنَّ بِهِ شِفاءٌ قُلُوبِ شِيعَتِكَ الْوَجِيعَة (2)

فَسَواهُ مِنْهُمْ لَيْسَ يُنْعِشُ هَذِهِ النَّفْسَ الصَّرِيعَة *** طالَتْ حِبالُ عَواتِقَ فَمَتَى تَعُودُ بِهِ قَطِيعَة (3)

كَمْ ذَا الْقُعُودُ وَ دِينَكُم هُدِمَتْ قَواعِدُهُ الرَّفِيعَة *** تَنْعَى الْفُرُوعُ أُصُولَهُ وَ أُصُولُه تَنْعَى فُرُوعَه (4)

1- التصبر: شکیبایی، با تکلف و تظاهر شکیبایی کردن. یعنی: ای احیا کننده شریعت ! در انتظار تو، صبر ما به پایان رسیده است؛ پس قیام کن؛ چراکه تحمّل (مصیبت های طاقت فرسا) غیر از اعضای نالان، چیزی باقی نگذاشته است.

2- الأسی: غم و اندوه. الوجیعة: دردمند. یعنی: جامه غم و اندوه پاره شد و قطعه های جامهٔ پاره شده (غم و اندوه)، نزد وصل کننده آن، زبان به شکوه گشودند. پس، همانا به وسیلهٔ شمشیر، دل های دردمند شیعیانت شفا می یابد

3- أَنْعَشَه: او را برداشت و بلند گردانید. الصریعة: بر زمین خورده شده. یعنی: از بین ایشان، جز او، این جان شکست خورده را بلند نمی کند؛ ریسمان های (حوادث و مشکلات) که بر شانه ها افکنده شده، طولانی شده است؛ پس، چه موقع این ریسمان بریده خواهد شد (و بار سنگین مشکلات از دوش ها برداشته خواهد شد) ؟

4- نَعَی فلاناً: خبر مرگ فلانی را آورد. یعنی: این نشستن تا کی ادامه دارد ؟ در حالی که پایه های دین بلند شما، ویران شده و فروع خبر از نابودی اصول می دهد و اصول، خبر از نابودی فروع.

فِيهِ تَحَكَمَ مَنْ أَبَاحَ الْيَومَ حُرْمَتَهُ الْمَنِيعَةَ *** مَنْ لَوْ بِقِيمَةِ قَدْرِهِ عَالَيْتَ ما ساوَى رَجِيعَة (1)

فَاشْحَذْ شَبا عَضْبٍ لَهُ الْأَرْواحُ مُذْعِنَةٌ مُطِيعَة *** إِنْ يَدْعُها خَفّتْ لِدَعْوَتِهِ وَ إِنْ تَقُلَتْ سَرِيعة (2)

و اطلُبْ بِهِ بِدَمِ القَتِيل بِكَرْبَلاء فِي خَيْرِ شِيعَة *** ماذا يَهِيجُكَ إِنْ صَبَرْتَ لِوَقْعَةِ الطّفْ الفَظِيعَة (3)

أَنَرَى تَجيءُ فَجيعةً بِأَمَضَّ من تلكَ الفجيعة *** حَيْثُ الْحُسَينُ عَلَى الثَّرَى خَيْلُ العِدا طَحَنَتْ ضُلُوعَه (4)

1- تَحَكَّمَ في الأمر: در آن کار، به خود کامی حکم کرد؛ بی آن که سبب حکم را بداند. الرجیعة: سرگین و پلیدی یعنی: امروز افراد بی ارزشی که به اندازه سرگین هم ارزش ندارند و حرمت منیع دین را مباح می شمارند؛ در امر دین با خودکامگی حکم می کنند.

2- إِشْحَذْ: تیز کن. الشبا (جمع الشباة): تیزی هر چیزی. العضب: شمشیر برّان. یعنی: لبه های شمشیر برّان را تیز کن؛ شمشیری که جانها به آن اذعان دارند و مطیع آنند. و اگر آن ها را فرا بخوانند، خیلی راحت و سریع پاسخ می دهند؛ هر چند (در جاها و موارد دیگر) خیلی با سنگینی و کندی حرکت کنند

3- و با آن شمشیر، در میان بهترین شیعه، خون شهید کربلا را بخواه. اگر برای واقعه دردناک طف صبر کنی؛ پس چه چیز تو را به جوش و خروش وا می دارد ؟

4- مَضَّ: از مصیبت وارده دردمند و رنجور شد. الثری: خاک. الخیل: گروه اسبان. العِدا (جمع العدّو): دشمن. طحنت: آرد کرد. الضلوع (جمع الضلع): استخوان دنده. یعنی: آیا می دانی که سوزناک تر از آن فاجعه، فاجعه ای دیگر رخ می دهد ؟ آن جا که اسب های دشمنان استخوان های دنده های (بدن امام) حسین را که روی خاک های (گرم کربلا) افتاده بود؛ خرد کردند.

قَتَلَتْهُ آل أَمَيّة ظامٍ إلى جنب الشريعة *** وَ رَضِيعُهُ بَدَمِ الْوَرِيدِ مُخَضَّبٌ فَاطْلُبْ رَضِيعَه (1)

يا غَيْرَةَ اللهِ أهْتفي بحَمِيّة الدين المنيعة *** وَ ضَبا انْتِقامِكَ جَرّدِي لِطّلَى ذَوِي الْبَغْيِ التّلِيعَة (2)

وَ دَعِي جُنُودَ اللهِ تَمْلأً هذه الأرض الوَسِيعَة *** و اسْتَأْصِل حَتّى الرّضيع لآل حَرْبٍ وَ الرّضِيعَة (3)

1- الظامي: تشنه. الرضيع: طفل شيرخوار. الوريد: رگ كردن يعنى: بنى اميه او را كنار شريعه (فرات) با لب تشنه كشتند؛ در حالى كه طفل شيرخوارش نيز به خون رگ هاى گردنش آغشته شده بود توضيح: در اين بيت، " ظامٍ " خبر براى مبتداى محذوف " هو " است كه در تقدير است.

2- در لغت " ضبا " به عنوان اسم استعمال نشده است، ظاهراً اين كلمه بايد " ظُبَى " جمع " ظُبَة " باشد كه به معنى لبه شمشير و نيزه است الطُّلَى (جمع الطلية): گردن. التليع: دراز گردن. يعنى: اى غيرتمند الهى به حمايت دين استوار (حق) بانگ برزن و لبه هاى شمشير انتقامت را براى زدن گردن هاى ظالمان گردن دراز، از غلاف بيرون كش.

3- دَعِي: رها كن. إسّ تأصِل: ريشه كن كن. يعني: رها كن لشكريان الهى را (يعنى به آن ها اجازه بده) تا عرصهٔ پنهاور زمين را (از دلاور مردان) پر كنند و آل حرب حتى اطفال شيرخوارشان را از صحنه روزگار بر اندازند. توضيح: همزه " الرضيع " در اصل همزه وصل است؛ ولى در اين بيت به جهت درست شدن وزن بيت، همچون همزهٔ قطع با آن رفتار مى شود.

ما ذَنْبُ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتّى مِنْهُم أَخْلُوا رُبُوعَه *** تَرَكُوهُم شَتّى مَصارِعُهُمْ وَأَجْمَعُها فَظِيعَة (1)

4- سید جعفر حلّی (1315 ه. ق)

ابویحیی سید جعفر بن ابی الحسین حلّی نجفی، ادیبی فاضل، آشنا به علوم دینی، خوش ذوق و خوش برخورد، از مشاهیر شعرای عصر خودش به شمار می آید. (2) وی دیوان شعری دارد که بعد از وفاتش، توسط برادرش سیّد هاشم جمع آوری شد و با نام سحر بابل وسجع البلابل به چاپ رسیده است. شاعر در این دیوان، در ضمن چهار قصیده که مجموعاً بالغ بر 120 بیت می شود، دربارهٔ امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشّریف - سخن گفته است. در یکی از این قصاید می گوید. (3)

یا قَمَرَ التّم إلامَ السِّرَارْ *** ذابَ مُحِبُّوكَ مِنَ الإنْتِظارُ (4)

1- الربوع (جمع الربع): منزل شتّی: پراکنده. المصارع (جمع المصرع): جای افکندن. یعنی: (مگر) گناه اهلبیت چه بوده که خانه هایشان را از آنان خالی نمودند و آن ها را در قتلگاه خود به طور پراکنده و با وضع اسفبار ترک کردند؟

2- سحر بابل وسجع البلابل، ص 7 - 11

3- همان مأخذ، ص 244

4- السِرَار: آخرین شب از ماه. یعنی: ای ماه شب چهارده تا کی از دیدگان پنهانی؟ محبّان تو در انتظار تو ذوب شدند توضیح: " إلام " در اصل " إلی ما " بوده که به جهت دخول حرف جر " إلی " بر آن، الف " ما " حذف شده است؛ زیرا هرگاه مای استفهامیه بعد از یکی از حروف جرّ قرار گیرد و یا این که مضاف إلیه واقع شود، الف مای اسفهامیه حذف می شود، مانند: " ممّ تخشی ؟ عَمّ تبحثُ؟"، " حتّام تسهر ؟ "، " فیم ترغب ؟ "، " إلام تذهب " و " بمقتضامَ تحکمنا ؟ "

لَنا قُلُوبٌ لَك مشتاقةٌ *** كَالنّبْتِ إِذْ يَشْتاقُ صَوْبَ الْقُطار (1)

فَيا قَرِيباً شَ ريباً شَفّنا هَجْرُهُ *** وَ الْهَجْرُ صَعْبٌ مِنْ قَرِيبٍ المَزار (2)

دُجَى ظَلامِ الْغَيِّ فَلْتَجْلُهُ *** يا مُرْشِدَ النّاسِ بِذاتِ الْفِقَار (3)

يستَنْصِرُ الدِّينَ وَلا ناصِرَ *** وَ لَيْسَ إِلا بِكُمُ الانتصار (4)

مَتَى نَرَى بِيضَكَ مَشْحُوذَةً *** كَالْماءِ صافي لونُها وَ هيَ نار (5)

مَتَى نَرَى خَيْلَكَ مَوْسُومَةً *** بالنّصْر تَعْدُوا فَتُثِيرُ الغُبار (6)

ص: 151

1- الصوب: سوی، جهت. القطار من السحاب: ابر پر باران که باران از آن بچکد یعنی: ما دل هایی داریم که مشتاق تواند؛ همانند اشتیاق گیاه به ابر پر باران.

2- شَ قَّهُ اللّبُّ أو الحزنُ: عشق یا اندوه او را لاغر و زار کرد یعنی: ای نزدیکی که هجران او ما را لاغر کرده است و هجران و دوری از آن که مزارش نزدیک است؛ سخت است

3- جلاه عن البلد: او را از شـهر بیرون کرد. یعنی: ای کسـی که مردم را با شمشیر ذوالفقار هدایت خواهی کرد؛ ظلمت ها و تاریکی های گمراهی را بر طرف کن.

4- دین یاری می طلبد؛ در حالی که یاوری نیست و جز به وسیلهٔ شما انتقام گرفته نمی شود

5- المشـحوذة: تیز شـده یعنی: چه موقع شمشـیرهای تو را تیز شـده خواهیم دهید؟ در حالی که رنگ آن ها، همچون آب صاف و قدرت نابود کنندگیشان، همچو آتش باشد.

6- وَسّـمَهُ: برای آن علامت و نشانی گذاشت تا با آن شـناخته شود. یعنی: چه موقع خواهیم دید که اسـبان تو علامت پیروزی (بر پیشانی) دارند ؟ در حالی که به سرعت می دوند و گرد و غبار را پراکنده می کنند

مَتَى نَرَى الأَعْلامَ مَنْشُورةً *** عَلَى كُمَاةٍ لَمْ تَسَعْهَا الْقِفَار (1)

مَتَى نَرَى وَجْهَكَ ما بَيْنَنا *** كَالشَّمْسِ ضَاءَتْ بَعْدَ طُولِ اسْتِتَار (2)

مَتَى نَرَى غُلْبَ بَنِي غالِبٍ *** يَدْعُونَ لِلْحَرْبِ البِّدارَ البِّدار (3)

كُلٌ يَرَى مُقْتَعِداً مُهْرَه *** لا يَسْأَلُ الصّاحِبُ أَيْنَ الْمُغار (4)

أُولَئِكَ الأَكْفاءُ أَرْجُو بِهِمْ *** أنْ لا يَفُوتَ الْهاشِمِيّينَ ثار (5)

1- كُماة و أكْماة (جمع كَمِيّ): الشجاع أو لابس السلاح لأنّه يكمي نفسه أى يسترها بالدرع و البيضة: دلير، مسلح. القفار (جمع القَفْر): زمين متروک، سرزمين بى آب و علف. نَشَر العلم: پرچم را بر افراشت. يعنى چه موقع خواهيم ديد كه پرچم ها به دست دلير مردان مسلحى كه بيابان ها گنجايش آن ها را ندارد، برافراشته مى شود.

2- چه موقع چهره (نورانيت) را در بين خودمان همچو خورشيدى خواهيم ديد كه پس از استتار طولانى نورافشانى كرده است

3- الغُلْب (جمع الأغْلَب و الغلباء): گردن كلفت. بدار: بشتاب. يعنى: چه موقع خواهيم ديد كه گردن كلفت هاى بنى غالب، به جنگ دعوت مى كنند و مى گويند: بشتابيد، بشتابيد

4- المُهر: كره اسب. المغار: غار. إقتعد الدّابة: ستور را مركب خويش ساخت يعنى: (در آن هنگام) هر كس كره اسب خويش را مركب خويش مى سازد و همراه نپرسد كه پناهگاه كجاست (بلكه جملگى آماده كارزار و نبردند).

5- آنان همتايانى هستند كه اميد مى رود، انتقام هاشميان را بگيرند.

هُمْ أَبْدَلُ النّاسِ إذا ما دُعُوا *** نفْساً وَ لكِنْ أمْنَعُ النّاس جار (1)

يُطربُهُمْ لَحْنُ سَلِيل الظُّبا *** كَالصّبِّ إِذْ يَسْمَعُ لَحْنَ الْهَزار (2)

وَ عِنْدَهُمْ نَقْعُ الْوَغَى إن دَجَا *** لَيْلُ زِفافٍ وَ الرُّؤُوسُ النّثار (3)

تِلاوَةُ الذِّكْرِ لَهُم شِيمَةٌ *** وَ طاعَةُ اللهِ عَلَيْهِمْ شِعار (4)

إنْ تَدرِ الْحَرْبُ كَدَوْرِ الرّحَى *** فَمِنْهُمْ الْقُطْبُ وَ فِيهِمْ تُدار (5)

1- ایشـان به هنگـام نصـرت خواهی؛ بیش از همه، (ظالمین) را (از تجاوز) منع می کننـد توضـیح: قبل از فعل " جار "، " إذاما " در تقـدیر است.

2- سـلیل: شمشیر برکشیده شده. الصبّ: عاشق دلباخته هزار گونه ای بلبل، هزاردستان یعنی: صدای لبه های شمشیرهای بر کشیده شده، ایشان را به وجد می آورد؛ همانند عاشق دلباخته ای که از صدای بلبل به طرب می آید (یعنی اینان عاشق جنگند)

3- دجاالليل: شب تاریک شد. الزفاف: فرسـتادن عروس به خانه شوهر، عروس و داماد را همبستر کردن. النِثار: آن چه از شـیرینی و سکه که در جشن های عروسی بر سر میهمانان بپاشند و نثار کنند. یعنی: ظلمت و تاریکی که بر اثر گرد و غبار جنگ پدیدار می شود، نزد ایشان همچون شب زفاف (نو عروس به حجله رفته) است و سرهایی که بر اثر ضربات شمشیر به هوا پرت می شود؛ همچون سکه هایی است که در جشن عروسی بر سر میهمانان ریخته می شود.

4- تلاوت قرآن جزء سرشت و طبیعت ایشان است و فرمانبرداری از خدا شعارشان.

5- الرحی: سـنگ آسیاب. القطب: آهنی که در وسط سنگ زیرین آسیاب راست ایستاده و سنگ رویین به دور آن می چرخد؛ ستونه آهنی آسیاب. یعنی: اگر آسیاب جنگ به چرخش در آید، برخی از ایشان همچو قطب آسیاب اند و جنگ به گرد آنان می چرخد.

وَ لَيْسَ مِنْهُمْ فِي الْوَرَى نِسْبَةً *** مَنْ لَمْ يَشُدُّ مِنْ قَبْلُ شَدّ الإزار (1)

رياسَةُ الدِّين لَنا فُصِّلَتْ *** إِبْرادُها وَ النّاسُ عَنْها قِصار (2)

إِنْ يَلْبَسُوها الْيَوْمَ عارِيةً *** فَفِي غَدٍ سَوْفَ يُرَدُّ المُعار (3)

زَعِيمُنا حُجِّبَ عَنّا فَما *** أَقْرَبُ أَن يَبْدُو فَيَحْمِي الذِّمار (4)

5-میرزا ابوالفضل تهرانی (1316 ه. ق)

میرزا ابوالفضل تهرانی، عالمی فاضل، فقیهی اصولی، متکلّمی آشنا با حکمت و ریاضی و مطلع بر سیر و تواریخ و شاعری توانا بود. او راست: (5)

1- شفاء الصدور در شرح زیارت عاشورا.

1- ایشان با آن دسته از خلایق که از قبل کمر همّت برای کارزار محکم نبسته باشند، نسبتی ندارند (یعنی اینان آن کسی را از خود می دانند که اهل جنگ و مبارزه باشد و چنان چه در بین خویشاوندانشان کسانی باشند که از جنگ گریزان باشند، آن ها او را از خود نمی دانند بلکه او را بیگانه به شمار می آورند).

2- أبْرَدَ: به پایان روز در آمد، در شبانگاه درآمد. یعنی: پایان ریاست دینی از آن ماست؛ در حالی که دست دیگر مردمان از آن کوتاه خواهد بود.

3- و اگر امروز به صورت عاریه این لباس را به تن می کنند؛ پس طولی نخواهد کشید که این لباس به عاریت داده شده (به صاحبش) برگردانده خواهد شد

4- الذِمار: آن چه نگاهداشت آن بر مرد سزاوار است؛ مانند حریم و آبرو و خانواده. یعنی: رهبر ما در پس پرده غیبت قرار گرفته است؛ ولی چقدر نزدیک است که ظاهر شود و از حریم (اسلام) محافظت کند

5- مقدمه دیوان حاج میرزا ابوالفضل الطهراني، صفحات يح - له

2- میزان الفلک، منظومه ای است در هیأت.

3- صدح الحمامه در شرح حال پدرش.

4- ارجوزة فی النحو، در این کتاب مسایل نحویی را تا باب حال به نظم در آورده است.

5- دیوان اشعارش که در بیش از چهار صد صفحه به چاپ رسیده است.

قسمت زیادی از این دیوان به مدح اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السّلام - اختصاص یافته است. و مجموع ابیاتی که در این دیوان، درباره امام زمان - سلام الله علیه - سروده از هشتصد بیت متجاوز است. وی در یکی از قصایدش، حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشّریف - را مخاطب قرار داده، می گوید: (1)

اَلصّدْرُ بِعِشْقِكَ مُتّقِدٌ *** وَ الْقَلْبُ بِحُبّكَ مُعْتَقِدٌ (2)

وَ الرّوحُ بِذِكْرِكَ مُبْتَهِجٌ *** وَ النّفْسُ لِوَصْلك تَجْتَهِدُ (3)

وَ الصّبْرُ لِبُعْدِك مُرْتَحِلٌ *** وَالدّمْعُ لنأيِكَ مُطّردٌ (4)

فَجَمالُكَ لَيْسَ لَهُ بَدَلٌ *** وَ كَمالُك لَيْسَ لَهُ نَفَدٌ (5)

مَلَكُوتُ جَلالِكَ دانَ لَهُ *** أُباءُ الكَوْنِ وَ ما وَلَدُوا (6)

1- دیوان شاعر ص 89 - 91.

2- سینه ام در عشق تو بر افروخته است و قلبم به حبّ تو معتقد.

3- روحم به یاد تو شادمان است و جانم برای وصال تو تلاش می کند

4- النأي: دوری. إطّردت الأنهار: جوی ها پیاپی روان گشت. یعنی: از دوری تو صبرم تمام شده و اشکم یکسره ریزان است.

5- جمال تو نظیر ندارد و کمال تو پایان نمی پذیرد.

6- در برابر جلال ملکوت تو، گذشتگان و آیندگان همه خاضعند

وَ شُمُوسُ جَلالِكَ مُشْرِقَةٌ ** لكِنْ فِي أَعْيُنِنَا رَمَدٌ (1)

وَ نَسائِمُ فَضْلِكَ سارِيَةٌ *** نَفَسُ الرّحْمَن لَها مَدَدٌ (2)

وَ مَكارِمُ ذاتِكَ لَيْسَ لَهُ *** كَمَراتِبِ صَبْوَتِنا عَدَدٌ (3)

وَ مُؤَبّدُ فَخْرِكَ لَيْسَ لَهُ *** كَتَشَوّقِ أَنْفُسِنَا أَمَدٌ (4)

لا يُسْتَرُ شَارِقُ شَمْسِكَ مِنْ *** تَطيِينِ عِداكَ و إن جَهَدُوا (5)

وَ هِلالُ حُسامِكَ حَيْثُ بَدا *** سِيّانُ مَعَ قَصَبِ الزّرَدُ (6)

يتَنَجّزُ أَهْلُ الدّين بِهِ *** ما كانُوا قُدْماً قَدْ وُعِدُوا (7)

1- الرَمَد: چشم درد. یعنی: آفتاب جلال و عظمت تو تابان است، لیکن چشم ما از دیدن آن ناتوان است

2- نسیم های فضل تو جاری است و دم رحمانی مددکار آن است.

3- صَبا ـُ صَبْواً و صَبْوَةً إِلیه: حَنّ و تشوّق إلیه: مشتاق و شیفته او شد. یعنی: مکارم ذات تو، همچون مراتب اشتیاق ما قابل شمارش نیست.

4- و افتخار و سربلندی همیشگی تو، همانند اشتیاق ما پایانی ندارد

5- طَیّنَ الحائط: دیوار را کاهگل مالی کرد. العدی: جمع العدُّو: دشمن. یعنی: خورشید درخشان تو، با حجاب های ساختگی دشمنانت پنهان نمی شود؛ هر چند آن ها (حقایق را) انکار کنند

6- الزّرَد: زره. یعنی: شمشیر هلالی شکل تو، هر کجا ظاهر شود، برای آن نی با زره فرق نمی کند (یعنی همان گونه که این شمشیر، نی ها را به راحتی قطع می کند؛ زره ها را هم به همان راحتی قطع می کند).

7- تَنجَزَّ: إستَنْجرَ، انجام کاری را خواست یعنی: دینداران با این شمشیر، انجام آن چه را که از قدیم بدان وعده داده شدند، طلب می کنند.

وَ جُمُوعُ عِداكَ و إنْ كَثُرَتْ *** مِنْ غَرْب ظُباكَ لَها بُدَدٌ (1)

وَ الأرْضُ بِبَطْشِك راحفَةٌ *** وَالطّوْدُ بِبَأْسِك مُرْتَعِدٌ (2)

أ إمامَ الْعَصْرِ وَ صاحِبَهُ *** وَ حَيَا الدّاجِينَ وَ قَدْ نَجَدُوا (3)

أ وَلِي النّاسِ وَ مُرْشِدَهُمْ *** وَ صَلاحَ الْخِلْقِ إذا فَسَدُوا (4)

مؤلايَ إلامَ نُكابِدُ ما *** فُتَّتْ مِنْ سَوْرَتِهِ الْكَبِدُ (5)

1- الغَرْب: تیزی تیغ و زبان و هر چیز دیگر. الظُبی (جمع الظبـة): لبه شمشـیر یا سـر نیزه. البَـدَد (جمع البَـدّة): الغایـة و المدّة، نهایت و انتهای هر چیزی. یعنی: و گروه های متعدّد دشمنانت، اگرچه زیاد هم باشند؛ با تیزی لبه شمشیر تو کارشان تمام است

2- بَطَشَ به: بر او به ناگاه حمله کرد و سخت گرفت. الطود: کوه. البأس: قدرت، نیرو، دلاوری. یعنی: و با حملهٔ برق آسای تو، زمین لرزان می شود و از دلاوری های تو کوه ها به لرزه می افتد.

3- الحیا: باران. الـداجي: تاریکی والداجي من العیش: زندگی فراخ و خوش و آسوده و الداجي من اللیالي: شب تاریک در این بیت ظاهراً مراد از " الداجین " انسان های بیچاره و سـیه روزی هسـتند که گرفتار قحط سالی شده اند. یعنی: ای امام عصـر و ای صاحب الزمان و ای باران رحمت نازل شده بر بیچارگانی که در قحط سالی کمک می طلبند!

4- ای ولّی مردم و مرشد آنان وای خیرخواه خلق به هنگام فساد و تبهکاری !

5- کابَدَ: رنج کشید، تحمل کرد. السورة: شدت، سختی، تندی. یعنی: مولای من ! تا کی باید آن چه را که از شدت و سختی آن جگر پاره پاره می شود، تحمّل کنیم ؟

يَاقُوتَ الْقَلْبِ وَ قُوَّتَهُ *** مِنْ هَجْرِكَ قَدْ وَهَبَ العَضُدُ (1)

وَ حَياتِكَ لَيْسَ لِذِي كَلِفٍ *** طِيبٌ فِي الْعَيْشِ وَ لا رغدٌ (2)

حاشا حَرَقاً مِنْ عِشْقِكَ فِي *** قَلْبِي مِن أَيْنَ لَها بَرَدٌ ؟ (3)

شِمْتُ الْعُذّالَ وَ قَدْ بَطِرُوا *** عَيْشُ الْعُشّاقِ بِهِ نَكَدٌ (4)

ها نَرْغَبُ فِيكَ وَإِنْ رَغِبُوا *** وَ نَتُوقُ إِلَيْكَ وَ إِنْ زَهَدُوا (5)

هَبْ أَنّ وِصالَكَ يَقْتُلُنِي *** فَحَياةٌ مَقْتَلُهُ الأَبَدُ (6)

1- ای قُوت قلب و قُوّت آن! از هجران تو بازوان، ضعیف و ناتوان شده است

2- الکلف: مرد عاشق یعنی: به جان تو قسم؛ برای عاشق، خوشی زندگی و فراوانی نعمت وجود ندارد.

3- بجز آتش عشق تو که در دل من افتاده است. پس از کجا برای آن سردی خواهد بود؟

4- شام البرق: به آذرخش نگریست تا بداند که به کجا می رود و در کجا باران خواهد بارید. بطر النعمة: نعمت را از روی نادانی و تکبّر خوار شمرد و ناسپاسی کرد تکبّر خوار شمرد و ناسپاسی کرد. النکَد: بدبختی، رنجوری، محنت یعنی: به ملامتگران نگریستم در حالی که این نعمت بزرگ را سبک شمرده و نسبت به آن ناسپاسی می کردند. (بدانید که) زندگی عشّاق با محنت و رنج همراه است

5- رَغِبَ الشيءَ و فیه: آن چیز را خواست و به آن رغبت کرد رَغِبَ عنه، از آن رو برگرداند. یعنی: هان ! ما به تو علاقه مندیم؛ هرچند دیگران روگردان شوند و مشتاق تو هستیم؛ هر چند دیگران اظهار بی میلی کنند توضیح: بعد از فعل " رَغِبُوا "، " عنک " در تقدیر است که به جهت مشخّص بودن حرف محذوف و مکان آن، حذف شده است

6- گیرم که وصال تو مرا بکشد (عیبی ندارد؛ چرا که) این قتل حیات ابدی است (یعنی کسی که در راه تو بمیرد، به حیات و سعادت ابدی نایل می شود؛ پس از این کشتن چه باک).

وَ الْقَتْلُ بِوَصْلِكَ أَطْيَبُ مِنْ *** عيْشٍ بِسِواكَ كَما أَجِدُ (1)

يا حامِيَ دِينِ اللهِ وَ مَنْ *** بظُهورِكَ يُرْتَقَبُ الرّشْدُ (2)

يَا ابْنَ الْمَقْتُول و ثائِرَهُ *** وَ الوالِدُ ثائِرُهُ الْوَلَدُ (3)

خَلَفُ الْمَظْلُومِ ناصِرُهُ *** لوْلاهُ فَلَيْسَ لَهُ أَحَدٌ (4)

لَوْلاكَ غَدَا دَمُهُ هَدَراً *** فَعَلَيْكَ لِذلِكَ نَعْتَمِدُ (5)

يا قائِمَ أَهْلِ الْبَيْتِ مَتَى *** لِسَرِيرِ ظُهُورِكَ تَقْتَعِدُ (6)

يا ناشِرَ رايِ الْعَدْلِ إلا *** مَ بِظُلْمِ عِدائِكَ نَضْطَهِدُ (7)

حَتّامَ جَوادُكَ مُرْتَبِطٌ ؟ *** حَتّامَ جُرازُكَ مُغتَمِدٌ ؟ (8)

وَ صَقِيلُ فِرِنْدِكَ مُلْتَمِعٌ *** وَأَقُبُّ طِمِرِّكَ منجَرِدٌ (9)

1- کشته شدن در راه وصال تو، بهتر است از زندگانی که همراه غیر تو باشد.

2- ای حامی دین خدا و ای کسی که با ظهورت انتظار می رود که مردم در راه راست قرار گیرند.

3- ای پسر مقتول (کربلا) و ای انتقام گیرنده آن خون بناحق ریخته شده ! پدر، انتقام گیرنده اش پسر می باشد (مقصود شاعر این است که انتقام گیرنده خون پدر، پسر اوست و تو هم فرزند امام حسین می باشی؛ بنابر این، بر تو است که انتقام خون جدّت را بگیری).

4- فرزند مظلوم یاری کننده اوست؛ اگر او نباشد، کسی نیست که انتقام خون او را بگیرد.

5- اگر تو نباشی، خون او هدر می رود. پس ما به تو اعتماد می کنیم

6- ای قائم اهل بیت! چه موقع بر تخت ظهورت می نشینی ؟

7- ای کسی که پرچم عدالت را (در عالم) برافراشته خواهی کرد تا کی از ظلم دشمنانت در شکنجه و اذیت باشیم ؟

8- الجواد من الخیل: اسب نجیب نیکو رفتار تندرو. الجُراز: شمشیر برّان یعنی: تا کی اسب تو باید بسته باشد و شمشیر تو در غلاف ؟

9- الصقیل: جلا داده شده، صیقلی شده. الفرند من السیف: جوهر و زیور شمشیر، پرند؛ و الفِرند من السیوف: شمشیر بی همانند الأقبّ من الخیل: اسب لاغر، مؤنّث آب برای " ناقة "، " قبّاء " است و جمع آن " قُبٌ ". الطمّر من الخیل: اسب نجیب جهنده. المنجود: کوتاه مو. یعنی: در حالی که شمشیر بینظیر صیقلی شده تو، می درخشد و اسب نجیب جهنده لاغر میان تو، کوتاه مو (و آماده کارزار) می باشد.

یا ضَیْغَمَ عَابِ النّصْرِ أَلَمْ *** تَعْلَمْ ماذا صَنَعَ الْقِرَدُ ؟ (1)

یا قُطّبَ سَماءِ الْفَضْلِ وَ مَنْ *** مِنْ أَرْضِ الْعَدْلِ هُوَ الْوَتَدُ (2)

یا غَوْثَ الْحَقِّ الْغَوْثَ فَلا *** کَهْفٌ إِلاّكَ وَ لا سَنَدٌ (3)

أَحْبابك لَیْسَ لَهُمْ وِزْرٌ *** وَ عُداتُك لَیْسَ لَهُمْ کَمَدٌ (4)

أی حاصِدَ فَرْعِ الْغَیِّ مَتَی *** بِمَناجِلِ سَیْفِكَ تُحْتَصَدُ ؟ (5)

وَ نَرَی أَعْلامَك خافِقَةً *** وَ نَرَی أَنْصارَكَ قَدْ حُشِدُوا (6)

1- الضیغم: شیر. الغاب (جمع الغابه): بیشهٔ پر از نی. القِرَد (جمع القِرْدَه): میمون. یعنی: ای شیر بیشه پیروزی! آیا نمی دانی که بوزینه ها چه کرده اند ؟

2- الوَتَد: میخ. یعنی: ای قطب آسمان فضیلت ! و ای نگه دارنده سرزمین عدالت !

3- ای فریاد رس حق! به فریاد رس ! چرا که پناه و معتمدی جز تو نیست

4- الکَمَد: اندوه سخت، العُداة (جمع العادي): دشمنان. یعنی: دوستان تو گناهی ندارند (اما در رنج و اذیت اند) در حالی که دشمنان (معصیت کار تو) غم و اندوه طاقت فرسایی ندارند.

5- المناجل (جمع المِنْجل): داس. إحتصد الزرع: کشت را درو کرد. یعنی: ای درو کننده شاخه های گمراهی ! چه موقع با دندانه های شمشیرت آن ها را درو خواهی کرد؟

6- حَشَدَ القوم: آن قوم را گرد آورد. یعنی: و چه موقع خواهیم دید که پرچم هایت به اهتزاز در آمده و یارانت (گرداگردت) جمع شده اند ؟

وَ نَرَى أَشيافَكَ مُصْلِتَةً *** بِرِقابِ خُصُومِكَ تَعْتَمِدُ (1)

أَعَقِيدَ الْعِزِّ الْمَحْضِ مَتَى *** تَنْحَلُّ بدَولَتِكَ العُقَدُ (2)

أسعِدْ بِطَوالِعِ طائِفَةٍ *** مِنْ لَثْمِ تُرابِكَ قَدْ سَعِدُوا (3)

وَ الْعَرْشُ لِذلِكَ مُغتَبِطٌ *** وَ الشَّمْسُ لِذاكَ بِها وَ قَدٌ (4)

يا قُرَّةَ عَيْنِ الْكَوْنِ وَ مَنْ *** تُمْسِي لِهَواكَ بِها سُهدٌ (5)

إِئْذَنْ لِعُيونِي فِي شَرَفٍ *** بِلِقاكَ فَلَيْسَ لَها جَلَدٌ (6)

1- و چه موقع خواهیم دید که شمشیرهای از نیام کشیده ات با گردن دشمنانت، در غلاف قرار گرفته اند. توضیح: ظاهراً مقصود شاعر این است که گردن دشمنان تو، همچون غلاف هایی برای شمشیر تو می شود و نیز احتمال دارد که مقصود این باشد که آن گاه این شمشیرها در غلاف قرار خواهند گرفت که گردن های دشمنانت با آن زده شده باشد

2- العقید: هم عهد، هم پیمان گفته می شود: فلان عقید الکرم أواللوم: " فلانی طبعاً راد مرد یا فرومایه است". یعنی: ای کسی که طبعاً در حد اعلای عزّتی ! چه موقع به وسیلهٔ دولت تو گره ها گشوده خواهد شد؟

3- چقدر مبارک است طالع آن گروهی که از بوسه زدن بر خاک (پای) تو، سعادتمند شده اند.

4- عرش بر این سعادت غبطه می خورد و خورشید به سبب آن بر افروخته است.

5- السّهُد: مرد کم خواب، مرد بی خواب. یعنی: ای نور چشم هستی ! و ای آن که به عشق تو، خواب از چشم هستی پریده است !

6- الجَلَد: شکیبایی، سختی و نیرومندی یعنی: به دیدگانم اذن بده تا شرافت دیدار تو را به دست آورند. پس شکیبایی و پایداری آن به پایان رسیده است

وَ ضَمِیرِی بِالإِخْلاصِ عَلَی *** تَوْحِیدِ وِدادِكَ مُنْعَقِدٌ (1)

6-شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی (1361 ه-. ق)

آیةالله شیخ محمد حسین، پسر حاج محمد حسن، پسر علی اکبر، پسر آقابابا، پسر آقاکوچک، پسر حاج محمد اسماعیل، پسر حاج محمد حاتم نخجوانی. حاج محمد اسماعیل از نخجوان به اصفهان مهاجرت کرد و به همین جهت آیة الله فقید به اصفهانی انتساب یافت

آیة الله محمدرضا مظفّر که از شاگردان بنام مرحوم کمپانی است، درباره استاد خود می نویسد:

" او - قدّس الله نفسه العزیز - از آن گوهرهای گران بهایی بود که از اقیانوس خلقت کم تر به دست خواهد آمد. وی عبقری بود که باید روزگارها بگذرد تا مادر دهر نظیر او را بدنیا آورد.

او مردی بود که در علوم و دانش های گوناگون؛ مقامی شامخ داشت. در فلسفه حکیمی عرفانی مشرب بود؛ در اخلاق مخزن اسرار بود؛ در تخلیه و تحلیه و سیر و سلوک به مقام شهود رسیده بود؛ در فقه و اصول امام و حجّت بود و در ادبیات استاد فارسی و عربی د بود.

قلم تصنیف و تألیف روانی داشت. تا آن جا برای تقریر و تحریر مسائل آماده بود که حاجتی به تسوید و تبییض نداشت. همان نسخهٔ اول که از زیر دستش در

1- ضمیر من خالصانه به تو دلبسته است و بس

می آمد آماده چاپ بود، حتی به یک بازدید هم نیازمند نبود.

و اکنون، آن چه از قلم گرانمایه اش بیادگار مانده است:

1- حاشیه برکفایة الاصول که جزء اولش در ایران به طبع رسیده و جزو دوّمش هم چاپ شده؛ 2- حاشیه بر مکاسب؛ 3- حاشیه بر رساله "قطع " شیخ انصاری قدس الله سره -؛ 4 - رساله ای بزرگ در اجاره؛ 5 - رساله ای در اجتهاد و تقلید؛

6- رساله ای در نماز مسافر؛ 7- رساله ای در طهارت؛ 8- رساله ای در نماز جمعه؛ 9- رساله ای در تحقیق حق و حکم؛ 10- رساله ای در اجرت گرفتن بر اعمال واجبه؛ 11 و 12- دو رساله در مشتق؛ 13- رساله ای در قواعد تجاوز و فراغ و اصالت صحت و اصالت ید؛ 14- رساله ای در صحیح و اعم؛ 15- رساله ای در موضوع علم؛ 16- رساله ای در معاد؛ 17- منظومهٔ تحفة الحکیم در فلسفه؛ 18 - منظومه ای در 24 رجز در مدح رسول الله و مراثی ائمه - صلی الله علیهم؛ 19- منظومه ای در روزه؛ 20- منظومه ای در اعتکاف؛ 21- دیوان شعر فارسی و غزل های عرفانی؛ 22- دیوان شعر در مدایح و مراثی اهل بیت - علیهم السّلام -؛ 23- رساله عملیه در فقه به فارسی و عربی؛ 24- رساله ای در شرک؛ 25- رساله ای در حروف. (1)

همان طور که از آثار مرحوم آیة الله شیخ محمد حسین اصفهانی هویداست؛ وی شاعری برجسته و توانا در فارسی و عربی بوده است و در هر دو زبان، دارای دیوان می باشد. اشعار عربی وی که در مدح و مراثی اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السّلام - سروده، در کتابی با نام الانوار القدسیّة گردآوری شده است. در این کتاب، قصیده ای بسیار زیبا و شیوا و پر محتوا در 113 بیت، دربارهٔ مهدی موعود - عجل

1- مقدمهٔ دیوان کمپانی، صفحات د - ی

الله تعالی فرجه الشّریف – دارد که در این جا گزیده ای از آن قصیده تقدیم می گردد. (1)

قَدْ حازَ شَعْبَانُ عَظِیمَ الشَّرَفِ *** مِنْ مَعْدِنِ اللُّطْفِ الْجَلِیِّ وَ الْخَفِیّ (2)

فَقَدْ تَجَلّی فِیهِ وَجْهُ الْبارِي *** بِنُورِهِ القاهِرِ لِلأنوارِ (3)

وَ أَيُّ نُورٍ هُوَ نُورُ النُّورِ *** یَنْدَكَ فِي سَناه نُورُ الطّورِ (4)

1- الأنوار القدسیه، ص 124 - 132

2- ماه شعبان از منبع لطف آشکار و نهان (حضرت حق) به شرافت عظیمی نایل گشته است

3- صفات کریمهٔ باری (تعالی) به وسیلهٔ نور او که غالب بر همهٔ نورهاست، در او (امام زمان – علیه السّلام –) تجلّی کرده است. توضیح: " وجه " دارای معانی بسیار و مختلف می باشد. از جمله: روی، ذات، رضا و خشنودی، مهتر قوم، منزلت و پایگاه سوی و کرانه. معنای عام آن قسمتی است که با آن، چیزهای دیگر روبرو می شود. معنای خاص آن صورت و روی آدمی است و نوعاً به قسمت جلو سر انسان که چشم و بینی و دهان در آن جاست، گفته می شود. در این بیت " وجه باری" به معنی صفات کریمه باری تعالی است کما این که در آیه شریفه: (وَ یَبْقَی وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَالإِكْرَامِ) به همین معناست. علامه طباطبایی در ذیل این آیه می نویسد: "وجه خداوند سبحان همان صفات کریمه اوست که بین او و خلقش واسطه اند و برکات و فیض او به وسیلهٔ آن صفات، بر خلقش نازل می شود و خلایق، آفرینش و تدبیر می شوند و آن صفات عبارتند از: علم، قدرت، شنوایی، بینایی، رحمت، مغفرت، رزق و امثال این ها "

4- إنْدَكَ: ویران شد. طور نام کوه مخصوصی است. در مجمع البحرین مذکور است که آن: کوهی است که خدا بر آن کوه، با موسی در آن سرزمین مقدس سخن گفته است. یعنی: کدامین نور ؟ او نور نور است؛ نوری که نور کوه طور در نور او متلاشی و نابود می شود.

أَشْرَقَ نُورٌ مِنْ سَماءِ الذّاتِ *** تَجْلُو بِهِ حَقَائِقُ الصِّفاتِ (1)

نُورُ الوِلايَةِ الْمُحَمّدِيّةِ *** في أَعْظَمِ الْمَظَاهِرِ العِلِّيَّة (2)

بِهِ اسْتَنارَ عالَمُ الإمكانِ *** بَلْ نَشْأَةَ الثُّبُوتِ لِلأَعْيانِ (3)

أشرَقَ كَالشّمْسِ ضُحَى النّهارِ *** مِنْ مُسْتَسِرِّ عالَمِ الأسرار (4)

أَكْرِمْ بِهِ مِنْ غَائِبٍ مَشْهُودٍ *** بَدامِنَ الغَيْبِ إِلَى الشُّهُودِ (5)

لَيْس سِواهُ نَيّرٌ مُغَيّبٌ *** فَهُوَ عَنِ الغَيْبِ المَصُونِ يُعْرِبُ (6)

غُرّتُهُ قُرّةُ عَيْنِ المَعْرِفَةِ *** حقِيقَةُ الحَقِّ بها مُنْكَشِفَة (7)

تُشْرِقُ مِنْ طَلْعَتِهِ شَمْسُ الأَبَد *** لَيسَ لَها حَدٌ ولالَها اَمَد (8)

وَ كَيْفَ وَ هُوَ خاتِمُ الوِلايَةِ *** فَهَلْ لِغايَةِ الكَمالِ غايَةٌ (9)

1- أشرقَتِ الشّمس: خورشید درخشید و تابان شد اما اگر خورشید بدرخشد و شعاعش صاف و تابان نباشد، گفته می شود: شرقت. یعنی: نوری از سمان ذات (اقدس الهی) درخشید که به سبب آن، حقایق صفات آشکار شد.

2- آن نور ولایت محمّدی است که در عظیم ترین پدیده های عالم بالا ظهور و بروز کرده است.

3- به واسطه آن نور (نه تنها) عالم امکان روشن شد بلکه نشئهٔ ثبوت اجسام هم منوّر شد.

4- او همچون خورشید چاشتگاه، از پشت عالم اسرار می درخشد.

5- چه گرامی است آن غایب مشهودی که از عالم غیب برای عالم مشهود ظاهر می شود.

6- جز او روشنی بخشی نیست که با وجود غایب بودن، نور افشانی کند و از پس پرده غیب صیانت شده، سخن بگوید

7- چهره درخشان او، نور دیده معرفت است که بواسطه آن، از حقیقت حق پرده برداشته می شود (و حق روشن و آشکار می شود)

8- در چهره او خورشید ابدیّت می درخشد؛ در حالی که برای آن حدّ و اندازه ای نیست

9- چگونه این چنین نباشد و حال آن که او آخرین ولیّ (معصوم) است؛ پس آیا برای غایت کمال نهایتی است؟

وَ اللهُ كُلّ ما يَشاءُ يَهْدِي *** بِنُورِهِ وَ النُّورُ نُورُ الْمَهْدِيّ (1)

وَ هْوَ وَلِيُّ الأَمْرِ لاسِواهُ *** وَ مَبْدَأُ الْخَيْرِ وَ مُنْتَهاهُ (2)

وَ مَصْدَرُ الْوُجُودِ فِي الْبِدَايَةِ *** وَ غَايَة الإيجادِ فِي النّهايَة (3)

كَلَّ لِسانُ المَدْحِ عَنْ جَلالِهِ *** وَ أَبْهَرَ الْعُقُولُ فِي جَمالِهِ (4)

بِذلِكَ الجَلالِ وَ الجَمالِ *** قَدْ خُتِمَتْ دائِرَةُ الْكَمال (5)

يا كَعْبَةَ التّوحِيدِ مِنْ جَوْرِ الْعِدَى *** تَهَدَّمَتْ وَاللهِ أرْكانُ الْهُدَى (6)

يا صاحِبَ الْبَيْتِ وَ مُسْتَجارَه *** ألا تَرَى قَدْ هَتَكُوا أَسْتارَه (7)

يا غايَةَ الأَمالِ يا أَقْصَى الْمُنَى *** نَهْضاً مَتَى تَحُلُّ فِي وَادِي مِنَى (8)

يا دَوْحَةَ الْمَجْدِ الْعَظِيمِ شَأْنُها *** لَهْفِي لَها تَقَطَّعَتْ أغصانُها (9)

1- خداونـد با نور خودش هر كه را بخواهد؛ هدايت مى كند و آن نور، نور مهدى است (يعنى با چراغ هدايتى كه خداوند در وجود مهدى - سلام الله عليه - برافروخته؛ رهروان راه حق هدايت مى شوند).

2- او وليّ امر است؛ نه ديگرى و او آغاز و پايان هر خيرى است

3- او در آغاز، منبع وجود و در نهايت، هدف آفرينش است.

4- زبان مدح از ستايش جلال او، عاجز و درمانده شده و عقول از جمال او متحير و شگفت زده.

5- (چرا كه) دايرهٔ كمال، به آن جلال و جمال ختم شده است

6- اى كعبه توحيد ! به خدا قسم از جور و ستم دشمنان اركان هدايت ويران شده است

7- اى صاحب خانه ! و اى پناهنده به آن! آيا نمى بينى كه پرده هاى خانه را دريده اند ؟

8- اى غايت و نهايت آرزوها ! برخيز ! (مگر) چه موقع مى خواهى در وادى منى فرود آيى ؟

9- الدَوْحَة: درخت بزرگ. اللهف: اندوه و افسوس بر چيزى از دست رفته، دريغ گويند: يا لهف فلانٍ: " دريغا بر فلانى "، و نيز گويند: يا لهفي عليك و يا لهف و يا لهفا أرضي و سمائي عليك و يا لهفاه: " دريغ و افسوس من بر تو". يعنى: اى درخت عظيم الشأن مجد و بزرگى ! اندوه و افسوس من براى آن درخت است؛ چراكه شاخه هاى آن بريده شده است.

مَتَى نَراها وَ الْقُطُوفُ دانِيَةٌ *** مَتَى نَراها وَ الثّمارُ زاكِيَة (1)

يا صاحِبَ الأمْرِ أَغِثْ دِينَ الْهُدَى *** فَأَنْتَ مَنْصُورٌ عَلَى مَنِ اعْتَدَى (2)

يا صاحِبَ الْعَصْرِ لَقَدْ طالَ الْمَدَى *** أَما لِسَيفِ اللّهِ أَنْ يُجَرّدا (3)

يا أيها القائمُ بِالْقِسْطِ أَقِمْ *** وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْحَنِيفِ وَ انْتَقِمْ (4)

لِدِينِ آبائِكَ مِنْ أَعدائِهِ *** بِعَضْبِكَ الْعادِلِ فِي قَضائِهِ (5)

وَ طَهِّرِ الأَرضَ مِنَ الأَرْجَاسِ *** بِسَطوَةٍ تُزَلْزِلُ الرّواسِي (6)

1- القُطُوف (جمع القَطَف): میوه. الدانیـة: نزدیـک. یعنی: کی این درخت را خواهیم دیـد که میوه های پاکیزه اش، رسـیده و آماده چیـدن شده است ؟

2- ای صاحب امر به فریاد دین هدایت برس؛ تو در نبرد علیه ستمگران یاری شده هستی.

3- یا صاحب الزمان ! زمان غیبت به درازا کشیده. آیا (هنوز) شمشیر خدا از نیام کشیده نمی شود؟

4- ای قیام کننـده به قسط و عدل ! به جانب دین حنیف اسـلام روی آر و انتقام دین پدرانت را با شمشـیر بران عدالت پیشه ات از دشـمنان دین بگیر! توضیح: مصنف عبارت " أقم وجهك للدین الحنیف " را از آیه: (وَ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) اقتباس کرده است.

5- ای قیام کننـده به قسط و عدل ! به جانب دین حنیف اسـلام روی آر و انتقام دین پدرانت را با شمشـیر بران عدالت پیشه ات از دشـمنان دین بگیر! توضیح: مصنف عبارت " أقم وجهك للدین الحنیف " را از آیه: (وَ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) اقتباس کرده است.

6- الأرجاس (جمع الرجس): پلیدی. السـطوة: یک حمله، قدرت و توانایی. الرواسـي: کوه های محکم و استوار. یعنی: و با حمله ای که کوه های محکم و استوار را به لرزه در آورد، زمین را از پلیدی ها پاک کن

مَتَى نَرَى سَيْفَك فِي الرِّقَابِ *** كَأَنَّهُ صاعِقَةُ الْعَذَابِ (1)

متى نَرَى بَوارِقَ السُّيُوفِ *** كَأَنَّها تَبْرُقُ بِالْحُتُوفِ (2)

مَتَى نَرَى كُماةَ آلِ غالِبٍ *** تَصُولُ كَاللَّيْثِ عَلَى التَّعَالِبِ (3)

مَتَى نَرَى خَيْلَك تَمْلَأُ الفَضا *** تَخالُهُمْ أَمْضَى الْمَواضِي لِلقَضا (4)

مَتَى نَراكَ مُدْرِكاً لِلثّارِ *** وَتَبْتُرُ الأَعْمارَ بِالبَتّارِ (5)

تُحْيَى بِهِ الْعِبادُ وَ الْبِلادُ *** تُشْقَى بِهِ الصُّدُورُ وَالأَكْبادُ (6)

مَتَى نَرَى مَنْهَلَكَ الْعَذْبَ الرَوِيّ *** مِنْ بَعْدِ أَنْ طَالَ الصَّدَى فَنَرْتَوِي (7)

1- چه موقع شمشیر تو را در گردن ها، همچون صاعقه عذاب خواهیم دید؟

2- الحُتُوف (جمع الحَتْف): مرگ یعنی: چه موقع بارقه های شمشیرها را، به گونه ای خواهیم دید که گویی جرقّه های مرگ از آن ها جستن می کند ؟

3- الکماة (جمع الکمیّ): دلاور، مرد مسلح. یعنی: چه موقع دلاور مردان آل غالب را خواهیم دید که همچو شیران بر روبهان حمله کنند ؟

4- الأمْضَی: تیزتر. المواضي (جمع الماضيّ): شمشیر. یعنی: چه موقع خواهیم دید که لشکر تو، سراسر عالم را فرا گرفته ؟ آن لشکری که آنان را برای انجام فرامین، مانند برنّده ترین شمشیرها می دانی.

5- الثار: تلافی. معامله به مثل تبتر: قطع می کند. البتّار: شمشیر برّان. یعنی: چه موقع خواهیم دید که انتقام (مظلومین را از ستمگران) می گیری و با شمشیر بران جان آن ها را می ستانی ؟

6- با آن شمشیر بندگان (مرده دل) و شهرهای (ویران)، زنده و آباد می شوند و سینه ها و جگرهای (سوخته) شفا می یابند

7- المنهل: آبشخور، العَذّب: گوارا. ماء رَوِيّ: آب بسیار سیراب کننده. الصدی: تشنگی شدید. یعنی: چه موقع آبشخور گوارای بسیار سیراب کننده تو را بعد از طولانی شدن تشنگی شدید خواهیم دید؛ تا از آن سیراب شویم ؟

یا رَبِّ عَجِّلْ لِوَلِیِّكَ الْفَرَج *** فإنّنا فِي كُلِّ ضَیْقٍ وحَرَج (1)

وَانْصُرْ بِهِ الدِّینَ و أَهْلَهُ کَما *** وَعَدْتَهُ مَنْ مِنْكَ أَوْ فِي ذِمَما (2)

7-محمد باقر فقیه ایمانی (1370 ه. ق)

حجة الاسـلام والمسلمین مرحوم میرزا محمد باقر بن شیخ حسینعلی فقیه ایمانی اصفهانی، عالمی زاهد، فقیهی متبحر، مفسّری عالی قدر و مدرّسـی توانا بود. وی از ائمّه مشـهور جماعت اصـفهان و دارای تتبّع و احاطه کم نظیری، در احادیث اهل بیت - علیهم السّلام - بود و عنایت و اهتمام زایدالوصـفی، به ذکر فضائل و مناقب حضـرت بقیّـة الله الاعظم امام زمان ارواحناه فداه داشت؛ آن چنان که تمام منبرهای معظم له در ایام مختلف سال، در مسـجد محل اقامه جماعتش و یا اگر احیاناً در خارج مسجد اتّفاق می افتاد و نیز در مجلسی که در تمام روزهای سال قبل از ظهر در منزل شخصـی خود با شـرکت گروهی مرد و زن منعقد و به وعظ و ارشاد می پرداخت؛ مقصور و منحصـر به ذکر امام زمان - عجل الله فرجه الشّریف - بود و آغاز و انجامش، در شرح زندگی و دیگر شئون حیاتی و امامتی آن حضرت برگزار می شد و هر کس دچار هرگونه گرفتاری و مشکل مادّی یا معنوی می شد؛ قبل از هر

1- پروردگارا ! در فرج ولیّت تعجیل بفرما ! زیرا ما در تنگنا و سختی قرار گرفته ایم.

2- و با فرج او، دین و دینداران را همچنان که به مسلمین و آنان که در پناه اسلامنند وعده دادی؛ نصرت عنایت فرما

چیزی وی را به نوعی از توسّلات به امام عصر - ارواحناه فداه - رهنمود می کرد و بدین ترتیب، مشکل آن ها حل و از کارشان گره گشایی می شد

مرحوم فقیه ایمانی، هفتاد و دو اثر تألیفی با ارزش در رشته های ادبیات، فقه، اصول، تفسیر، رجال، کلام، و فضائل اهل بیت، از خود به یادگار گذاشت که در این اثر به ذکر اسامی تعدادی از کتابهای وی که اختصاص به شئون مختلف حضرت بقیّة الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه - دارد، بسنده می شود:

1- انیس المحجة في كيفية الرجعة (فارسي)

2- بشارات الالهيّة إلى الدولة القائميه (عربي).

3- تحفة القائمية در سند و شرح زيارت ناحيه (فارسی).

4- صراط المستقيم إلى جنة النعيم.

5- فوز اكبر.

6- تذكرة الحجّة لتبصرة أهل المحجّة، شرح امكنه و ازمنه متعلق به قائم و آداب و وظايف آن

7- تكملة الايمان بمعرفة صاحب الزمان (فارسی).

8- حقة الدرر، در شرح وقايع حكومت امام منتظر (فارسی).

9- طالع مسعود، شرح احاديث وارده پيرامون ولادت قائم موعود و آيات جليل هايشان و فضائل شب و روز ولادت

10- فتوحات مهديه، شامل فتوحات كلی و فرج های دينی و دنيوی برای شيعه در عصر غيبت (فارسی).

11- الفرج الممدد بوجود قائم آل محمد

12- فوائد المهديّه، پيرامون چگونگی سير و سلوک امام عصر در دوران حكومت حقه خود (عربی).

ص: 170

13- فواتح المهديه إلى السعادة الأبديّة؛ شامل ده فایده کلی برای امام در امر دین و دنیای مردم.

14- مرآة الأنام في التحقيق عن علم الامام (عربي).

15- معراج الايمان فيما يتعلّق بصاحب الزّمان؛ پیرامون شناخت امام حق از امام باطل.

16- مفتاح الرحمة در عهد غیبت امام و حجّت

17- وسائل المهديّه، در فضیلت یاری و نصرت حضرت مهدی (علیه السلام).

18- مطلع الانوار في ذكر الامام الغائب عن الابصار، شامل هفت ارجوزه.

19- عین الانهار، شرح ارجوزهای مطلع الانوار. (1)

سیری در کتاب مطلع الانوار

اشاره

آیة الله محمد باقر فقیه ایمانی، علاوه بر تبحر و تخصص و اجتهاد در بسیاری از علوم اسلامی، همچون فقه، اصول، کلام، تفسیر و رجال، از طبع شعر بسیار خوبی نیز برخوردار بود و اشعار فراوانی به فارسی و عربی از خود به جای گذاشته است و آن چه باعث امتیاز اشعار او شده، سبک استدلالی است که در اشعارش به کار گرفته است

او در بارهٔ امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - قصاید فراوانی سروده است و بیشتر آن ها به سبک استدلالی می باشد و مسائل مربوط به آن حضرت را با اشعار زیبای خود تبیین و اثبات می کند. بهترین اثر گرانقدر او، در این خصوص، کتاب مطلع الانوار في ذكر الامام الغائب عن الأبصار او است که به زبان عربی و بالغ

1- فوز اکبر، ص 5 - 8.

3000 بیت به سبک استدلالی است. این کتاب شامل هفت ارجوزه و هر ارجوزه متشکل از چند فصل و هر فصلی هم بیانگر یکی از شئونات ولی عصر – عجل الله تعالی فرجه الشریف – است. ما هم اکنون برآنیم که با ذکر نمونه هایی از اشعارش، به معرّفی اجمالی ارجوزه های این کتاب بپردازیم.

ارجوزهٔ اول: الخصائص المهديّة

این ارجوزه مشتمل بر حدود 1200 بیت است که در چهل فصل تنظیم شده است و در هر فصلی، یکی از خصایص آن حضرت را بیان می کند. در فصل پنجم می گوید: (1)

مَزِيّةٌ أُخْرَى لَهُ مَخْصُوصَةٌ *** خَصِيصَةٌ مَرْوِيّةٌ مَنْصُوصَة (2)

فِي غَيْبِهِ قَدْ نُهِيَتْ تَسْمِيَتُه *** و هكذا قَدْ رُوِيتْ تَكْنِيَتُه (3)

1- مطلع الانوار، ص 28

2- مزیّت دیگری که مخصوص آن حضرت است، خصوصیتی است که در روایات بدان تصریح شده است

3- و آن این است که در زمان غیبتش، بر زبان آوردن نام (مبارک) آن حضرت، ممنوع است و نیز روایت شده که آن حضرت را به کنیه نخوانند توضیح: روایات فراوانی در بارهٔ حرمت بر زبان آوردن نام و کنیه بقیة الله الاعظم از ائمه معصومین – صلوات الله علیهم اجمعین – وارد شده که در این جا به ذکر یک روایت بسنده می شود: " ابراهیم بن فارس نیشابوری، روایت کرده که چون خدمت حضرت عسکری – علیه السّلام – رسید و حضرت حجّة – علیهم السّلام – در پهلوی پدر بزرگوارش نشسته بود و از ضمیر او خبر داد؛ پس، از حال آن جناب پرسید. حضرت فرمود که او فرزند من و خلیفه من است، بعد از من. تا آن که گفت؛ پس از نام حضرت پرسیدم. فرمود که همنام و هم کنیهٔ پیغمبر – صلی الله علیه و آله و سلم – است و حلال نیست کسی را که او را به نام یا به کنیت او ذکر کند تا زمانی که ظاهر سازد خداوند دولت و سلطنت او را.

بَمُقْتَضَى الأدلّة القوية *** مَع حِكْمَةٍ فِي بَعْضِها مَرْوِيّة (1)

عِنوانُ نَهى لَيْسَ إلا التّسْمِيَة *** وَ لَيْسَ ذِي إلّا بِوَجْهِ التّغْطِيَة (2)

مُحَمّدٌ وَ أَحْمَدُ فَهَلْ هُما *** بَدْءُ هُما الْمَنْهِيُّ أَوْ كِلاهُما (3)

وَ إِنّمَا الْقَوْلُ بِأَول وقَعَ *** فِي الْعُلَما بِأَنّ ذِكْرَهُ امْتَنَع (4)

لكِنّه الْقَوْلُ عَلَى الثّانِي قَوَى *** لِشاهِدٍ مَحْمِلُهُ فِيهِ جَلَى (5)

لكِنّهُ الأَقْوَى عَلَى مَا فِي النّظَرْ *** أَنْ مَحْمِلَ النّهْيِ الصّرِيحِ فِي الأَثَر (6)

في كل ما خِيفَ مِنَ الأعْداءِ *** فِي غَيْبِه لِحَضْر الأولياء (7)

1- این نهی به متقضای ادله قوی است که در بعضی از این ادّله، حکمت و فلسفهٔ آن هم نیز بیان شده است

2- عنوان نهی فقط مربوط به بر زبان آوردن نام کامل آن حضرت است.

3- (سؤال این است که) آیا بر زبان آوردن نام های محمّد و احمد هر دو منهی است یا این که نهی فقط به اولی (یعنی محمّد) تعلق می گیرد ؟

4- سخن علما این است که ذکر اوّلی ممنوع است

5- لیکن قول دوم هم به جهت شاهد روشنی که در آن است، قوی است

6- با این وجود به نظر می رسد که قول قوی تر این باشد که نهی صریحی که در روایات آمده باید بر مواردی حمل شود که ذکر نام آن حضرت در زمان غیبت باعث خوف و وحشت و آزار و اذیت دوستدارانش، از جانب دشمنان می شود.

7- با این وجود به نظر می رسد که قول قوی تر این باشد که نهی صریحی که در روایات آمده باید بر مواردی حمل شود که ذکر نام آن حضرت در زمان غیبت باعث خوف و وحشت و آزار و اذیت دوستدارانش، از جانب دشمنان می شود.

وَ أَنّ ذايَعُمُّ فِي جَمِيعِ ما *** يَشْهَرُهُ كُنّى أَوْ قَدْ سُمّيا (1)

وَ غَيْرُ ذِي لِلنّهْي مَحْمِلانِ *** الأول الحُرْمَةُ أمّا الثّانِي (2)

كَراهَةٌ لَكِنّهُ شَدِيدَةٌ *** فَالإِحْتِياط حجْزَةٌ سَدِيدَة (3)

وَإِنّ نَهْجَ الإِحْتِياطِ مَنْ سَلَكَ *** فَإِنّهُ الْمُفْلِحُ قَطُّ مَا هَلَكَ (4)

فَالْخَيْرُ لِلْمُؤْمِن ذِي اللُّبابِ *** تَسْمِيَةُ القائِمِ بالألقابِ (5)

فِي غَيْبِهِ وَ أَنّ أَحْسَنَ اللّقَب *** الْقائِمُ الْحُجّةُ وَالثّانِي أَحَبّ (6)

وَ هُوَ يُراعِي مَعَ ذا أنْ لَمْ يَقَع *** فِي مَوْقِعٍ ضَرٌّ وَ وَهنٌ لَيَقَع (7)

ارجوزهٔ دوم: الهديّة المهديّة

این ارجوزه، مشتمل بر مقدّمه؛ دو فصل؛ تتمه؛ تبصره و تکلمه ای در 113 بیت

1- و این شامل تمام مواردی می شود که امام - علیهم السّلام - بدان شهرت دارد؛ چه کنیه باشد و چه اسم

2- و غیر از این (یعنی در صورتی که ترس از دشمنان نباشد) بر زبان آوردن اوّلی (محمّد) حرام و دومی (احمد) کراهت شدید دارد و احتیاط، مانع نیرومندی است (برای جلوگیری از انجام کارهای نامشروع)

3- و غیر از این (یعنی در صورتی که ترس از دشمنان نباشد) بر زبان آوردن اوّلی (محمّد) حرام و دومی (احمد) کراهت شدید دارد و احتیاط، مانع نیرومندی است (برای جلوگیری از انجام کارهای نامشروع)

4- هر کس که راه احتیاط را بپیماید؛ یقیناً رستگار خواهد شد و هرگز هلاک نخواهد گشت.

5- پس خیر و صلاح مؤمن عاقل در این است که در زمان غیبت قائم (علیه السلام)، القاب وی را بر زبان جاری کند و بهترین القاب آن حضرت، قائم و حجت است؛ در حالی که دوّمی محبوب تر است

6- پس خیر و صلاح مؤمن عاقل در این است که در زمان غیبت قائم (علیه السلام)، القاب وی را بر زبان جاری کند و بهترین القاب آن حضرت، قائم و حجت است؛ در حالی که دوّمی محبوب تر است

7- و با وجود این، باید مواظب باشد تا در ضرر و خواری قرار نگیرد. توضیح: مقصود شاعر این است که اگر در موردی ذکر لقبی از آن حضرت، در محفلی باعث آزار و اذیت شود؛ باید از ذکر آن خودداری کرد.

است و در آن کلمهٔ "نعیم " را در آیه شریفه (لَتُسْأَلُنّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النّعِیمِ) (1) به امام مهدی - علیه السّلام - تفسیر می کند. (2) وی در فصل اول، چهار مطلب را بیان می کند و در مطلب اول می گوید: (3)

أَفْتَتِحُ الْمَقَالَ بِسْم الله *** تَقَدّسَتْ أَسْمائُهُ کَما هِی (4)

أَمّا النّ -عِیمُ فَهُوَ الإمامُ *** إذ بوُجُودِهِ لَنا قِوام (5)

وَهْوَ لَنا وَسِیلَةُ النّعْماءِ *** من کل ما فِي الأَرْضِ وَ السّماء (6)

لَوْلاهُ لَنْ تُنْزَلُ قَطُّ رَحْمَةٌ *** وَلاَ السّماءُ تُمْطِرْنا مِنْ قَطْرَة (7)

لوْلاهُ ما عَیْنٌ ولا کان أثر *** لَوْلاهُ ما نُورَ شَمْسٌ وَ قَمَر (8)

لوْلاهُ ما عَرْشٌ وَ لا کُرْسِيٌ *** لَوْلاهُ ما إِنّسٌ وَ لا قُدْسِيٌّ (9)

لَوْلاهُ ما مِنْ مَلَكٍ وَ رُوحٍ *** لَوْلاهُ ما مِنْ قَلَمٍ وَ لَوْحٍ (10)

1- تکاثر / 8

2- مطلع الانوار، ص 146 - 160

3- همان مأخذ، ص 148

4- سخن را با نام خدایی که نام های او ذاتا مقدس اند، آغاز می کنم

5- اما مقصود از " نعیم " همان امام است؛ زیرا قوام هستی ما به واسطه وجود اوست

6- او وسیله ای است برای رسیدن ما به همهٔ نعمت های زمینی و آسمانی (به عبارت دیگر همهٔ نعمت های زمینی و آسمانی بواسطه او به ما می رسد).

7- اگر او نبود، هرگز رحمتی نازل نمی شد و آسمان قطره ای باران فرو نمی ریخت

8- اگر او نبود، نه جسمی بود و نه اثری از آن و اگر او نبود، هیچ خورشید و ماهی نورافشانی نمی کرد

9- اگر او نبود، نه عرشی بود و نه کرسی؛ نه انسانی بود و نه (موجود) قدسی

10- اگر او نبود، نه فرشته ای بود و نه جبرئیل؛ نه قلمی بود و نه لوحی

لَوْلاهُ لاَ الْجَنّةُ وَالنّارُ وَ ما *** ثَبَتَتِ الأرْضُ و ما قامَ السّماء (1)

لَوْلاهُ لاَ الْبَحْرُ وَ فُلْكَ سارِيَةٌ *** لَوْلاهُ لاَ البَرُّ وَ عَيْنٌ جارِيَة (2)

وَ إِنّهُ الْمِنْهاجُ لِلْهِدايَة *** وَ النُّورُ لِلْحِكْمَةِ وَالدّرايَة (3)

وَ إِنّهُ الآيَةُ لِلّهِ الأحد *** لَوْلاهُ لَمْ يَعْرِفْهُ بِالْحَقِّ أَحَد (4)

وَ مِنْهُ يَجْلُو مَسْلَكَ الْعِبادَة *** تَبْدُو بِهِ حَقِيقَةُ الزّهَادَة (5)

لَوْلا الهُدَى مِنْهُ فَقَدْ لَمْ يَجِدْ *** مِنْ مُؤْمِن واللهُ قَطُّ ما عُبد (6)

ارجوزهٔ سوم: الدرّة البهيّة في التسمية المهديّة

این ارجوزه، مشتمل بر عنوان موضوع و پنج فصل و یک تذییل در 284 بیت است. در فصول پنجگانه این ارجوزه، دربارهٔ اسامی و القاب آن حضرت و مأخذ آن اسامی و معنای لقب و مسائلی از این قبیل بحث می کند (7). وی در قسمتی از فصل سوم می گوید: (8)

1- اگر او نبود، نه بهشتی بود و نه دوزخی؛ و زمین پا بر جا نمی ماند و آسمان بر پا نمی شد

2- اگر او نبود، نه دریایی بود و نه کشتی سیر کننده؛ نه خش کننده؛ نه خشکی بود و نه چشمهٔ جاری.

3- او چراغ هدایت است و نور حکمت و درایت

4- او آیت خداوند یکتا است که اگر او نبود، احدی حق را نمی شناخت

5- از طریق او راه عبودیت و بندگی روشن می شود و به وسیلهٔ او حقیقت زهد آشکار می شود.

6- اگر هدایت او نبود هیچ مؤمنی نبود و هرگز بندگی خدا نمی شد

7- مطلع الانوار، ص 162 - 184.

8- همان مأخذ، ص 175

وَ إِنّما أَسماؤُه الشَّرِيفَةُ *** في هذِهِ الْوَجِيزة اللطيفة (1)

فبَعْضُها ما نَقَلَتْها الْعُلَماء *** مَشْرُوحَةً بِذِكْرِها بِحَسْبِ ما (2)

في آيَةٍ أَوْ خَبَرٍ عَنِ النَّبِيّ *** أَوْ عَنِ الآباءِ لَهُ بِها دُعِي (3)

أَوْ فِي دُعاءٍ أَوْ زِيارَةٍ بِها *** عُبْرَ أَوْ فِي لُغَةٍ مِنْ غَيْرِها (4)

وَ جُمْلَةٌ أُخْرَى مِنَ الأَسَماءِ لَه *** في هذِهِ قَدْ ذُكِرَتْ مُعَدَّدَة (5)

لَمْ يَذْكُرُوهَا الْعُلَما فِي مُسْنَدٍ *** فَإِنّنِي اتَّخَذْتُ مِنْ مُسْتَنَد (6)

بِمِثْلِ ما قَدْ أَخَذُوا لِما سُطِرَ *** مِنْ آيَةٍ أَوْ خَبَرٍ كَما ذُكِر (7)

ارجوزه چهارم: فکّ الرقبه

این ارجوزه مشتمل بر مقدمه و ده فصل در 152 بیت است که در آن دربارهٔ وظایف شیعیان نسبت به آن حضرت بحث می کند و اموری را که باید پیروان آن پیشوا در زمان غیبتش بدان عمل کنند، بر می شمارد. (8) در قسمتی از فصل دوم این

1- جز این نیست که اسامی شریف آن حضرت، در این مختصر لطیف آمده است. 2

2- پس، برخی از آن ها را علما نقل کرده و مشروحاً به ذکر آن ها پرداخته اند (البته) به حسب آن چه در آیه یا حدیث نبوی وارد شده یا از پدرانشان نقل شده که او را با این اسامی می خواندند

3- پس، برخی از آن ها را علما نقل کرده و مشروحاً به ذکر آن ها پرداخته اند (البته) به حسب آن چه در آیه یا حدیث نبوی وارد شده یا از پدرانشان نقل شده که او را با این اسامی می خواندند

4- یا در دعا یا زیارتی به آن اسامی اشاره شده، یا این که در زبان دیگر (غیر از عربی) آمده است

5- و پاره ای از اسامی آن حضرت که در این جا بر شمرده شده، علما آن را در کتابی ذکر نکرده اند؛ لیکن من آن ها را از منابع مستندی همچون منابع آنان از قبیل آیه و خبر اتخاذ کرده ام.

6- و پاره ای از اسامی آن حضرت که در این جا بر شمرده شده، علما آن را در کتابی ذکر نکرده اند؛ لیکن من آن ها را از منابع مستندی همچون منابع آنان از قبیل آیه و خبر اتخاذ کرده ام.

7- و پاره ای از اسامی آن حضرت که در این جا بر شمرده شده، علما آن را در کتابی ذکر نکرده اند؛ لیکن من آن ها را از منابع مستندی همچون منابع آنان از قبیل آیه و خبر اتخاذ کرده ام.

8- مطلع الانوار، ص 162 - 184

ارجوزه می گوید: (1)

وَ إِنّما ثانِي الْفُصُولِ مِمّا *** آدابُهُ كانَ لَنا مُهِمّا (2)

الفِعْلُ ما بِفِعْلِهِ تَقَرُّ *** عَيْنُ الإمامِ وَ بِهِ تُسَرُّ (3)

وَالإِجْتِنابُ عَنْ جَمِيعِ مالَهُ *** إِذْ هُوَ قَدْ يَعْلَمُهُ لَيَكْرَهُ (4)

إِذْ قَدْرُوِي ذَلِكَ عَنْ جَنابِهِ *** أَنْ فِعْلُنَا الْمُوْجِبُ لاحْتِجَابِهِ (5)

ارجوزه پنجم: التحفة السنيّة

این ارجوزه، مشتمل بر مقدّمه و ده فصل است که در 119 بیت سروده شده و در آن در مورد این که بر مؤمنان لازم است که در هنگام نزول مصائب و مشکلات، امام زمان خویش را یاری کنند، به تفصیل سخن می گوید. (6) اینک برای آشنایی بیشتر با این ارجوزه، فصل نهم آن تقدیم می گردد: (7)

وَ إِنَّمَا النُّصْرَةُ فِي الأَقْوالِ *** بِسَبْعَةٍ تَحْصُلُ بِالكَمال (8)

1- همان مأخذ، ص 175.

2- دومین فصل در بارهٔ آدابی است که رعایت آن برای ما مهم (و ضروری) است (و آن این است که:)

3- کاری کنیم که چشم امام زمان به خاطر عمل ما روشن شود و باعث خوشحالی او شود.

4- و از همهٔ اعمالی که امام از آن بدش می آید، اجتناب کنیم.

5- زیرا از آن جناب روایت شده که کردار ما باعث غیبت او شده است.

6- مطلع الانوار، ص 206 - 219.

7- همان مأخذ، ص 217.

8- یاری کردن آن حضرت، با هفت چیز به طور کامل حاصل می شود

تَوصِيفَهُ بِذِكْرِهِ الْجَمِيل *** فِي مَحْضَرِ الأحبابِ بالتّجْلِيل (1)

وَ دَعْوَةُ العِبادِ بالإرشادِ *** إلَيْهِ لِلْحُبِّ وَالأعْتِقادِ (2)

وَ دَعْوَةُ الْجُهّالِ فِي الأنامِ *** تَعْلِيمُهُمْ بِحُمْلَةِ الأحْكام (3)

يُدْعَى لَهُ لأجل تَعْجِيلِ الْفَرَج *** وَ الْحِفْظُ لِلّسانِ عَنْ كُلِّ الحَرَج (4)

وَالْجِدُّ فِي اللَعنِ عَلَى أَعْدائِهِ *** فَخِزْيّهُمْ يُطْلَبُ فِي دُعَائِهِ (5)

وَالْمَدْحُ بِالنّظْمِ لَنِعْمَ النّصْرُ *** وَ نِعْمَ مَنْ يُشْرَحُ فِيهِ الصّدْرُ (6)

ارجوزه ششم: تحلّة المعما

این ارجوزه، مشتمل بر مقدّمه و هشت باب و یک تبصره در 61 بیت است که آن را در توضیح عبارت و أمّا الإنتفاع بي في غيبتي فكا لإنتفاع بالشّمس إذا غَيّبَتْها السحاب عن الأبصار " (7) سروده است. آن عبارتی که امام زمان - عجل الله تعالی

1- با ذکر جمیل، توصیف آن حضرت کردن و در محضر دوستان از او به تجلیل یاد کردن.

2- بندگان را برای ایجاد دوستی و اعتقاد به آن حضرت، با ارشاد و راهنمایی به سوی او دعوت کردن.

3- دعوت کردن مردم به فراگیری احکام (الهی).

4- برای تعجیل در فرج آن حضرت، دعا کردن و زبان را از هر گناهی حفظ کردن

5- و جدّیّت داشتن در لعن بر دشمنان آن حضرت و ذلت و خواری آنان را از خدا خواستن.

6- شَرَحَ صَدْرَه بِهِ: دلش را بدان خنک کرد و شادمان ساخت. یعنی: و مدحی که با شعر باشد، چه نیکو یاوری است و چه نیکو است آن سروری که با این اشعار شادمان می شود.

7- اما بهره بردن (مردم) از من در زمان غیبتم، همچون بهره بردن از خورشید است، در هنگامی که ابرها آن را از دیدگان پنهان کند

فرجه الشّریف – آن را در ضمن توقیع مبارک خود، به اسحاق بن یعقوب بیان فرموده اند. (1) شاعر در باب سوم این ارجوزه می گوید: (2)

وَ ثَالِثُ الْوُجُوهِ فِي التَّوْقِيعِ *** أَنْ هُوَ فِي مَقامِهِ الرَّفِيعِ (3)

كَنُورِ شَمْسٍ فِي السَّحابِ لامعاً *** لا مَعَها نَجْمٌ يُبِينُ طالِعاً (4)

فَهُوَ كَذا مَع أَنْ يَكُونَ غائِباً *** لَيْسَ هُدًى غَيْرُ هُداه صائباً (5)

ارجوزهٔ هفتم: مطلع الانوار

اشاره

این ارجوزه دارای 1010 بیت و مشتمل بر عنوان ارجوزه و مقدمه و چهل فصل است و هر فصلی، در یکی از موضوعاتی که مربوط به آن حضرت می شود، بحث می کند. (6) مثلاً در فصل بیست و هشتم می گوید: (7)

1- مطلع الانوار، ص 229. و الامام المهدی من المهد إلی الظهور، ص 253.

2- مطلع الانوار، ص 224.

3- سومین وجهی که در این توقیع (مبارک) دیده می شود، این است که امام در آن مقام رفیعی که دارد؛ همچون نور خورشید است که در میان ابرها می درخشد و با وجود آن ستاره ای طلوع نمی کند.

4- سومین وجهی که در این توقیع (مبارک) دیده می شود، این است که امام در آن مقام رفیعی که دارد؛ همچون نور خورشید است که در میان ابرها می درخشد و با وجود آن ستاره ای طلوع نمی کند.

5- امام نیز با وجود آن که غایب است؛ ولی هدایتی جز هدایت او کارساز نیست و انسان را به مقصود نمی رساند (یعنی اگر انسان اهل ولایت نباشد و به فرامین و دستورات آن حضرت که از راه های مختلف از جمله از طریق ولی فقیه به انسان می رسد، عمل نکند به مطلوب نخواهید رسید و در واقع به بیراهه می رود).

6- مطلع الانوار، ص 232 - 333

7- همان مأخذ، ص 315 و 316

وَهٰهُنا فائِدَةٌ مُهِمّةٌ *** مَأْخُودَةٌ عَنْ طُرُقِ الأئِمّة (1)

وَإِنّها دُعاتُنا لِلْقائِمِ *** عَلَيْهِ أَفْضَلُ القَناءِ الدّائِم (2)

وَ هْوَلَنا فَرْضٌ مِنَ الرّحْمَنِ *** إِذْ هُوَ مِنْ لَوازِمِ الإيمان (3)

فَالسّعْيَ فِي النُّصْرَة لِلأَئِمّة *** فَرِيضَةٌ ثابِتَةٌ لِلأُمة (4)

وَ إِنّمَا الدُّعاءُ سَعْيٌ فِي الْفَرَج *** إِذْ فِيهِ عَنْ إمَامِنَا دَفْعُ الحَرَج (5)

وَ فِي الْحَدِيثِ أَنْ لَوِ اسْتَجَبْتُمْ *** فِي فَرَجِ الْقائِمِ قَدْ أَجِبْتُمْ (6)

8-محمد حسن میرجهانی طباطبائی (1413ه. ق):

حجّة الاسلام و المسلمین سید محمّدحسن میرجهانی طباطبائی محمدآبادی جرقویه ای اصفهانی، در دوم ذیقعده (1319 ه-. ق) دیده به جهان گشود. پس از اتمام تحصیل در نجف اشرف، به ایران بازگشت. سالها در تهران به تألیف و تبلیغ پرداخت و در حدود سال 1400 ه- ق) به اصفهان مهاجرت نمود و سرانجام در

1- در این جا یک نکته مهمی است که از طریق ائمه اخذ شده است.

2- و آن این است که باید برای قائم- که برترین ثنای همیشگی خدا بر او باد - دعا کنیم

3- و این از جانب خدای رحمان بر ما لازم گردیده؛ چرا که از لوازم ایمان است

4- تلاش کردن در یاری پیشوایان، یکی از فرایض قطعی است

5- جز این نیست که دعا نوعی تلاش در جهت فرج آن حضرت - علیه السّلام - است؛ زیرا با دعا کردن از امامان دفع حرج می شود.

6- و در حدیث وارد شده که اگر برای فرج قائم دعا کنید؛ دعای شما به اجابت می رسد

روز 21 جمادی الثانی سال (1413ه-. ق) دیده از جهان فرو بست و در کنار قبر مطهر علّامه مجلسی به خاک سپرده شد. (1)

دانشمند فاضل محمدحسن میرجهانی، از شیفتگان اهل بیت عصمت و طهارت بود و در ابراز دلبستگی به آن خاندان پاک، آثار گران بهایی از خود به یادگار گذاشته است. یکی از این آثار کتاب ارزنده نوائب الدهور في علائم الظهور او است که در آن علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف - را در 1700 صفحه در چهار جلد به چاپ رسانده است. اثر دیگر وی در این خصوص، کتاب السبیکة البیضاء في نسب آل بنی الطباء است که در آن انتساب آباء خودش را به امام حسن مجتبی - علیه السّلام - با زحمت و تلاش فراوان که آن را عین رحمت می داند، به اثبات می رساند و می گوید: (2)

أيُّها السائل عنّي نَسَبی إِسْمَعْ مقالي *** أنا من آل عليّ المرتضى مولى الموالي

حَسَنيّ و حُسَينيّ و من آل الطّباء *** فكفى فخرى بهذا أنني من خير آل

حَسَبي منهم و نسبي حبُّهم في الحشر حسبي *** قلتُ حقّا ما هو الحقّ و إنّي لا أبالي

كيف أُخْفِي نَسَبي من طعن حسّاد لئام *** هو زادي في معادي و سنادى في مالي

فتنة الدهر جفانا و جُفينا بجفاها *** زيّنا قد غَيّرَتْهُ بمضلّات الضلال

أخذت مِنّا شعار الفخر ظلماً و عناداً *** دأبها كان قديماً ذلّ أعيان الرّجال

خود شاعر در ترجمه اشعار فوق می گوید:

"مفاد اشعاری که بدیهةً و مرتجلاً در حین نوشتن این رساله، انشاء کردم این است: ای کسی که از نسب من می پرسی، بشنو گفتار مرا. من از آل علی مرتضی

1- کتابنامهٔ حضرت مهدی علیه السّلام، ج 1، ص 338.

2- السبیکة البیضاء، ص 5 و 6.

هستم که مولای همهٔ مولاهاست. من سید حسنی و حسینی آل ابراهیم طباطبایم؛ پس کفایت است مرا فخر کردن من به این انتساب که من از بهترین آن ها هستم. حسب و نسب من، از ایشان است و دوستی ایشان که در دل دارم؛ در روز حشر برای نجات من مراکفایت می کند و از روی ثبات گفته ام آن چه را که حق است و من باکی از گفتن آن ندارم. چگونه پنهان کنم، نسب خود را از جهت طعن زدن و ملامت کردن اشخاص حسود و پست ؟ حال آن که منتسب بودن به این نسب، توشه من است، در روز بازگشت من در قیامت و تکیه گاه من است و مآل کار من. فتنه روزگار بر ما جفا کرد و جفا کرده شدیم به جفای آن؛ به نحوی که تغییر داد زیّ سیادت ما را به سبب آن چه که گمراهی اندازنده است گمراهان را گرفت از ما شعار فخر را که لباس سیادتست بر حسب ظاهر از روی ستم و عناد. از قدیم عادت روزگار ذلیل کردن مردان بزرگ بوده است" (1)

محمدحسن میرجهانی، علاوه بر اشعار فراوانی که به فارسی در مدح اهل بیت عربی دارد که ذیلاً عصمت و طهارت سروده، اشعار جالبی هم در این خصوص، به عربی به بررسی آن ها می پردازیم.

سیری در کتاب الدّرر المکنونة:

اشاره

سید محمد حسن میرجهانی طباطبایی، کتابی با نام " الدّرر المکنونة في الامام و الامامة وصفاته الجامعه " دارد که در آن مسائل مربوط به امامت و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - را، با زبان شعر تبیین می کند.

او در این کتاب، نخست لزوم وجود امام را در جامعه اثبات می کند؛ آن گاه به

1- السبیکة البیضاء، ص 6 و 7

بیان صفات امام که مهم ترین آن ها عصمت از گناه و خطا است، می پردازد. سپس، در این که امام باید از جانب خداوند انتخاب شود و دیگران قادر به انتخاب امام معصوم نیستند، بحث می کند و پس از آن، ده ها مطلب دقیق علمی و تاریخی را در زمینه امامت، با اشعاری زیبا بیان می کند. آن گاه در باره زندگانی یکایک ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین، با زبان شعر سخن می گوید تا این که نوبت به ولی عصر حجة بن الحسن العسکری می رسد ناظم در این منظومه در خصوص بقیّة الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بیش از 600 بیت شعر سروده است که در آن ها سیمای پر فروغ آن حضرت را از تولد تا غیبت و از غیبت تا ظهور و حتی بعد از ظهور در قالب موضوعات زیر در اشعار خویش به تصویر می کشد: (1)

1- تاریخ تولد و نام و نسب حضرت مهدی (علیه السلام)؛

2- مدت اقامت با پدر بزرگوارش؛

3- معرفی مادر آن حضرت (علیه السلام)؛

4- غیبت صغری و نواب اربعه؛

5- غیبت کبری و نایبان عام؛

6- برای ظهور آن حضرت (علیه السلام) وقتی مشخّص نشده؛

7- شمایل آن حضرت (علیه السلام)؛

8- اسامی آن حضرت (علیه السلام) در کتاب های آسمانی؛

9- القاب آن حضرت (علیه السلام)؛

11- معرفی برخی از دانشمندان عامه که به ولادت آن حضرت (علیه السلام) معترفند؛

12- خصایل آن حضرت (علیه السلام)؛

1- الدرر المکنونه، ص 178 - 266

13- نشانه های ظهور آن حضرت (علیه السلام)؛

14- نشانه های حتمی ظهور؛

15- نشانه های غیر حتمی و مشروط؛

16- روز ظهور و سیرت آن حضرت؛

17- توسل ناظم به ولّی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف-.

با توجه به کثرت اشعار و گستردگی موضوعات مطرح شده، ذکر نمونه از هر موضوع علاوه بر این که باعث اداء نشدن حق مطلب می شود، موجب اطاله کلام نیز خواهد شد. لذا به ذکر اشعاری که در دو موضوع زیر سروده، اکتفاء می شود: (1)

في الغيبة الكبرى و أنه ليس لظهوره وقت معيّن:

*في الغيبة الكبرى و أنه ليس لظهوره وقت معيّن: (2)

فَالْغَيْبَةُ الكُبْرَى بِمَوْتِهِ ابْتَدَتْ *** وَ الْفِتْنَةُ الْعُظْمَى بِهذِهِ بَدَتْ (3)

مُدَّتُهُ انْتَهَتْ إِلَى الظُّهُورِ *** لَيْسَ لها وَقْتُ عَلَى الْمَأْثُور (4)

ظُهُورُهُ كانَ مِنَ الْخَفِيَّةِ *** بِحَيْثُ لا يَعْلَمُهُ البَرِيَّةُ (5)

فَعِنْدَ رَبِّي كَانَ عِلْمُ السّاعَةِ *** الْقَوْلُ بِالْوَقْتِ مِن الشّناعة (6)

1- همان مأخذ، ص 184 - 187

2- در غیبت کبری و این که برای ظهور آن حضرت وقتی مشخص نشده است

3- غیبت کبری با مرگ آن حضرت آغاز شد و آزمایشی بزرگ تر پدیدار گشت

4- مدت این غیبت، با ظهور آن حضرت (علیه السلام) به پایان می رسد و مطابق روایات مدت زمان غیبت مشخّص نیست

5- (زمان) ظهور آن حضرت (علیه السلام)، از جمله اسراری است که خلایق از آن آگاهی ندارند

6- (همان گونه که) علم به زمان وقوع قیامت مختص پروردگار است (علم به زمان ظهور ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشّریف - هم مختص اوست) و تعیین وقت کردن، عملی زشت و ناپسند است

وَ إِنّما الوَقاتُ کانَ کاذباً *** کَذِّبْهُ ثُمّ عَنْهُ کُنْ مُجانِباً (1)

فَإِنّ مَنْ وَقَتَهُ لَهالِكٌ *** إیّاك والتّوقِیتَ اسْمَعْ ذلِكَ (2)

وَ لَیْسَ فِیها نائب الخاص لَهُ *** مَن ادّعَی عَلَیْكَ أنْ تَکْذِبَهُ (3)

نائبه العامُّ یَکُونُ حُجّةً *** بِنَصّهِ الخاصِّ هُوَ الْمَحَجّةُ (4)

فَإِنّ أَمْرَهُ بِهذا قَدْ صَدَرَ *** عَلَیْكَ بِالتّوْقِیعِ فَاحْفَظْ مَا أَمَرَ (5)

1- یقیناً، کسی که تعیین وقت کند، دروغگو است؛ او را تکذیب کن و از او دوری گزین. توضیح: از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - روایت شده که فرمود: (... یَکْذِبُ فِیهَا اَلْوَقَّاتُونَ)؛ یعنی، کسانی که در امر ظهور - حضرت مهدی علیه السّلام - وقت مشخص می کنند، دروغ می گویند. فضیل از امام محمدباقر - علیه السّلام - سؤال کرد آیا برای این امر (زمان ظهور) وقت مشخصی است ؟ امام (علیه السلام) فرمود: (کَذَبَ اَلْوَقَّاتُونَ کَذَبَ اَلْوَقَّاتُونَ کَذَبَ اَلْوَقَّاتُونَ)

2- همانا کسی که وقت آن را مشخص کند، هلاک شونده است. بر حذر باش از این که تعیین وقت کنی و این سخن را (نیک) بشنو.

3- در زمان غیبت کبری، نایب خاصّی برای آن حضرت نیست و هر کس ادعای نیابت خاصه کند؛ او را تکذیب کن.

4- (بلکه در زمان غیبت کبری) نایب عام آن حضرت، به نص خاصی که از آن حضرت رسیده، حجت (خدا بر مردم) است.

5- فرمان آن حضرت به این مطلب صادر شده؛ پس آن توقیع (مبارک) را بگیر و آن چه را فرمان داده، به خاطر بسپار.

مَنْ کان مِنْ شِیعَتِهِ فَقِیهاً *** مُجْتَهِداً مُسْتَنْبِطاً نبیهاً (1)

و واحداً شُرُوطَهُ الْمَنْصُوصَة *** فِیهِ تُرَی الْعَلائِمُ الْمَخْصُوصَة (2)

فلِلْعَوام أن یقَلِّدُوهُ *** وَ مِنْهُ أمْرَ الدِّین یَسْتَفْتُوهُ (3)

فی بیان شمائله علیه السلام:

اشاره

مَحْمُودةُ الْخِصَالِ وَ الشَّمائِلِ *** مَوْصُوفَةُ النُّعُوتِ وَ الْفَضائل (4)

أَجْلَی الْجَبِینَیْنِ کَما فِي النَّبَوِيّ *** وَ أَکْحَلُ الْعَیْنَیْنِ قَوْلُ العَلَوِيّ (5)

وَ ناصِعُ اللَّوْنِ وَ واضِحُ الْجَبِینِ *** وَ أَبْلَجُ الْحاجِبِ ذُوالْخَدّ السّنِینِ (6)

وَ وَجْهُهُ الدُّرِّيُّ کَأَقحُوانٍ *** کَأَنَّهُ القَضِیبُ مِنْ رَیْحَانٍ (7)

1- (در آن توقیع آمده است که) از شیعیان آن حضرت، آن کس که فقیه، مجتهد، اهل استنباط، شریف و واجد شرایط منصوصه باشد و در او آن علائم مخصوص دیده شود؛ بر عوام است که از او تقلید کنند و مسائل دینی را از او استفتاء نمایند.

2- (در آن توقیع آمده است که) از شیعیان آن حضرت، آن کس که فقیه، مجتهد، اهل استنباط، شریف و واجد شرایط منصوصه باشد و در او آن علائم مخصوص دیده شود؛ بر عوام است که از او تقلید کنند و مسائل دینی را از او استفتاء نمایند.

3- (در آن توقیع آمده است که) از شیعیان آن حضرت، آن کس که فقیه، مجتهد، اهل استنباط، شریف و واجد شرایط منصوصه باشد و در او آن علائم مخصوص دیده شود؛ بر عوام است که از او تقلید کنند و مسائل دینی را از او استفتاء نمایند.

4- خصلت ها و شمایل او ستوده شده و صفات و فضایل او توصیف شده است.

5- آن چنان که در حدیث نبوی وارد شده؛ پیشانیش فراخ و طبق گفتار علوی چشمانش سیاه است.

6- الأبلج: گشاده ابرو، آن که دو ابرویش به هم پیوسته نباشد. سنین: بر وزن "فعیل" به معنی "مَسنون" است. المسنون من الوجوه: چهره کشیده باریک نَصَعَ اللَّون: سفیدی رنگ بسیار شد. یعنی: رنگ چهره اش روشن؛ پیشانیش تابان؛ گشاده ابرو و دارای گونه ای کشیده و باریک.

7- أقحوان: بابونه و آن گیاهی است از تیره مرکبیان که پایاست و در علفزارها به فراوانی می روید گل هایش سفید و ساده است و. اطراف نهنج را به شکل دایره فرا می گیرد. القضیب: شاخه بریده شده، ترکه. یعنی: چهره درخشانش همچون گل بابونه و (قامت رعنایش) گویی ترک های از ریحان است.

مُدَوّرُ الهامَةِ رَبْعُ الْقامَةِ *** كَالْجَدِّ بَيْنَ كِتْفِهِ عَلامَةٌ (1)

أَزَجُ حاجِبٍ و أَقْنَى الأَنْفِ *** صَلْتُ الْجَبِينَيْنِ وَ شَثْنُ الْكَفِّ (2)

وَ نُورُهُ يَعْلُو سَوادَ لِحْيَتِهِ *** كَآلِ إِسْرائيلَ طُولُ قامَتِهِ (3)

كانَ شَبِيهَ الْجَدِّ فِي جَمالِهِ *** فِي خَدِّه يُضِيءُ نُورٌ خالِهِ (4)

وَ الْحَالُ فِي الأَيْمَنِ مِنْ خَدَّيْهِ *** وَ شَعْرُهُ يَسِيلُ مِنْكَبَيْهِ (5)

وَ فَرْقُهُ مِنْ بَيْنِ وَفْرَتَيْنِ *** كَأَلِف فِي وَسَطِ النُّونَيْنِ (6)

أَفْرَقُ الأَسْنانِ بَرِيقٌ سِنُّهُ *** وَ إِنَّهُ طاوُوسُ أَهْلِ الْجَنَّةِ (7)

1- الهامة: سر هر چیزی ربع القامة: متوسط، میانه بالا یعنی: سرش گرد، قامتش متوسّط (میانه بالا) و همانند جدّش در بین کتفش علامتی است.

2- زَجٌ حاجبُهُ: ابروی او دراز و باریک گردید. أقنَى الأنفِ: دارای بینی عقابی. الصّلْتُ من النّاسِ: شخص سفید پیشانی. شَثِنَتْ كفُّهُ: دست او درشت شد یعنی: ابروانی کشیده و باریک؛ بینی عقابی؛ پیشانیی سفید) و (نورانی) و دستانی درشت دارد.

3- و نور چهره اش بر سیاهی محاسنش احاطه دارد و طول قامتش همچون دودمان اسرائیل است

4- در زیبایی، همچون جدّش (محمّد مصطفی) است و در گونه اش نور خالش می درخشد

5- آن خال در گونهٔ راستش قرار دارد و موهایش بر شانه هایش ریخته شده.

6- الوَفْرَة: گیسویی که به نرمه گوش برسد. و گیسویی که تا زیر نرمه گوش برسد؛ الجِمّة و آن که تا سرکتف برسد؛ اللمّة نامیده می شود یعنی: و فرقش در بین دو گیسویش، همچو الفی است که بین دو (حرف) نون قرار گرفته باشد.

7- فَرِقَ الرّجُلُ: دو دندان پیشین مرد از هم فاصله یافت. یعنی: دندان های سفیدش از یکدیگر فاصله دارند و او طاووس بهشتیان است

أَسْنانُهُ كَأَنَّهَا الْمِنْشَارُ *** وَ كانَ مِنْها تَسْطَعُ الأنوار (1)

وَ خالُهُ فِي خَده الْمُنَوّرِ *** فُتاةُ مِسْكٍ فِي رُضاضِ عَنْبرٍ (2)

يَلْمَعُ نورُ وَجْهِهِ كَالْبَدْرِ *** مُعَظَّمُ البَطنِ عَرِيضُ الصّدْرِ (3)

وَ قَدْ تَكاثَفَ النّدَى فِي جَبْهَتِهِ *** كَالْكَوْكَبِ الدُّرّى نُورُ غُرَتِهِ (4)

أدْعُوك يا ربِّ أُطِلْ بَقائَهَ *** أرْجُوكَ أنْ تَرْزُقَنِي لِقَائَهُ (5)

9-شیخ عبدالغنی الحر (1358 ه-. ق):

شیخ عبدالغنی احمد بن علی الحر، شاعری فاضل، ادیبی فرزانه، عابدی زاهد

1- المنشار: ارّه. یعنی: دندان هایش گویی دندانه های ارّه می باشند (یعنی دندان هایش به هم چسبیده نیستند و بر یکدیگر سوار نشده اند؛ بلکه مانند دندانه های ارّه از یکدیگر فاصله دارند) و از آن ها نور منتشر می شود.

2- الفُتات: الفتیت، خرده، ریز. الرُضاض: الفتیت مما رُضٌ، ریزه ها و کوفته های چیزی. یعنی: و خالش در گونه نورانیش (آن قدر خوش بو است که گویی این خال ترکیبی از) ریزه های مشک و عنبر است

3- نور چهره اش مانند ماه شب چهارده می درخشد و او فراخ شکم و گشاده سینه است.

4- الندی: شبنم، باران، بخشش و نیکی و جوانمردی. یعنی: آثار بخشش و جوانمردی به وفور در پیشانی او دیده می شود و نور پیشانیش همچو ستاره درخشان است.

5- پروردگارا ! از تو می خواهم که عمر او را طولانی گردانی و امیدوارم که دیدار او را روزی من نمایی

و خطیبی توانـا بود. وی از جسـمی نیرومنـد، حـافظه ای قوی، اخلاـقی نیکو و چهره ای بشاش برخوردار بود و بسـیار خوش برخورد و نرم خوی بود. او حافظ قرآن کریم و و آشنای به تفاسیر و دقایق آن بود.

بعـد از درگذشت جدّ مشـهورش، شـیخ علی الحرّکه پیشوای دینی عصـر خودش در جبل عامل بود؛ از روسـتای جبع واقع در جبل عامل لبنان به نجف اشـرف مهاجرت کرد و بعد از سه سال اقامت در نجف، با خانواده " آل طریحي " وصلت کرد و آن گاه نجف را به عنوان وطن خویش برگزید تا این که در آن جا در نیمه محرم سال (1358 ه-. ق.) دارفانی را وداع گفت. (1)

عبدالغنی، شـیفته و عاشق اهل بیت عصـمت و طهارت، مخصوصاً دلباخته حضرت مهدی - علیه السّلام - بود و در مدح ائمه معصومین - علیهم السّلام - بخصوص در اظهار ارادت به ساحت مقدس ولی عصـر - عجل الله تعالی فرجه - اشـعار فراوانی سروده که نمونه های بارز آن را در دیوانش که با عنوان "دیوان شیخ عبد الغنی الحّر "به چاپ رسیده است؛ می توان یافت

سیری در دیوان عبدالغنی الحرّ

دیوان شـیخ عبدالغنی الحر از دو جزء تشـکیل می شود. جزء اول را ناظم منتظم الدّرر في مدح الامام المنتظر (علیه السلام) و جزء دوم را محو المئآثم نامیده است.

جزء اول که متجاوز از 1170 بیت است، در مدح امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشّریف - می باشد و با قصـیده زیر آغاز می شود: (2)

1- مقدمة دیوان شیخ عبدالغنی الحر، ص 38 و 39

2- دیوان عبدالغنی الحر، ص 4

حَمْداً لِمُنْجِزِ مِيعَادٍ بَحُجّتِهِ *** ثُمّ الصّلاةُ عَلَى الْمُخْتَارِ خِيرَتِهِ (1)

وَ آلِهِ الأُمَناءِ الْغُرُّ وَ فاطِمَةَ *** وَ الْمُرْتَضَى صِنْوِهِ الْهَادِي وَ عِتْرَتِهِ (2)

مَنْ هُمْ لَنا حُجَجٌ نَهْدِي بِهِمْ سُرُجٌ *** إلى الْهُدَى إنْ دَجَا غَيٌّ بِظُلْمَتِهِ (3)

مَنْ هُمْ لَنا جُنّةٌ فِي النّشْأَتَيْنِ وَ فِي *** رِضاهُمُ اللهُ يُرْضِينَا بِجَنّتِهِ (4)

وَ بَعْدَ لَمّا رَأَيْتُ الْخَلْقَ فِي هَرَج *** وَ الدّهْرُ يَرْمِيهِمْ فِي قَوْسِ نَكْبَتِهِ (5)

وَ بَدْرُهُمْ غَائِبٌ وَالظُّلْمُ ظُلْمَتُهُ *** سَجَتْ فَطَبَقَتِ الدُّنْيا بِغَيْبَتِهِ (6)

وَالإضْطِرابُ أَراعَ الْعَالَمِينَ بها *** مُطَبّقاً وَ هُوَ حَقّاً مِنْ عَلامَتِهِ (7)

صَرَفْتُ هَمّي لِنَظْمِ الشِّعْرِ مُعْتَصِماً *** بِمَدْح غائِبِنَا النّائِي وَ نُدْبَتِهِ (8)

مُؤَمّلاً مِنْ إلَهِ الْخَلْقِ نُصْرَتَهُ *** حَتّى أَفُوزَ إذا أَحْلَى بِنُصْرَتِهِ

وَ لَمْ يَكُنْ غَرَضٌ في نَشرِهِ أبداً *** إلَى الْوَرَى غَيْرَ إيقاظٍ لِشِيعَتِهِ (9)

كَيْ يَذْكُرُوهُ بِصِدْقِ الْحُبِّ عَنْ وَلَهٍ *** آناً فُاناً إلَى إبْداءِ طَلْعَتِهِ (10)

1- أَنْجَزَ العملَ: كار را به پايان آورد و تمام كرد. و أنجز الوعد: به وعده وفا كرد

2- الصِّنو: يار مهربان و دلسوزتر از برادر و فرزند و عمو، نظير و مانند

3- سُرُج (جمع سراج): چراغ اين كلمه خبر براى مبتداى محذوف " هم " است و نيز مى تواند خبر دوم براى " هم " مى باشد كه در اول مصراع آمده است

4- الجُنّة: سپر. النّشأتين: دنيا و آخرت

5- النكبة: بلا، رنج، سختى با مصيبت

6- سَجا: دام، ادامه يافت. و سَجَا الشيءَ: غطاه، آن را پوشانيد

7- أراعَ: به وحشت انداخت

8- النائي: اسم فاعل است از " نَأَى: دور شد ". " ندبة " عطف به " مدح " مى باشد

9- الوَرَى: خلق. الإيقاظ: بيدار كردن.

10- الطلعة من الانسان: چهره انسان

یا نادِباً داعِیاً مَنْ غابَ مُسْتَتِراً *** عَن الْعُیُونِ أَلاَ اذْکُرْنَا بِدَعْوَتِهِ

قصیده کافیه:

این دومین قصـیده دیوان شاعر است که نسـبتاً طولانی و مشتمل بر 433 بیت است و ناظم در آن، بسـیاری از مسایلی را که در دعای نـدبه آمده، به نظم در آورده است. این قصیده با بیت زیر آغاز می شود: (1)

قَدْ أَطال الشهادَ طُولُ نَواکا *** فَمَتَی تَسْعَدُ الْوَرَی بِلِقَاکَا (2)

و در قسمتی از آن می گوید: (3)

یا عَزِیزُ الْمَلا عَلَی عَزِیزٌ *** أَنْ تَراهَا عَیْنِي وَ لَیْسَتْ تَراکَا (4)

وَ عَزِیزٌ عَلَيّ یَا کَهْفَ عِزّ *** أَنَّنِي لا أَکُونَ مِنْ شُهداکا (5)

وَ عَزِیزٌ عَلَيّ أَنْ لَسْتُ أَلْقَی *** مُسْتَظِلاً نَشْراً بِظِلٌ لِواکا (6)

وَ عَزِیزٌ عَلَی أَنْ لَمْ أَنادِ *** بِنِد آءٍ بِهِ أُلَبِّي نداکا

وَ عزِیزٌ بأَن نَراکَ نَزُوحاً *** یا غَرِیبَ الدِّیارِ عَنْ غُرَباکَا (7)

وَ عَلَیْنَا الْعَزِیزُ بُعْدَك عَنّا *** إِنْ تَمادَی النّوَی بَعِیداً مَداکا

1- همان مأخذ، ص 5

2- السُّهاد: بی خوابی. النَوَی: دوری.

3- همان مأخذ، ص 22.

4- الملا: بزرگان قوم، همهٔ قوم.

5- عزیزٌ عَلَيّ: بر من دشوار است. الکهف: پناهگاه.

6- اللواء: پرچم

7- نزوح: دور

وَ عَزِيزٌ عَلَى النّواظِرَ أَنْ لَمْ *** تَكْتَحِلّ طَلْعَةٌ بِنُورِ ضِياكا

وَ عَزِيزٌ عَلَيْنا تَوارِيكَ يا بَدْرُ *** إستِتاراً وَ مَا الّذِي واراكا (1)

وَ عَزِيزٌ عَلَى أَنْ لَسْتُ أدرى *** أَيْنَ أَلْقَيْتَ لِلْمُقَامِ عَصاكا

وَ عَزِيزٌ عَلَىَّ الرّعِيّة طُرّاً *** أَنْ تَرَى يَحْكُمُ الأنام سواكا (2)

وَ عِزِيزٌ عَلَى الْمُحِبِّ الْمَوالِي *** أَنْ يَراكَ الْبَعِيدَ عَنْ أَوْلِياكا

قصيده تائيه:

اين قصيده مشتمل بر 71 بيت است با اين مطلع: (3)

مَتَى مَلِيكَ الْوَرَى فِي نُور طَلْعَتِهِ *** يَجْلُو دَياجِي الرّزايا عَنْ رَعِيّتِهِ (4)

در قسمتى از اين قصيده مى گويد: (5)

خَلِيفَةُ اللهِ فِي أَرْضِ أَقامَ بِهِ *** أَوْتَادَهَا فَاسْتَقَامَتْ فِي خَلِيفَتِهِ

بَقِيّةُ اللهِ فِيهِ الأَرْضُ ثَابِتَةٌ *** وَ إِنّمَا الْكَونُ باقٍ فِي بَقِيّتِهِ

بَدْرٌ تَغَيّبَ عَنْ أَبْصارِنا حُجُباً *** حَتّى عَراهَا الْقَذَى مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ (6)

إِنْ غابَ عَنّا فَما غابَتْ رِعايَتُهُ *** وَ كَيْفَ تَخْلُو الرّعايا مِنْ رِعايَتِهِ

1- واراه أخفاه: آن را پوشانيد. توارَى: إِستَتَرَ

2- طُرّاً: كُلّاً

3- همان مأخذ، ص 26

4- الدياجي: تاريكي ها. الرّزايا (جمع الرزية): مصيبت

5- همان مأخذ، ص 27

6- عراه الـدّاء أوالهمّ و نحوهما: بيماری يا انـدوه و ماننـد اين دو بر او او وارد آمد. القذى: خرده كاه و مانند آن كه در چشم يا شـراب افتد، خاشاک.

قصیده رائیه:

این قصیده در 174 بیت سروده شده و متضمّن آیاتی از سوره قمر و نشانه هایی از ظهور بقیة الله الاعظم امام زمان – عجل الله تعالی فرجه الشّریف – است، بدین مطلع (1)

أَيُّ بُشْرَى بِإِمَامٍ مُنْتَظَرْ *** يَمْلأُ الآفاقَ عَدَلاً إنْ ظَهَرْ

و در بخشی از این قصیده می گوید: (2)

مَلِكٌ قَدَ بَشَّرَ اللهُ بِهِ *** كُلّ مَبْعُوثٍ لأُنثَى وَ ذَكَرْ

حَيْثُ يَأْتِي آخِذاً ثارَ الْهُدَى *** بِالشّبا مِمّنْ تَعَدّى وَ كَفَرْ (3)

قَمَرُ قارَبَ أنْ يَبْدُو فَقُلْ *** دَنَتِ السّاعَةُ وَانْشَقّ الْقَمَرْ

وَ طُلُوعُ الشّمْسِ مِنْ مَغْرِبِها *** وَ هُوَ الشّمْسُ سَيَبْدُو لِلنّظَرْ

قصیده نونیه:

این قصیده، مشتمل بر 118 بیت است که در موضوعات ندبه و زاری و شکوه و در احوال آخرت و اصلاح بشر سخن می گوید و در بیان مطالب، از آیات قرآنی نیز استمداد جسته است قصیده با بیت زیر آغاز می شود: (4)

إلامَ انْتِظارُك يُقْذِي الْعُيُون *** فَتَدْرِفُ دَمْعَا كَنَيْثِ هَتُون (5)

1- همان مأخذ، ص 30

2- همان مأخذ، ص 31

3- الشبا (جمع الشباة): تیزی هر چیزی (در این بیت مقصود لبه های برنده شمشیرهاست).

4- دیوان شیخ عبدالغنی، ص 39.

5- غیث هتون: ابر بارنده

و در همین قصیده می گوید: (1)

أما آنَ أنْ تَنْشُرَنّ اللوَی *** فَیَفْرَحُ فِي نَشْرِهِ الْمُتّقُون

أما آنَ أنْ تَأْخُذَنّ الْعِدَی *** بِسَیْفِكَ حَیْثُ هُمُ الْمُعْتَدُون (2)

أما آن جبریل داعِیكَ أنْ *** یُنادِيَ قد أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُون

بَدَا صاحِبُ الْعَصْرِ مَنْ بَشّرَتْ *** به رُسُلُ اللهِ وَالْمُنْذِرُون

قصیده قافیه:

این قصیده دارای 154 بیت است که در آن، از مصیبت ها و گرفتاری ها و ستم ها و نابسامانی هایی که در زمان غیبت ولی عصر بر پیروان آن امام همام و بر خود شاعر وارد می شود، شکایت کرده و نشانه های عشق و محبت خویش را به آن حضرت بیان می کند. این قصیده با بیت زیر آغاز می شود: (3)

تَداعَتْ حُصُونُ الصّبْرِ وَانْدَكَ شاهِقُه *** وَقَدْ رَكَدَتْ أریاحُه و بوارِقُه (4)

و در اواخر این قصیده می گوید: (5)

1- دیوان شیخ عبدالغنی، ص 41

2- أَخَذَه بذنبه: او را به سبب گناهش کیفر داد و مؤاخد کرد. و أَخَذَه: بر او چیره شد. العِدَی: دشمنان.

3- همان مأخذ، ص 46

4- تَداعَی البناءُ: ساختمان شکسته شد و از ویران شدن خود خبر داد. اندكّ: ویران شد الشاهق من البناء و الجبال و غیرها: ساختمان و کوه بلند و سر به فلک کشیده. الریاح (جمع الرّیح): باد

5- دیوان شیخ عبدالغنی، ص 53

فَلا صَبْرَ وَ الْأَحْشَاءُ تَلْهَبُ بِالْجَوَى *** وَلا قَلْبَ إِلّا وَالتَّلَهُّفُ قاتِلُهُ (1)

فَلا صبر مَأْلُوفٌ وَكادَتْ قُلوبنا *** تَذُوبُ انْتِظاراً وَالأسَى لا تُفارِقُه

فَلا صَبْرَ وَالْأَجْفَانُ قَرّحَهَا الْبُكا *** تَقاطَرُ دَمْعاً كَالْغُيوثِ رُقارِقُه (2)

وَ إِنّ بَيانَ الْوَجْدِ ضاقَ نِطاقُهُ *** بما عَيّ عَنْ إبداءِ مَعْناهُ ناطِقُه (3)

بِغَيْبَتِكَ الْكُبْرَى قُلُوبٌ تَمَحَصَتْ *** بها كُل قَلْب قَدْ تَبَدّتْ حَقَائِقُه (4)

ناظم در جزء اول نیز دارای ابیات مخمسی است که آن ها را در تخمیس ابیاتی از تائیة دعبل خزاعی و رائیهٔ سید جعفر حلّی و دو بیت زیر که منسوب به امام زمان – علیه السّلام – است؛ سروده است: (5)

لَنا أَوْبَةٌ مِنْ بَعْدَ غَيْبَتِنا عُظْمَى *** فَنَمْلأُ قِسْطاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً (6)

وَ جَدِّي وَ آبَائِي وَ عَقْدِ وِلائنا *** لَقَدْ كان ذا حَقّاً عَلَى رَبِّنا حَتْماً (7)

دومین قصیده قافیه جزء اول

اشاره

این قصیده در 110 بیت، علائم ظهور را به نظم کشیده است. در مطلع این قصیده

1- الجَوَى: شور و وجد فراوان از اندوه یا عشق. تَلهّفَ علیه: بر او اندوهگین شد و دریغ خورد

2- قَرّحَ: زخم کرد. الرُقارِق: الماء الرقيق في البحر و الوادي، آب رقیق و کم در دریا و رودخانه

3- النطاق: چهار چوب. عَيّ: عاجز و درمانده شد

4- تَمَحّصَ: پاکیزه و خالص شد

5- دیوان شیخ عبدالغني الحر، ص 54 – 72.

6- أوبة: بازگشت. "عُظمی "صفت "أوبة" و تقدیراً مرفوع است

7- در مصراع اول و او در "وجدّی" واو،قسم و در مصراع دوم اسم اشاره "ذا" اسم کان است

می گوید: (1)

إنْ شِئْتَ غَرْبْ بِالْهیام وَ شَرّق *** وَ ارْعَدْ کَمَا رَعَدَ السّحابُ وَ أَبْرِق (2)

و در ادامه می گوید: (3)

یا مُنْکِراً أَمْرَ الْعَلائِم بَیّنا *** إذْ عِنْدَهُ قَدْ کانَ غَیْرَ مُحَقّقٍ

فَانْظُرْ تَجِدْ صِدْقَ الْبَرِیّةِ عَائِضاً *** وَ الْکِذّبُ مِنْهُمْ فَاضَ فَیْضَ تَدَفُّقٍ (4)

وَ الْمُنْکَرِ الْمَعْرُوفُ فِیمَا بَیْنَهُمْ *** العُرْفُ نُکْرٌ عِنْدَهُمْ بِتَحَقّقٍ

وَ شَقِیُّهُمْ أَتْقَی تَقِي عِنْدَهُمْ *** وَ تَقِیُّهُمْ أَشْقَی لَدَیْهِمْ مِنْ شَقِيّ

وَ الْمُفْتَرِي کِذْباً لَدَیْهِمْ صادِقٌ *** وَ الصّادِقُ الأَقْوالِ غَیْرُ مُصَدْقٍ

و سرانجام ناظم محترم جزء اول را با اشعار زیر به پایان می رساند: (5)

قَدْ تَمّ نْتَظِمُ الدُّرَرْ *** جُزءاً بِطَبْع مُعْتَبَرْ

وَ یَلِیهِ جُزْءٌ آخَرُ *** وَ تَلِیهِ أَجْزَاءٌ اُخَرْ

بمَعُونَةٍ مِنْ قادِرٍ *** أَجْرَی عَلَی الْخَلْقِ الْقَدَرْ

فَلْیَنْتَظِرْ مَنْ کَانَ مُنْتَظِ *** راً الإمامَ الْمُنْتَظَرْ

اما جزء دوم دیوان؛ یعنی، جزئی که نام "محوالمئاثم " بر آن نهاده است، هرچند به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - اختصاص ندارد و در آن درباره پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله وسلّم - و دیگر ائمه معصومین - علیهم السّلام - قصاید

1- دیوان عبدالغني الحر، ص 73

2- غَرّبَ، به مغرب رسید. شَرّقَ: روی به سوی شرق نهاد. الهُیام: دیوانگی ناشی از عشق.

3- همان مأخذ، ص 75.

4- غاضَ الماء: آب در زمین فرو رفت. فاضَ الماءُ: آب بسیار رشد و طغیان کرد.

5- همان مأخذ، ص 80.

زیبـایی نیز را آورده است؛ ولی با وجود این، در آن، ابیات و قصایـد فراوانی را می یابیم که در آن ها، ناظم عشق و علاقه خویش را در قالب شعر به بقیة الله الأعظم – ارواحنا و ارواح العالمین له الفدا – ابراز داشـته و حدود چهارصد بیت در این جزء نیز دربارهٔ آن حضـرت شـعر گفته است که در این جا به ذکر یک قصیده کوتاه از آن اکتفا می شود: (1)

إمامَ هَذَا الْعَصْرِ یا أَحْمَی حِمًی *** وَ مَنارُ هَذا الدّهْرِ إِنْ ما أَظْلَما (2)

ما أَنْتَ إِلا الْبَدْرُ غابَ وَإِنّما *** بِكَ یا عِمادَ الْفَخْرِ أَمْسَكَتِ السّما

لَكَ بَیْعَةٌ مِنّي أَجَدِّدُ عَقْدَها *** أَبَداً مُجاهِدَةً [وَ مَنْ أَوْفَی بِما]

طُوبَی لِمَنْ لَكَ قَدْ وَفُوا فِي بَیْعِهِم *** [إِنّ الّذِینَ یُبایِعُونَكَ إِنّما]

ما بالُ قَوْمٍ عَاهَدُوكَ بِأَنْ یَفُوا *** فِي عَهْدِهِمْ لَمَ یَصْدَقُوا [أو كُلّما]

[فِي لَیْلَةِ الْقَدْرِ] الْمُعَظّم قَدْرُها *** أَتَراكَ أَعْیُنُنا [وَ ما أَدْراكَ ما]

10- هاشمی

*هاشمی(3)

در کتابخانه آستان قدس رضوی نسخه خطی از کتابی به شمارهٔ 7845، با عنوان

ص: 198

1- همان مأخذ: ص 146.

2- حَمَی الشـيءَ: از آن چیز نگهداری و محافظت کرد. الحِمی من الأشـیاء: هر چیز ممنوع که بدان نزدیک نتوان شد، قوروق. حِمَی الله: محرّمات خدا، حرم ها.

3- با آن که این شاعر برای ما ناشـناخته است و نمی توانیم او را از مشاهیر شـعرای بعد از ولادت مهدی – علیه السّلام – به شمار آوریم؛ ولی با توجه به حجم زیاد اشـعار نسبتاً زیبای وی که در مدح حجّة بن الحسن العسکري (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سروده؛ ذکر یک قصیده از مجموع 28 قصیده ضروری می نمود.

کتـاب قصایـد موجود است؛ مؤلّف این کتـاب، شاعری است با تخلّص " هاشـمی ". در این کتاب چیزی بیش از این، در معرفی مؤلّف به چشم نمی خورد. کتاب قصاید دارای 28 قصیده است که ناظم آن ها را بر اساس 28 حرف عربی در مدح بقیة الله الاعظم حجة بن حسن العسـکری عجل الله تعالی فرجه الشـریف – سـروده است مجموع این قصایـد، حدود هفتصد بیت.است اینک برای آشـنایی بیشتر با این کتاب، فقط یک قصیده از آن مجموعه را در این جا ذکر می کنیم:

القصيدة الخامس عشر رديف الصاد المعجمة في مدح الحجة:

قَرُبَ إشراقُ بَدْرٍ انْقَبَضَ *** فِي حِجابِ الْقُدْسِ بَعْدَ مَا انْرَفَضْ

يُوسُفُ الصِّدِّيقُ مِنْ سِجْنِ نَجَا *** وَ نَجَى الْيَعْقُوبُ مِنْهِ مِنْ حَرَضْ (1)

حِشْمَةٌ مُلْكِ سُلَيْمانِ النَّبِيّ *** مِنْ جَلالٍ كَانَ فِيهِ قَدْ نَهَضْ

رَفْعَةُ الأَفْلاكِ وَ السَّبْعُ الشّداد *** لَيْسَ إِلّا بِاسْمِهِ قَدَ إِنْقَوَضْ (2)

وَالصَّفِيُّ فِي هَواكَ مُحْرِماً *** طافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ فِي الرَّمَضْ (3)

خَرَّمِنْ أَنْوارِهِ مُوسَى الْكَلِيم *** أَشْرَقَ السِّيناءُ مِنْها ثَمَ رُضٌ (4)

فازَ مِنْهُ أَلْخَلِيلُ بِالسّلام *** وَ الذَّبِيحُ بَالْفِدا نالَ الْعِوَضْ (5)

ص: 199

1- الحَرَض: هلاکت

2- السـبع الشداد: هفت آسـمان محکم و اسـتوار. إنقاض الجدار: دیوار شکاف بر داشت، فرو ریخت. در "انْقَوَضَ" به جهت متحرک بودن حرف و او و مفتوح بوده ما قبلش باید و او قلب به الف می شد؛ ولی برای سالم ماندن وزن بیت، این اعلال صورت نگرفته است.

3- البیت العتیق: خانه کعبه. الرّمض: شنی که به واسطهٔ حرارت خورشید داغ شده باشد

4- رَضّ: دکّ، کوفت و ریزریز کرد

5- همزة وصل در کلمهٔ " الخلیل " به واسطه ضرورت شعری به همزه قطع تبدیل شده است.

وَ الْمَسِيحُ يُرْتَجَى مَنْهُ الْهُبُوط *** كَي يُجَدِّد فِيكَ عَهْداً افْتَرَض

لَيْلَةَ الْمِعْراج شَوْقاً فِي هَواك *** النَّبِيُّ قَدْ تَدَلّى بِالْوَفَضْ (1)

كُلُّ مَنْ فاز إلى قُرْبِ الإله *** مِنْ وِلاكَ إهْتَدَى وَ إنْمَخَضْ (2)

وَ عُهُودُ الأَنْبِياء في الأزل *** لَيْسَ إلّا فِي وِلاكَ إنْمَخَضِ

حِكْمَةُ خَلْقِ الْوَرَى عِنْدَ الأَزَل *** بانَ فِيكَ السِّرُّ لَوْلاكَ انْتَقَض

قُمْ إلَى نَصْرِ غَريب ظامياً *** قَدْ سَقَوهُ كُل آلام الْمَضَضْ (3)

قَطّعُوهُ بِالسُّيُوفِ وِ الرِّماحِ *** وَ رَمَوْهُ فِي الْهَجِيرِ وَ الرَّمَضْ (4)

قطّعُوا الأَوْداجَ مِنْهُ مِنْ قَفا *** رأْسُهُ فَوْقَ الْقَنا وَالصَّدْرُ رُضّ

حَرّقُوا مِنْ آلِ فِهْرٍ الخِباء *** وَ جَنِينِ مَاتَ مِنْهُمْ وَ جَهَضْ (5)

قَيّدُوهُمْ بِالْحِبَالِ وَ الْحَدِيدِ *** كأسارَى الزّنْج كانُوا فِي النّكَضُ (6)

1- تَدَلّى: به شدت نزدیک شد. این کلمه در اصل به معنی بسته شدن و آویزان گشتن به چیزی است ولی به طور کنایه در شدّت نزدیکی نیز به کار می رود. الوَفَض: شتاب، عجله، دویدن.

2- إنمخض: خالص شد. همزه های " إهتدی " و " إنمحض " همزه وصل اند که به واسطه ضرورت شعری همچون همزهٔ قطع با آن ها رفتار می شود.

3- الظامي: تشنه. المضض: درد و رنج ناشی از مصیبت و بلا

4- الهجير: سختی گرمای نیمروز به خصوص در تابستان.

5- الخباء: خرگاهی که از موی یا پشم سازند و دارای دو یا سه ستون باشد؛ چادر. جَهِض: سقط شده

6- کلمه " النکض " را در هیچ یک از فرهنگ هایی که در دسترس بود، از قبیل المنجد، المعجم الوسط و لسان العرب ندیدم. احتمالا " النکص " باشد

سَيّرُوهُمْ فِي الْبَرَارِي وَ الْبِلاد *** وَ سَقَوهُمْ مِنْ سُمُومٍ كُلّ مَضّ (1)

أدْخَلُوهُمْ مَحْضَرَ آلِ الدّعِي *** وَ هْوِ مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ فِي الْمَعَض (2)

قُمْ وَ خُذ ثارك يا والي الغَيُور *** فَالسّماءُ بِالدِّماءِ فِيكُمْ نَفَض (3)

وَ عُهُودُ اللهِ مِنْ أَيْدِيهِمُو *** بالخفافِ والجَفاءِ إِنْتَقَض

هاشِمِيٌ يَرْتَجِي مِنْكَ الأمان *** مِن عَذابٍ الْجِبالُ مِنْهُ رُضٌ

نگاهی گذار به مضامین قصیده:

اشاره

در این قصیده نسبتاً کوتاه، نخست شاعر از طلوع ماه شب چهارده ای خبر می دهد که آن گاه که از پس پردهٔ غیبت برون آید، بر دل ها خواهید تابید و همچنانکه نجات یوسف صدیق از زندان، باعث نجات یعقوب از هلاکت شد؛ ظهور آن حضرت نیز روح های مرده را زنده و جان های خفته را بیدار خواهد نمود. آنگاه ناظم پاره ای از آثار نور وجود مبارک آن حضرت را بر می شمارد؛ مثلاً در یکی از ابیات می گوید: نوری که بر کوه سینا تابید و بر اثر آن کوه متلاشی و موسی – علیه السّلام – مدهوش شد، نور مهدی بوده است. سپس ناظم می گوید: جز با محبت و عشق ورزی به آن امام همام، هدایت و قرب به بارگاه حضرت حق میسر نیست و در خاتمه سراینده ضمن بر شمردن گوشه ای از مصائب جانگدازی که بر امام حسین – علیه السّلام – و فرزندان و یاران پاکش وارد شده؛ ظهور و قیام حضرت مهدی

1- المضّ: دردآور، رنج آور

2- المَعَض: غضب، خشم

3- " نفض " در اصل به معنی تکان دادن است؛ ولی در این جا مجازاً به معنی باریدن به کار رفته است و مقصود این است که آسمان با این مصیبت آن چنان تکان خورد که خون بارید

علیه السّلام را برای انتقامگیری از ظالمان و برپایی حکومت عدل طلب می کند.

11- سیدرضا هندی (1362 ه-. ق):

ابواحمد سیدرضا بن محمد بن هاشم بن میر شجاعه علی نقوی رضوی موسوی، مشهور به هندی، عالمی بزرگ، ادیبی مشهور و شاعری توانا بود که در نجف اشرف دیده به جهان گشود و در سن هشت سالگی همراه پدرش به سامراء هجرت کرد و پس از سه سال اقامت در آن جا، با پدرش به نجف برگشت و عمر شریفش از بیست سال تجاوز نمی کرد که در علم و ادب، یکی از انگشت شماران عصر خودش به شمار می آمد.

وی عالمی متّقی و وارسته بود که به مقامات دنیوی هیچ گونه اعتنایی نداشت؛ ولی در حفظ اصول و ارزش های مقدس اسلامی سخت تلاش می کرد و در این امر، از مشارکت با دیگران کوتاهی نمی کرد. او در اواخر حیاتش وکیل سید ابوالحسن اصفهانی در ناحیه فیصلیه بود و در همان جا بود که بر اثر سکته قلبی بدرود حیات گفت و جسد شریفش را به نجف حمل کردند و پس از تشییع بسیار با شکوهی که از آن به عمل آمد؛ در آن جا به خاک سپرده شد. از او سه پسر به نام های احمد، محمد و علی به یادگار ماندند که همگی آنان شاعر و ادیب اند

او دارای آثار با ارزشی است که از جمله آن هاست:

1- المیزان العادل بین الحق و الباطل؛

2- بلغة الراحل في المعتقدات و الأخلاق؛

3- سبیکة العسجد في تاریخ أبجد؛

4- دیوان شعر به زبان عربی

او علاوه بر دیوان مذکور، دیوان دیگری دارد که فقط به مدح و رثای اهل بیت

عصـمت و طهارت – علیهم السّلام – مربوط می شود و در آن، درباره حضرت مهدی – الشّریف – قصاید زیبایی سروده است.(1) یکی از بهترین آن عجل الله تعالی فرجه قصاید، قصیده صاحبیه است که آن را در ردّ قصیده بغدادیه سروده است.

قصیده بغدادیه:

در طلیعه قرن چهـاردهم، قصـیده ای در بیست و پنـج بیت که ناظم آن هم مشـخص نیست؛ از بغـداد به نجف می رسـد. در این قصـیده سراینده برخی از مسائل مربوط به ولی عصر – عجل الله تعالی فرجه الشریف – مخصوصاً ولادت و حیات آن حضرت را، مورد تردید قرار داده است. برخی از علما و شعرای برجسته، به این قصیده در نظم و نثر پاسخ گفته اند که مجموع اشعار بسیار زیبا و پر محتوای آنان در این خصوص، در حد یک دیوان بزرگ شـعر است. یکی از کسانی که از این قصـیده، به شـکل بسـیار زیبا و به سبک استدلالی و در عین حال بسـیار ادیبانه و شاعرانه پاسـخ داده؛ مرحوم سـیدرضا هندی در قصـیده مشـهورش با عنوان صاحبیه است که انشاء الله پس از ذکر و شـرح قصیده بغدادیه، به ترجمه و شرح آن نیز خواهیم پرداخت و اینک متن کامل قصیده بغدادیه همراه با ترجمه و شرح آن: (2)

أَیا عُلَماءَ الْعَصْرِ یَا مَنْ لَهُمْ خُبْرُ *** بِکُلِّ دَقِیقٍ حارَ فِي مِثْلِهِ الْفِکْرُ (3)

1- شعراء الغری، ج 4، ص 81 – 85.

2- کشف الاستار، ص 34، و الامام المهدی من المهد إلی الظهور، ص 158، و الامام المهدی، ص 239.

3- خَبُرَ- و خَبَرَ – خَبْراً و خِبراً و خُبْرَةً و خِبْرَةً و مَخْبُرَةً و مَخْبَرَةُ الشـيء و به: عَلِمَهُ بحقیقته و کنه: از حقیقت آن آگـاهی یـافت یعنی: ای دانشمندان عصر حاضر ! ای کسانی که به هر مطلب دقیقی که فکر در مثل آن سرگردان می شود آگاهی دارید !

لَقَدْ حَارَ مِنِّي الْفِكْرُ فِي الْقَائِمِ الَّذِي *** تَنازَعَ فِيهِ النّاسُ وَ اشْتَبَهَ الأَمْرُ (1)

فَمَنْ قائلٌ: فِي القِشْرِ لُبُّ وُجُودِهِ *** وَ مَنْ قَائِلٌ: قَدْ نُضّ عَنْ لَيْهِ القِشْرُ (2)

1- اندیشه من در بارهٔ آن قائمی حیران و سرگردان شده که مردم در مورد او با یکدیگر نزاع کرده و امر بر آنان مشتبه شده است. توضیح: " القائم " اشاره به مهدی موعود - سلام الله علیه - دارد که به امر خداوند متعالی قیام خواهد کرد و دنیا را از عدل و داد پر خواهد نمود.

2- القِشر: پوست، پوسته. جمع آن " قشور " می شود. اللب من كلّ شيءٍ: خالصه و خیاره، لبّ هر چیز، خالص و برگزیده آن است و بر عقل نیز " لبّ " اطلاق شده چرا که اصل وجود آدمی است. قرآن کریم می فرماید: و لكم في القصاص حيوة يا أولى الألباب؛ یعنی، ای صاحبان خردها برای شما در قصاص زندگانی است. نَضّ الشّي ءَ: آن را آشکار کرد. یعنی: برخی می گویند؛ حقیقت وجود او در پوسته است و بعضی دیگر می گویند؛ حقیقت وجود او از پوسته خارج شده (مقصود این است که گروهی می گویند آن حضرت متولد شده و گروهی دیگر معتقدند که هنوز دیده به جهان نگشوده است). توضیح: تمامی علمای شیعه معتقدند که حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - متولّد شده و به مناسبت ولادت با سعات او، همه ساله در نیمه شعبان مجالس جشن و سرور بر پا می کنند؛ اما در میان دانشمندان عامه، دربارهٔ ولادت آن حضرت اختلاف است. برخی عقیده دارند که حضرت متولد شده و هم اکنون هم زنده است؛ اما بعضی دیگر می گویند او هنوز متولد نشده است و در آخرالزمان متولد خواهد شد. ناظم در این بیت به این دو قول اشاره کرده است:

و أَوّلُ هذين الذين تَقَرّرا *** بِهِ الْعَقْلُ يَقْضِي وَ الْعِيانُ ولانكرٌ (1)

وَ كَيْفَ وَ هَذَا الْوَقْتُ داعٍ لِمِثْلِهِ *** فَفِيهِ تَوالَى الظُّلْمُ والتَشَرَ الشّرُّ (2)

وَ ما هُوَ إلّا ناشِرُ الْعَدْلِ وَ الْهُدَى *** فَلَوْ كانَ مَوْجُوداً لَما وُجِدَ الْجَورُ (3)

وَ إنْ قِيلَ: مِنْ خَوْفِ الطّغَاةِ قَدِ اخْتَفَى *** فَذَاكَ لَعَمْرِي لا يُجَوزُهُ الحِجْرُ (4)

وَ لاَ النّقْلُ كَلاَ إذْتَيَقَنَ أَنّهُ *** إلَى وَقْتِ عِيسَى يَسْتَطِيلُ لَهُ الْعُمْرُ (5)

ص: 205

1- عـاینه معاینـةً و عِیانـاً: او را با چشم دیـد. در این بیت مقصود از " العیان " دلیلی قطعی و غیر قابل انکار است. النُّکْر: کار زشت یعنی: اولین قول از این دو قولی که تقریر شـد (و آن این بود که آن حضـرت هنوز متولّـد نشـده) عقـل و دلیـل قطعی بـدان حکم می کنـد و هیچ اشـکالی هم بر آن وارد نیست. توضـیح: بنابر این، ناظم معتقد است که آن حضرت هنوز متولد نشده و در ابیات بعد به اثبات مدّعایش می پردازد.

2- چگونه (حضـرت ظهور نمی کنـد) در حـالی که این زمـان هماننـد او را می طلبـد؛ چرا که به طور پیـاپی و مسـتمر (به مستضـعفان و مظلومان) ستم می شود و بدی (در همه جا) منتشر شده است.

3- (مگر نه این است که) او فقط نشر دهندهٔ عدالت و هدایت است؟ بنابر این، اگر او هم اکنون موجود بود؛ جور و ستمی وجود نداشت

4- الطغاة: جمع الطاغي: یاغی، تجاوزگر، سـتمکار. الحجر: عقل. یعنی: اگر گفته شود؛ از ترس سـتمگران پنهان شده؛ پس به جان خودم سوگند این سخنی است که عقل آن را نمی پذیرد

5- و دلیل نقلی هم آن را تجویز نمی کند؛ زیرا (مطابق روایات)، باور (شـیعه) بر این است که عمر آن حضرت تا هنگام (نزول) عیسی (از آسـمان) طولانـی خواهـد شـد. توضـیح: مقصود از دلیـل نقلی، روایـاتی است که از پیـامبر اکرم و ائمه معصومین - صـلوات الله علیهم اجمعین - به ما رسیده است. در مقابل دلیل نقلی، دلیل عقلی قرار دارد که مبنای آن عقل است و در بیت قبل هم بدان اشاره شد.

وَ أَنْ لَيْسَ بَيْنَ النّاسِ مَنْ هُوَ قادِرٌ *** عَلَى قَتْلِهِ وَ هُوَ مُؤَيّدُهُ النّصْرُ (1)

وَ أَنّ جَمِيعَ الْأَرْضِ تَرْجِعُ مِلْكَهُ *** وَ يَمْلأُها قِسْطاً وَ يَرْتَفِعُ الْمَكْرُ (2)

وَ إِنْ قِيلَ: عَنْ خَوْفِ الأَذاةِ قَدِ اخْتَفَى *** فَذلِكَ قَوْلٌ عَنْ مَعَائِبَ يَفْتَرُّ (3)

1- و در بین مردم کسی قادر بر قتل او نیست؛ در حالی که پیروزی، مؤیّد اوست

2- (و نیز مطابق روایات) همهٔ کره زمین تحت تصرف او قرار می گیرد و آن را از قسط و عدل پر کرده و مکر و حیله (دشمنان) را از بین می برد. توضیح: ناظم در این چند بیت با معتقدات شیعه علیه او استدلال کرده است؛ وجه استدلال از این قرار است: شیعیان مطابق روایاتی که از پیامبر گرامی اسلام - صلّی الله علیه و آله - نقل کرده اند، معتقدند که حضرت مهدی - علیه السّلام - تا زمان نزول حضرت عیسی علیه السّلام - بلکه سال ها پس از آن هم زنده خواهد ماند و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد در حالی که هیچ کس قادر به قتل او نخواهد بود. بنابر این، هیچ گونه ترس و واهمه ای از ستمکاران نباید داشته باشد و به وقت ضرورت باید ظهور کند و این که هم اکنون با وجود این همه ظلم و ستم، آن حضرت ظهور نمی کند؛ این خود بهترین دلیل بر این است که او هنوز متولد نشده است چون با وجود زنده بودن و عدم خوف از دشمنان تأخیر در ظهور جایز نیست

3- الأذاة (جمع الآذِي): آزار دهنده. " الأذاة " در اصل " أُذَيَة " بوده که به جهت متحرک بودن یاء و مفتوح بودن ماقبلش، یاء قلب به الف شده است. المعائب (جمع المعاب و المعابة): عیب. شایان ذکر است که " المعائب " صحیح نیست، بلکه " المعایب " درست است؛ زیرا در صورتی حرف علّه در جمعی که بر وزن " فعائل " است قلب به همزه می شود که حرف عله در مفرد آن، حرف مد زاید باشد، مانند: " فریدة " که جمع آن " فرائد " می شود؛ اما در کلمه "المعاب" و یا "المعابة" حرف مدّ اصلی است و زاید نیست؛ بنابر این قلب به همزه نخواهد شد. افْتَر البرقُ: تَلأْلَأَ: درخشید یعنی: اگر گفته شود؛ از ترس آزاردهندگان مخفی شده است؛ پس این سختی است که عیوب آن واضح در آشکار است

فَهَلاً بَدا بَيْنَ الْوَرَى مُتَحَمّلاً *** مَشَقّةَ نُصْح الْخَلْقِ مَنْ دَأْبُهُ الصّبْرُ (1)

وَ مِنْ عَيْبِ هذا الْقَوْلِ لَا شَدّ إِنّهُ *** يَؤُولُ إِلَى جُبْن الأمام وَ يَنْجَرُّ (2)

و حاشاهُ عَنْ جُبْنِ وَ لكِنْ هُوَ الّذِي *** غَدا يَخْتَشِيهِ مَنْ حَوَى الْبَرُّ وَالْبَحْرُ (3)

وَ يَرْهَبُ مِنْهُ الْباسِلُونَ جَمِيعُهُمْ *** وَ تَعْنُولَهُ حَتّى الْمُثقَفَةُ السُّمْرُ (4)

1- بَدا: ظَهَر، آشکار شد. الوَرَی: مردم. الدّأْب: خوی، عادت، کار، شیوه یعنی: پس چرا کسی که شیوه او شکیبایی است، در بین مردم ظاهر نمی شود تا سختی نصیحت خلق را بدوش کشد؟ توضیح: " مَنْ " در مصراع دوم، فاعل " بدا " است که در مصراع اول است

2- و عیب این سخن بدون شک این است که به ترس امام منتهی و منجر می شود.

3- حَوَی ه: جَمَعَه: آن را گرد آورد. البَرّ: خشکی یعنی: و حال آن که او از ترس، منزه است و او کسی است که اهل خشکی و دریا از (انتقام) او هراسانند.

4- الباسل: دلیر و شجاع. عَنا ـُ عَناءً و عُنُوّاً له: نسبت به او فروتنی و خواری نمود. ثقّف الرمحَ: نیزه را راست گردانید. الشمر: جمع أشمر و سمراء: نیزه یعنی: همهٔ دلاورمردان از او بیمناکند و همه در مقابل او خاضع و فروتنند حتی نیزه های آمادهٔ پرتاب

عَلَی أنّ هَذَا الْقَوْلَ غَیْرُ مُسَلّمٍ *** وَ لا یَرْتَضِیهِ الْعَبْدُ کَلاً وَ لاَ الْحُرُّ (1)

فَفِی الْهِنْدِ أبْدَی الْمَهْدَوِیّةَ کَاذِبٌ *** وَ ما نالَهُ قَتْلُ وَ لا نالَهُ ضُرٌّ (2)

فإن قِیلَ: إنّ الإلحیفاء بأثر مَنْ *** لَهُ الأمْر فِی الأکوانِ وَالْحَمْدُ والشُّکْرُ (3)

فَذَلِكَ أَدْهَی الدّاهِیاتِ وَ لَمْ یَقُلْ *** بِهِ أحدٌ إلّا أخُو السَّفَهِ الْغَمْرُ (4)

ص: 208

1- علاوه بر این که این سخن، (یعنی ترس آن حضرت از آزار و اذیت دشمنان) مسلّم نیست و به هیچ وجه نه بنده آن را می پسندد و نه آزاد.

2- ضَرّ ـُ ضَرّاً و ضُرّاً و ضَرّاً: گزند رسانید، زیان رسانید. هرگاه ضرّ و نفع با هم گفته شود به فتح ضاد است و هرگاه به تنهایی گفته شود به ضم است. با فتح ضاد، مانند آیه شریفه: (قُلْ اَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لا یَمْلِكُ لَکُمْ ضَرّاً وَ لانَفْعاً)" بگو آیا جز خدای یگانه چیزی را می پرستید که نه مالک زیان شماست و نه سود شما ". و با ضمّ ضاد، مانند آیه شریفه: (وَإِنْ یَمْسَسْکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إلاّ هُوَ): و اگر از خدا به تو ضرری رسد؛ کسی جز خدا تو را از: آن ضرر نره اند ". یعنی: در هند دروغگویی ادعای مهدویت کرد؛ در حالی که کشته نشد و هیچ گونه زیانی به او نرسید

3- الأکوان (جمع الکون): هستی، وجود. یعنی: اگر گفته شود که غیبت آن حضرت به فرمان کسی است که در هستی فرمان می راند و ستایش و سپاسگزاری از آن او است

4- الداهیة: بلای سخت. الأخ پای برجا در چیزی و آن که پیوسته به یک کار می پردازد. "هذا: أخو حرب: او همواره در جنگ است". " أخوالسفه " یعنی کسی که همواره آثار سفاهت در او هویداست. الغَمْر کار ناآزموده، نادان، ابله، احمق یعنی: این از مصیبت بارترین بلاها است و آن را جز انسان سفیه و نادان نمی گوید.

أَيَعْجزُ رَبُّ الخَلْقِ عَن نَصر حِزبه *** عَلَى غَيْرِهِمْ ؟ حاشا، فَهذا هُوَ الْكُفْرُ (1)

فَحَتّامَ هذا الاخْتِفاءُ وَ قَدْ مَضَى *** مِنَ الدّهْرِ آلافٌ وَ ذَاكَ لَهُ ذِكْرٌ (2)

وَ ما أَسْعَدَ السّرْدابُ فِي سُرّ مَنْ رَأَى *** لَهُ الْفَضْلُ عَنْ أُمّ الْقُرَى وَ لَهُ الْفَخْرُ (3)

فَيا لَلاً عاجِيبِ الّتِي مِنْ عَجِيبِها *** أَنِ اتّخَذَ السّرْدابَ بُرْجاً لَهُ الْبَدْرُ (4)

1- آیا پروردگار از پیروز کردن خلق خویش در مقابل دیگر احزاب عاجز است ؟ (هرگز این چنین نیست، بلکه) منزّه است پروردگار از این اتّهامی که عین کفر است.

2- این غیبت تا کی باید ادامه یابد؟ و حال آن که هزاران (سال) از آن می گذرد

3- چقدر میمون و مبارک است سردابی که در سامرا واقع است؛ آن سردابی که بر مکّه معظّمه (و خانه کعبه) فضیلت یافته است! توضیح: سُرّ مَنْ رأی " اسم سابق شهر " سامرّاء " است. بعد از آن که معتصم خلیفه عبّاسی شهر سامرّا را به عنوان پایتخت برگزید و بر وسعت آن شهر افزود و در آن لشکریان ترک را ساکن کرد، اسم " سرّ من رأی " را بر آن نهاد. ولی بعدها به واسطهٔ سهولت تلفظ این شهر به سامرا معروف گردید.

4- الأعاجیب (جمع الأعجوبة): ما یتعجّب منه، شگفت آور، شگفت انگیز. یعنی: چه چیزهای شگفت انگیزی که از جمله شگفتیهای آن این است که سرداب به عنوان برجی در نظر گرفته شد که چهره ای نورانی همچون ماه شب چهارده در آن جای گرفته است. توضیح: ناظم در این بیت و بیت قبل از آن با مطرح کردن پاره ای مسائل خرافی که برخی از دشمنان شیعه در بارهٔ سرداب بافته اند و آن گاه آن را جزء معتقدات شیعه بر شمرده اند، به استهزاء شیعیان پرداخته است. ان شاء الله در ضمن شرح قصیدة " صاحبیّة " سیدرضا هندی، به تفصیل درباره قضیه سرداب و اتّهامات وارده سخن خواهیم گفت

فَيا عُلَماءَ الْمُسْلِمِينَ فَجَاوِبُوا *** بِحَقٍّ وَ مِنْ رَبِّ الْوَرَى لَكُمُ الأَجْرُ (1)

قصیدهٔ صاحبیه در ردّ بر قصیده بغدادیّه:

اشاره

*قصیدهٔ صاحبیه در ردّ بر قصیده بغدادیّه: (2)

يُمَثِّلُكَ الشَّوْقُ المبرِّحُ وَالفِكْرُ *** فلاَ حُجُبٌ تَخْفِيْكَ عَنِّي وَلاَ سِتْرٌ (3)

فَلَوْ غِبْتَ عَنِّي أَلْفَ عَامٍ فَإِنَّ لِي *** رَجاءَ وِصالٍ لَيْسَ يَقْطَعُهُ الدَّهْرُ (4)

تَراكَ بِكُلِّ النَّاسِ عَيْنِي فَلَمْ يَكُنْ *** لِيَخْلُوَ رَبْعٌ مِنْكَ أَوْ مَهمَةٌ قَفْرُ (5)

1- پس ای دانشـمندان مسـلمان (به این سؤال های طرح شده) بحق پاسخ دهید (که در این صورت) از جانب پروردگار خلایق، برای شما اجر و پاداش خواهد بود.

2- شعراء الغری، ج 4، ص 101 - 104

3- مَثَّلَ الشـيءَ له: آن چیز را برای او توصیف کرد و نمایش داد چنان که گویی به آن می نگرد. المُبرِّح: تند، شدید، سخت. ألم مبرح: درد جان سوز. یعنی: انـدیشه و شوق و اشتیاق شدیـد من، تو را (در نظرم) مجسم می کنـد. پس هیـچ حجاب و پرده ای نمی توانـد تو را از من مخفی نگه دارد (بلکه تو همیشه در قلب من حاضری).

4- اگر هزار سال از من غایب باشی؛ من باز هم به وصال امیدوارم. آن چنان امیدی که (گذشت) روزگار نمی تواند آن را از بین ببرد.

5- الرّبْع: سـرای، خـانه، محله. المهمه والمَهْمَهه: بیابان دور و بی آب و علف، شـهر ویران و خالی از سـکنه. القَفْر بیابان بی آب و علف، دشت. یعنی: چشم من تو را با همهٔ مردمان می بیند؛ پس هیچ خانه یا بیابان و دشتی از وجود تو خالی نیست توضـیح: در این بیت ناظم بر لزوم وجود امام اسـتدلال می کنـد. وجه اسـتدلال از این قرار است که می گوید: وقتی من به انسان ها و حرکات و رفتار آنان می نگرم، پی می برم که محال است خداونـد این انسان ها را بـدون پیشوا و مقتدا رها کند، بنابر این لزوم وجود امام را در وجود یکایک افراد بشـر اعم از عالم و جاهل شهری و غیر شهری و... حس می کنم.

وَ ما أَنْتَ إلا الشَّمْسُ يَنأَى مَحَلّها *** وَ يَشْرَقُ مِنْ أَنْوارِهَا الْبَرُّ وَالْبَحْرُ (1)

تَمادَى زَمانُ الْبُعْدِ وَ امْتَدّ لَيْلُهُ *** وَ ما أَبْصَرَتْ عَيْنِي مُحَيّاكَ يا بَدْرُ (2)

وَ لَوْ لَمْ تُعَلِّلْنِي بِوَعْدِكَ لِمْ يَكُنْ *** لِيَأْلَفَ قَلْبِي فِي تَباعُدِكَ الصّبْرُ (3)

وَ لكِنّ عُقْبَى كُلِّ ضَيْنٍ وَ شِدّةٍ *** رَخاءٌ وَ إِنّ الْعُسْرَ مِنْ بَعْدِهِ يُسْرٌ (4)

وَإِنّ زَمانَ الظُّلم إن طالَ لَيْلُهُ *** فَعَنْ كَشَبٍ يَبْدُو بِظَلْمائِهِ الْفَجْرُ (5)

1- نَأَى عَنْه: از آن دور شد. یعنی نیستی تو مگر مانند خورشـید که محل آن دور است؛ در حالی که از انوار تابناکش خشکی و دریا روشن می شود (یعنی در عین این که از ما دوری؛ ولی از انوار و برکات و فیوضات وجود مبارک تو همهٔ اهل عالم بهرمند می شوند)

2- المحیّا: چهره انسان، روی. یعنی: زمان دوری به درازا کشـید و شب آن طولانی شـد. ای ماه شب چهارده ! دیـدگان من (هنوز) چهره نورانی تو را ندیده است

3- عَلّلَهُ بکذا: او را به فلان چیز مشغول و سرگرم کرد. یعنی: اگر مرا با وعده خویش سرگرم نمی کردی؛ دل من طاقت دوری تو را نداشت

4- لیکن عاقبت هر فشار و سختی راحتی و آسایش است؛ چرا که بعد از هر سختی آسانی است.

5- عن کَثَب و مِنْ کَثَب: از نزدیک، بدقّت. الظلماء: تاریکی. یعنی: زمان ظلم و سـتم هرچند به درازا بکشد، ولی بزودی در میان تاریکی شب، طلوع فجر آشکار خواهد شد

وَ يُطْوَى بساطُ الْجَوْرِ فِي عَدْلِ سَيْدٍ *** لِأَلْوِيَةِ الدِّينِ الْحَنِيفِ بِهِ النَّشْرُ (1)

هُوَ الْقائِمُ الْمَهْدِيُّ ذُوالْوَطْأَةِ الَّتِي *** بها يَذَرُ الْأَطْوادَ يَرْجَحُهَا الذَّرُّ (2)

1- طَوَى - طبّاً الشي ءَ: آن چیزی را در هم پیچید. الألویة (جمع اللواء): پرچم. " حنیف: مستقیم، متمایل از باطل به سوی حق. ابن درید گفته: الحنیف روگرداندن از دینی و آوردن به دینی. و به همین جهت شریعت ابراهیم، حنیفة؛ یعنی، متمایل از یهودیت و نصرانیت نامیده شده است و گفته شده؛ حنیف ثابت بردین مستقیم و حنیفیة: یعني استقامت بر دین ابراهیم (علیه السلام) و این قول بسیاری از مفسران و اهل لغت می باشد. و در حدیث است که محبوب ترین شریعت ها در نزد خدا حنیفیه است و آن شریعت اسلام است" یعنی: و بساط ظلم و ستم با عدالت آن آقایی در هم پیچیده خواهد شد که پرچم های دین حنیف (اسلام) به وسیلهٔ او (در سراسر گیتی) برافراشته خواهد شد.

2- یَذَرُ: یَتْرُكُ، رها می کند. الأطواد (جمع الطود) کوه بزرگ، قرآن کریم می فرماید: (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ ۖ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ): " پس به موسی وحی کردیم که عصای خود را به دریا بزن (چون زد) دریا شکافت و آب هر قطعه ای از آن مانند کوهی بزرگ شد ". الذَرّ: ریزه پخش شده در هوا، مورچه کوچک. ثعالبی گفته: به مورچگان ریز، ذرّه گفته می شود. یعنی: او مهدی قائم؛ آن صاحب قدرتی است که با قدرتش انسان های قدرتمند همچو کوه را مغلوب انسان های ضعیفی می کند که تا قبل از ظهورش همچون مورچگان (ضعیف و ناتوان) بودند. توضیح: مقصود شاعر این است که با ظهور آن حضرت، مستضعفان بر مستکبران چیره می شوند. قرآن کریم می فرماید: (وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ) در کتاب " خورشید مغرب" در ذیل این آیه آمده است: "این آیه نیز، طبق پاره ای از سخنان امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) در نهج البلاغة و روایاتی از دیگر امامان به گونه ای، ناظر به مستضعفان شیعه و پیروان راه حق است که سرانجام، جهان از آن شایستگان ایشان خواهد شد و این امر در زمان ظهور حجت بالغه است"

هُوَ الْغَائِبُ الْمَأْمُولُ یَوْمُ ظُهُورِهِ *** یُلبِّیهِ بَیْتُ اللهِ وَالرُّکْنُ والحِجرُ (1)

هُوَ ابْنُ الإمام الْعَسْکَرِیّ مُحَمّدٌ *** بذا کُلِّهِ قَدْ أَنْبَأَ الْمُصْطَفَی الطُّهَرُ (2)

1- " یوم " نـایب فاعـل " المـأمول " است الرکن: پـایه و اساس و عامل نیرو و غلبه و به معنای شـریف و بزرگ قوم نیز می آیـد. در این بیت مقصود از " رکن "، حجر الأسود است حجر: منع و در تنگنا قرار دادن، حفظ، پناه، حرام. حجر اسماعیل از آن جهت است که در طواف از دخول در آن، منع شده است. عقل را " حجر " گفته اند، چون شـخص را از خواسـته های نفس منع می کند. یعنی: او آن غایبی است که به روز ظهورش، امید می رود (و در هنگام ظهور) خانه خدا (خانه کعبه) و حجر الاسود و حجر اسماعیل به او لبیک خواهند گفت.

2- الطُّهر: الخُلُوّ من النجاسـة، پاک شدن، عاری از عیب شدن. " الطُّهر " مصدر است و در این بیت صـفت برای " المصـطفی " واقع شده است. اصل در صـفت این است که مشـتق باشد، ولی گاهی غیر مشـتق هم صفت واقع می شود و آن در صورتی است که تأویل به مشتق رود. یکی از این موارد، مصدر ثلاثی مجرد غیر میمی است که ممکن است صـفت واقع شود و در این هنگام در همه حال به صورت مفرد و مذکر اسـتعمال می شود. مثلاً گفته می شود: ماء سکب، رجال ثقة و شهود عدل. یعنی: او فرزند امام عسکری (و نام او) محمّد است از همهٔ این مسائلی که گفته شد؛ مصطفی مطهّر (یعنی نبی گرامی اسلام - صلّی الله علیه و آله -) خبر داده است

كَذا مارَوَى عَنْهُ الْفَرِيقانِ مُجْمَلاً *** بتَفْصِيلِهِ تَفْنَى الدَّفاتِرُ والجبرُ (1)

فَأَخْبارُهُمْ عَنْهُ بِذْكَ كَثِيرَةٌ *** وَ أَخْبارُنا قَلتْ لَها الأَنْجُمُ الزُّهْرُ (2)

وَ مَوْلِدُهُ (نُورٌ) بِهِ يَشْرَقُ الْهُدَى *** وَ قِيلَ لِظامِي الْعَدْلِ مَوْلِدُهُ (نَهْرُ) (3)

1- این چنین است، آن چه دو گروه (شیعه و سنی) به طور اجمال از آن حضرت - صلی علیه و آله - روایت کرده اند و چنان چه بخواهیم به تفصیل آن چه را که از آن حضرت روایت شده، بازگو کنیم؛ دفترها و مرکّب ها تمام می شود (ولی روایات نقل شده از آن حضرت به پایان نمی رسد).

2- الزُهر (جمع الأزهر و الزهراء): درخشان یعنی: روایاتی که از طریق اهل سنت از نبی گرامی اسلام - صلّی الله علیه و آله - در این باره رسیده، فراوان است؛ در حالی که روایاتی که از طریق ما در این خصوص رسیده؛ از ستارگان درخشان هم بیشتر است

3- الظامی: تشنه یعنی: ولادت (با سعادت) آن حضرت که بواسطه آن (چراغ) هدایت می درخشد، در سال (256 ه-. ق) اتفاق افتاده است. و به تشنه عدالت گفته شده که میلاد آن حضرت در سال (255 ه-. ق) واقع شده است. توضیح: کلمهٔ " نور " مطابق حساب جُمّل 256 می شود و کلمه " نهر " 255. حساب جمّل، حساب حروف هجاء است که به آن حساب ابجدی نیز گفته می شود و ماده تاریخ شعری بر روی آن ساخته می شود و " ابجد " نخستین کلمه از کلمات هشت گانه ای است که حروف هجاء با ترتیب خاص خود در آن ها گرد آمده است و این کلمات نزد سامی ها عبارتند از ابجد، هوّز، حُطّی، کلمن، سعفص، ثخذ، ضظغ. حروف این کلمات، در حساب جمل به قرار زیر به کار می رود: ا= 1، ب = 2، ج = 3، د = 4، ه = 5، و = 6، ز = 7، ح = 8، ط = 9، ی = 10، ک = 20، ل = 30، م = 40، ن = 50، س = 60، ع = 70، ف = 80، ص = 90، ق = 100، ر = 200، ش = 300، ت = 400، ث = 500، خ = 600، ز = 700، ض = 800، ظ = 900، غ = 1000. همان گونه که ملاحظه می شود؛ طبق این حساب کلمهٔ نور مساوی با (256 = 200 + 6 + 50) و کلمه نهر برابر با (255 - 200 + 5 + 50 است و دو کلمه " نور " و " نهر "که در این بیت بکار رفته است؛ به اختلافی که در تولد حضرت مهدی - علیه السّلام - است، اشاره دارد. علّامه مجلسی (رحمه الله علیه) در جلاء العیون فرموده؛ اشهر در تاریخ ولادت شریف آن حضرت، آن است که در سال (255 ه- ق) هجرت واقع شده و بعضی پنجاه و شش و بعضی پنجاه هشت نیز گفته اند.

فیا سائِلاً عَنْ شَأْنِهِ اسْمَعْ مَقَالَةً *** هِيَ الدُّرُّ و الْفِكْرُ الْمُحِيطَ لَها بَحْرٌ (1)

أَلَمْ تَدْرِ أَنّ اللهَ كَونَ خَلْقَهُ *** لِيَمْتَثِلُوهُ كَيْ يَنالُهُمُ الأَجْرُ (2)

وَ ما ذاكَ الأَرَحْمَةٌ بِعِبَادِهِ *** و الأفَما فِيهِ إِلَى خَلْقِهِم فَقْرُ (3)

ص: 215

1- شأن: وضع، حالت، مقام. یعنی: ای کسی که می پرسی (هم اکنون او) در چه وضعی است (آیا متولّد شده، یا هنوز متولّد نشده است)؛ سخنی را بشنو که همچو گوهر است و اندیشه ای که بر این سخن احاطه دارد؛ همچون دریاست.

2- إمتثل: اطاعت کرد. یعنی: آیا ندانستی که خداوند خلقش را آفرید تا او را اطاعت کنند و او هم به آنان مزد و پاداش عطا کند ؟

3- و این خلقت فقط برای رحمت بربندگان بود و گرنه خود به خلقت ایشان نیازی ندارد.

وَ یَعْلَمُ أَنَّ الْفِکْرَ غایَةُ وُسْعِهِمْ *** وَهذا مَقامٌ دُونَهُ یَقِفُ الْفِکْرُ (1)

فَأَکْرَمَهُم بِالْمُرْسَلِینَ أَدِلَّةً *** لِما فِیهِ یُرْجَی النَّفْعُ أَوْ یُخْتَشَی الضَّرُّ (2)

وَ لَمْ یُؤْمِنِ التَّبْلِیغُ مِنْهُمْ مِنَ الْخَطا *** إذا کانَ یَعْرُوهُمْ مِنَ السَّهْوِ ما یَعْرُو (3)

1- و می دانـد که نهایت قـدرت ایشان، اندیشه است و امتثال فرامین الهی در جایگاهی قرار گرفته که اندیشه در مقابل آن متوقف می شود. توضـیح: مقصود شـاعر این است که مهمترین ابزار معرفت انسـان، عقـل و خرد اوست؛ ولی انسـان با عقل و خرد خویش، به تنهایی نمی تواند راه بندگی و چگونگی اطاعت از خدا را دریابد.

2- پس ایشـان را بـا پیـامبرانی که به سوی آنان فرسـتاد گرامی داشت در حالی که آنان راهنمایانی هسـتند در آن چه که در آن امیـد منفعت است یا ترس از ضـرر (و به عبارت دیگر انسان ها را از آن چه مایه سـعادت و خوشـبختی و یا شقاوت و بدبختی آن ها است، آگاه کردند و راه رسـتگاری را به آنان نشان دادند). قرآن کریم می فرماید:(إِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ إِمَّا شَاکِرًا وَ إِمَّا کَفُورًا). ناظم در این بیت و چهار بیت قبل از آن، لزوم ارسال پیامبران را اثبات می کند. خلاصه اسـتدلال وی از این قرار است خداوند انسان را آفرید تا با طاعت و بندگی و امتثال اوامر او، به سعادت و خوشبختی و کمال مطلوب برسد؛ ولی از آن جا که تنها وسیلهٔ درونی که برای این منظور در اختیار آدمی است فکر و خرد اوست و انسـان تنهـا با خرد نمی توانـد راه عبودیت و امتثال از فرامین او را دریابـد؛ ارسال راهنمایان و هـدایتگرانی که همان پیامبران الهی باشند، لازم و ضروری می نماید

3- عَراه: قصـد کرد او را. و عراه الـداء و نحوه: بیماری و ماننـد آن بر او وارد شـد. یعنی: هرگاه آن چنان که سایر انسان ها دچار اشـتباه می شوند، پیامبران هم دچار اشـتباه شوند؛ تبلیغ آن ها از خطا ایمن نخواهد بود. توضیح: ناظم در این بیت عصمت پیامبران از خطا و اشتباه را اثبات می کند. خلاصه اسـتدلال از این قرار است اگر پیامبران دچار اشتباه و خطا شوند، صحت گفتار آنان و این که واقعاً آن چه می گویند و حی است و نه چیز دیگر، مورد تردید قرار می گیرد و سخن آنان از حجیت ساقط می شود.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ یَعْصُونَهُ لاقْتَدَی الْوَرَی *** بِعِصْیانِهِمْ فِیهِمْ وَقامَ لَهُمْ عُذْرٌ (1)

فَنَزَّهُمْ مِنْ وَصْمَةِ السَّهْوِ وَ الْخَطا *** کَما لَمْ یُدَنِّسْ ثَوْبَ عِصْمَتِهِم وِزْرُ (2)

و أَیَّدَهُمْ بِالْمُعْجِزاتِ خَوارِقاً *** لِعاداتِنا کَیْ لا یُقالَ هِي السِّحْرُ (3)

وَ لَمْ أَدْرِ لم دَلَّتْ عَلَی صِدْقِ قَوْلِهِمْ *** إِذا لَمْ یَکُنْ لِلْعَقْلِ نَهْيٌ وَلا أَمْرٌ (4)

1- و اگر ایشان او را (خداوند را) عصیان می کردند؛ جهانیان در عصیان کردن به ایشان اقتدا می کردند و برایشان عذر فراهم می شد. توضیح: ناظم در این بیت عصمت پیامبران از گناه را اثبات می کند. خلاصه استدلال از این قرار است: وقتی می تواند اعمال و رفتار پیامبران - صلوات الله علیهم - الگو برای انسان ها باشند که گناه نکنند وگرنه، نه تنها اعمال آن ها سرمشق زندگی پیروانشان نخواهد بود، بلکه گنه کاران هم در گناه کردن عذر خواهند داشت.

2- الوصمة: ننگ، رسوایی، عار. دَنَّسَ: آلوده کرد. الوزر: گناه. یعنی: پس ایشان را از ننگ سهو و خطا منزه کرده؛ همچنان که دامن عصمت ایشان به گناه نیز آلوده نشده است.

3- و با معجزات خارق العاده، آن ها را تأیید کرد تا گفته نشود که این معجزات سحر و جادو است.

4- ظاهراً مصراع اول باید به این صورت باشد: وَلَمْ یُدْرَ مَا دَلَّتْ عَلَی صِدقِ قَوْلِهِمْ. یعنی: هرگاه برای عقل، امر و نهیی نباشد؛ دلیلی بر صدق گفتار پیامبران پیدا نمی شود. توضیح: مقصود این است که اگر عقل در انسان حاکم نباشد؛ انسان نمی تواند درستی گفتار پیامبران را بفهمد؛ اما اگر انسان عقل را حکم قرار دهد؛ یقیناً به صحت گفتار آنان پی خواهد برد.

وَ مَنْ قالَ لِلنّاسِ انْظُرُوا فِي ادّعائِهِمْ *** فَإِنْ صَحَ فَلْيَتْ الْعَبْدُ وَ الْحُرُّ (1)

وَلَوْ أَنَّهُمْ فِيمَا لَهُمْ مِنْ مَعَاجِزَ *** عَلى خَصْمِهِمْ طُولُ الْمَدَى لَهُمُ النّصْرُ (2)

لغَالَى بِهِمْ كُلُّ الأَنامِ وَ أَيْقَنُوا *** بأَنَّهُمُ الأَرْبابُ وَالْتَبَسَ الأَمْرُ (3)

لِذلِكَ طَوْراً ظافِرِينَ تَراهُم *** وَ آخَرُ فِيهِمْ يَنْشَبُ النّابُ وَ الظُّفْرُ (4)

كَذلِكَ تَجْرِي حِكْمَةُ اللهِ فِى الْوَرَى *** وَ قُدْرَتُهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ قَدْرٌ (5)

وَ كانَ خِلافَ اللُّطْفِ واللطف واجبٌ *** إذا من نبيٍّ أو وَصِيّ خَلا فَصْرٌ (6)

1- و کسی که به مردم گفت در ادعای ایشان بنگرید؛ پس اگر ادعایشان درست باشد؛ باید بنده و آزاد از ایشان تبعیّت کنند

2- و اگر ایشان در طول روزگار، معجزه هایی علیه دشمنانشان داشتند، پیروزی از آن ایشان بود

3- غَالی: مبالغه کرد، اغراق گفت. الأنام: مردمان. یعنی: هر آینه، همهٔ مردم نسبت به ایشان مبالغه کرده و یقین کرده اند که ایشان اربابند و حال آن که امر بر آنان مشتبه شده است

4- طَور: بار، دفعه. نَشِبَ الظِّفر في اللّحم: ناخن در گوشت فرو رفت. یعنی: به همین جهت، یک بار ایشان را پیروز می بینی و بار دیگر می بینی که دشمنان آنان، با چنگ و دندان به مقابله آن ها برخاسته (و آنان را مغلوب کرده اند).

5- (در جواب باید گفته شود که) این چنین، حکمت خداوند در میان خلایق جاری می شود و قدرت او در هر چیزی تا حد و اندازهٔ (خاصی) جاری می شود.

6- هرگاه از پیامبر یا وصیّ (پیامبر) عصر و زمان های خالی باشد، خلاف لطف است؛ در حالی که لطف واجب است توضیح: لطف و مهر گسترده خدا و نیز حکمت بی انتهای او، ایجاب می کند که در هر عصر و زمانه ای، رهبری آسمانی برای هدایت انسان ها وجود داشته باشد؛ زیرا خدایی که در آفرینش آدمی از کوچک ترین ریزه کاری ها دریغ نورزیده و به لطف ویژه خویش، همه نیازهای انسان را تأمین کرده، تا آن جا که بر بالای چشم ابروانی رویانده که عرق شور و تلخ و گرد آلوده پیشانی، دیدگان آدمی را نیازارد و مژه ها را آفرید تا با چترافشان آن ها، چشم هم زیباتر و هم محفوظ تر بماند و... آیا ممکن است خدایی چنین مهربان، جامعهٔ انسانی را لحظه ای بی سرپرست و رهبر واگذارد؟ آیا وجود پیشوایی که بتواند جامعه را در ارتباط با خدای متعال به سوی سعادت دنیوی و اخروی رهبری کند، در پیکره اجتماع اهمیّتی کمتر از ابرو و مژه در پیکره آدمی دارد؟

أَيُنْشِيءُ لِلإِنْسَانِ خَمْسَ جَوارِحَ *** تَحُسُّ وَ فِيها تُدْرَكُ الْعَيْنُ وَالأثرُ (1)

وَ قَلباً لَها مثل الأمير يَرُدُّها *** إذَا أَخْطَأت في الحس وَاشْتَبَه الأَمْرُ (2)

وَ يَتْرُكُ هَذَا الْخَلْقَ فِي لَيْل ضَلّةٍ *** بِظَلْمائِهِ لا تَهْتَدِي الأَنْجُمُ الزُّهْرُ (3)

فَذَلِكَ أَدْهَى الدّاهِياتِ وَ لَمْ يَقُلْ *** بِهِ أَحَدٌ إلا أَخُو السّفَهِ الْغَمْرُ (4)

1- الجوارح (جمع الجارحة): عضو، اندام. یعنی: آیا خدایی که برای انسان پنج عضو می آفریند تا با آن ها حسّ کند و جسم و اثر آن را ادارک کند.

2- و قلبی را برای آن اعضاء می آفریند تا هرگاه در ادراکشان خطا کنند و امر مشتبه شود؛ همانند پادشاهی آن ها را از خطا باز دارد.

3- الضّلّة: گمراهی. الزُّهْر (جمع الأزهر و الزهراء): درخشان یعنی: آن گاه این خلق را در شب تیره ای که در ظلمت های آن ستارگان درخشان هم ره به جایی نمی برند، رها می کند؟

4- الداهیة: سختی و بلا، کار سخت و دشوار، امر بزرگ قرآن کریم می فرماید: (بَلِ السّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السّاعَةُ اَدْهی وَ اَمَرُّ): " بلکه قیامت وعده گاه آن ها است و آن بلیه بزرگتر و تلخ تر است". اخو السّفه: سفیه، نادان. الغَمْر والغِمْر والعُمْر: بی تجربه، ناآزموده کار. یعنی: این (یعنی این که خداوند رحیم و رؤف، انسان را بدون راهنما و هدایتگر رها کند) بزرگ ترین بلیّه ای است که جز انسان نادان و بی تجربه آن را نمی گوید. توضیح: گویی ناظم در این ابیات مناظرهٔ هشام بن حکم، یکی از شاگردان امام صادق - علیه السّلام - با عمرو بن عبید معتزلی را که در زمینه ضرورت وجود امام انجام گرفته، به نظم در آورده است. " هشام می گوید: روز جمعه وارد بصره شدم؛ به مسجد رفتم. عمرو بن عبید در مسجد نشسته بود و گروه زیادی گرد او حلقه زده بودند و از او پرسش هایی می کردند من در آخر جمعیت میان آن ها.نشستم هر کس سؤالی می کرد؛ من نیز به عمرو رو کرده گفتم: ای دانشمند ! من اهل این شهر نیستم؛ اجازه می دهی سؤالی مطرح کنم ؟ گفت هر چه می خواهی، بپرس. گفتم: آیا چشم داری؟ گفت: مگر نمی بینی چشم دارم، این چه سؤالی است ؟ گفتم: پرسش های من همین گونه است ! گفت! بپرس، گرچه پرسش هایت بی فایده است. گفتم: چشم داری؟ گفت: دارم گفتم با چشم چه می کنی؟ گفت: با آن دیدنی ها را می بینم و رنگ و نوع آن ها را تشخیص می دهم. گفتم: آیا زبان هم داری؟ گفت: دارم. گفتم با آن چه می کنی؟ گفت: طعم و مزه غذاها را تشخیص می دهم. گفتم: آیا شامه و نیروی بویایی داری؟ گفت آری ! گفتم با آن چه می کنی ؟ گفت با آن بوها را استشمام کرده؛ بوی خوب را از بد تمیز می دهم. گفتم: آیا گوش هم داری؟ گفت آری ! گفتم با آن چه کار انجام می دهی ؟ گفت: صداها را می شنوم و از هم تمیز می دهم گفتم: آیا جز از این ها قلب هم داری؟ گفت: دارم. گفتم: با آن چه می کنی ؟ گفت: اگر دیگر اعضاء و جوارح من، دچار شک و تردید شوند؛ قلب، شک و تردید آن ها را بر طرف می سازد؛ زیرا روشن است که گاهی حواس پنجگانه انسان، به اشتباه می افتد و برای بر طرف کردن اشتباه های آن ها، به قلب مراجعه می نمایم تا آن ها را از اشتباه بیرون آورم. هشام می گوید: هنگامی که عمر و این را گفت؛ من هم گفته او را تأیید کردم و گفتم: آری خدای متعال برای راهنمایی اعضاء و حواس انسان و رفع اشتباه و خطای آن ها، " قلب " را آفریده است. ای دانشمند ! آیا صحیح است بگوییم خدایی که چشم و دیگر اعضای انسان را بدون راهنما نگذاشته؛ چنین خدای حکیم و مهربانی، مسلمانان را پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بدون راهنما و پیشوا گذارده تا در نتیجه، مردم در شک و تردید و اختلاف ها بمانند و به انحراف و نابودی کشیده شوند ؟ آیا هیچ فکر و اندیشهٔ سالمی این مطلب را قبول می کند ؟ ".

فَأَنْتَجَ هذا الْقَوْلُ إِنْ كُنْتَ مُصْغِياً *** وجُوبَ إمام عادِلٍ أَمْرُهُ الأمْرُ (1)

وَ إِمْكَانَ أَنْ يَقْوَى وَإِنْ كَانَ عَائِباً *** عَلَى رَفْعَ ضَرّ النّاسِ إِنْ تالَهَا الضّرُّ (2)

ص: 221

1- أصفى إلى حديثه: سر خود را خم كرد و به گفتار وى به خوبى گوش فرا داد. يعنى: اگر به دقّت گوش كنى؛ نتيجه اين گفتار اين است كه واجب است (در هر عصر و زمانى) امام عادلى كه فرمان او فرمان است، وجود داشته باشد

2- قَوِيَ - على الأمر: بر آن كار نيرومند و توانا شد. الضّرّ والضُرّ: ضرر رساندن، آسيب رساندن. يعنى: نتيجه (ديگر) اين سخن اين است كه اين امام عادل، اگر چه غايب هم باشد؛ بايد در صورتى كه به مردم ضرر و آسيبى برسد، به بر طرف كردن آن قادر و توانا باشد.

وَإِنْ رُمْتَ نَجْحَ السُّولِ فَاطْلُبْ مَطالِبَ *** السُّؤْلِ فَمَنْ يَسْلُكْهُ يَسْهَلْ لَهُ الْوَعْرُ (1)

فَفِيهِ أَقَرَّ الشّافِعِيُّ ابْنُ طَلْحَةَ *** بِرَأْيِ عَلَيْهِ كُلُّ أَصحابِها قَرُّوا (2)

وَ جادَلَ مَنْ قَالُوا خِلافَ مَقَالِهِ *** فكانَ عَلَيْهِمْ فِي الْجِدالِ لَهُ النَّصْرُ (3)

وَ كَمْ فَضَّ حَمُوئيكُم مِنْ فَرائِدَ *** مِنَ الدُّرِ لَمْ يَسْعَدْ بِمَكْنُونِها الْبَحْرُ (4)

فَرائِدُ سِمْطَينِ الْمَعَانِي بِدُرُها *** تَحَلّتْ لأَنَّ الْحَلْيَ أَبْهَجَهُ الدُّرُّ (5)

1- رُمْتَ: قصد کردی. الوعر: دشوار، زمین ناهموار. یعنی اگر موفقیّت در سؤال را قصد کرده ای (یعنی اگر دنبال پاسخ صحیح و قانع کننده ای هستی) کتاب مطالب السؤل را طلب کن؛ چرا که هر کس در وادی این کتاب حرکت کند؛ پیمودن راه های دشوار و ناهموار برای او آسان می شود توضیح: مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، نام کتابی است تألیف ابو سالم کمال الدین محمد بن طلحه شافعی که در آن طی دوازده،باب، راجع به امامان دوازده گانه شیعه سخن گفته است.

2- ضمیر "فیه" به "مطالب السؤل" بر می گردد. قَرّ: أَقَرَّ، اعتراف و تصدیق کرد. یعنی: در این کتاب ابن طلحه شافعی به ایده ای (در مورد آن حضرت) اعتراف کرده که همه اصحابش آن را نیز تصدیق کرده اند

3- و با کسانی که بر خلاف گفته اش سخن گفته اند، به مناظره و مجادله برخواسته و در این جدال برایشان پیروز شده است

4- فَضّ الشیء: آن چیز را شکست و شکسته های آن را پراکنده کرد. فرائد (جمع فریده): گوهر مانند. گران بها، مروارید، یگانه، بی مانند یعنی: حموئی شما چه گوهرهای گران بهایی را (در لابلای کتاب خویش) پراکنده است که دریا سعادت نگهداری و حفظ آن را نداشته است.

5- تحلّت: با زیور شد. الحلی: زیور و زینت از معدنیّات یا از سنگ یعنی: کتاب "فرائد السمطین" با گوهر گران بهایی که در آن است، آراسته شده؛ چرا که در باعث زیبایی و شگفت انگیز شدن زیور و زینت می شود. توضیح: فرائد السمطین نام کتاب ارزشمندی است تألیف ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن علی بن محمد حموئی جوینی خراسانی (644 - 730 ه- ق) که آن را در فضائل علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) و فرزندان مطهّر صدیقه طاهره - علیه السّلام - نوشته است.

فَوَكِّلْ بِها عَيْنَيْكَ فَهْيَ كَواكِبُ *** بدُرٍّ بِها أَعْيانِي الْعَد وَالْحَصْرُ (1)

وَ رِدْ مِنْ يَنابيع الْمَوَدّةِ مَوْرداً *** بِهِ يَشْتَفِي مِنْ قَبْل أَنْ تُصْدَرَ الصّدْرُ (2)

وَ فَتِّشْ عَلَى كَنْزِ الْفَوائِدِ فَاسْتَعِنْ *** بِهِ فَهُوَ نِعْمَ الدُّخْرُ إنْ أَعْوَزَ الدُّخْرُ (3)

ص: 223

1- دیدن این معانی زیبا را به چشم (دل) و اگدار پس این معانی، همچون ستارگان بی شماری هستند که گوهر گران بهایی را در بر گرفته اند. توضیح: ظاهراً مقصود ناظم از " درّ " امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشّریف - باشد.

2- " رِدْ " فعل امر است از مادهٔ " وَرَدَ: وارد شد ". مَوْرِد: آبشخور. إشتفی بکذا: بدان شفا یافت. صَدَرَه: به سینه او زد. یعنی: با (استفاده) از کتاب " ینابیع المودة " در آبشخوری وارد شو تا بدینوسیله قبل از آن که دست رد به سینهٔ مخالف بزنی، شفا یابی توضیح: ینابیع المودّة نام کتاب ارزشمندی است تألیف سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (1220 - 1294 ه-. ق) که در آن مؤلّف فضائل و مناقب اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السّلام - را با استناد به مدارک معتبر اهل سنت، ذکر می کند. این کتاب تاکنون بارها به چاپ رسیده است.

3- فتّشه: در آن تأمل و ژرف نگری کرد. أعوَزَ: بسیار نیازمند شد، تهی دست شد. یعنی: بررسی و تأملی در کتاب "کنزالفوائد " بکن و از آن کمک گیر؛ چرا که آن خوب ذخیره ای است، اگر اندوخته به پایان رسد؛ (یعنی، در صورت در دسترس نبودن منبعی دیگر در بارهٔ بقیة الله الاعظم، این کتاب هم منبع خوبی خواهد بود). توضیح: کنز الفوائد نام کتابی است تألیف ابوالفتح محمد کراجکی

وَ لاحِظَ بِهِ مَا قَدْ رَواهُ الْكَراجِكِي *** مِنْ خَبَرِ الْجَارُودِ إِنْ أَغْنَتِ النُّذْرُ (1)

وَ قَدْ قِيلَ قِدْماً فِي ابْنِ خَوْلَةَ أَنَّهُ *** لَهُ غَيْبَةٌ وَالْقَائِلُونَ بِها كُثْرٌ (2)

وَ فِي غَيْرِهِ قَدْ قال ذلِكَ غَيْرُهُمْ *** وَ ما هُمْ قَلِيلٌ فِي الْعِدادِ وَلانَزْرٌ (3)

و ما ذاك إلا لِلْيَقِين بقائمٍ *** يَغِيبُ وَ فِي تَعْيِينِهِ الْتَبَسَ الأَمْرُ (4)

1- النُّذُر (جمع النذير): بیم دهنده. - یعنی: چنان چه بیم دهندگان تو را بی نیاز م یکنند (و به عبارت دیگر اگر سخن بیم دهندگان در تو اثر می کند)؛ پس آن چه را کراجکی از خبر جارود روایت کرده، ملاحظه کن. توضیحات: الف- کراجکی، مؤلف کتاب کنز الفوائد است. ب- ظاهراً مقصود از جارود، در این بیت، همان کسی است که فرقهٔ جارودیه بدو منسوب است

2- القِدم: زمان قدیم. الکُثر: بسیار. یعنی: از قدیم گفته شده که برای "ابن خوله " غیبتی است و قائلین به این غیبت هم بسیارند. توضیح: ابن خوله همان محمد بن حنفیه فرزند علی بن البیطالب - علیه السّلام - است

3- النَزر: کم، اندک. کم یعنی: در بارهٔ غیر او هم دیگران چنین مطلبی را گفته اند؛ در حالی که تعدادشان کم و اندک نیست

4- در این بیت: " یغیب " صفت است برای " قائم " یعنی: و این نیست مگر به جهت یقین داشتن به قائمی که غایب می شود در حالی که در تعیین آن شخص، امر مشتبه شده است. توضیح: خلاصهٔ مفهوم سخن ناظم در این بیت و دو بیت قبل از آن، این است که: این که افراد زیادی معتقدند که " ابن خوله " و یا افراد دیگری غایب شده اند و بعداً هم ظهور خواهند کرد؛ خود، بهترین دلیل بر قطعی بودن غیبت آن منجی عالم بشریت است لیکن در تعیین مصداق، امر بر آنان مشتبه شده و دیگران را به جای مهدی موعود برگزیده اند.

وَكَمْ جَدّ فِي التَّفْتِيشِ طَاغِي زَمَانِهِ *** لِيُفْشِيَ سِرَ اللهِ فَانْكَتَمَ السِّرُّ (1)

1- طغیانگر زمانش در جستجوی (یافتن) او جدیت و تلاش فراوان کرد تا راز خدا را افشا کند؛ اما این راز همچنان پنهان ماند. توضیح: مقصود ناظم از طغیانگر زمان حضرت مهدی - علیه السّلام - معتضد خلیفهٔ عباسی است که برای دستگیری و نابودی آن حضرت، اقدامات فراوان انجام داد؛ ولی هیچ کدام به نتیجه نرسید. معتضد پس از آن که سه نفر را به سامراء گسیل داشت و به آن ها مأموریت داد تا به خانه امام هجوم برند و سر مبارک آن حضرت را برایش بیاورند ولی این توطئه به شکست انجامید؛ اقدامات گسترده ای را جهت دستگیری و نابودی امام به عمل آورد. او گروه مسلحی را مأمور ترور آن حضرت که در آن هنگام به ظاهر کودکی بیش نبود، کرد؛ این گروه به خانه امام هجوم آورده و هنگامی که وارد خانه شدند؛ صدای دلربای قرائت قرآن را از درون سرداب شنیدند؛ بر در سرداب به انتظار ایستاده و به شدّت مراقب بودند تا امام - علیه السّلام - از سرداب خارج نشود؛ در حالی که فرمانده آنان بر در سرداب ایستاده بود تا همه افرادش به او بپیوندند؛ ناگهان امام از در سرداب خارج شد و از کنار آنان گذشت هنگامی که امام علیه السّلام - از دید آن ها خارج شد؛ فرمانده، فرمان ورود به سرداب را صادر کرد. لشکریان گفتند: مگر او از کنار تو نگذشت ؟ فرمانده گفت: کسی را ندیدم! چرا گذاشتید، برود ؟ گفتند: ما گمان کردیم، تو او را می بینی آری ! خداوند برای حفظ جان ولیش، فکر آن مزدور را در لحظه خروج امام از سرداب، به جای دیگر، به گونه ای مشغول می کند که متوجه وجود مبارک امام - علیه السّلام - نمی شود

وَ حاوَلَ أَنْ يَسْعَى بِإِطْفَاءِ نُورِهِ *** وَ ما رِبْحُهُ إِلا النّدامَةُ وَ الْخُسْرُ (1)

و ما ذاك إلّا أَنَّهُ كانَ عِنْدَهُ *** مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِينَ فِي شَأْنِهِ خُبْرٌ (2)

وَ حَسْبُكَ مِنْ هذا حَدِيثٌ مُسَلْسَلٌ *** لعائِشَةَ يُنْهِيهِ أَبْناؤُها الْغُرُّ (3)

1- و تلاش کرد تا نور او را خاموش کند؛ لیکن بهره اش از این تلاش جز پشیمانی و زیان، چیز دیگری نبود.

2- همهٔ توطئه ها و تلاش هایی که از جانب آن سلطان ظالم، به عمل آمد، فقط برای این بود که آن حاکم ستمگر، از جانب آن خاندان هدایتگر (یعنی ائمه معصومین - علیهم السّلام -) در مورد آن حضرت، خبرهایی داشت

3- أَنْهَى الأَمْرَ إلى الحاكم: آن کار را به حاکم خبر داد و او را از آن آگاه کرد. الغُرّ (جمع الأغَرّ): نجیب، بزرگوار. یعنی: در این باره حدیث مسلسلی که از عایشه رسیده که در آن، فرزندان بزرگوارش را از این امر آگاه می کند، تو را کفایت است توضیح: " حدیث مسلسل حدیثی است که تمامی یا بیشتر افراد سلسله سند تا به معصوم، همنام یکدیگر باشند، یا تمامی روات، اهل یک شهر باشند، یا هنگام روایت همگان دارای خصوصیت مشابهی در گفتار یا کردار باشند، یا هر یک از روات از پدر خویش نقل نموده باشد؛ مثل: أخبرني فلان (والله) که لفظ مزبور در یکان یکان افراد سلسله سند تکرار شده باشد. یا أخبری أبي، قال أخبرني أبي الخ ".

بِأَنّ النّبِيّ الْمُصْطَفَى كان عِنْدَها *** وَ جِبرِيلَ إذْجاءَ الْحُسَينُ وَلَمْ يَدْرُوا (1)

فَأَخْبَرَ جِبْرِيلُ النّبِيّ بِأَنّهُ *** سَيُقْتَلُ عُدواناً وَ قاتِلهُ شِمْرُ (2)

وَ أَنّ بَنِيهِ تِسْعَةٌ ثُمّ عَدّهُمْ *** بِأَسْمَائِهِمْ وَ التّاسِعُ الْقائِمُ الطّهِر (3)

وَ أَنْ سَيُطِيلُ اللهُ غَيْبَةَ شَخْصِهِ *** وَ يَشْفِي بِهِ مِنْ بَعْدِ غَيْبَتِهِ الْكُفْرُ (4)

و ما قالَ فِي أَمْرِ الإمامةِ أَحْمَدُ *** وَ أن سَيَلِيهَا اثْنَانِ بَعْدَهُم عَشْرٌ (5)

فَقَدْ كادَ أَنْ يَرْوِيهِ كُلُّ مُحَدِّثٍ *** وَ ما كَادَ يَخْلُو مِنْ تَواتُرِهِ سِفَرٌ (6)

1- (و حدیث این است:) پیامبر مصطفی (صلی الله علیه و آله) و جبرئیل نزد عایشه بودند که ناگهان حسین (علیه السّلام) وارد شد، در حالی که آن ها نمی دانستند

2- پس جبرئیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر داد که حسین (علیه السّلام) از روی ظلم و ستم کشته خواهد شد و قاتلش هم شمر است

3- الطَّهِر: پاک، پاکیزه، جمع آن أطهار است. یعنی: و نیز به آن حضرت خبر داد که فرزندانش نه نفرند؛ سپس آن ها را با ذکر اسامیشان بر شمرد در حالی که نهمین آنان قائم مطهر است

4- و خبر داد به این که خداوند غیبت شخص آن حضرت را طولانی خواهد کرد و پس از (پایان) غیبتش به وسیلهٔ او کفر را درمان (ریشه کن) خواهد کرد.

5- و آن چه احمد (صلی الله علیه و آله) در امر امامت بیان فرموده است که بعد از او، دوازده نفر بر مسند امامت خواهند نشست.

6- سفر: کتاب، جمع آن اسفار است. قرآن کریم می فرماید: (مَثَلُ الّذِينَ حُمِّلُوا التّوْرَاةَ ثُمّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا). "وصف حال آنان که تحمّل (علم) تورات کرده؛ خلاف آن عمل نمودند؛ در مثل به حماری ماند که بار کتاب ها بر پشت کشد (و از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد) ". یعنی: تقریباً هر محدثی آن را روایت کرد و تقریباً هیچ کتابی نیست که این حدیث را به طور متواتر ذکر نکرده باشد

وَ فِي جُلِّها أَنَّ الْمُطِيعَ لأمْرِهِمْ *** سَيَنْجُو إِذا ما حَاقَ فِي غَيْرِهِ الْمَكْرُ (1)

فَفِي (أَهْلُ بَيْتِي فُلْكُ نُوحٍ) دَلالةٌ *** عَلَى مَنْ عَناهُمْ بِالإِمَامَةِ يَا حِبْرُ (2)

1- جُلٌ: معظم، بیشتر. حاقَ: احاطه کرد. یعنی: در بیشتر این کتاب ها آمده که فرمانبردار از ایشان، نجات خواهد یافت در آن هنگامی که مکر و حیله (مکّاران)، دیگران را فرا گیرد.

2- عناه الأمر: آن کار او را بی آرام ساخت و اندوهگین نمود. یعنی: ای دانشمند ! آن حدیثی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - در آن فرموده: " اهل بیت من همچون کشتی نوح اند "، دلیلی است، علیه کسی که امامت [ایشان] آرام و قرار را از او گرفته است. توضیح: در کتاب معارف اسلامی 2 دربارهٔ حدیث سفینه نوح آمده است: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: (إِنَّ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِي أُمَّتِي كَمَثَلِ سَفِينَةُ نُوحُ فِي قَوْمِهِ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ) مثل اهل بیت من در میان امّتم، مانند کشتی نوح است؛ هر کس به آن کشتی در آمد، نجات یافت و هرکس به آن پناه نبرد، غرق گردید. این حدیث از احادیث متواتر است و از شهرت عظیمی میان محدّثان برخوردار می باشد؛ کافی است بدانیم مرحوم " میر حامد حسین " مؤلّف کتاب "عبقات الأنوار" این حدیث را از نود نفر از دانشمندان اسلامی که همگی از مشاهیر علمای اهل تسنن بوده اند، نقل کرده است و مرحوم " سید هاشم بحرینی" در کتاب " غاية المرام"، این حدیث را با یازده سند، از دانشمندان اهل تسنّن و باسی و نه سند از دانشمندان شیعه نقل می کند. بررسی مفاد حدیث: از این که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله) مقام و موقعیّت اهل بیت" را با ترسیم مثال "کشتی نوح " بیان کرده است، معلوم می شود که پیروی از آنان مایه نجات و مخالفت با آنان موجب نابودی است و چون در این حدیث، قیدی به چشم نمی خورد؛ پیروی در همهٔ مسائل، اعم از حلال و حرام و مسائل سیاسی و اجتماعی را شامل می شود و به حکم این حدیث، سخن و رأی اهل بیت را باید بدون استثناء پذیرفت و از آن پیروی کرد. از این حدیث، عصمت و مصونیت اهل بیت از خطاء و گناه نیز استفاده می شود؛ زیرا اگر آنان معصوم و مصون از خطا و گناه نبودند؛ رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله) با این کلیّت و شمول و اطلاق مردم را به پیروی از آنان و پناه بردن به آنان امر نمی فرمود. " اهل بیت " کیانند ؟ در عرف و لغت " اهل بیت " و خانواده مرد، به کسانی گفته می شود که اعضاء جامعه کوچک منزل وی می باشند؛ مانند زن و پسر و دختر و خدمتکار که جمعاً در شعاع زندگی مرد سرپرست خانه، زندگی می کنند و گاهی در معنی اهل بیت، تعمیم داده؛ این کلمه را در خویشاوندان نزدیک مانند پدر و مادر و برادر و خواهر و فرزند و عمو و عمه و دائی و خاله و فرزندان آنان استعمال می کنند؛ ولی مراد از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و اله) در قرآن و حدیث، هیچ یک از این دو معنی نیست؛ زیرا طبق روایات قطعی که در کتاب های شیعه و سنّی نقل شده " اهل بیت " نام موهبتی است که به پیامبر (صلی الله علیه و اله) و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیه السّلام - اختصاص دارد و بنابر این، اهل خانه و خویشاوندان دیگر پیامبر - صلّی الله علیه و آله گرچه به حسب عرف و لغت اهل بیت شمرده شوند، اما " اهل بیت " به این معنا نیستند حتی خدیجه کبری که گرامی ترین زنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) و مادر فاطمه (سلام الله علیها) است و همچنین ابراهیم که پسر صلبی پیامبر (صلی الله علیه و اله) است، در شمار اهل بیت نیستند. آری، به موجب همین روایات و روایات دیگر، نه امام، از دوازده امام که فرزندان امام حسین علیه السلام و از اهل اویند، از اهل بیت می باشند؛ بنابر این، اهل بیت همان چهارده معصوم هستند و معمولاً " اهل بیت پیغمبر " به سیزده تن که بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و عترت آن حضرت هستند، گفته می شود. اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و اله) در اسلام، فضائل و مناقب بسیار و مقامات غیر قابل معارضه و رقابتی دارند که مهم ترین آن دو مقام است: 1) به موجب آیه شریفه: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) مقام عصمت و طهارت دارند و به مقتضای این مقام، هرگز گناه و خطا از ایشان سر نمی زند. 2) به موجب حدیث قطعی " ثقلین " اهل

بیت و عترت همیشه با قرآن کریم هستند و هرگز میان آن ها و کتاب خدا جدائی نمی افتد و در نتیجه، در فهم معنای قرآن کریم و مقاصد دین مبین، دچار لغزش و خطا نمی شوند. لازمهٔ این دو مقام آن است که قول و فعل اهل بیت – علیهم السّلام – در اسلام حجت باشد چنان که عقیده شیعه همین است و از حدیث " سفینة نوح " هم، همین موضوع استفاده می شود."

فَمَنْ شَاءَ تَوْفِيقَ النُّصُوصِ وَ جَمْعَها *** أَصابَ وَبِالتَّوْفِيقِ شَدَّ لَهُ أَزْرٌ (1)

1- وَفَّقَ بنی النقیضـین: نظرهای مخالف را با هم وفق داد. و وَفَّقَ الأمْرَ: کار را درست و جور کرد، آن را سازگار گردانیـد. النصوص (جمع النصّ): متون. در این بیت مقصود از " النصوص" أحادیث است. أزر پشت. در فرهنگ لغات قرآن می نویسـد: " أزر ": نیرو، قوت شدید. " أزر " در اصل به "ازار" گفته می شود و آن به معنی لباس است و ازر به معنی پشت نیز می باشد. در لسان العرب کلمهٔ " ازر " به معنی قوّت، پشت و ضـعف آمـده است. و گفته کسـی که قوّت معنی کرده مراد آن است که نیروی مرا محکم گردان. و آن که پشت معنی کرده؛ یعنی، پشت مرا قوی گردان و کسـی که از آن ضـعف را اراده کرد؛ یعنی، ضـعف مرا قوی گردان خلیل و ابو عبیده گفته؛ به معنی پشت". أُشْدُدْ به أزری: یعنی، پشت مرا (به هارون که برادر من است) قوی و محکم گردان. یعنی: کسـی که بخواهد بین متون هماهنگی ایجاد کند و آن ها را با یکدیگر جمع کند، به مقصد می رسد و با این هماهنگی پشت او محکم می شود

وَأَصْبَحَ ذَا حَزْمٍ بِنُصْبٍ وَ لاتَنا *** لِرَفْعِ الْعَمَى عَنا بِهِمْ يَجْبُرُ الْكَسْرُ (1)

وَ آخِرُهُمْ هذا الذي قُلْتَ إنّهُ *** تَنازَعَ فِيهِ النّاسُ وَاشْتَبَهَ الأمرُ (2)

وَ قَوْلُكَ إنّ الْوَقْتَ داع لِمِثْلِهِ *** إذا صَحَّ لِمْ لا ذُبَّ عَنْ لبِّهِ القِشرُ (3)

وَ قَوْلُكَ إنّ الإخْتِفاءَ مَخافَةً *** مِنَ الْقَتْلِ شَيءٌ لا يُجَوْزُهُ الحِجرُ (4)

1- لاتَ- كوتاً: خبر داد بی آن که از او خبری پرسیده شود. نصب: رنج و مشقت. جَبَرَ - جَبْراً و عِبارَةً العظم: استخوان را شکسته بندی کرد. کَسر: شکستگی. یعنی: (آن گاه) با زحمت و مشقتی (که متحمل شده به امامت ائمه معصومین - علیهم السّلام -) مطمئن می گردد و برای بر طرف کردن نقاط ابهام، ما را نیز (از نتیجه کار خویش) با خبر می کند و به واسطهٔ ایشان (ائمه معصومین - صلوات الله علیهم -) است که شکستگی های بوجود آمده در دین درمان می شود

2- آخرین ایشان همان کسی است که گفتی: مردم در بارهٔ او با یکدیگر نزاع کرده و امر مشتبه شده است.

3- ذَبّ عنه: راند و باز داشت. یعنی: و این که گفتی؛ زمان همانند او را می طلبد؛ هرگاه صحیح باشد پس چرا آن حضرت ظاهر نمی شود ؟

4- الحِجر: عقل یعنی: و این که گفتی؛ پنهان شدن (آن حضرت) بواسطهٔ ترس از کشنده شدن، چیزی است که عقل آن را تجویز نمی کند.

فَقُلْ لِي لِماذا غابَ فِي الْغَارِ أَحْمَدُ *** وَ صاحِبُهُ الصِّدِّيقُ إِذْ حَسُنَ الْحِذْرُ (1)

وَلِمْ أُمِرَتْ أُمُّ الْكَلِيمِ بِقَذْنِهِ *** إلى نِيلِ مِصْرَ حِينَ ضَاقَتْ بِهِ مِصْرُ (2)

وَكَمْ مِنْ رَسُولٍ خافَ أَعْدَاءً فَاخْتَفَى *** وَكَمْ أَنْبِياءٍ مِنْ أعادِيهِم فَرّوا (3)

أَيَعْجِزُ رَبُّ الْخَلْقِ عَنْ نَصْرِ دِينِهِ *** عَلَى غَيْرِهِم كَلاً فَهذا هُوَ الْكُفْرُ (4)

و هَلْ شارَكُوه فِي الَّذِي قُلْتَ إنّه *** يَؤُولُ إلَى جُبْنِ الإمامِ وَ يَنْجَرُّ (5)

فَإن قُلتَ هذا كانَ فيهِمْ بِأَمْرِ مَنْ *** لَهُ الأمْر في الألوانِ والحَمدُ والشُّكر (6)

1- حِذْر و حَذَر: ترسیدن، پرهیز کردن. یعنی: (جواب این است که) به من بگو چرا احمد - صلّی الله و علیه و آله - و دوستش (ابوبکر) صدیق، در غار پنهان شدند؛ در آن هنگامی که پرهیز و ترس نیکو بود؟

2- و چرا به مادر (موسای) کلیم فرمان داده شد تا موسی را در (رود) نیل بیفکند؛ در آن هنگامی که مصر بر او تنگ شده بود ؟

3- و چه بسا رسولی که از دشمنانش ترسید و پنهان شد و چه بسیارند پیامبرانی که از دست دشمنانشان گریختند. توضیح: " أعداه " در اصل " أعداءه " بوده که به جهت ضرورت شعری الف ممدود به مقصور تبدیل شده است

4- آیا پرو درگار خلایق از یاری دینش عاجز است؟ هرگز این چنین نیست ! چرا که این (سخن عین) کفر است

5- شارَکَه: شریک او بود و شارَك فلاناً: فلانی را شریک کرد. یعنی: آیا پیامبران هم با او، در آن چه گفتی که به ترس امام منجر می شود، شریکند ؟

6- اگر (در جواب) بگویی که این (اختفای پیامبران) به فرمان کسی بوده که در هستی دارای فرمان است و همهٔ حمد و سپاس ها از آن اوست

فَقُلْ فِيهِ ما قَدْ قُلْتَ فِيهِمْ فَكُلُّهُمْ *** عَلَى ما أرادَ اللهُ أهواؤُهُمْ قَصْرُ (1)

وَ إظهارُ أَمْرِ اللهِ مِنْ قَبْلِ وَقْتِهِ ال *** مُؤَ جَّل لَمْ يُوعَدْ عَلَى مِثْلِهِ النّصْرُ (2)

وَلَيْسَ بِمَوْعُودٍ إذا قامَ مُسْرِعاً *** إِلَى وَقْتِ عِيسَى يَسْتَطِيلُ لَهُ الْعُمْرُ (3)

1- (در پاسخ می گویم) پس دربارهٔ او (یعنی حضرت مهدی - علیه السّلام -) نیز آن چه را در بارهٔ آنان گفته ای، بگو؛ چرا که همهٔ آنان خواسته هایشان منحصر است به آن چه خداوند آن را، اراده کرده است.

2- و آشکار کردن فرمان خداوند، قبل از وقت مشخص شدهٔ آن، بر مثل آن وعده نصرت داده نشده است

3- اگر او زود قیام کند؛ دیگر او (مهدی) موعود نخواهد بود؛ بلکه باید تا وقت (نزول) عیسی (علیه السلام) عمر او طولانی شود. توضیح: احادیث بی شماری در کتاب های علمای شیعه و سنی به چشم می خورد که در آن ها از نزول عیسی (علیه السلام) از آسمان در زمان قیام حضرت مهدی - علیه السّلام - خبر می دهند. بخاری در کتابش از ابی هریره روایت می کند که رسول خدا - صلّی الله علیه و آله - فرمود: (كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ اِبْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَ إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ) "چگونه هستید، هنگامی که فرزند مریم در میان شما باشد در حالی که امام هم از شما است " ؟ آیا جای شگفتی نیست که انسانی مدتی روی زمین زندگی کند؛ آن گاه به آسمان عروج کند و در آن جا هزاران سال زندگی کند، سپس به زمین فرود آید مخصوصاً با توجه به این که این انسان ویژگی هایی دارد که او را از دیگران متمایز می سازد. اوّلاً: او پیامبری از پیامبران الهی، آن هم از پیامبران اولوالعزم است ثانیاً: صاحب شریعت و کتاب آسمانی است. ثالثاً: بدون پدر آفریده شده. رابعاً: پیروان او امروزه، جمعیت انبوهی از ساکنان این کره خاکی را تشکیل می دهند و در میان آن ها از همه اقشار جوامع بشری از قبیل سلاطین و رؤسای جمهور و مستضعفان پا برهنه دیده می شوند. به هر حال عیسی علیه السّلام - مقدّس ترین انسان نزد مسیحیان است و طبیعی است که نزد دیگر ملل و نحل هم ناشناخته نیست؛ به خصوص نزد مسلمان که به تبعیت از قرآن کریم، از او به تقدّس و بزرگی و مجد و عظمت یاد می کنند. بنابر این، نزول عیسی مسیح - علیه السّلام - از آسمان به هنگام ظهور مهدی - علیه السّلام - و اقتدای آن پیامبر اولوالعزم الهی به او، می تواند دلیل محکمی بر حقانیت مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - باشد. و همین امر، چه بسا باعث شود که جمعیت انبوهی از پیروان راستین حضرت مسیح علیه السّلام - به تبعیت از پیشوای خودشان به حضرت مهدی -سلام علیه - اقتدا کنند و در زمرهٔ یاران آن حضرت قرار گیرند.

وَ إِنْ تَسْتَرِبْ فِيهِ لِطُولِ بَقَائِهِ *** أَجابَكَ إِدْرِيسُ وَ إِلْيَاسُ وَ الْخِضْرُ (1)

وَ مَكْثُ نَبِيِّ اللهِ نُوحٍ بِقَومِهِ *** كَذَا نَوْمُ أَهْلِ الْكَهْفِ نَصّ بِهِ الذِّكْرُ (2)

1- استراب به: رأی منه ما یریبه یعنی: و اگر به جهت طولانی شدن مدت زندگی آن حضرت، دربارهٔ او به شک افتاده ای؛ پس ادریس و الیاس و خضر - سلام الله علیهم - به تو پاسخ می دهند (یعنی عمر طولانی آنان می تواند دلیلی بر امکان طولانی شدن عمر آن حضرت باشد).

2- (یکی دیگر از دلایل امکان طولانی شدن عمر حضرت مهدی - سلام الله علیه -) درنگ طولانی نوح پیامبر در میان قومش و همچنین خواب اصحاب کهف است که قرآن کریم هم بدان تصریح کرده است. توضیح: قرآن کریم می فرماید: (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاَّ خَمْسِينَ عاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُونَ) "همانا ما نوح را به رسالت به سوی قومش فرستادیم و او نهصد و پنجاه سال در میان ایشان درنگ کرد (و خلق را به خداپرستی دعوت کرد؛ ولی اجابت نکردند) پس آن سیل خانمان برانداز آن ها را فرا گرفت (و همگی غرق شدند)، در حالی که ایشان، ستمگر بودند ". این آیه صراحت دارد بر این که حضرت نوح 950 سال مردم را به خداپرستی دعوت کرد؛ ولی آنان نپذیرفتند تا این که عذاب خدا بر آنان نازل شد امام صادق - علیه السّلام - فرمود: نوح دوهزار و سیصد سال (در دنیا) زیسته است؛ هشتصد و پنجاه سال آن، قبل از رسالتش، و نهصد و پنجاه سال هم قومش را (به خدا پرستی) دعوت کرد و پانصد سال هم بعد از آن که از کشتی پیاده شد؛ در حالی که آب ها به زمین فرو رفته بود. پس شهرها را بنا کرد و فرزندانش را در شهرها ساکن کرد.

وَ قَدْ وُجِدَ الدّجَالُ فِي عَهْدِ أَحْمَدَ *** وَ لَمْ يَنْصَرِمْ مِنْهُ إِلى السّاعَةِ الْعُمْرُ (1)

1- و دجّال در زمان احمد (صلی الله علیه و آله) وجود داشته در حالی که تا این ساعت عمر او هنوز به پایان نرسیده است. توضیح: " یکی از علایم ظهور آن حضرت که در بعضی روایات از نشانه های حتمی شمرده شده، خروج شخصی به نام "دجّال " است. وی یک طاغوت پرتزویر و حیله گر است که عدّه بسیاری را به دنبال خود می کشد. عده ای گویند که نام دجّال، صائد بن صید یا ابن صیاد است و برخی مخالف رأی ایشان را گفته اند. در کتاب های لغت، دجال، به معنی کذاب است و فعل آن را به معنی " آب طلا و آب نقره داده " نوشته اند. دجّال را در زبان های فرانسه و انگلیسی " آنتی کریست " نامیده اند که به معنی دشمن و ضد مسیح است. در صحیح مسلم در کلام رسول خدا (صلی الله علیه و اله) دجّال چنین توصیف شده است: " او مردی چاق، سرخ رو، با موی سر مجعد، و اعور است؛ چشمش همچون دانه انگوری است که بر روی آب قرار گرفته باشد. و امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضمن یک خطبهٔ طولانی فرمود: مهدی (علیه السلام) با یارانش از مکّه به بیت المقدس می آیند و در آن مکان بین آن حضرت با دجّال و ارتش او، جنگ واقع می شود. دجّال و ارتش او مفتضحانه شکست می خورند به طوری که از اوّل تا آخر آن ها، به هلاکت می رسند و دنیا آباد می شود و حضرت مهدی (علیه السلام) عدالت و قسط را در جهان به پا می دارد و طبق روایتی آن حضرت دجّال را در گناسه کوفه به دار می زند. بعضی از علما، چون شیخ صدوق رحمة الله علیهم - با استناد به پاره ای از روایات، از جمله روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) معتقدند که غرض و هدف الهی، بر این تعلق گرفته است که دجّال زنده باشد و کسی نتواند او را بکشد تا دجال آینده باشد با توجه به خصوصیاتی که ذکر شد و در بعضی موارد با هم اختلاف دارند. بعضی معتقدند: همان گونه که از ریشه لغت " دجّال " از یک سو و از منابع حدیث از سوی دیگر استفاده می شود؛ دجّال منحصر به فرد معینی نیست؛ بلکه عنوانی است کلی برای افراد پر تزویر و حیله گر که برای کشیدن توده های مردم به دنبال خود، از هر وسیله ای استفاده می کنند؛ چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: "هر پیامبری بعد از نوح قوم خود را از فتنه دجّال بر حذر داشت و من نیز شما را بر حذر می دارم "

وَ قَدْ عَاشَ عوج أَلْفَ عَامٍ وَ فَوْقَهَا *** وَ لَوْلا عَصا مُوسَى لأَخَرَهُ الدّهْرُ (1)

وَ مَنْ بَلَغَتْ أعمارُهُمْ فَوْقَ مِائَةٍ *** وَ ما بَلَغَتْ أَلْفاً فَلَيْسَ لَهُ حَصْرُ (2)

1- عوج هزار سال بلکه بیش از آن زندگی کرد و اگر عصای موسـی نبود؛ عمر او از این هم بیشتر می شد. توضیح: عوج بن عتق را برخی از مؤرخین از اساطیر به شمار می آورند

2- و کسانی که عمر آن ها بیش از صد سال بوده، در حالی که به هزار نرسیده، قابل شمارش نیستند.

وَ ما أَسْعَدُ السّردابَ فِي سُرّ مَنْ رَأَى *** وَ أَسْعَدُ مِنْهُ مَكَةُ فَلَهَا الْبِشْرُ (1)

1- چقدر میمون و خوش اقبال است، سرداب، در شهر سامراء و خوش اقبالتر از آن (شهر مقدّس) مکه است؛ چراکه بشارتها در بارهٔ این شهر داده شده است. توضیح: سیدهادی خسروشاهی دربارهٔ افسانهٔ سرداب می نویسد: "یکی از افسانه های موهومی که بعضی از نویسندگان اهل سنّت به شیعه نسبت می دهند، این است که گویا شیعه اعتقاد دارد " مهدی موعود " در سردابی در سامراء، پنهان شده و روزی از آن جا ظهور خواهد نمود! شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، ضمن پذیرفتن صحت احادیث منقول از پیامبراکرم (صلی الله علیه و اله)، درباره مهدی منتظر، طبق مقتضای طبیعت !، نیشی بر شیعه می زند و به نقل از " ابن کثیر می نویسد: مهدی آخرالزمان یکی از خلفای راشدین و امامان راستین است ولی او همان منتظری نیست که به پندار رافضه (!) در سرداب است و امیدوارند که او روزی از آن جا بیرون آید !" این افسانه ای است که شیخ بن باز آن را از قول " حافظ ابن کثیر " متوفی به سال (774 ه-. ق) نقل می کند و شیخ محسن العباد هم در کتاب خود، آن را می آورد و بعضی دیگر از نویسندگان معاصر هم، بدون بررسی دقیق و تحقیق لازم، آن را " طوطی وار " تکرار می کنند !، در حالی که اگر به منابع و مدارک شیعه مراجعه می نمودند؛ به خوبی روشن و آشکار می شد که شیعه به همچو افسانه ای اعتقاد ندارد و مسألهٔ تولد و زندگی ائمه شیعه و حضرت مهدی (علیه السلام) در بیوتاتی در سامرّاء که سردابی هم دارد، ربطی به پنهان شدن و زندگی مستمر در آن ندارد و البته اگر این آقایان اهل تحقیق و انصاف بودند؛ می توانستند خود به عراق و سامراء بروند و از نزدیک بررسی نمایند که آیا شیعیان شب در آن جا با اسبان خود صف می کشند و به انتظار ظهور می ایستند؟ ما در این جا، به نقل قول بعضی از علمای بزرگ معاصر شیعه می پردازیم؛ به امید آن که برای اهل خرد و تحقیق، مفید باشد و آن ها یا این حقیقت را از ما بپذیرند و یا آن که خود به بررسی مستقیم بپردازند... یکی از مراجع عالیقدر شیعه آیت الله سیدصدرالدّین صدر در کتاب خود می نویسد: "... از کتاب الصواعق المحرقه چنین استفاده می شود که شیعه امامیّه، یا گروهی از آنان، چنین می پندارند که مهدی منتظر در سرداب پنهان شده و آن ها در انتظار بیرون آمدن وی هستند و با اسبان خود، در کنار سرداب ایستاده و خواستار بیرون آمدن وی هستند ! ای کاش نویسنده مدرک خود را در این زمینه ذکر می کرد! و به گمان من نویسنده هرگز از " حجاز " بیرون نیامده و عراق را هم از نزدیک ندیده و به طور قطع " سامراء " را هم زیارت نکرده است وگرنه بخوبی می فهمید که این ادعا هرگز صحت و حقیقت ندارند... آیت الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی در همین رابطه می نویسد: " یکی از افترائات مغرضین و دشمنان شیعه و اعداء اهل بیت این است که می گویند: شیعه معتقد است امام در سرداب غیبت کرده و در سرداب باقی است و از سرداب ظاهر خواهد شد و هر شب بعد از نماز مغرب بر در سرداب می ایستند تا ستارگان، نیک آشکار گردند، سپس متفرّق می شوند تا شب آینده ! ما در تکذیب و ردّ این افتراء محتاج به هیچ گونه توضیح نیستیم. همه می دانند که این گونه افترائات از امثال ابن خلدون و ابن حجر، جعل و براساس انگیزه دشمنی با شیعه و انحراف از اهل بیت و تمایل به بنی امیه و دشمنان خاندان رسالت است. این نویسندگان و کسانی که بعد از آن ها آمدند تا زمان ما به جای این که عقاید و آراء شیعه را از خودشان و کتاب هایشان به دست آورند؛ به جعل و افتراء پرداخته و یا جعلیات و افترائات پیشنیان را ملاک و میزان دربارهٔ عقاید شیعه و معرفت آراء آن ها قرار می دهند و خود و دیگران را گمراه می سازند. از شیعه، احدی نگفته؛ امام در سرداب سامراء مخفی است بلکه کتب و روایات شیعه... همه این نسبت را تکذیب می نمایند...." و آیت الله ابراهیم امینی در این زمینه می نویسد: "... این نسبت دروغ محض و از روی عناد صادر شده است و شیعیان چنین عقیده ای ندارند. در هیچ روایتی گفته نشده که امام دوازدهم، در سرداب زندگی می کند و از آن جا ظهور می کند. هیچ یک از دانشمندان شیعه هم چنین مطلبی را نفرموده اند. " این است آراء بعضی از علمای شیعه و اگر گروهی این را می پسندند که بر خلاف حقیقت نسبت هایی به شیعه بدهند... ما باز آنان را به پیمودن راه راست دعوت می کنیم... "

سَیَشرَقُ نُورُ اللهِ مِنْها فَلا تَقُل *** (لَهُ الْفَضْلُ عَنْ أَمُّ الْقُرَی وَ لَهُ الْفَخْرُ) (1)

فَإِنْ أَخَرَ اللهُ الظهور لِحِکْمَةٍ *** بِهِ سَبَقَتْ فِي عِلْمِهِ وَ لَهُ الأَمْرُ (2)

فَکَمْ مِحْنَةٍ لِلّهِ بَیْنَ عِبادِهِ *** یُمَیِّزُ فیها فاجِرُ النّاسِ وَ البَرُّ (3)

ص: 239

1- امّ القری: مکّه مکرّمه یعنی: نور خـدا از مکّه مکرّمه طلوع خواهـد کرد؛ پس نگو که سامرّاء بر مکّه فضـیلت دارد و افتخار از آن سامرّاء است. توضـیح: شاعر در این بیت صریحاً می گوید که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشّریف - از مکّه مکرمه ظهور خواهد کرد؛ نه از سرداب سامراء که مخالفین به شیعه نسبت داده اند

2- اگر خداوند ظهور (آن حضرت) را از روی حکمت به تأخیر انداخته؛ این تأخیر مطابق علم ازلی او است، در حالی که فرمان (ظهور آن حضرت هم) مختص به (ذات اقدس) اوست.

3- چه بسیار محنت و گرفتاری است که خداوند بین بندگانش قرار می دهد تا در آن، انسان های بدکار و نیکوکار از یکدیگر تمیز داده شوند (یعنی چه بسا ممکن است که خداوند با غیبت آن حضـرت که در واقع یک نوع مصیبت و گرفتاری برای بندگانش می باشد، می خواهد آن ها را در بوته آزمایش قرار دهد تا نیکان از بدان تمیز داده شوند).

و يَعْظُمُ أَجْرُ الصّابِرينَ لأَنَّهُم *** أَقامُوا عَلَى مادُونَ مَوْطِئِهِ الْجَمْرُ (1)

وَ لَمْ يَمْتَحِنْهُمْ كَيْ يُحِيطَ بِعِلْمِهِمْ *** عَلَيْهِمْ تَساوَى عِنْدَهُ السِّرُّ وَ الْجَهْرُ (2)

وَ لكِنْ لِيَبْدُو عِنْدَهُمْ سُوءُ مَا اجْتَرَوا *** عَلَيْهِمْ فَلا يَبْقَى لآثِمِهِمْ عُذْرٌ (3)

و إِنّى لَأَرْجُو أَنْ يَجِينَ ظُهُورُهُ *** لِيَنْتَشِرَ الْمَعْرُوفُ فِي النّاسِ وَ البِرُّ (4)

وَ يُحْيِي بِهِ قَطْرُ الْحَيَا مَيِّتَ الثَّرَى *** وَ يَمْطُرَها فَيْضُ النَّجِيعِ فَتَحْمَرُّ (5)

وَ يَظْهَرَ وَجْهُ الْأَرْضِ مِنْ كُلِّ مَأْثَمٍ *** وَ رِجْسٍ فلا يَبْقَى عَلَيْها دَمٌ هَدَرٌ (6)

1- و پاداش صابران زیاد شود؛ زیرا آن ها برای انجام برخی از تکالیفشان، از کنار سخت ترین خطر گذشتند (و خود را به آب و آتش زدند).

2- آخرین کلمهٔ مصراع اول این بیت باید " لعلمه " باشد نه " بعلمهم " و مرجع ضمیر هم "الله" است. یعنی: و ایشان را امتحان نکرده تا این که آن ها را بشناسد؛ چرا که نهان و آشکار نزد او یکسان است

3- بلکه برای آن است که بدی کردارشان نزد آن ها ظاهر و آشکار شود و برای گنه کارانشان عذری باقی نماند.

4- المعروف: خیر و نیکی. البرّ: خوبی، نیکی یعنی: همانا من امیدوارم که هنگام ظهور او فرا رسد تا خیر و نیکی در میان مردم منتشر شود.

5- الحیا: باران. الثری: زمین. النجیع: خون تیره رنگ، خونی که رنگش به سیاهی مایل باشد یعنی: و به واسطهٔ او قطرات باران زمین مرده را زنده کند و خون های سرخ تیره رنگ (دشمنان) بر آن فرو ریزد تا سرخ گردد.

6- و چهرهٔ زمین از هر گناه و پلیدی پاک شود و روی آن خون هدر رفته ای باقی نماند (یعنی تمام ستمگران و تجاوزگران مجازات شوند و مظلومان به حق خود برسند).

وَ تَشْقَی بِهِ أَعْناقُ قَوْمٍ تَطَاوَلَتْ *** فَتَأْخُذَ مِنْها حَظّهَا البیضُ والسّمْرُ (1)

فَکَمْ مَنْ کِتابِیّ عَلَی مُسْلِم عَلا *** وَ آخَرُ حَرْبِیّ بِهِ شَمَخَ الْکِبْرُ (2)

وَ خُذْهُ جَواباً شافِیاً لَکَ کافیاً *** مَعانِیهِ آیَاتٌ وَ أَلْفاظُهُ سِحْرُ (3)

وَ ما هُوَ إِنْ أَنْصَفْتَهُ قَوْلُ شَاعِرٍ *** وَلَکِنّهُ عِقْدٌ تَحَلّی بِهِ الشّعْرُ (4)

وَ لَوْشِئتَ إحصاء الأدِلّةِ کُلّها *** عَلَیْکَ لَکَلّ النّظْمُ عَنْ ذاکَ وَ النّثْرُ (5)

فَکُمْ قَدْ رَوَی أَصْحابُکُمْ مِنْ رِوایَةٍ *** هِیَ الصّحْوُ لِلسّکْرانِ وَ الشّبهُ السُّکْر (6)

1- البیض (جمع الأبیض): شمشیرهای برّاق و برّان. السُّمر (جمع الأسمر): نیزه های گندمگون. یعنی: و حال آن جماعت گردنکش زار شود و شمشیرهای بران و نیزه های گندمگون، نصیب خویش را، از گردن های این گردنکشان بستانند

2- کتابیّ: کافری از امتّی که از اهل کتاب باشد؛ مانند مسیحی، یهودی و... حربیّ: کسی که از اهل کتاب (مسلمان، مسیحی، یهودی، زردشتی) نباشد. در این صورت، مسلمانان او را به قبول اسلام دعوت می کنند و در صورت عدم قبول، با او می جنگند و او را می کشند. یعنی: چه بسا کافر اهل کتابی که بر مسلمانی برتری جوید و کافر حربی که کبر و غرور او را گرفته (و خود را از مسلمانان برتر می بیند).

3- این جواب شفابخش را بگیر که تو را کفایت می کند. معانی آن معجزه و الفاظ آن سحر و جادو است.

4- اگر انصاف دهی این سخن شاعر نیست، بلکه گردنبندی است که شعر بواسطه آن آراسته شده است

5- اگر می خواستم همهٔ دلیل ها را بر تو احصاء کنم؛ نظم و نثر از بر شمرده آن درمانده می شد.

6- الصحو: هوشیاري یعنی: چقدر روایت های (فراوانی) که اصحاب شما (از پیامبر گرامی اسلام - صلّی الله علیه و آله- روایت کرده اند؛ روایاتی که انسان های دلباخته و سرمست را هوشیار و سرحال می کند.

وَ فِي بَعْضِ ما أَسْمَعْتُهُ لَكَ مُقْنِعٌ *** إذا لَمْ يَكُنْ فِي اذْنِ سامِعِهِ وَقْرٌ (1)

وَ إِنْ عادَ إشكالٌ فَعُدْ قائِلاً لَنا *** أيا عُلَمَاء الْعَصْرِ يَا مَنْ لَهُ خَيْرٌ (2)

12-كاشف الغطاء (1373 ه. ق):

شیخ محمد حسین بن شیخ علیّ بن رضا بن موسی بن شیخ اکبر، شیخ جعفر، معروف به کاشف الغطاء یا آل کاشف الغطاء، از فحول و متبحرین علمای امامیه و از عدول و ثقات فقهای اثنا عشریه می باشد. وی در فقه و اصول و کلام و حدیث و رجال و درایه و تفسیر و دیگر علوم دینی، تبحر داشت و در دفاع از حدود دین کوشا بود و به مدافعه از حملات مخالفان اشتغال داشت. رشحات قلم مبارک او، برهانی قاطع بر صدق مدعا است. آثار او از هشتاد متجاوز است و برخی از آن ها به طبع رسیده و در محل استفاده عموم مسلمین می باشد. بعضی از این آثار عبارتند از:

1- الآیات البینات (شامل پنج رساله).

2- اصل الشیعه و اصولها.

3- تحریر المجلة.

1- بعضی از آن چه به سمع تو رساندم، تو را قانع خواهد کرد؛ هرگاه در گوش تو سنگینی نباشد (و گوش شنوایی باشد).
2- اگر اشکالی، دیگر بار برایت پیش آمد؛ پس برگرد و دوباره به ما بگو: ای دانشمندان عصر حاضر و ای کسانی که (به هر مطلب دقیقی که فکر در مثل آن سرگردان می شود) آگاهی دارید.

4- التربة الحسينة.

5- حواشی عین الحیاة در فقه

6- الدین و الاسلام.

7- سؤال و جواب عربی و فارسی در فقه.

8- السیاسة الحسنیة.

9- المراجعات الریحانیة.

10- المیثاق العربي الوطني.

11- نقد کتاب ملوك العرب للرّیحاني

12- وجیزه الاحکام. (1)

قصیدهٔ رائیّهٔ کاشف الغطاء در ردّ بر قصیده بغدادیّه:

اشاره

همان گونه که پیش از این یادآورد شدیم؛ دانشمندان و شعرای زیادی به پاسخگویی قصیده بغدادیّه پرداختند. یکی از علمای برجسته و عالیقدری که به این قصیده پاسخ داده، مرحوم حاج میرزا حسین نوری - قدّس سرّه - است. وی بدین منظور، کتاب مستقلی با نام کشف الأستار تألیف نموده که در آن به تفصیل و به سبک استدلالی و عالمانه، از مسائل مطرح شده در آن قصیده، پاسخ داده است؛ اما از آن جا که پاسخ مرحوم حاج میرزا حسین نوری به نثر است مرحوم کاشف الغطاء مطالب کتاب کشف الاستار را به شکل بسیار زیبایی با همان وزن و قافیه قصیده بغدادیه در 240 بیت به نظم در آورده است. اینک برای آشنایی بیشتر با این قصیده جامع و

1- ریحانة الادب، ج 5، ص 27 و 28؛ و فرهنگ معین، ج 6، ص 1526؛ و لغتنامه دهخدا، حرف کاف، ص 189.

جالب، چند بیتی از آن را در این جا یادآور می شویم: (1)

بِنَفْسِي بَعِيدُ الدّارِ قَرّبَهُ الْفِكْرُ *** وَ أَدْناهُ مِنْ عُشّاقِهِ الشّوقُ وَ الذِّكْرُ (2)

تَسَتّرَ لَكِنْ قَدْ تَجَلّى بِنُورِهِ *** فَلا حُجُبٌ تُخْفِيهِ عَنْهُمْ وَ لاسِتْرِ (3)

أَلا طُلْ وَإِن عَذَبْتَ يا لَيْل بَعْدَهُ *** فَمِنْ بَعْدِ طول الليل يُستذَبُ الفَجْرُ (4)

وَ أَقْصِرْ أَطَلْتَ اللّوْمَ يا عاذِلِي بِهِ *** فَلا مِفْصَلَ إِلا عَلَى حُبّهِ قَصْرٌ (5)

وَمَا الْحُبُّ إِلا السّدْرَةُ الْمُنْتَهَى الّتِي *** لَهُمْ مِنْ جَناها لُبُّهُ وَ لَكَ الْقِشْرُ (6)

1- کشف الاستار، ص 243 - 258

2- جانم فدای آن کسی که منزل او دور است ولی از فکر و اندیشه (من) برون نمی رود و اشتیاق و یادآوری، او را به عاشقانش نزدیک گردانیده است توضیح: بای " بنفسی " برای تفدیه است. بنفسی بعید الدار؛ یعنی، أفْدِي بعید الدار.

3- تستّر: اختفی، پنهان شد. یعنی: (از دیدگان) پنهان مانده است لیکن نور وجودش می درخشد؛ بنابر این، هیچ حجاب و پرده ای او را از عاشقانش مخفی نگه نمی دارد

4- طُل: طولانی شو. یعنی: ای شب ! - هرچند رنج آوری - طولانی شو ! چرا که بعد از طولانی شدن شب، (طلوع) فجر شیرین و گورا می شود توضیح: جملة " و إن عّذبت " معترضه است

5- مِفصل: زبان. یعنی: ای کسی که به واسطه عشق به او، سرزنش کردن مرا به دراز کشانده ای؛ کوتاه بیا ! زیرا زبان عاشق جز از عشق نمی گوید

6- الجَنَی: میوه تازه که چیده شود. یعنی: عشق نیست مگر آن درخت " سدرة المنتهی" ای که عشاق از میوه های آن برخوردار شده اند و تو از پوست آن. توضیح: " سدرة المنتهی "، درختی است در بهشت قرآن کریم می فرماید: (وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى). همان گونه که ملاحظه می فرمایید؛ در قرآن مجید، کلمهٔ " سدرة " به " المنتهی " اضافه شده و بدون الف و لام می باشد. در این بیت هم ظاهراً در همراه آوردن الف و لام با " سدرة " اشتباهی رخ داده است.

حَبِيبِي بِكَ الْأَشْياءُ قامَتْ فَمَا الَّذِي *** يُقِيم عَلَى إِثْباتِكَ الْجاهِلِ الْغَمْرُ (1)

أَلا إِنّ مَا اسْتَغْرَبْتَ مِنّا مَقَالةً *** بِهِ قالَ مِنْكُمْ مَعْشَرٌ مَالَهُمْ حَصْرُ (2)

وَ كُلُّهُم أَضْحَوا لَدَيْكُمْ أَئِمَةً *** عَنا لِعَلاهُمْ مَنْ حَوَى الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ (3)

1- الغَمر: بی تجربه، نا آموخته کار، نادان. یعنی: ای محبوب من ! قوام همه چیز به تو است؛ پس، جاهل بی تجربه چه می توانـد، بر اثبات وجود تو اقامه کند.

2- هان ! به تحقیق آن گفتاری از ما را که عجیب و غریب می دانی؛ جماعت بیشماری از شما نیز بدان معتقدند.

3- عنا له: نسبت به او فروتنی و خواری نمود. یعنی: در حالی که همهٔ آن ها نزد شما پیشوایانی هستند که به جهت عظمت و بزرگی آنان، همهٔ اهل عالم نسبت به آنان فروتنی می نماینـد توضـیح: در این بیت اسم موصول " من "، فاعل " عَنَا " و ضـمیر عائـد به موصول در جمله صله، محذوف و در تقدیر است؛ به این صورت: من حواه (هم) البر والبحر. این ضمیر را به اعتبار لفظ " مَنْ " که مفرد است، می شود مفرد آورد و به اعتبار معنی آن که جمع است، می شود جمع آورد.

موثقَةً أَسْماؤُهُمْ فِي رِجالِكُمْ *** فَفِي كُلِّ سِفْرٍ مِنْ فَضائِلِهِمْ شَطرٌ (1)

وَ ما هُوَ مَسْحُونٌ فَتَحْسَبُ أَنَّهُ *** قَدِ اتَّخَذَ السَّرْدابَ بُرْجاً لَهُ الْبَدْرُ (2)

بَلَى هُوَ فِي الأَمْصارِ عَادٍ وَ رائِحٌ *** يَخِيبُ بِهِ مِصْرُ وَ يَحْظَى به مِصْرٌ (3)

وَ ما شَرَفُ السَّرْدابِ إلا لِأَنَّهُ *** غَدا لَهُم بَيْتاً بِهِ بُرْهَةً قَرُّوا (4)

وَ هُمْ فِي بُيُوتٍ رَبُّها أَذِنَ لَها *** لِتُرْفَعَ إجلالاً وَ يُتْلَى بها الذِّكْرُ (5)

قيا مُفْتَرِي هَذَا الْمَقالِ أَبِنْ لنا *** بِذلِكَ مَنْ ذا قَالَ فَلْتَنْشرِ السِّفْرَ (6)

1- سِفر: کتاب یعنی: در حالی که اسامی آنان در کتاب های رجال شما، جزو موثقین ثبت و ضبط شده است و در هر کتابی از فضائل آن ها، سخنی به میان آمده است

2- او زندانی نشده تا گمان کنی که آن ماه شب چهارده سرداب را همچون برج (مستحکمی) برای خود برگزیده است

3- امصار (جمع مصر): شهر. الغادي: آن که در صبحگاهان حرکت کند. الرائح: آن که در شامگاهان حرکت کند. خابَ: ناکام شد، نومید شد. حَظِيَ: نیکبخت شد یعنی: چرا او صبحگاهان و شامگاهان در شهرهای (مختلف) در حرکت است؛ پس شهری از (برکات مقدم مبارک) آن حضرت محروم و شهر دیگر بهرمند می گردد.

4- شرافت آن سرداب فقط به جهت آن است که این سرداب برهه ای از زمان، خانهٔ آن بزرگواران بوده است.

5- آنان در خانه هایی بودند که برای بزرگداشت آن ها، خداوند به این منازل اجازه رفعت داده در حالی که در آن ها قرآن تلاوت می شود.

6- أَبانَ: شرح داد، روشن کرد. یعنی: ای کسی که این سخن را بر ما افترا می بندی (و می گویی: شیعه معتقد است که حضرت مهدی - علیه السّلام - در سرداب مخفی شده و هم اکنون هم در سرداب می باشد)؛ برای ما توضیح بده که کدام یک از شیعیان این سخن را گفته است؟ پس برای ما دلیل مستند بیاور!

أبا صالِحٍ خُذْهَا إِلَيْكَ خَرِيدَةً *** وَ لا يُرْتَجَى إِلا الْقَبُولُ لَها مَهْرٌ (1)

تُمَزِّقُ من أعداكَ كُلَّ مُمَزِّقٍ *** و يَمْرُقُ فِي أَكْبَادِهَا الْخَوْف و الذُّعْرُ (2)

و ذُخْراً لِيَوْم الْحَشْرِ أعْدَدْتُكُمْ بِها *** وَ لَمْ يَفْتَقِرْ عبدٌ وأَنتُمْ لَهُ الدُّخْرُ (3)

إذا اسْوَدّ وَجْهِي بِالذُّنُوبِ فَإِنّ لِي *** لَدَيْكُمْ بِها ما يُسْتَضاءُ بِهِ الْحَشْرُ (4)

13-سید محسن امین (1371 ه- ق)

آیت الله سید محسن بن عبد الکریم بن علی بن محمّد حسینی جبلی عاملی،

1- خریده: دوشیزه، بکر، مروارید غلتان. یعنی: ای ابا صالح ! بگیر این قصیده ای را که همچون دوشیزه ای است و امید می رود که جز پذیرش کابینی نداشته باشد

2- در این بیت " مُمَزّق " مصدر میمی و به معنی " تمزیق " است. مَرَقَ - مُرُوقاً السهُم مِن الرّمِيّة: تیر از میان هدف گذشت، و مَرَقَ ـُ مَرْقاً بالرّمح: او را با شتاب، نیزه زد یعنی: این قصیده، دشمنان تو را در هم می درد در حالی که ترس و وحشت، همچون تیر بر جگرهای آن ها اصابت می کند

3- من شما را ذخیرهٔ روز قیامت (خویش) قرار داده ام و بنده ای که شما، ذخیره (و پشتیبان) او باشید، نیازمند نمی شود

4- هرگاه چهره من به جهت گناهان سیاه شود؛ پس همانا برای من به واسطه این قصیده نزد شما چیزی خواهد بود که به سبب آن صحرای محشر من روشن خواهد شد (و روز تاریک و ظلمانی من روشن و منوّر خواهد گردید.).

ملقّب به امین، از مشـاهیر علمای امامیه و مفاخر شـیعه اثنا عشـریّه، فقیهی عابـد و زاهـد، با ورع و با تقوی و محل وثوق عرب و عجم می باشد. در حدود سال (1383 ه-. ق) در دهسـتان شقرا از دهات جبل عامل متولد شد. صرف و نحو و منطق و علوم بلاغی و اصول خط و کتـابت را از افاضـل جبـل عامـل فرا گرفت. آن گاه در سال (1309 ه-. ق) به نجف رفت و بعـد از تکمیـل دروس سـطح، در پـای درس اساتیدی همچون آخوند خراسانی، شـریعت اصـفهانی، حاج آقا رضا همدانی، شـیخ محمد طه نجف حاضر شد و رنج ها کشید و گنج ها برد. در سال (1319 ه-. ق) به دمشق مهاجرت کرد و در آن جا مقیم و حامل لوای شریعت و عهده دار حل و عقد امور مذهبی و مشغول تـدریس و فتوی و مباحثه و مطالعه شـد. او در آن جا دو مدرسهٔ محسـنیه و یوسـفیه را تأسـیس کرد و تألیفات گرانقدری را از خود به یادگار گذاشت که برخی از آن ها بدین قرار است:

1- اعیان الشیعه.

2- المجالس السنية في مناقب و مصائب العترة النبويّة.

3- الدّر الثمین.

4- اساس الشریعة در فقه استدلالی

5- جزيلة المعاني في اصول الدين.

6- اقناع اللائم علی اقامة المآتم.

7- شرح تبصرة المتعلمین.

8- الدرر المنتقاة.

9- لواعج الأشجان.

10- مفتاح الجنات.

ص: 248

11- الرحيق المختوم.

12- معادن الجواهر في علوم الأوائل والأواخر.

13- كشف الإرتياب.

14- الدروس الدينية.

15- الدر النضيد في رثاء الشهيد.

16- اصدق الاخبار في قصة الأخذ بالثأر.

17- تحفة الأحباب في آداب الطعام والشراب.

18- البحر الزخار في شرح احاديث الأئمة الاطهار.

19- سفينة الخائض.

20- ارجوزة فى علامات المجاز

21- صفوة الصفوة في علم النحو.

22- المنيف في علم التصريف.

23- دعبل الخزاعي

24- ابوفراس الحمداني.

25- رسالة فى الردّ على صاحب المنار. (1)

آيت الله سـيد محسن امين، علاوه بر جنبـهٔ علمى فوق العاده اش، اديبى گرانقدر و شاعرى توانا بود. او دارای ديوان شـعرى است و راجع به امام زمان - عجل الله تعالى فرجه - اشعار فراوانى دارد. يكى از قصايد ارزشمند او در اين خصوص، قصيدة رائيّه او است كه آن را در ردّ بر قصيده بغداديه در 311 بيت سروده است و در اين جا گزيده اى از آن قصيده را مى آوريم:

1- كشف الاستار، ص 269 - 271؛ و ريحانة الادب، ج 1، ص 183 - 185.

3گزیده ای از قصیدهٔ رائیهٔ علامه سید محسن امین در ردّ بر قصیده بغدادیّه:

*گزیده ای از قصیدهٔ رائیهٔ علامه سید محسن امین در ردّ بر قصیده بغدادیّه: (1)

نَأَوْا وَ بِقَلْبِي مِنْ فِراقِهِم جَمْرٌ *** وَ فِي الْخَدّ مِنْ دَمْعِي لِبَيْنِهِم غَمْرٌ (2)

وَ لَسْتُ أَرَى مَاءَ الْمَدامِعِ مُطْفِئاً *** لَهِيْبَ الْحَشا مِنِّي وَلَوْ أَنَّهُ نَهْرٌ (3)

وَ أَوْرَثَنِي بُعْدُ الأُحِبّةِ لَوْعَةً *** تَؤُزُّ الْحَشا مِنْها كَما أَزّتِ الْقِدْرُ (4)

ولَوْلا تَسَلّى القَلبُ مِنْهم بأوْبةٍ *** لَطارَ وَ لَمْ تُغْنِ الْجَوانِحُ وَالصّدْرُ (5)

بَذَلْتُ لَهُمْ أَغْلَى الّذِي مَلَكَتْ يَدِي *** وَ أَصْبَحَ حَظِّي مِنْهُمُ الصَدُّ وَالهَجْرُ (6)

ص: 250

1- کشف الاستار، ص 273 - 288

2- نَأُوا: دور شدند. جَمْرَة: اخگر آتش که افروخته باشد و چون خاموش گردد؛ فَحْمَة نامیده می شود. غَمْر آب بسیار. بَیْن: جدایی. یعنی: (دوستان از ما) دور شدند و از فراق ایشان در دل من آتشی بر افروخته است و به خاطر جدایی ایشان گونه های مرا اشک فرا گرفته است.

3- من فکر نمی کنم آب دیدگانم خاموش کننده آتش برافروخته در اندرونم باشد؛ هرچند آن آب همچون نهری باشد.

4- لوعة: سوز و گداز عشق. أنّ القدرُ: آن دیگ از شدّت جوشش آواز بر آورد. یعنی: دوری دوستان سوز و گدازی را در من به ارث گذاشته که به واسطه آن، اندرون من همچون دیگ جوش آمده می خروشد

5- أوبة: بازگشت. جوانح (جمع جانحه): پهلو. یعنی: و اگر دل را با وعده بازگشت ایشان تسلّی نمی دادم، پرواز می کرد و پهلوها و (قفسهٔ) سینه من قدرت نگهداری آن را نداشت.

6- الصدّ: روی گردانیدن و دوری گزیدن. یعنی گران بهاترین چیزی را که در اختیار داشتم، به ایشان بخشیدم؛ ولی بهره من از ایشان روی گردانیدن و دوری گزیدن آنان شد

أرقْتُ وَ ها جَتْنِي الْهُمُومُ كَأَنَّما *** عَلَى مَضْجَعِي مَدُّ القَتادِ أَوِ السِّدْرُ (1)

وَ ما أَرِقِي مِنْ فَقْدِ إِلْفٍ تَحَمَلَتْ *** بِهِ الضّامِراتُ الْقُودُ إِذْ قَوْمُهُ سَفْرٌ (2)

وَلا أَنَا مِمّنْ يَمْلِكُ الْحُبُّ قَلْبَهُ *** لِغَانِيَةٍ مِنْ خَلْفِها التّيهُ وَ النّفُر (3)

تُعِيرُ الظّباءَ الْعِينَ جيداً و مُقْلَةً *** و يَفْضَحُ خُوطُ الْبانَةِ القَدُّ وَالخَضرُ (4)

ص: 251

1- هـاجَ الشـيءَ و به: آن چیز را بر انگیخت. و هـاجَ الرجـلُ: آن مرد از نادانی پریشان حال و لرزان شـد. القتاد گیاه گَوَن که گیاهی اسـت خاردار و خارهای آن همچون سوزن است. یعنی: شب را تا به صـبح نخوابیدم در حالی که غم ها مرا پریشان و آشفته کرده بود و گویی در رختخواب من گیاه گون یا درخت سدر افکنده بودند.

2- الضامر: لاغر باریک انـدام. القُود (جمع الأقود): حیوانی که پشت و گردن او دراز باشـد. سَفْر (جمع سافر): مسافر. یعنی: بی خوابی من برای از دست دادن آن عزیزی نیست که به جهت مسافر بودن قومش، شتران بار یک اندام گردن دراز او را حمل می کنند

3- غانیـة: زن زیبـایی که از آرایش کردن بی نیـاز باشـد. التیه: بیابـانی که رونـده در آن را گمراه کنـد. النفر: فرار، گریز. یعنی: من از جمله افرادی نیستم که به واسطهٔ آن زن زیبایی که بیننده را سرگردان و (از خانه) گریزان می کند؛ عشق بر دل او مسلّط شود

4- أعاره الشّـيءَ: آن چیز را به او عاریه داد. الظباء (جمع الظبي): آهو. العین (جمع الأعین و العیناء): فراخ چشـمی که سـیاهی چشـمش خیلی سـیاه و سـفیدی آن هم خیلی سفید باشد. مُقلة: چشم، کره چشم خوط شاخهٔ نازک. الخَضر: کمر. تهیگاه. یعنی: آن زن زیبا چهره ای که گردن و چشـمان او از گردن و چشـمان آهوان فراخ چشم و زیبا چشم هم زیباتر است و قامت و کمر (باریک) او باعث رسوایی ترکهٔ بان می شود

فَوَجْنَتُها وَرْدٌ وَ قامَتُها قَنا *** وَ مَبْسَمُها بَرْقٌ وَ رِيقَتُها خَمْرٌ (1)

وَ طَلْعَتُها شَمْسٌ وَ صُبْحُ جَبِينِها *** و طُرّتُها لَيْلٌ و غُرتُها بَدْرٌ (2)

وَ لكِنْ وَعَى سَمْعِي مقالة سائلٍ *** تَحَيّرَ مِنْهُ اللُّبُّ وَاضْطَرَبَ الْفِكْرُ (3)

أَتَى سَائِلاً عَنْ مَوْلِدِ الْقَائِمِ الّذِي *** تَنازَعَ فِيهِ النّاسُ وَالْتَبَسَ الأَمْرُ (4)

فَمَنْ قَائِلٌ فِي الْقِشْرِ لُبٌّ وُجُودِهِ *** وَ مَنْ قَائِلٌ قَدْ نُصّ عَنْ لُبّهِ الْقِشْرُ (5)

وَ ما مِنْهُم إِلّا مُقِرٌ بِأَنّهُ *** غَداً يَمْتَلِي مِنْ عَدْلِهِ الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ (6)

فَقُمْتُ مُجيباً قائلاً قَوْلَ مُنْصِفٍ *** وَ قَدْ بانَ لِي مِنْ أَمْرِهِ الحُلوُ والمُرُّ (7)

1- و گونهٔ او چون گل سرخ و قامت او همچون نیزه و تبسم او مانند برق جهنده و آب دهان او مثل شراب است.

2- الطلعـة من الإنسان: چهره انسان طُرّه: زلف، موی پیشانی. الغُرّة: سـفیدی پیشـتانی اسب. یعنی: و چهره او و روشـنایی جبین او، چون خورشید می درخشد؛ و زلف او همچون شب و سفیدی پیشانی او مانند ماه شب چهارده است.

3- وَعَی الأُذُنُ: گوش شـنید یعنی: (دل من به آن زن زیبـایی که اوصاف او گـذشت توجه و اعتنایی نـدارد؛ زیرا) گوش من گفتار آن سؤال کننده ای را شنیده که فکر و ذهن را متحیر و مضطرب کرده است

4- و از ولادت قائمی سؤال می کند که (به عقیده او) مردم در آن نزاع دارند و امر بر آنان مشتبه شده است؛ برخی می گویند: او هنوز متولد نشده است و بعضی دیگر می گویند: او (سال ها پیش از این) دیده به جهان گشوده است

5- و از ولادت قائمی سؤال می کند که (به عقیده او) مردم در آن نزاع دارند و امر بر آنان مشتبه شده است؛ برخی می گویند: او هنوز متولد نشده است و بعضی دیگر می گویند: او (سال ها پیش از این) دیده به جهان گشوده است

6- در حالی که همهٔ آن ها معترفند به این که روزی، خشکی و دریا از عدل او لبریز خواهد شد.

7- (اینک من) برای پاسخ دادن به سؤالات او به پا خاسـته ام، در حالی که منصـفانه سخن می گویم و برای من از کار او (نکات) شیرین و تلخی، روشن شده است

زَعَمْتَ بِمَحْضِ الْقَوْلِ قُبْحَ اخْتِفَائِهِ *** وَ قَدْ فَشَيَا فِي الْعالَمِ الظُّلْمُ وَ الْغَدْرُ (1)

إذا جازَ عِنْدَ الظُّلْم تَأخِيرُ خَلْقِهِ *** فَقَدْ جازَ بَعْدَ الْخَلْقِ فِي حَقِّهِ السِّتْرُ (2)

وَ أَنْكَرْتَ أَنْ يَخْفَى بِأَمْرِ مِنَ الَّذِي *** قَدِ اسْتَوَيَا فِي عِلْمِهِ السِّرُّ وَ الْجَهْرُ (3)

وَ قُلْتَ إِذَنْ رَبُّ الْبَرِيَّةِ عاجِزٌ *** عَنِ النَّصْرِ كَلاّ لَيْسَ يُعْجِزُهُ النَّصْرُ (4)

فَقُلْ لِيَ يَوْمَ الشِّعْبِ وَالْغَارِ عَنْ رِضًى *** مِنَ اللهِ سِتْرُ الْمُصْطَفَى أَمْ بِهِ قَهرٌ (5)

1- زَعَمَ كَذا: چنین گفت بی آن که بداند حق است یا باطل. یعنی: به صرف گفتن، ادعا کردی که اختفای او قبیح است؛ به دلیل این که ستم و خدعه شایع و منتشر شده است

2- (جواب این ادّعا این است که) هر گاه با وجود ظلم و ستم تأخیر در خلقت آن حضرت جایز باشد؛ بعد از خلقتش هم در پس پرده غیبت قرار گرفتن، در حق او جایز خواهد بود. توضیح: اگر واقعاً انتشار ظلم و ستم علت ظهور آن حضرت باشد؛ همین امر علت خلقت او نیز خواهد بود، چون طبق روایاتی که نقل شده و مستشکل به آن تمسک می جوید؛ پس از پر شدن زمین از ظلم و جور آن حضرت آن را از عدل و داد پر خواهد کرد؛ بنابر این، در این هنگام آن حضرت اگر غایب است، باید ظاهر شود و اگر متولد نشده، باید متولّد شود

3- و انکار کردی که آن حضرت به فرمان کسی که نهان و آشکار در علم او یکسان است، غایب شود.

4- و گفتی که در این صورت، پروردگار خلایق از نصرت (ولیّش) عاجز است، در حالی که هرگز این چنین نیست که او از یاری (اولیائش) عاجز باشد.

5- (جواب این است که) به من بگو در آن هنگامی که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در شعب (ابی طالب) و در غار (حراء) پنهان شد؛ آیا با رضایت خدا بوده یا این که خداوند به این امر راضی نبوده و قهراً این عمل انجام شد

أكانَ إلهُ الْعَرْشِ إذ ذاك عاجزاً *** عَنِ النّصْرِ والتأييد هذا هُوَ الْكُفْرُ (1)

إذا كانَ يَمْحُو كُلّ ماهُوَ قادِرٌ *** عَلَيْهِ مَنْ الْمَكْرُوهِ لَمْ يُوجَدِ الشّرُّ (2)

وَلِمْ لا يَكُونُ الله شاءَ اخْتِفَاءَهُ *** وَ لَا قُبْحَ فِيهِ عِنْدَ مَنْ دِينُهُ الْجَبْرُ (3)

تَدِينُ بِأَنّ اللهَ لَيْسَتْ مَنُوطَةً *** بِمَصْلَحَةٍ أفْعَالُهُ إذْ هُوَ الْفَقْرِ (4)

وَ تَسْأَلُهُ عَنْ أَمْرِهِ لِوَلِيّهِ *** لَعَمْرُ أَبِي هَذا التّناقُضُ وَ الْهَجْرُ (5)

ص: 254

1- آیا در آن هنگام خدای عرش از نصرت و تأیید پیامبرش عاجز بوده ؟ (که اگر این سخن را بگویی) عین کفر است.

2- اگر خداوند همه امور ناپسند و ناخوشایندی را که بر نابودی آن ها نیز قادر است، از بین ببرد؛ دیگر در عالم شری دیده نخواهد شد. توضیح: وجود شرور فراوان در عالم، دلیل بر آن است که بنای خداوند بر این نیست که در زندگانی دنیا مانع شرور و بدی های بندگان شود، بلکه خداوند راه سعادت و شقاوت را به آن ها نشان داده و آن ها را در انتخاب راه مختار گذاشته است.

3- و چرا خداوند اختفای او را نخواهد ؟ با آن که نزد کسی که معتقد به جبر است؛ در انجام این کار هیچ قبحی نیست

4- تو معتقدی که افعال خداوند منوط به مصلحت نیست (و می گویی: اگر افعال خداوند براساس مصالح باشد) بر نیاز او دلالت می کند (در حالی که خداوند بی نیاز مطلق است).

5- و این که از کاری که خداوند با ولیّش کرده، سؤال می کنی؛ به جان پدرم سوگند این کار تو تناقض گویی و دور شدن از (واقعیّت است). توضیح: در این چند بیت ناظم بر اساس اعتقادات اشکال کننده علیه او استدلال می کند خلاصه استدلال او از این قرار است که می گوید ای اشعری مسلک مگر نه این است که بر این باوری که افعال خداوند براساس مصالح و مفاسد نیست بلکه خداوند مالک خلایق است و آن چه بخواهد می کند و هر چه از ناحیه او صادر شود عین عدل و مصلحت است؛ بنابر این، مطابق عقیدهٔ خود شما، هیچ اشکالی نخواهد داشت که خداوند برای مدت زمانی به ولیش دستور مخفی شدن از مردمان را صادر کند تا زمینه ظهور او فراهم شود و چنان چه با این امر مخالفت کنی؛ تناقض گویی کرده ای.

وَ مَنْ ذَا الّذِي أَمْسَى بِكُلِّ مَصالِح ال *** أَمُورِ مُحِيطاً غَيْرُ رَبِّ لَهُ الأَمْرُ (1)

وَ لا يُسْأَلُ الرّحْمَنُ عَنْ فِعْلِهِ وَ لا *** يُحِيطُ بِما فِي عِلْمِهِ أَبَداً فِكْرٌ (2)

14- شیخ محمد جواد بلاغی (1352 ه-. ق):

آیت الله شیخ محمّد جواد بن حسن بن طالب بن عبّاس بن ابراهیم بن حسین بن عبّاس بن حسن بن عبّاس بن محمّد علی بن محمد بلاغی نجفی ربعی، فقیه اصولی، حکیم متکلّم، عالم جامع، محدّث ماهر، مجاهد عظیم الشّأن، مروّج علوم قرآنی و از مفاخر شیعه می باشد. وی از شاگردان میرزا محمد تقی شیرزای، حاج آقا رضا همدانی، آخوند خراسانی و شیخ محمد طه در نجف بود. کتاب هایی که در موضوعات مختلف تألیف نموده، هر کدام در رشتهٔ خود کم نظیر و مایه افتخار است؛ اهم تألیفات او عبارتند از:

1 - آلاء الرحمن في تفسير القرآن (به جهت فرا رسیدن،اجل مؤلف موفق به اتمام آن نشد).

1- (و حتی مطابق عقیدهٔ ما هم که معتقدیم افعال خداوند براساس مصالح و مفاسد است؛ باز هم بر غیبت آن حضرت ایرادی وارد نخواهد بود زیرا) چه کسی غیر از پروردگاری که امر و نهی از آن اوست، به همه مصالح امور احاطه دارد ؟

2- آن خدای رحمانی که از آن چه کرده، سؤال نمی شود و هرگز هیچ فکر و اندیشه ای به آن چه در حیطة علم اوست، احاطه ندارد.

2- الرحلة المدرسية.

3- انوار الهدى.

4- فضائح الهدى.

5- الهدى إلى دين الصمطفي

6- البلاغ المبين.

7- العقود المفصله.

8- التوحيد و التثليت.

9- أعاجيب الاكاذيب.

10- ابطال فتوى الوهابيين بهدم قبور البقيع.

11- أجوبة المسائل البغداديه و الحلّيه و التبريزيه.

12- داعي الإسلام وداعى النصارى.

13- المصابيح في ردّ مفتريات القاديانيين.

14- الرّد على جرجيس سائل و هاشم العربي.

15- الرّد على تعليم العلماء.

16- الرّد على ينابيع الكلام لبعض المسيحيين.

17- الشهاب.

19- كتاب الاحتجاج.

20- حاشية على مكاسب الشيخ الانصاري. (1)

آيت الله بلاغى علاوه بر منزلت و مكانت علمى و فقهى و الايش، اديبى فرزانه و

1- ریحانة الادب، ج 1، ص 278؛ و لغتنامه دهخدا، حرف باء، ص 225؛ وکشف الاستار، ص 261 - 259

شاعری توانا بود و اشـعار فراوانی را از خود به یادگار گذاشـته است که بیشتر آن ها در مـدح و رثای اهل بیت عصـمت و طهارت – علیهم السّلام – است. او راجع به امام زمان – سـلام الله علیه – اشـعار فراوانی دارد. یکی از قصایـد زیبای وی در این خصوص، قصـیدة رائیّه او است که در 112 بیت در ردّ بر قصیده بغدادیّه سروده است. ما در این جا، متن کامل این قصیده را ذکر می کنیم:

قصیدهٔ محمد جواد بلاغی در ردّ بر قصیده بغدادیّه:

*قصیدهٔ محمد جواد بلاغی در ردّ بر قصیده بغدادیّه:(1)

أَطَعْتُ الْهَوَى فِيهِمْ وَ عاصانِيَ الصَّبْرُ *** فَها أَنا مالي فِيهِ نَهى وَلا أَمْرٌ (2)

أَنَسْتُ بِهِمْ سَهْلَ القِفَارِ وَ وَعْرَها *** فَما راعَنِي مِنْهُنّ سَهْلٌ وَلا وَعْرٌ (3)

أَخاسَفَرٍ وَلْهَانُ إِغْتَنَمَ السُّرَى *** مِنَ الّلَيْلِ تَغْلِيساً إِذا عَرِسَ السّفْرُ (4)

بِذا مِلّةٌ ما أَنْكَرَتْ أَلَمَ الْوَجَى *** وَ ما صَدّها عَنْ قَصْدِها مَهْمَةٌ قَفْرُ (5)

يَضِيقُ بِها صَدْرُ الْفَضا فَكَأَنّها *** بِصَدْرِ مُذِيعٍ عَيّ عَنْ كَتْمِهِ سَرٌّ (6)

1- کشف الاستار، ص 263 – 268.

2- الهَوَى: عشق

3- القِفار (جمع القفر): زمین خشک و بی آب و علف و خالی از مردم. الوعر: سخت و سفت و دشوار. این کلمه ضد " السهل " است.

4- " أخاسفر " به کسی گفته می شود که همواره در سفر باشد. الولهان: آن که از فرط عشق سراسیمه و شیفته باشد. السُّری شب روی غلس القومُ: قوم در تاریکی آخر شب حرکت کردند. عَرِسَ الشيءُ: آن چیز سخت شد.

5- المهمه: بیابان دور و بی آب و علف. الوَجَی: ساییدن یا باریک شدن سم ستور به واسطهٔ زیادی راه رفتن.

6- أذاع السِّرّ و بِهِ: راز را آشکار و فاش کرد

تَحِنُّ إذا ذَكَرْتَها بِدِيارِهِمْ *** حَنِينَ مَشُوقٍ هَاجَ لَوْعَتَهُ الذِّكْرُ (1)

وَ شِمْلالةٍ أَعْدَيْتُها بصبابتِي *** إذا هاجَها شَوقُ الدِّيارِ فَلانُكرٌ (2)

أَرُوحُ وَ قَلْبِي لِلَّواعِجِ وَ الْجَوَى *** مُباحٌ وَأَجْفانِي عَلَيْهَا الْكَرَى حِجْرٌ (3)

و أَحمِلُ أوزارَ الغَرامِ وَ إنّهُ *** غَرامٌ بِهِ يَنْحَطُّ عَنْ كَاهِلِي الْوِزْرُ (4)

وَ كَمْ لَذَّ لِي خَلْعُ الْعِذَارِ وَ إنْ يَكُنْ *** بِحُبِّيَ آلَ الْمُصْطَفَى فَهْوَ لِي عُذْرٌ (5)

عَلِقْتُ بِهِمْ طِفْلاً فَكَانَتْ تَمائِمِي *** مَوَدّتَهُم لا ما يُقَلِّدُهُ النّحْرُ (6)

و مازَجَ دَرّي حُبّهُمْ يَوْمَ سَاغَ لِي *** وَ لَولا مِزاجُ الْحُبّ ما ساغَ لِي دَرٌّ (7)

نَعِمْتُ بِحُبِّهِمْ وَ لكِنْ بَلِيّتِي *** بَيْنِهِم وَ الْبَيْنُ مَطْعَمُهُ مُرٌّ (8)

1- حَنّ القلبُ: قلب مشتاق و مایل شد. اللّوعة: سوز و گداز عشق.

2- الشملال من الابل: شتر تندرو. أعداه: او را به تک وا داشت یا دوانید. الصّبابة: شیفتگی عشق.

3- راح: شبانگاه رفت؛ برای مطلق رفتن نیز بکار می رود. اللواعج (جمع اللاعج): الهَوَی المُحْرِق، عشق سوزناک. الجَوَی: شور و وجد فراوان از اندوه یا عشق. الکَرَی: چرت زدن. الحِجر: حرام.

4- الأوزار (جمع الوزر): گناه، بارگران. الغرام: شیفتگی و عشق رنج آور. الکاهل: شانه، دوش

5- العِذار: شرم. حیا؛ و خَلَعَ عِذاره: بی حیا شد

6- التمائم (جمع التّمیمة): مهرهٔ پیسه یا چیزی همانند آن که برای دفع چشم زخم و ارواح خبیث بر گردن کودکان اندازند

7- الدرّ: شیر. ساغ الشّرابُ في الحلق: نوشیدنی آسان به گلو فرو شد.

8- البَیْن: جدایی

و نائِينَ تُدْنِيهِمْ إِلَيّ صَبابَتِي *** فَعَنْ ناظِرِي غابُوا وَ فِي خاطِرِي قَرُّوا (1)

فَمِنْ نازِحٍ قَدْ غَيّبَ الرّمْسُ شَخْصَهُ *** وَ مِنْ عَائِبٍ قَدَ حالَ مِنْ دُونِهِ السِّتْرُ (2)

أطالَ زَمَانُ الْبَيْنِ وَالصّبْرُ خَانَنِي *** وَ ما يَصْنَعُ الْوَلْهَانُ إِنْ خانَهُ الصّبْرُ

إِلامَ وَكَمْ تَنْكِي بِقَلْبِي جَراحَةٌ *** مِن البَيْن لأيأْتِي عَلَى قَعْرِها سَبْرٌ (3)

فَكَمْ سَائِلٍ عَنْهُ يَسِيلُ مَدامِعِي *** بِتَذْ كارِهِ وَكْفاً كَما يَكِفُ الْقَطْرُ (4)

فَيا سائِلاً سَمْعاً لآيَةِ مُعْجِزٍ *** بآياتِهِ لا ما يُزَخْرِفُهُ الشّعْرُ (5)

إِذا رُضْتَ صَعْبَ الْفِكْرِ تَهْدِي فَقَدْ كَبا *** لَعَا لَكَ فِي دَحْضِ العِثَارِ بِكَ الفِكْرُ (6)

فَمَا الحِجْرُ في التّقْلِيدِ إِلّا حِجَارَةٌ *** وَلَيْسَ بِغَيْرِ الجِدّ يَصْفُو لَكَ الحِجْرُ (7)

لتُدْرِكَ فيه الحُسْنَ وَالقُبْحَ مثْلَمَا *** يُحَسُّ بِحِسِّ الذّائِقِ الحُلْوَ وَالمُرُّ

فَإِنْ قُلْتَ بِالعَدْلِ الّذِي قَالَ ذُو النّهَى *** بِهِ وَلَهُ يَهْدِي بِمُحْكَمِهِ الذِّكْرُ (8)

وَ دَستَ بتَنْزِيه الإِلَهِ وَأَنّهُ *** غَنِيٌ فَلَا يُلْجِيْه في فِعلِهِ فَقْرٌ (9)

1- النائي: دور

2- النازح: دور. الرّمس: خاک گور.

3- نَکَی الجرح: پوست زخم را پیش از آن که بهبودی یابد، کند. سَبَرَ الجرح: عمق جراحت را با مسیار آزمود. مسبار وسیله ای بوده که عمق زخم را با آن می سنجیدند

4- وَ کَفَ الدّمعُ و نحوه: اشک و مانند آن روان شد؛ و وَ کَفَتِ العینُ الدّمعَ: چشم اشک ریخت.

5- " سَمْعاً " مفعول مطلق برای فعل محذوف است

6- راضَ: آن را رام کرد " لعاَلک " دعا است برای کسی که پایش بلغزد به معنی " أنعشك الله ": خدا ترا بلند کند. الدحض: لغزیدن.

7- الحِجْر: عقل

8- النُّهَی (جمع النُّهْیَة): خرد.

9- وَدَسَ بالشّيء: آن چیز را پنهان کرد

وَ أَقْرَرْتَ لِلّهِ اللّطِيفِ بِأَنَّهُ *** يَتُوبُ أُصُولَ الدِّين مَنْ وَ هْمُهُ كَسْرُ (1)

وَ أَوْجَبْتَ بِاللطّفِ الإمامَ وَ أَنَّهُ *** بِهِ مِنْ عُصاةِ الْخَلْقِ يَنْقَطِعُ الْعُذْرُ (2)

و عايَنْتَ فِيمَنْ ماتَ فَهُوَ لِذِي الْحِجَى *** شِفَاءٌ إِذَا أَعْيَى بِأَدْوَانِهِ الصّدْرُ (3)

وَ فِي خَبَرِ الثَّقْلَيْنِ هَادٍ إِلَى الّذِي *** تَنازَعَ فِيهِ النّاسُ وَالْتَبَسَ الأَمْرُ

إذا قالَ خَيْرُ الرُّسْلِ لَنْ يَتَفَرّقا *** فَكَيْفَ إِذَنْ يَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْعَصْرُ

وَ ما إِنْ تَمَسّكْتُمْ بِتَيْنِكَ إِنّهُمْ *** هُمْ السّادَةُ الْهادُونَ وَ الْقادَةُ الْغُرُّ (4)

وَ لَمّا انْطَوَى عَصْرُ الْخِلافَةِ وَ انْتَهَى *** وَلَفّ بِساطُ الْعَدْلِ وَ ابْتَدَأَ الشّرُّ

وَ زادَ يَزِيدُ الدِّينَ نَقْصاً وَ بَعْدَهُ *** دَهَى بِالْوَلِيدِ الْقِرْدَ أمّ الهُدَى عقرٌ (5)

تَنادَى لإحْياءِ الْهُدَى عِتْرَةُ الْهُدَى *** فَما عاقَهُمْ قَتْلٌ وَلا هالَهُمْ ضَرُّ (6)

وَ كَمْ بَذَلُوا فِي الْوَعْظِ وَالزّجْرِ جُهْدَهُمْ *** وَلَمْ يُجْدِ بَالْغاوِينَ وَعْظٌ و لا زَجرٌ (7)

وَكَمْ نَدَبُوا لِلّهِ سِرّاً وَ جَهْرَةً *** وَ قَدْ خَلَصا مِنْهُمْ لَهُ السِّرُّ وَ الْجَهْرُ

إِلَى أَنْ تَفانَوا كابراً بَعْدَ كَابِرٍ *** وَ ما دَوْلَةٌ إِلّا وَ فِيها لَهُمْ وِتْرٌ (8)

وَ لَا مِثْلَ يَوْمِ الطّفِّ يَومَ فَجِيعَةٍ *** لِذِكْراهُ فِي الأيّام يَنْقَصِمُ الظّهرُ (9)

1- وَهْم: خيال، انديشه. الكسر: تخلف، تجاوز

2- العُصاة (جمع العاصي): معصيت كار

3- الحِجى: خرد. أعياه الأمر: آن كار او را عاجز و ناتوان ساخت

4- القادة: (جمع القائد): رهبر

5- ظاهراً بايد " لَهَى " باشد نه " دَهَى ". القِرْد: بوزينه

6- عاقه: منعه، مانع شد او را؛ بازداشت او را هال: ترساند

7- أجدى: فايده رساند

8- الوِتر: انتقام، خونخواهى

9- يوم الطفّ: روز عاشورا. ينقصم الظهر: پشت را مى شكند

يُذِيبُ سُوَيدَا الْقَلْبِ حُزْناً فَعَاذِرٌ *** إذا سَفَحَتْ مِنْ ذَوبِهَا الأدْمعُ الحُمرُ (1)

وَ مُذْ أَعْذَرُوا بِالنّصْحَ فِي اللهِ وَ الدّعا *** إِلَيْهِ وَ آذانُ الْوَرَى صَكَّها وَقْرٌ (2)

وَ شَاءَ إِلهُ الْعَرْشِ أَنْ يَعْضُدَ الْهُدَى *** وَ يَظْهَرُ مِنْ مَكْنُونِ أَسْمائِهِ السِّرُّ

تَأَلّبَ أَحْزَابُ الضّلالِ لِقَتْلِهِ *** عَصائِبُ يُغْرِيها بِهِ الْبَغْى وَ الْغَدْرُ (3)

وَ هَمُّوا بِهِ خَبْطاً كَمُوسَى وَ جَدِّهِ الْ- *** خَليل فَأَضْحَى رِبْحُ هَمِّهِمُ الخُسْرُ

فَأَغْشاهُم عَنْهُ وَ غَشَاهُ نُورَهُ *** وَ كان بِما هَمُّوا لِجِدِّهِمُ الْعَثْرُ

وَ قامَ لِخَمْسٍ بِالإِمَامَةِ آيَةً *** كَعِيسَى وَ يَحْيَى آيَةً وَ لَهُ الْفَخْرُ (4)

إِذا أَمّ مَعْصُومٌ مِنَ الآلِ زاخِرٌ *** مِنَ العِلْم لاساجِي العُبابِ ولا نَزرٌ (5)

وَ كان كَداودٍ فَسَلْ هيثمَكُمْ *** أهَلْ بَعْدَ هَذا فِي إِمَامَتِهِ نُكْرٌ

وَ غاب بِأَمْرِ اللهِ لِلأَجَلِ الّذِي *** يَراهُ لَهُ في عِلْمِهِ وَ لَهُ الأمْرُ

وَأَوْعَدَهُ أَنْ يُحْيِيَ الدّينَ سَيْفُهُ *** وَ فِيه لِدِينِ الْمُصْطَفَى يُدْرَكُ الوِتْرُ

وَ يَخْدِمُهُ الأمْلاكُ جُنْداً وَ أَنّهُ *** يُشَدُّ لَهُ بِالرُّوحِ فِي مُلْكِهِ أَزْرٌ (6)

وَ أَنَّ جَمِيعَ الأَرْضِ تَرجِعُ مِلكَهُ *** وَ يَمْلأها قِسْطاً وَ يَرْتَفِعُ الْمَكْرُ

فَأَيْقَنَ أَنّ الْوَعْدَ حَقٌّ وَ أَنّهُ *** إِلَى وَقْتِ عِيسَى يَسْتَطِيلُ لَهُ الْعُمْرُ

1- السويداء من القلب: نقطه سياه دل. سَفَحَ الدّمعُ: شک به فراوانی روان شد.

2- الوَرَى: خلق. صَكّ الباب و نحوه: أغلقها، در و مانند آن را بست. الوَقْر: سنگین شدن یا کر شدن گوش.

3- تَأَلّبَ القومُ: تجمعوا، گرد آمدند. العصائب (جمع العصابة): گروه، دسته. أغری بالشّيء: حرّضه علیه، او را به آن چیز آزمند گردانید و به آن واداشت

4- هَمُّو به خبطاً؛ یعنی، کورکورانه قصد او را کردند.

5- أمَّ: امامت کند. سجا الشّيء: سَكَنَ، آرام گرفت. العباب من البحر: موج دریا. النَزَر: اندک

6- شَدّ اَزْرَه: پشت او را قوی گردانید.

فَسُلّمَ تَفْوِيضاً إِلَى اللهِ صَابِرا *** وَ عَنْ أَمْرِهِ مِنْهُ النُّهُوضُ أَوِ الصّبْرُ (1)

وَ لَمْ يَكُ مِنْ خَوْفِ الأُذاةِ اخْتِفَاؤُهُ *** وَ لكِنْ بِأَمْرِ اللهِ خِيرَ لَهُ السّتْرُ

وَ حاشاهُ مِنْ جُبْن وَ لكِنْ هُوَ الّذِي *** غَدا يَخْتَشِيهِ مَنْ حَوَى الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ (2)

أَكُلّ اخْتِفاءِ خِلْتَ مِنْ خِيفَةِ الأَذَى *** فَرُبّ اخْتِفاءٍ فِيهِ يَسْتَنْزِلُ النّصْرُ

وَ كُلّ فِرارٍ خِلْتَ جُبْناً فَرُبّما *** يَفِرُّ أَخُو بَأْسٍ لِيُمْكِنَهُ الْكَرُّ (3)

فَكَمْ قَدْ تَمادَتْ لِلنّبِيّينَ غَيْبَةٌ *** عَلَى مَوْعِدٍ فِيهَا إِلَى رَبّهِم فَرُّوا

وَ إِنّ بِيَوْمِ الْغارِ وَ الشّعْبِ قَبْلَهُ *** غِناءً كَما يُغْنِي عَنِ الْخَبَرِ الْخُبْرُ

وَ لَمْ أَدْرِ لِمْ أَنْكَرْتَ كَوْنَ اخْتِفَائِهِ *** بِأَمْرِ الّذِي يَعْنِي بِحِكْمَتِهِ الْفِكْرُ (4)

أَتَحْصُرُ أَمْرَ اللهِ فِي الْعَجْزِ أَمْ لِذِي *** إِقامَةِ ما لَفّقْتَ أَقْعَدَكَ الْحَصْرُ (5)

فَذَلِكَ أَدْهَى الدّاهِياتِ وَ لَمْ يَقُلْ *** بِهِ أَحَدٌ إِلّا أَخُو السّفَهِ الْغَمْرُ (6)

وَ دُونَكَ أَمْرُ الأَنْبِياءِ وَ ما لَقُوا *** فَفِيهِ لِذِي عَيْنَيْنِ يَتّضِحُ الأَمْرُ

فَمِنْهُمْ فَرِيقٌ قَدْ سَقَاهُمْ حِمامُهُمْ *** بكأس الهوانِ القتل والذبح و النَّشرُ (7)

أَيَعْجِزُ رَبُّ الْخَلْقِ عَنْ نَصْرِ حِزْبِهِ *** عَلَى غَيْرِهِمْ كَلاّ فَهذا هُوَ الْكُفْرُ

1- النّهوض: قيام

2- الجبن: ترس. حَوَى: در بر دارد.

3- أخوبأس: قوی، نیرومند. الکرّ: حمله، هجوم.

4- " لِمْ " در اصل " لِمَ " است که به جهت ضـرورت شعری میم آن ساکن شده است. ناگفته نماند که لِمَ در اصل " لما " بوده که الف " ما " به خاطر اتصال به حرف جرّ حذف شده است. یَعْیَی: عاجز و درمانده می شود.

5- لَفّقَ الحدیث: سخن را به دروغ بافت و به باطل آراست.

6- الغَمْر: بی تجربه

7- الحِمام: مرگ.

وَكَمْ مُخْتَفٍ بَيْنَ الشِّعَابِ وَ هَارِبٍ *** إِلَى اللهِ فِي الأَجْبَالِ يَأْلَفُهُ النَّسْرُ (1)

فَهَلاً بَدَى بَيْنَ الْوَرَى مُتَحَمّلاً *** مَشَقَّةَ نُصْحِ الْخَلْقِ مَنْ دَأَبُهُ الصَّبْرُ (2)

وَإِنْ كُنْتَ فِي رَيْبٍ لِطُولِ بَقائِهِ *** فَهَلْ رابَكَ الدَّجّالُ وَ الصّالِحُ الخِضْرُ (3)

أَيَرْضَى لَبِيبٌ أَنْ يُعَمِّرَ كَافِرٌ *** وَ يَأْبَاهُ فِي باقٍ لِيُمْحَى بِهِ الْكُفْرُ

وَ دُونَكَ أَنْباءُ النَّبِيِّ بِهِ تَزِدْ *** بِأَحادِها خُبْراً وَ اَحادُها كُثْرٌ

فَكَمْ فِي يَنابِيعِ الْمَوَدّةِ مَنْهَلٌ *** نَمِيرٌ بِهِ يَشْفِي لِوارِدِهِ الصَّدْرُ (4)

وَ فِي غَيْرِهِ كَمْ مِنْ حَدِيثٍ مُسَلْسَلٍ *** بِهِ يَفْطَنُ السّاهِي وَ يَسْتَبْصِرُ الْغُرُّ (5)

و مِنْ بَيْنِ أَسْفَارِ التَّوارِيخِ عِنْدَكُمْ *** يُؤَلِّفَ فِي تاريخ مَوْلِدِهِ سِفْرٌ (6)

وَ كَمْ قالَ مِنْ أَعْلامِكُمْ مِثْلَ قَوْلِنا *** بِهِ عارِفٌ بَحْرٌ وَ ذُو خُبْرَةٍ حِبْرٌ (7)

فَكَمْ فِي يَواقِيتِ الْبَيَانِ كِفَايَةٌ *** يُقَلِّدُ مِنْ فَصْلَ الْخِطَابِ بِهَا النَّحْرُ

وَ ذِي رَوْضَةُ الأَحْبَابِ فِيها مَطالِبُ السُّ *** ؤلِ وَ فِى كُلِّ الفُصُولِ لَها نَشْرُ

مَناقِبُ آلِ الْمُصْطَفَى لِشَواهِدِ النُّ *** بُوَّةِ فِيها وَ هِيَ تَذْكِرَةٌ ذِكْرُ

وذا الشَّيْخُ أَضْحَى فِي فُتوحاتِهِ لَهُ *** عَلَى كُلِّ تاريخٍ بتاريخِهِ قَصْرُ

وَ لاحَ بِمِرْقاةِ الْهِدَايَةِ فِي الْمُكا *** شَفاتِ لَدَى مِرْآةِ أَسْرارِهِ السِّرُّ (8)

1- الشّعاب (جمع الشّعب): درّه. النّسر: كركس.

2- بَدَى: آشكار شد. الدأب: شيوه، عادت.

3- رابَ: به شک انداخت.

4- المنهل: آبشخور. النّمير من الماء: آب پاک و گوارا.

5- دربارهٔ حديث مسلسل مراجعه شود به همين نوشتار، ص 212. الساعي: غافل

6- الاسفار (جمع السفر): كتاب

7- الحبر: دانشمند

8- لاحَ: آشكار شد

وَ لِلْحَسَنِ الشَّيْخ الْعِرَاقِيِّ قِصّةٌ *** بِسَبْع لَيَالِيها لَهُ ارْتَفَعَ السِّتْرُ

وَ صَدّقَةَ الْخَوَاصُ فِيما يَقُولُهُ *** وَ كُلٌّ لَدَيكُم عارِفٌ ثِقَةٌ بَرٌّ

وَ ما أَسْعَدَ السّرْداب حَظّاً وَ لا تَقُلْ *** لَهُ الْفَضْلُ عَنْ أُمِّ القُرَى وَ لَهُ الْفَخْرُ (1)

لَئِنْ غَابَ فِي السّرداب يَوْماً فَإِنّما *** عَلَى النّاسِ مِنْ أُمِّ الْقُرَى يَطْلَعُ الْبَدْرُ

وَ لَمْ يَتّخِذْهُ الْبَدْرُ بُرْجاً وَ إِنّما *** غَدا أُفقاً مِنْ خَطِّهِ يُضْرَبُ السِّترُ (2)

وَ هَاهُوَ بَيْنَ النّاسِ كَالشّمْسِ ضَمّها *** سَحابٌ وَ مِنْها يَشْرَقُ الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ

بِهِ تُدْفَعُ الجُلّى وَ يُسْتَنْزَلُ الحَيا *** وَ تُسْتَنْبَتُ الْغَبْرُ وَ يُسْتَكشَفُ الضّرُ (3)

وَ لا عَجَبَ إِنْ كان فِي كُلِّ حِجَةٍ *** يُحَجُّ وَ فِيهِ يَسْعَدُ النّحْرُ وَ النّفْرُ (4)

وَ يَعْرِفُهُ البَيْتُ الحَرامُ وَ رُكْنُهُ *** وَ زَمْزَمُ وَ الأَستارُ وَالْخَيْفُ وَ الْحِجرُ

وَ لكِنّهُ عَنْ أَعْيُنِ النّاسِ غَائِبٌ *** كَما غَابَ بَيْنَ النّاسِ إِلياسُ وَالْخِضْرُ

وَ قَوْلُكَ هذَا الْوَقْتُ داع لِمِثْلِهِ *** فِفِيهِ تَوالَى الظُّلْمُ وَ انْتَشَرَ الشّرُّ

يَعِيبُكَ فِيهِ السَامِعُونَ فَإِنّهُ *** لَعَمْرِيَ قَوْلٌ عَن معايبَ يَفْتَرُّ (5)

فَما أَنْتَ وَ الدّاعِي فَدَعْهُ مُسَلّماً *** لَعِلْمٍ عَلِيمٍ عَنْهُ لا يَعْزُبُ الدّرُّ (6)

وَ قَدْ جَاءَ فِي الآثارِ أَنّ ظُهُورَهُ *** يَكُونُ إذا ما جاءَ بِالْمَحَبِ الدّهْرُ

وَ يَعْرُوا أُناساً قد تمادوا بِغَيْهِمْ *** مِنَ الْقَذْفِ بَعْدَ الْمَسْخِ وَ النّسْفِ مَا يَغْرُو (7)

1- أمّ القرى: مكة معظّمه

2- الخُطّ: كوى، محله

3- الجُلّى (مؤنث أجلّ): كار بزرگ. الحيا: باران. الغَبَر: خاک

4- الحجّة: سال

5- افترَّ: درخشيد.

6- دَعْ: رها كن. لا يَعْزُبُ: پوشيده نمى ماند.

7- عَراهُ الدّاء أو الهمّ و نحوهما: بيمارى يا اندوه و مانند اين دو بر او وارد شد.

وَ تَغْدُوا الْوَرَى إِذكّانَ يَقْتادُها الْعَمَى *** وَ يَحْمِلُها مِنْ جَهْلِهَا الْمَرْكَبُ الْوَعْرُ

حَيارَى بِلا دِينٍ وَ ذُوالدِّين قابضٌ *** عَلَى دِينِهِ ضِعْفاً كَما يُقْبَضُ الْجَمْرُ (1)

وَ كَيْفَ وَ هذَا الدِّينُ يَزْهَرُ رَوْضُهُ *** وَ يَنْفَحُ مِنْ حافاتِ زاهِره النَّشْرُ (2)

وَ هَذِهِ ثُغُورُ الْمُسْلِمِينَ مَنِيعَةٌ *** بِكُلِّ رِباطٍ فِيهِ يَبْتَسِمُ الثَّغْرُ (3)

وَ ذِي رايَةُ التَّوْحِيدِ يَخْفِقُ ظِلُّها *** فَيُنْكَصُ رُعْباً دُونَهَا الشِّركُ و الْكُفْرُ (4)

وَ هاهُمْ مُلوكُ الْمُسْلِمِينَ وَ عَدْلُهُمْ *** وَ ذِي عُلَماءُ الأُمّةِ الأَنْجُمُ الزُّهْرُ

فَدَعْ عَنْكَ وَهْماً تُهْتَ فِي ظُلُماتِهِ *** وَ لا يَرتَضِيهِ الْعَبْدُ كَلاً وَ لاَ الْحُرُّ (5)

وَ إِنْ شِئْتَ تَقْرِيبَ الْمَدَى فَلَرُبّما *** يَكِلُّ بِمَيدانِ الْجِيادِ بِكَ الْفِكْرُ (6)

فَمُذْ قادَنا هادِي الدَّلِيلِ بِما قَضَى *** بِهِ الْعَقْلُ وَالنَّقْلُ الْيَقِينانِ وَ الذِّكْرُ (7)

إِلَى عِصْمَةِ الْهادِينَ آلِ مُحَمّدٍ *** وَ إِنّهُمْ فِي عَصْرِهُمْ لَهُمُ الأَمْرُ

وَ قَدْ جَاءَ فِي الآثارِ عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ *** أَحادِيثُ يَعْيَى مِنْ تَواتُرِهَا الْحَصْرُ (8)

تُعَرِّفُنا ابْنَ الْعَسْكَرِيِّ وَ إِنّهُ *** هُوَ الْقائِمُ الْمَهْدِيُّ وَ الْواتِرُ الوترُ

تَبِعْنا هُدَى الْهَادِينَ فَأَبْلَغَنَا الْمَدَى *** بِنُورِ الْهُدَى وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَالشُّكْرُ

1- الحَيارَى (جمع الحَيران): سرگردان

2- الحافة: كناره، كرانه

3- ثغور: مرزها. الرباط: گله اسبان

4- نَكَصَهُ: آن را واژگون كرد

5- تاهَ: راه را گم كرد، سرگردان شد

6- المَدَى: مسافت، هدف. يَكلّ: خسته و درمانده مى شود. الجياد (جمع الجواد): اسب نجيب نيكو رفتار تندرو.

7- قادَ: رهبرى كرد

8- يَعْيَى: عاجز و درمانده مى شود

سیری در قصیدهٔ رائیه بلاغی:

،ناظم، این قصـیده را با نسیب (1) آغاز می کنـد و با ابیات بسـیار زیبا و عاشـقانه خود، توجه خواننده را از همه چیز قطع و به خود معطوف می دارد و بدین وسـیله او را آماده ورود به اصل مطلب می کند. آن گاه در مقام پاسخ گویی به اشـکالاتی که در قصیدة بغدادیّه آمده است، نخست با قاعـده لطف، ضـرورت وجود پیشوای الهی در همه زمانها را اثبات می کنـد؛ سـپس با اشاره به حـدیث متواتر ثقلین که پیامبر – صلّی الله علیه و آله و سـلّم – در آن فرموده که قرآن و اهـل بیت من تا هنگامی که در حوض کوثر بر من وارد شونـد، از هم جـدا نخواهند شد؛ نتیجه می گیرد که مطابق این حدیث، هیچ عصر و زمانی از عترت پاک پیامبر – صلّی الله علیه و آله – خالی نخواهد بود؛ عترتی که به جهت هم عدل قرار گرفتن با قرآن باید مفسران واقعی قرآن و مجریان قوانین الهی و پیشوایان مسلمین باشند. آن سرورانی که تبعیت از آنان، موجب نجات و مخالفت با آن ها موجب شقاوت ابدی خواهد شد؛ اما با توجه به این که حکومت از مسیر اصلی خودش منحرف شد و به دست حکام ستمگری همچون یزید افتاد؛ آن ها، ائمّه معصومین – علیهم السّلام – را یکی پس از دیگری، به شهادت رساندند؛ ولی از آن جا که خداوند متعال می خواهد که دینش سراسر عالم را فراگیرد و حکومتی را بر پاکند که جز قوانین قرآن قانون دیگری بر آن

1- " جماعتی از ارباب براعت گفته انـد که نسـیب غزلی باشـد که شاعر علی الرّسم آن را مقدّمه مقصود خویش سازد تا به سـبب میلی که بیشتر نفوس را به اسـتماع احوال محبّ و محبوب و اوصـاف مغـازلت عاشق و معشوق باشـد؛ طبع ممـدوح به شـنودن آن رغبت نمایـد و حواس را از دیگر شواغل باز سـتاند و بدین واسـطه، آن چه مقصود قصیده است، بخاطری مجتمع و نفسی مطمئن ادراک کند و موقع آن به نزد او مستحسن تر افتد"

حاکم نباشد؛ حجّت خود را از مردمان مخفی کرد تا در موقع مناسب به فرمان او ظاهر شود و با نابودی کامل ستمگران و ایجاد حکومت الهی، سراسر عالم را سرشار از عدل و داد کند، بنابر این، پنهان شدن او از انظار دیگران، از روی ترس نبوده؛ همچنان که پنهان شدن پیامبر گرامی اسلام – صلّی الله علیه و آله – در غار حراء و شعب ابی طالب و مخفی شدن برخی دیگر از پیامبران الهی در دل کوه ها و درّه ها از روی ترس نبوده است است. پس از بیان این مطالب، ناظم برای اثبات امکان طول عمر آن حضرت، نمونه هایی از کسانی را که عمر طولانی داشته اند، ذکر می کند. آن گاه به تعدادی از علمای بزرگ اهل سنّت که در مورد حجّة بن الحسن العسکری کتاب نوشته اند و یا این که در کتاب ها بشان از آن حضرت سخن گفته اند، اشاره می کند و بعد از آن، به قضیه سرداب پاسخ می دهد و در خاتمه، در پاسخ به شبهة مستشکل که گفته بود؛ چرا امام ظهور نمی کند با آن که ظلم و ستم عالم را فرا گرفته است؛ می گوید: أوّلاً شما را چه به این حرف ها که برای خداوند تکلیف مشخص می کنید ؟ آن خدایی که هیچ چیز از او پوشیده نیست؛ هرگاه صلاح بداند؛ فرمان ظهور را صادر خواهد کرد و ثانیاً: آن گونه که در روایات آمده، هنوز ظلم و ستم عالم را فرا نگرفته است. چون در روایات آمده است که قبل از ظهور امام زمان آن چنان ظلم و فساد عالم را فرا خواهد گرفت که نگهداری دین همچون نگه داشتن پاره آتش در قبضه خواهد بود (1) و پر واضح است که هم اکنون، نگه داری دین تا

1– روزی رسول خدا – صلّی الله علیه و آله – در حضور اصحابش دو مرتبه فرمود: (اَللَّهُمَّ لَقِّنِی إِخْوَانِی)، یعنی: خدایا برادران مرا به من بنما. اصحاب حضرت که پیرامونش حلقه زده بودند گفتند: ای رسول خدا، ما برادران توایم. حضرت فرمود: (لاَ إِنَّکُمْ أَصْحَابِی وَ إِخْوَانِی قَوْمٌ فِی آخِرِ اَلزَّمَانِ آمَنُوا وَ لَمْ یَرَوْنِی لَقَدْ عَرَّفَنِیهِمُ اَللَّهُ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یُخْرِجَهُمْ مِنْ أَصْلاَبِ آبَائِهِمْ وَ أَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ لَأَحَدُهُمْ أَشَدُّ بَقِیَّةً عَلَی دِینِهِ مِنْ خَرْطِ اَلْقَتَادِ فِی اَللَّیْلَهِ اَلظَّلْمَاءِ أَوْ کَالْقَابِضِ عَلَی جَمْرِ اَلْغَضَا أُولَئِکَ مَصَابِیحُ اَلدُّجَی یُنْجِیهِمُ اَللَّهُ مِنْ کُلِّ فِتْنَهٍ غَبْرَاءَ مُظْلِمَهٍ). یعنی: نه، شما اصحاب منید و برادران من، مردمی هستند که در آخرالزمان می آیند. به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیدند و قبل از آن که از صلب پدران و رحمهای مادرانشان خارج شوند؛ خداوند مرا با اسامی آنان و اسامی پدرانشان آشنا کرده است. هر یک از آنان با آن چنان شدت و سختی دین خود را نگه می دارد که گویی درخت خار مغیلان را در شب تاریک با دست پوست می کند؛ یا آتش پر دوام چوب تاغ را در دست نگه می دارد. آن ها در تاریکی ها مشعل های فروزانند. خداوند آن ها را از آشوب های تیره و تار (آخرالزّمان) نجات خواهد داد.

این اندازه مشکل نیست.

مقایسهٔ اشعار بعد از ولادت با اشعار قبل از ولادت:

آن چه در اشـعار هر دو دوره، یعنی دورهٔ قبل از ولادت حضـرت مهدی - سـلام الله علیه - و دوره بعد از ولادت آن حضرت، به وضوح و وفور دیـده می شود و در موارد متعدد بر آن تأکید شده؛ نوید ریشه کن شدن ظلم و سـتم و برپایی حکومت عدل الهی در سراسـر گیتی به دست پر توان مهـدی صـاحب الزمان است و به عبارت دیگر، مهم ترین نقطه اشتراک اشـعار این دو دوره، زمزمه تحقق حتمی جامعه ای واحد، آرام و مطمئن، سـرشار از صـلح و صفا و امنیت، عاری از هرگونه ظلم و بیداد و مملو از عدل و داد در پرتو حکومت قرآن به زعامت ولی خدا حجّة ابن

ص: 268

الحسن العسکری علیه السلام می باشد.

اما نقاط افتراق در اشعار این دو دوره فراوان است که ذیلاً به برخی از آن ها اشاره می شود.

1- اشعار قبل از ولادت نسبت به اشعار بعد از ولادت، بسیار اندک است و غالباً این اشعار به صورت ابیاتی پراکنده، در لابلای قصایدی که در فضیلت و مناقب اهل بیت عصمت و طهارت - صلوات الله علیهم اجمعین - سروده شده، دیده می شود؛ اما بعد از ولادت با سعادت حضرت مهدی - سلام الله علیه - قصاید طولانی بیشماری در خصوص آن امام همام سروده شده که بعضی از این قصاید، از سیصد بیت هم متجاوز است و همان گونه که در فصل سوم اشاره شد؛ در این دوره شاعرانی دیده می شوند که در این زمینه دیوان مستقل شعر تألیف نموده اند.

شاید علت این باشد که با توجه به اینکه آگاهی و اطلاع سرایندگان پیش از ولادت براساس توصیفات پیامبر گرامی اسلامی و ائمه اهل بیت عصمت و طهارت - صلوات الله علیهم اجمعین - از وجود مبارک حضرت مهدی بوده و در گفتار آن پیشوایان معصوم هم همهٔ ابعاد وجودی حضرت بیان نشده؛ لذا تنها سرایندگانی که رابطه معنوی خاصی با اهل بیت داشته اند، در اشعار خویش توصیفی هرچند اندک از وجود شریف آن حضرت نموده اند لیکن برای سرایندگان بعد از ولادت، با توجه به میلاد با سعادت بقیة الله الاعظم و مشاهده وجود شریف آن بزرگوار توسط برخی از شیعیان و آشنایی آنان با خصوصیات جسمی و معنوی حضرت و نیز با عنایت به طولانی شدن مدت زمان غیبت کبری و بروز شعرای برجسته شیعی و محقق شدن برخی از آثار و علائم عامه ظهور و نیز با توجه به رفتار شیعیان در زمان غیبت، زمینه های مناسب برای انشاد قصاید طولانی فراهم می شود.

2- اشعار قبل از ولادت، از ارزش تاریخی بسیار خوبی برخوردار است و سندی

گویا بر عقاید حقه شیعه دربارهٔ منجی عالم بشریت حضرت مهدی – سلام الله علیه – می باشد؛ زیرا در بسیاری از این اشعار، به سخنان گهربار رسول گرامی اسلام که دربارهٔ امامت ائمه دوازده گانه شیعه فرموده، اشاره شده است و در حقیقت، پشتوانه این اشعار احادیث مستند نبوی است. و آن چه بر ارزش آن می افزاید، تحقق برخی از پیشگویی هایی است که در این اشعار آمده؛ زیرا تحقق برخی از این پیشگوئی ها، می تواند مؤیدی باشد بر این که سایر پیشگویی هایی که از قول پیامبر – صلی الله علیه و آله – در این اشعار آمده، در آینده تحقق خواهد یافت.

3– موضوعات اشعار بعد از ولادت، بسیار متنوع و گوناگون است؛ اما موضوعات اشعار قبل از ولادت، بسیار محدود و اندک است. انشاءالله دربارهٔ موضوعات اشعار سروده شده پیرامون امام زمان عجل الله تعالی فرجه – در فصل چهارم به تفصیل سخن خواهیم گفت.

4– در میان قصاید فراوانی که بعد از ولادت حضرت مهدی – سلام الله علیه – سروده شده، قصاید بسیاری دیده می شود که از حیث فصاحت و بلاغت و بطور کلی از جهات ادبی نسبت به اشعار قبل از ولادت برتری دارند؛ همچون قصیده وسیلة الفوز والأمان في مدح صاحب الزمان شیخ بهائی و قصیدهٔ صاحبیه سیدرضا هندی و ده ها قصیده دیگر. در میان اشعار قبل از ولادت هم اگرچه ابیات فصیح و بلیغ و زیبایی دیده می شود ولی مقدار آن اندک است و به طور کلی بیشتر اشعار این دوره، از حیث ادبی ارزش چندانی ندارند.

5– فریاد انتظار در اشعار بعد از ولادت فراوان به گوش می رسد و شاعران اهل بیت عصمت و طهارت – علیهم السّلام – از ستم هایی که دشمنان خدا نسبت به خاندان پاک پیامبر و پیروان با وفای آنان در طول تاریخ روا داشته اند، به پیشگاه آن حضرت زبان به شکوه و شکایت گشوده اند و بی صبرانه در انتظار فرج آن منجی

عالم بشـریت نشسـته اند و آن چه بیش از هر چیز دیگر در این گونه اشـعار به تصویر کشـیده شده، واقعهٔ جانسوز کربلا است. واقعه ای که تصوّر آن آتش به دل هـا می زنـد و تاب و قرار را از هر انسان آزاده و دارای احساس می گیرد؛ اما در اشـعار قبل از ولادت، به این امر کمتر توجه شده است.

ص: 271

یادداشت های پاورقی های فصل سوم

1- خطبه 27.

2- بنگرید به: موسوعة الصرف و النحو و الاعراب، ص 97.

3- همان مأخذ، ص 99

4- انبیاء / 73.

5- موسوعة الامام المهدی، ص 277

6 - در این خصوص مراجعه کنید به توضیحات دومین بیت همین قصیده.

7- موسوعة الامام المهدی، ص 287.

8- اسراء / 45.

9- مبادی العربیه، ج 4، ص 37.

10- موسوعة الامام المهدی، ص 353.

11- همان مأخذ، ص 311.

12- بقره / 18.

13- موسوعة الامام المهدی، ص 314.

14- فرهنگ معین، ج 2، ص 2327

15- موسوعة الامام المهدی، ص 327.

16- همان مأخذ، ص 329.

17- المنحد.

18- موسوعة الامام المهدی، ص 329

19- همان مأخذ، ص 332

20- معصوم چهاردهم، ص 296.

21- موسوعة الامام المهدى، ص 332.

ص: 273

22- جواهر البلاغه، ص 398 و 399

23- جامع الدروس العربيه، ج 3، ص 156.

24- الرحمن / 10

25- فرهنگ لاروس.

26- همان مأخذ.

27- فرهنگ لغات قرآن، ج 1، ص 483

28 - المعجم المفصل في الاملاء، ص 81.

29- فرهنگ لاروس.

30- همان مأخذ.

31- همان مأخذ

32- فرهنگ لغات قرآن، ج 2، ص 678.

33- الرحمن / 27

34- تفسير الميزان، ج 19، ص 101.

35- مجمع البحرين، ج 3، ص 378.

36- فرهنگ لاروس.

37- يونس / 105.

38- نجم الثاقب، ص 72

39- الامام المهدى من المهد إلى الظهور، ص 355.

40- همان مأخذ، ص 356.

41- فرهنگ معين، ج 1، ص 430.

42- فرهنگ لاروس.

43- الامام المهدي من المهد إلى الظهور، ص 111 و 112.

ص: 274

44- المبادی العربیه، ج 4، ص 39.

45- فرهنگ لغات قرآن، ج 1، ص 669.

46- مائدة / 76

47- انعام / 112.

48- فرهنگ لاروس.

49- اعلام المنجد

50- فرهنگ لغات قرآن، ج 1، ص 356.

51- شعراء / 63.

52- فرهنگ لغات قرآن، ج 2، ص 439.

53- قصص / 5.

54- خورشید مغرب، ص 142.

55- فرهنگ لغات قرآن، ج 1، ص 306.

56- مبادی العربیه، ج 4، ص 340.

57- فرهنگ لاروس، مادهٔ ابجد و جُمّل.

58- منتهی الآمال، ج 2، ص 469.

59- دهر / 3

60- معارف اسلامی 2، ص 95.

61- قمر / 46.

62- معارف اسلامی 2، ص 95 و 96.

63- دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص 68.

64- کشف الظنون، ج 4، ص 4، ص 386.

65- الامام المهدى من المهد إلى الظهور، ص 233 - 239.

ص: 275

66- علم الحديث و دراية الحديث، ص 71.

67- جمعه / 5

68- معارف اسلامی 2، ص 112 - 114.

69- فرهنگ لغات قرآن، ج 1، ص 52.

70- طه / 31.

71- الامام المهدی من المهد إلی الظهور، ص 554.

72- همان مأخذ، ص 552 و 553.

73- عنکبوت / 14.

74- الامام المهدی من المهد إلی الظهور، ص 343 و 344.

75- یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ص 183 - 186.

76- شعراء الغري، پانوشت، ج 4، ص 103.

77- مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت، ص 16 - 20.

78- فرهنگ معین، ج 1، ص 1347.

79- نجم / 13 - 15

80- فرهنگ معین، ج 4، ص 4724.

81- بحارالانوار، ج 52، 124

فصل چهارم: درون مایه های شعر مهدوی

اشاره

ص: 277

موضوعات اشعار

همان گونه که قبلاً هم یادآور شدیم، درباره بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری - روحی و ارواح العالمین له الفدا - اشعار بسیار زیادی سروده شده است که با توجه به کثرت این اشعار و همچنین عشق و علاقه خاص شاعران نسبت به ولی الله الاعظم، طبعاً موضوعات مطرح شده در این گونه اشعار هم، متعدّد خواهد بود.

اشعاری که قبل از ولادت آن حضرت سروده شده، بیشتر حول سه محور زیر است:

1- معرفی آخرین وصّی محمّد - صلی الله علیه و آله - و این که او مطابق روایات معتبری که از آن پیامبر گرامی رسیده، فرزند امام حسن عسکری؛ یعنی، مهدی آل محمّد، دوازدهمین پیشوای مسلمین جهان است. (1)

1- همین نوشتار، فصل دوم، صفحات 68 تا 73

2- بشارت به ظهور آن حضرت پس از یک غیبت طولانی. (1)

3- ابراز امیدواری به آینده ای درخشان همراه با برقراری حکومت عدل جهانی حضرت مهدی (علیه السلام). (2)

اما در اشعاری که بعد از ولادت آن حضرت سروده شده؛ علاوه بر سه موضوع فوق، موضوعات بیشمار دیگری نیز مطرح شده است؛ از قبیل: مدح، وصف شمایل و خصال آن حضرت؛ (3) ولادت و نسب آن حضرت؛ غیبت صغری و نوّاب اربعه؛ غیبت کبری و نیابت عامه؛ فلسفهٔ غیبت؛ فایده غیبت؛ وظیفه مسلمین در زمان غیبت؛ طول عمر حضرت؛ اسامی و القاب مبارک آن حضرت؛ دفع اشکالات وارده از جانب کج اندیشان و مغرضان؛ ندبه و استغاثه به پیشگاه آن حضرت؛ فریاد انتقامجویی از ستمگران؛ بخصوص از قاتلین امام حسین - علیه السّلام -؛ شکوه از درد فراق؛ انتظار فرج و امید به آینده ای تابناک؛ علایم ظهور؛ دورنمای بعد از ظهور و ده ها موضوع دیگر.

ما در این فصل برآنیم تا آن موضوعاتی را که در اشعار مربوط به حضرت مهدی - علیه السّلام - بیشتر مورد توجه شعرا قرار گرفته اند؛ با ذکر نمونه هایی از آن ها مورد بررسی قرار دهیم.

اصل و نسب حضرت مهدی علیه السلام:

دربارهٔ اصل و نسب ولیّ عصر - عجل الله تعالی فرجه - اشعار فراوانی سروده

1- همین نوشتار، فصل دوم، صفحات 69، 77، 86 و 87.

2- همین نوشتار، فصل دوم، صفحات 72، 73، 77، 86 و 87.

3- همین نوشتار، فصل دوم، صفحات 173 - 175

شـده؛ در این جا برای پرهیز از اطاله کلام، فقط به ذکر یک قصـیده که در آن پـدر و مادر و اجـداد پدری و مادری حضـرت مهدی – علیه السـلام – معرفی شده اند، بسنده می کنیم و آن قصیده ای است که عالم بزرگوار سید حسن میرجهانی آن را در کتاب الدّرر المکنونه آورده است: (1)

وَ خاتِمُ الأَئِمّةِ الإِثْنَيْ عَشَر *** بَقِيّةُ اللهِ الإمامُ المُنتظر

كانَ سَمِيّ جَدِّهِ مُحَمّدٍ *** وَ هكَذا كَنِيّهُ الْمُمَجّد

وَالِدهُ الْحِبْرُ الإمامُ الْمُمْتَحَنُ *** أَبو مُحَمّدٍ هُوَ اسْمُهُ الْحَسَنُ (2)

إِبْنُ عَلِيٍّ النّقِيّ الْعَسْكَرِيّ *** إِبْنُ التّقِي الطّاهِرِ الْمُطَهّر (3)

إِبْنِ عَلى الإمامِ الثّامِنِ *** الْمُرْتَضَى الرّضا الرّضِيِّ الصّامِنِ

إبنِ الإمامِ الْكاظِمِ الْعَلّامِ *** إِنّنِ الإمامِ الصّادِقِ الْهُمامِ

إِبْنِ الأمام باقرِ الْعُلُوم *** إِبْنِ عَلِيٍّ كاشِفِ الْغُمُومِ

إِبْنِ الْحُسَينِ بِضْعَةِ النّبِيّ *** إِبْنِ عَلِيّ الْمُرْتَضَى الْوَلِيّ (4)

إِبْنِ أبي طالِبِ المُبَجّل *** اَلسّيّدِ الْمُوَحِدِ الْمُجَلّلِ

فَإِنّهُمْ آباتُهُ الْكِرامُ *** عَلَيْهِمْ الصّلاةُ وَالسّلامُ

وَ أُمُّهُ مَلِيكَةٌ رُومِيّةٌ *** طَيّبةٌ رَضِيةٌ مَرْضِيّةٌ

وَلِيدَةٌ مِنْ نَسْل شَمْعُونِ الصّفا *** وَصِيّ عيسى مَنْ بِعَهْدِهِ وَ فَى

والدها كانَ اسْمُهُ يَشُوعا *** وَجَدُّها بِقَيْصَرٍ لَيُدْعَى

1- الدرر المكنونة، ص 178 - 185

2- السَمِيّ: هم نام. الكني: هم كنيه.

3- الحِبر: دانشمند. المُمْتَحَن. پاک، پاکیزه

4- بضعة النبيّ: پاره تن پيامبر

نَرْجِسٌ اسْمُها وَقِيلَ صِيقَلٌ *** وَ إِنَّمَا الْمَشْهُورُ فَهُوَ الأَوّلُ

كانَ لَها حِكَايَةٌ مَسْطُورَةٌ *** قَدْ نُقِلَتْ فِي الْكُتُبِ الْمَشْهُورَة

إِنّ لَها أَسْماءَ غَيْرَ ما ذُكِرَ *** أَعْرَضْتُ عَنْهَا وَ أَخَذْتُ مَا اشْتَهَر

فِي شَهْرِ شَعْبَانَ إِذَا هُوَ انْتَصَف *** مَظْهَرُ غَيْبِ رَبِّهِ قَدِ انْكَشَف

ضَحْوَةٌ يَوْم جُمْعَةٍ أَوْلَيْلَتُهُ *** فِي مَطلَع الْفَجْرِ تَجَلّتْ طَلْعَتُهُ (1)

طُوبَى لأُمٍّ وَلَدَتْ مَوْلاها *** وَ شَمْسُها قَدْ بَزَغَتْ ضُحاها (2)

مُخْتارُنَا لَيْلَتُهُ عَنِ الضُّحَى *** لا رَيْبَ فِيها طَلَعَتْ شَمْسُ الضُّحَى

همان گونه که قبلاً یادآور شدیم؛ نه تنها در اشـعار بعد از ولادت بلکه در اشعار قبل از ولادت هم برخی از شاعران، اصل و نسبت و شجره نامه حضـرت را از پیامبر گرامی اسلام – صلّی الله علیه و آله – تا پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السّلام – به طور کامل بیان کرده اند (3) و جالب تر آن که حتی برخی از شعرای عامه هم اصل و نسب حضرت را به طور دقیق در اشعار آورده اند. (4)

ولادت حضرت مهدی علیه السلام:

اشاره

شیفتگان و عاشـقان مهدی موعود – سلام الله علیه – همه ساله، در نیمه شعبان مجالس جشن و سرور بر پا می کنند و مداحان و خطباء به مدیحه سرایی و ایراد سخنرانی پیرامون مقام شامخ آن حضرت می پردازند. شعراء نیز به مناسبت میلاد

1- الضّحوة: پیش از ظهر؛ چاشتگاه.

2- بَزَغَ الشمسُ أو القمر: خورشید یا ماه طلوع کرد و درخشید

3- همین نوشتار، فصل دوم

4- همین نوشتار، فصل اول.

مبارک آن حضـرت، قصایـد فراوانی را سـروده و در آن موضوعات متعـدّدی را مطرح کرده اند. عموماً در این گونه اشـعار، سه موضوع زیر بیشتر مورد توجه قرار گرفته است:

الف- شرافت نیمه شعبان

برخی از ایّام و لیالی به جهت وقوع وقایع مهمی که در آن ها روی داده است، دارای فضـیلت و شـرافت خاصّـی می باشـند و بر بقیه ایام و لیالی برتری دارند؛ مثلاً شب قدر به واسـطه نزول قرآن در آن، از هزار ماه بهتر است و همچنین است شب نیمه شـعبان که یکی از شـریف ترین و با فضیلت ترین شب های سال است. از امام باقر - علیه السّلام - در بارهٔ این شب سؤال شد. آن حضرت در پاسخ فرمود:

"این شب بعـد از شب قـدر، با فضـیلت ترین شب است. خداونـد در این شب، بندگان را از فضل خویش بهره مند می کند و به منّ و کرم خویش، آن ها را می آمرزد. پس، در این شب، در تقرّب جسـتن به خـدا تلاش کنیـد؛ زیرا این شبی است که خداوند به خودش سوگند یاد کرده که هیـچ سائلی را مادامی که چیز نامشـروعی از او نخواهـد، رد نکنـد و این شبی است که خداونـد آن را به ازای شب قدر که از برای پیامبرمان محمد (صلی الله علیه و اله) قرار داده، برای اهل بیت (علیه السلام) قرار داده است است.. پس، شایسته است که اهل ایمان این شب را بزرگ و گرامی بدارنـد و در آن خوشـحالی کننـد و به خـدای یکتای دانا تقرّب بجوینـد و در این شب، به ایتام نیازمند کمک کنند و پرچم های خوشـحالی و سـرور را برافراشـته گردانند و بخوردان های عود (و عنبر) را برافروخته نمایند و بدین وسـیله اظهار سرور کنند و بر سازهای خوشـحالی بنوازنـد و بر فرش شادی بنشـینند و برای (ایجاد) فرح و سـرور به خاطر این مولودی که خداوند، وجود را به واسـطهٔ او شرافت بخشیده و او را بر هر موجودی برتری داده است، برخی از کرامات بزرگ و معجزات درخشانی را که خداوند به او اختصاص

داده، بازگو کنند" (1)

و چه نیکو علامه جلیل القدر شیخ محمد ابو عزیز خطی در فضیلت این شب سروده است: (2)

لِشَهْرِ شَعْبانَ فَضْلٌ لَيْسَ تُحْصِيهِ *** شَهْرٌ أَتَى مَوْلِدُ الهَادِي لَنا فِيهِ (3)

شَهْرٌ كَرِيمٌ حَوَى فَخْراً بِمَوْلِدِهِ *** فِيهِ فَطَابَ فَما شَهْرٌ يُضاهِيهِ (4)

أَلَمْ تَرَ قِسْمَةَ الأَرْزاقِ فِيهِ فَما *** حَوَى وَ بِالْفَضْل قَدْ حُفَّتْ لَيالِيهِ

بِهِ تَوَلَّدَ نَجْمُ الْفَخْرِ مِنْ مُضَرٍ *** مَهْدِيُّنا خَيْرُ مَقْصُودٍ لِرَاجِيهِ

مَوْلًى كَأَنَّكَ تَتْلُو حِينَ تَذْكُرُهُ *** آيَ السُّجُودِ عَلَيْنا إِذْ تُسَمِّيهِ

أَلْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ مَنْ ظَهَرَتْ *** آياتُهُ وَ عَلَتْ قَدْراً مَعالِيهِ

السَّيِّدُ السَّنَدُ النُّورُ الْبَهِيُّ وَ مَنْ *** لَمْ يَبْلُغَ الْوَصْفُ عُشْراً مِنْ مَعَانِيهِ (5)

إِمامُنا الْخَلَفُ الْمَنْصُورُ أَكْرَمُ مَنْ *** مَشَى و مَنْ عَمَّتْ الدُّنْيا أَيادِيهِ (6)

عَلَيْهِ صَلَّى إِلهُ الْعَرْشِ مَا هَتَفَتْ *** وَرْقٌ وَ ما مَالَ غُصْنٌ فِي تَثَنِّيهِ (7)

1- مولود الامام الحجة القائم، ص 4 و 5.

2- همان مأخذ، ص 5 و 6.

3- أحصى: شمارش کرد

4- حَوَى: در بر دارد. يُضاهيه: يشابهه، به آن شباهت دارد.

5- السند تکیه گاه، البَهيّ: زیبا و نیکو

6- أيادي: نعمت ها

7- هَتَفَتِ الحمامة: کبوتر آواز خواند یا آواز خود را کشید. الوُرق (جمع الورقاء): کبوتری که رنگش به سبزی زند. ما هتفت ورق؛ یعنی، مادامی که کبوتران آواز بخوانند

و شاعری دیگر گفته است: (1)

شَعْبَانُ شَهْرٌ بِهِ الْخَيْرَاتُ قَدْ نَزَلَتْ *** وَ رَكْبُ داعِي الْعَنا عَنّا بِهِ رَحَلَتْ (2)

شَهْرٌ بِهِ وُلِدَ الْمَهْدِيُّ سَيِّدُنا *** أَبَرُّ مَنْ وَلَدَتْ أُنْثَى وَ مَنْ حَمَلَتْ

مُعَظِّمُ الْقَدْرِ بِالْمَوْلُودِ فِيهِ فَلا *** نُجُومُ أَفْراحِهِ غَابَتْ وَ لا أَفَلَتْ (3)

آیة الله شیخ محمد حسین اصفهانی، نه تنها برای نیمه شعبان عظمتی خاص قائل است؛ بلکه می گوید: ماه شعبان به واسطهٔ مولود نیمه شعبان به شرافتی عظیم نایل گشته است. (4)

و حاج حسن بن عبدالله آل جامع خطی در این خصوص چنین می می گوید: (5)

صَلُّوا عَلَى الْقائِمِ ذِي النُّورِ الأَغَرَ *** خَيْرُ الْوَرَى إِمَامُنا الثّانِي عَشَر (6)

بِشَهْرِ شَعْبَانَ أضاءَ نُورُهُ *** وَ تَمْ لِلدِّينِ بِهِ سُرُورُهُ

وَ أسْفَرَ الكونُ وَ شَعَ نُورُهُ *** مِنْ غُرّةٍ أَسْطُعُ مِن نُورِ الْقَمَر (7)

***

1- مولود الامام الحجة القائم، ص 6.

2- العنا: مشقّت، سختی.

3- أَفَلَ: غروب کرد.

4- همین نوشتار، ص 124.

5- مهراق المدامع، ص 80.

6- الأغرّ: زیبا، سرور و شریف قوم

7- أسفر: روشن و تابناک شد. الغرّة: سفیدی به اندازه یک در هم در پیشانی اسب، و در این جا مقصود روشنایی چهرهٔ حضرت است. اسطع: درخشان تر و آشکارتر

شَعبانُ قَدْ نالَ الْعُلا وَ الشّرَفا *** وَ نالَ فَضْلاً سامياً لَنْ يُوصَفا

فَهَنَّئُوا بِهِ النّبِيّ الْمُصْطَفَى *** بِمَوْلِدِ الْقائِمِ سَيّدِ الْبَشَر

***

شَهْرُ بِهِ شَمْسُ الْوُجُودِ أَشْرَقَتْ *** وَأَنْجُمُ السُّعُودِ فِيهِ أَزْهَرَتْ

وَ النّحْسُ زالَ وَ الْهُمُومُ فُرِّجَتْ *** بصاحِبِ الْعَصْرِ الإمام المُنتظر

***

شَهْرٌ بِهِ الأمْلاك قَدْ تَباشَرَتْ *** مِنْ ذِي الْجَلَالِ فِي الْهُبُوطِ اسْتَأْذَنَتْ (1)

فِي النِّصْفِ مِنْهُ هَبَطَتْ وَ شَاهَدَتْ *** مِنَ الأمام ذلكَ الْوَجْهَ الأغَرّ

***

و شیخ محسن ابوالحب در ضمن قصیده ای که در 41 بیت در مدح صاحب الزمان سروده می گوید: (2)

شَعْبانُ شَهْرٌ طَيْبٌ *** فاقَ جَمِيعَ الأَشْهُرِ

فِيهِ بَدَا مَهْدِيّنا *** كَالْكَوْكَب الْمُزْدَهِر (3)

وَ أَشْرَقَتْ أَنْوارُهُ *** فِيه جَلاءُ الْبَصَرِ

قَدْ شَهِدَتْ كُلُّ الْوَرَى *** لَهُ بِطِيبِ الْعُنْصُرِ

و نیز مرحوم اعرجی در ضـمن قصـیده ای که در ولادت امام منتظر – عجل الله تعالی فرجه الشّریف – سروده، می گوید: به سبب حوادث مهمی که در این ماه روی داده؛ این ماه بر همه ماه ها برتری دارد و همه ماه ها باید فدای شعبان شوند و معتقد

1- تباشرت: یکدیگر را بشارت دادند.

2- دیوان ابی الحب، ص 65.

3- بَدَا: آشکار شد، ظاهر شد. المزدهر: درخشنده.

است که شب قدر شب نیمه شعبان است: (1)

فَدَتْ شَهْرَ شَعْبَانَ الشُّهُورُ جَمِيعُها *** فَلَيْسَ يُدانِيهِ بِما قَدْ حَوَى شَهْرٌ

بثالِثِهِ مِيلادُ " سِبْطِ مُحَمّدٍ " *** وَ فِي نِصْفِهِ مَنْ فِيهِ يُسْتَدْفَعُ الضّرٌّ

فَيا نِصْفَ شَعْبَانَ تَعالَيْتَ رَفْعَةً *** فَلَيْلَتُكَ الْغَرَاءُ حَقّاً هي " الْقَدْرُ

فَأَكْرِمْ بِها مِنْ لَيْلَةٍ غِيظَ ذُوالشّقا *** بِها وَ بَنُو الإيمانِ قَدْ عَمّهَا الْبِشْرُ (2)

فَبُشْرَى لأهْلِ الدّينِ إِذْ وُلِدَ الّذِي *** تَكُونُ لَهُمْ فِيهِ الْمَهابَةُ وَالنّصْرُ (3)

و حسن احمد یوسف شاعر معاصر عرب در فضیلت این شب می گوید (4)

يا لَيْلَةَ النّصْفِ أَحْيَيْتِ الرّجا فِينا *** ذِكْراكَ يُنْعِشُنَا وَ الْوَعْدُ يَشْفِينا

قَدْ كُنْتِ فَخْرَ لَيالِي الدّهْرِ قاطِبَةً *** وَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ نالَتْ مِنْكَ تَحْسِيناً

ب- ابراز شادی و سرور

برخی از شعرا در اشعاری که به مناسبت میلاد با سعادت آن منجی عالم بشریّت انشاد کرده اند، شادی و سرور قلبی خویش را ابراز نموده اند. شیخ جواد حایری فرح و شادمانی خود را در ضمن قصیده ای که سروده، این گونه ابراز می دارد: (5)

يا حَبّذا مِنْ فَرْحَةٍ مَاحِيَةٍ *** عَنِ الْقُلُوبِ رَيْنَها وَ الْمَلال (6)

1- دیوان شعراء الحسین، ص 211

2- اکرم بها من لیلة: چقدر گرامی است شبی که

3- المهابة: عظمت و بزرگی، هیبت

4- برگرفته از دیسکت " الامام المهدی " موجود در دفتر تبلیغات اسلامی

5- آثار الحجة، ج 2، ص 3.

6- الماحیة: محو کننده؛ این کلمه صفت برای " فرحة " است و "رین " مفعول آن است

یا حَبّذا مِنْ فَرْحَةٍ قَدْ أَتَتْ *** بُشْرَی لَنا مِنَ نِعْمَةٍ ذِي نَوال (1)

قَدْ صُدِرَتْ مِنْ فَرْحَتِی رَنّةٌ *** أَرْقَصَتِ الزّهْرَةَ رَقْصَ المعال (2)

بَلْ کُلُّ ما فِي الکَونِ مِنْها غَدَتْ *** تَطْرَبُ مِنْ بَهْجَتِها فِي الْمَقَال

یا حَبّذا مِنْ مَوْلِدِ فاخِرٍ *** فاقَ الْمَوالِیدَ بِجَمّ الْخِصال (3)

قَرّتْ والأَعْیُنُ مِنْ شِیْعَةٍ *** بِمَوْلِدِ (الْحُجّةِ) ماحِي الضّلال

في اللّیْلَةِ الْجُمْعَةِ فِي النّصَفِ مِنْ *** شَعْبانَ قَد بانَ لَنا ذُوالْجَلال

قُطَبْ رَحَی الْکَونِ وَ مَا فِي الْوُجُود *** وَ وَجْهُهُ نَیّرَةٌ کَالهِلال (4)

(مَوْلُودٌ مَسْعُودٍ) لآلِ الرّسُول *** وَ ذُخْرُهُم فِي رَجْعِهِمَ وَ الْمَال

سید جاسب موسوی جابری، در قصـیده زیبایی که به مناسبت ولادت با سعادت حضرت مهدی – سلام علیه – سروده، می گوید: در نیمه شعبان سـرور و شادی نه فقط شیعیان را بلکه همهٔ موجودات عالم را فرا می گیرد و سراسر عالم غرق در شادی و سرور می شود. اینک متن کامل این قصیده تقدیم می گردد:

فی مولد الامام المنتظر علیه السلام:

اشاره

*فی مولد الامام المنتظر علیه السلام: (5)

شَعَ نُورُ اللهِ وَالْکَوْنُ ازْدَهَر *** یَوْمَ مِیلادِ الإِمَامِ الْمُنْتَظَر (6)

1- النّوال: بخشش

2- الرنّة: آواز کمان یا بانگ جرس

3- الجَمّ: فراوان، زیاد.

4- الرّحی: سنگ آسیاب

5- دیوان لوعة الحزین و عبرة المؤمنین، ص 12 و 13.

6- شعّ النور: نور تابید

عَمّتِ الأفْراحُ فِي شَهْرٍ أَتَى *** يَحْمِلُ الْبِشْرَ إِلَى كُلِّ الْبَشَر

هُوَ شَعبانُ وَ فِي ثالِثِهِ *** بانَ نُورُ لِحُسَيْنِ وَ إِنْتَشَر

وَ امْتَلأَ الْكَوْنُ سُرُوراً وَ هَنا *** وَ تَغَنّى الطَّيْرُ مِنْ فَوْقِ الشَّجَر (1)

وَ تَبَدّى الْخَيْرُ وَالشَّرُ غَدَا *** هارباً قَدْ فَرّ مِنْهُ وَ نَفَر (2)

وَ سَرَتْ فِينا سُوَيعاتُ المُنى *** وَ بِها عَنّا انْجَلَى لَيْلُ الْكَدَر (3)

يا لَكَفٍّ قُدّرَتْ ساعاتُها *** وَ ثَوانيها عَلَى هَذَا الْقَدَر

وَانْتَهَتْ فينا إلى اليوم الّذِي *** فِيهِ مَوْلُودٌ عَظِيمٌ يَنْتَظَر

وَ بَدَتْ تَضْرِبُ أوْتاراً لَها *** يَرْقُصُ الْقَلْبُ لِدَقَاتِ الْوَتَر (4)

تَعْزِفُ الأَنْعَامُ فِي أَلْحانِها *** بِتَهانٍ نُثِرَتْ فِيها دُرَر (5)

وَ تَباشِيرَ بِها قالَتْ دَنَى *** عِيد ميلادٍ ابْنِ ساداتِ الْبَشَر

وَ بِنِصْفِ الشَّهْرِ مِنْ شَعْبَانَ قَدْ *** دَنَتِ السّاعَةُ وَ الْحَقُّ ظَهَر

وَ اسْتَبانَ النُّورُ مِنْ طَلْعَتِهِ *** شَعَّ فِي الأكْوانِ طَرّاً وَ انْتَشَر (6)

وَ سَرَى مِنْهُ وِ مِنْهُ امْتَلأَت *** أَرْضُ سامِرّا وَ لَلْبَيْتُ اسْتَمَرّ

رَسَمَ الْبَيْتُ لَهُ صُورَتَهُ *** خَطّها كَفُّ الْقَضا فَوْقَ الحَجَر

صاعَدَ نَحْوَ السّماواتِ الْعُلَى *** وَلَضَوْءُ الشّمْسِ أَخْفَى وَالْقَمَر

1- الهنا: شادمانی

2- تبدّی: آشکار شد. غَدَا: گردید

3- السویعة، مصغر السّاعة است. المُنی (جمع المنیّة): آرزو

4- الوتر: تار آلات موسیقی

5- تَعزف: آواز بر می آورد.

6- طُرّاً: کُلاً

حَمَلَ الأَشْعَاعُ مِنْ غُرّتِهِ *** لِجَمِيعِ الْخَلْقِ آياتٍ غُرَر

وَ غَدَا الكَوْنُ وَ ما فِيهِ لَهُ *** طَرِباً يَرْقُصُ جِنٌّ وَ بَشَر

وَ غَدَتْ مَغْمُورَةً مِنْ نُورِ مَنْ *** نُورُهُ مِنْ قَبَسِ الْقُدْسِ انْحَدَر

صاحَ طَيْرُ الْبِشْرِ فِي تَغْرِيدِهِ *** بَعْدَ تَصْفِيقِ جَناحَيْهِ وَ خَرّ (1)

وَ مَضَى يَحْمِلُ مِنْ وَرْدِ الْهَنا *** بِجَناحَيْهِ رَحِيقاً مُعْتَصَر (2)

وَ رَحِيقُ الْوَرْدِ فِي الْكَوْنِ سَرَى *** رَشَّ هامُ الدّهْرِ طيباً وَ نَثَر (3)

وَ اكْتَسَى الْكَوْنُ جَمالاً وَ أَتَى *** الْخَيْرُ وَ الشّرُّ تَوَلّى وَ انْدَحَر

يا إمامَ الْعَصْرِ مَنْ لَوْلاكَ ما *** وُجِدَ الْكَوْنُ وَ دامَ وَ اسْتَقَرّ (4)

بَلْ وَ لَوْلاكَ لَما مَاءٌ جَرَى *** فِي مَجارِيهِ وَ مَا الْغَيْثُ انْهَمَر (5)

أَنْتَ قُطْبٌ حَوْلَكَ الْكَوْنُ غَدَا *** دائِراً لَوْلاكَ قَطُّ لَمْ يَدُرُ (6)

لَوْ خَلا الْكَوْنُ مِنَ الْقُطْبِ فَلا *** قامَ لِلْكَوْنِ نِظامٌ وَانْدَثَر (7)

أَيُّها الغَائِبُ عَنَا لَمْ يَغِبْ *** أَبَداً عَنْ قَلْبِ مَنْ والَى وَ قَرّ

أَنْتَ مَوْجُودٌ وَ حَيٌّ وَالّذِي *** أَنْكَرَ الشّمْسَ وَ الرّاحَ سَتَر (8)

1- صاح: فریاد زد. تغریـد: آواز خوانـدن. صَفّقَ الطائر جناحیه و بهما: حرّکهما، پرنـده دو بال خویش را به حرکت در آورد و بال و پر زد. خرّ: فرو افتاد

2- الورد: گل سرخ. الرحیق: شراب خالص

3- رَشَّ الماءَ: آب را پاشید.

4- " دامَ " عطف به " وجد " است

5- الغیث: باران. إنهمر: ریخت

6- لم یَدُر: چرخ نمی زد

7- إندثر الشّيءُ: آن چیز کهنه و فرسوده شد و از بین رفت.

8- الرّاح: کف دست

ذاكَ وَ الْحَقّ جَهُولٌ جاحِدٌ *** وَ لَهُ فِي الْخُلْدِ دارٌ فِي سَقَر (1)

لَكَ مَنْ والَى فَقَدْ فَازَ وَ مَنْ *** لك عادَى إِنْ وَ رَبِّي قَدْ كَفَر (2)

***

ج- مدح

اشـعاری که به مناسـبت میلاد با سـعادت ولی عصـر - عجل الله تعالی فرجه الشـریف - سروده شده، قسمت عمده آن در مدح حضرت مهدی - سـلام الله علیه - است. شـعرا در مدح آن حضـرت، به بیان ابعاد مختلف وجود مبارک و نازنین بقیة الله الاعظم روحی و ارواح العالمین له الفدا - پرداخته و هر یک به گونه ای، گوشه ای از مناقب و فضائل بی شمار آن خورشید عالمتاب را در قالب اشعار خویش بیان کرده اند.

مرحوم اعرجی در میلاد آن حضرت می گوید: (3)

أَشْرَقَتِ الدُّنْيا وَ آفاق (الْغَري) *** بِمَوْلِدِ الْحُجّةِ (نَجْلِ الْعَسْكَرِي) (4)

فَيا لَها لَيْلَةَ أُنْسٍ إِذْ بِها *** غِيظَ أَخُو النّصْبِ وَ سُرّ الْجَعْفَرِي (5)

1- سـقر: دوزخ در این بیت "جهول " خبر دوم " الّذي " است که در بیت قبل آمده، کما این که " ستر " خبر اول آن است و "الحق " مفعول " جهولُ " می باشد

2- " إئ " حرف جواب است به معنی بلی و آری و همواره پیش از قسم واقع می شود.

3- دیوان شعراء الحسین، ص 212

4- مقصود از "الغري " شهر مقدس نجف می باشد. النجل: فرزند

5- فیا لها لیلة أنس: چه شب مأنوسی. خیف أخو النصب: دشمن خشمگین شد

بُشْرَي لأهْلِ الدِّينِ وَالتَّقْوَى فَقَدْ *** جاءَ الَّذِي يَنْهَى عَنِ الْمُسْتَنْكَرِ (1)

إمامُ حَقٍّ تَمْلأُ الدُّنْيا غَداً *** عَدْلاً بِهِ عَنْ جَائِرٍ وَ مُفْتَرِي

قَرّتْ عُيُونُ (نَرْجِسٍ) إِذْ وَلَدَتْ *** خَيْرَ إمامِ طَاهِرٍ مُطَهّرِ

بَدْرُ هُدًى لكِنّهُ مُحْتَجِبٌ *** يَشْتاقُهُ بَدْرُ السّمَا (وَ الْمُشْتَرِى)

اَبُوهُ حامِلٌ (لِوا الْحَمْدِ) غَداً *** وَجَدُّهُ شَافِعُ يَوْمِ الْمَحْشَرِ

مَتَى نَراهُ ناشِراً لوائَهُ *** وَ زاحِفاً بِجُنْدِهِ الْمُقَرّرِ (2)

يأتي بها مثل "الصُّقور " شُزّبا *** تَعْلُو عَلَيْهَا فِتْيَةٌ " كَالأَنْسُرِ " (3)

وَ الرُّعْبُ يَمْشِي سائِراً أَمامَهُ *** وَ خَلْفُهُ مَسِيرُ بِضْعِ أَشْهُرِ (4)

مَتَى نَرَى مَا بَيْنَنا جَبِينَهُ *** يُضِيءُ تَحْتَ النّقْعِ ضَوْءَ الْقَمَرِ (5)

يَابْنَ النّبِيِّ الْمُصْطَفَى مُحَمّدٍ *** وَ ابْنَ أَمِيرِ النّحْلِ ساقِي الْكَوْثَرِ

أَغِثْ رَعاكَ اللهُ دِينَكُمْ فَقَدْ *** أَوْدَى الشّقا بِرُكْنِهِ الْمُعَمّرِ (6)

***

شیخ محمد حسین اصفهانی در ضمن قصیده ای طولانی که در میلاد امام مهدی

ص: 292

1- المستنكر: كار زشت و ناپسند

2- اللواء: پرچم. الزاحف: يورش برنده

3- الصقور (جمع الصّقر): باز. الشُّزّب (جمع الشازب): لاغر الفتيه: جوانان، جوانمردان الأنسر (جمع النّسر): كركس.

4- بضع: چند

5- النقع: گرد و غبار.

6- رعاك الله: خداوند تو را حفظ كند. اين جمله دعائيه است. أوْدَى بالشّيء: أهلكه: آن را نابود كرد

- علیه السّلام - سروده، در مدح آن حضرت می گوید: (1)

غُرّتُهُ قُرّةُ عَيْنِ الْمَعْرِفَةِ *** حقِيقَةُ الْحَقّ بِها مُنْكَشِفَةٌ (2)

تُشْرِقُ مِنْ طَلْعَتِهِ شَمْسُ الأَبَدِ *** لَيْسَ لَها حَدٌّ وَ لا لَها أَمَدٌ (3)

وَ كَيْفَ وَ هُوَ خاتِمُ الْوِلايَة *** فَهَلْ لِغايَةِ الْكَمالِ غايَة

وَ وَجْهُهُ الْمُضِيءُ مِصْباحُ الْهُدَى *** يَزْدادُ نُوراً وَ ضِياءً أَبَداً

وَ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ فِي السّماءِ *** مِشْكاةُ ذاكَ النُّورِ وَ الضّياءِ (4)

وَ اللهُ كُلُ ما يَشاءُ يَهْدِي *** بِنُورِهِ وَ النُّورُ نُورُ الْمَهْدِي

وَ صَدْرُهُ كَنْزُ جَواهِرِ الْحِكَم *** مَعْدِنُ أَسْرارِ الْحُدُوثِ وَالْقِدَم

وَ قَلْبُهُ مُقلب الْقُلُوبِ *** وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغُيُوبِ

وَ عَيْنُهُ مِرآةُ غَيْبِ الذّاتِ *** عَيناً بِلا تَعَيُّنِ الصِّفاتِ

لِسانُهُ ناطِقَةُ الْوُجُودِ *** مُعَرِّفُ الرُّسُومُ والحُدُودِ

وَ كَيْفَ لا وَ هْوَ لِسانُ الْبارِي *** يُنْبِيُ عَنْ حَقائِقِ الأسرارِ (5)

وَالْيُمْنُ كُلُّ الْيُمْنِ فِي جَبِينِهِ *** وَ الْخَيْرُ كُلُّ الْخَيْرِ فِي يَمِينِهِ

***

وَ هُوَ وَلِيُّ الأَمْرِ لا سِواهُ *** وَ مَبْدَأَ الْخَيْرِ وَ مُنْتَهاهُ

وَ مَصْدَرُ الْوُجُودِ فِي الْبِداية *** وَ غايَةُ الإيجادِ فِي النّهاية

1- الانوار القدسیه، ص 125 - 127

2- قُرّة عین: نور دیده

3- الطلعة: چهره. الأمد: غایت، نهایت، پایان

4- المشکاة: چراغدان

5- الباري: خالق. ینبئُ: خبر می دهد

كَلّ لِسانُ الْمَدْحِ عَنْ جَلالِهِ *** وَأَبْهَرَ الْعُقُولُ فِي جَمالِهِ (1)

بِذلِكَ الْجَلالِ وَ الجَمالِ *** قَدْ خُتِمَتْ دائِرَةُ الْكَمالِ

***

بُشْراكَ يا فاتِحَةَ الْوُجُودِ *** بخاتِمِ الوِلايَةِ المَوعُودِ

رَبِّ الْمَعالِي وَ رَبِيبِ الْمَجْدِ *** وَ وارِثِ الْمَجْدِ أَباً عَنْ جَدّ (2)

رُوحِ الْهُدَى عَقل الْعُقُولِ الشّامِخَة *** قَلْبِ التُّقى نَفْسِ النُّفُوسِ الباذِخَة (3)

وَ مُلْتَقَى الْقَوْسَيْنِ فِي الْوُجُودِ *** وَ مَرْكَزِ الْمُحِيطِ فِي الشُّهُودِ

هُوَ الْمَدارُ بَلْ هُوَ الْمُدِيرُ *** بِأَمْرِهِ التَّقْدِيرُ وَ التّدبِيرُ

وَ عالَم الإبداعِ تَحْتَ اَمْرِهِ *** وَ نَشْأَةُ التّكْوِينِ دُونَ قَدْرِهِ

وَالْقَلَمُ الأَعْلَى لِسانُ حالِهِ *** وَاللّوْحُ كَالْعُنْوانِ مِنْ كَمالِهِ

بَقِيّةُ اللهِ وَ صَفْوَةُ الرُّسُل *** وَ نُخْبَةُ الْوُجُودِ ما شِئتَ فَقُلْ

لَكَ الْهَنا يا سَيِّدَ الْبَرايا *** بِما حَباكَ واهِبُ الْعَطايا (4)

بِالْجَوْهَرِ الْفَرْدِ مِنَ الْجَواهِرِ *** فِي الْحُسْنِ وَالْكَمالِ وَ الْمَفاخِرِ

وَ الْمَقْصَدِ الأَقْصَى مِنَ الإِيجَادِ *** و الغايَةِ الْقُصْوَى مِنَ الْمَبادِي (5)

لَطِيفَةِ اللّطائِفِ الْقُدْسِيّة *** صَحِيفَةِ الفَضائل النّفْسِيّة

1- كَلّ: درمانده شد. أبهر: جاء بالعجب، شگفتی آورد.

2- الربيب: پسر زن از مرد ديگری، پادشاه، در اين بيت مقصود از "ربيب " دست پرورده می باشد.

3- الباذخ: بزرگ و افتخار آميز.

4- البرايا (جمع البريّه): خلق. حباك: أعطاك، به تو عطا كرد.

5- القُصوى (مؤنث الأقصى): دور، دورتر

نتِيجَةِ النُّفُوسِ وَ الْعُقُولِ *** فِي قَوْسَيِ الصُّعُودِ وَالنُّزُولِ

مِنْ جَنّةِ الأسْمَاءِ أَسْمَى شَجَرَةٍ *** لِدَوْحَةِ الْوُجُودِ أَزْكَى ثَمَرَةٍ (1)

تَطَوُّرُ الْوُجُودِ فِي أَدْوارِهِ *** فَجاءَ بِالأكْمَل مِنْ أَطوارِهِ

وَ جاءَتِ الْقُوَىٰ فِي الإِسْتِكْمَالِ *** بصُورَةٍ جَلّتْ عَن الْمِثَالِ

فإنّها حَقِيقَةُ الحقائِقِ *** جامِعَةُ كُلِّ كَمالٍ لائِقِ

***

بُشراكَ يا أَبَا الأَئِمّةِ الْغُرَر *** يَسغُرَةِ الدّهْرِ وَ دُرّةِ الدُّرَر

غُرّتُهُ بَهْجَةُ مُهْجَةِ الْهُدَى *** فَما أَجَلّ الْمُنْتَهى وَ الْمُبْتَدا (2)

ناشِرِ رايَةِ الْهُدَى بِهِمّتِهِ *** كاسِرِ شَوْكَةِ الْعِدَى بِصَوْلَتِهِ (3)

سَطْوَتُهُ تَقْضِي عَلَى كُلِّ اَحَد *** فَإِنّ هَذَا الشّبْلَ مِنْ ذاكَ الأَسَد (4)

وَ هْوَ مُعِيدُ الْمِلّةِ الْبَيْضاء *** مُجَدِّدُ الشّرِيعَةِ الْغَرَاءِ

وَ ناظِمُ الدّينِ نِظاماً حَسَناً *** وَ مَنْ بِهِ الْحَقّ يَعُودُ بَيّناً

وَ هَلْ سِواهُ قائِمٌ بِالْقِسْطِ *** وَ باسِطَ الْعَدْلِ بِأَوْفَى بَسْطٍ

وَ لَيْسَ لِلّهِ يَدٌ سِوَى يَدِه *** وَلا لِجَمْع الْكُفْرِ غَيْرُ مُفْرَدِهِ

وَلا سِواه جامِعٌ لِلشّمْلِ *** وَالْحَاكِمُ الْعَدْلِ بِقَوْلٍ فَصْلٍ (5)

***

1- الدّوحة: درخت بزرگ

2- البهجة: شادمانی، زیبایی. المهجة: روح

3- " کاسر " اسم فاعل است از "کسر ". الصولة: حمله

4- السّطوة: هجوم. الشّبل: بچه شیر

5- الشّمل: پراکندگی

و ملاعلی الناصر، شاعر معاصر در مدح آن حضرت چه نیکو سروده است: (1)

أَرَدْتُ مَدْحَك لكِنْ قالَ لِي قَلَمِي *** هَلْ تَسْتَطِيعُ ؟ فَحارَتْ فِي فَمِي كَلِمِي (2)

وَأَسْتَعِيدُ نَشاطِي ثُمّ يَمْنَعُي *** عَنْ وَصْفِ ذاتِكِ يا مَوْلايَ عَيٌّ فَمِي (3)

أَدْنُو إِلَيْكَ فَأَنْأَى هَيْبَةً فَمَتَى *** أَعْتابُ قُدْسِكَ تَخْطُو فَوْقَها قَدَمِي (4)

وَقَفْتُ أَسْأَلُ أَيّامِي الّتِي سَلَفَتْ *** عَنْ كُلِّ مَا قُلْتُ فِي شَيْبِي وَ فِي حُلِمي (5)

قَد كانَ هذا طَرِيقِي لَسْتُ أَتْرُكُهُ *** بَذَلْتُ مِنْ أَجْلِهِ رُوحِي وَ حُرّ دَمِي (6)

مولاي هَبني بَياناً أَسْتَطِيعُ بِهِ *** أَنْ أُلْحِقَ الرّكْبَ بَعْدَ الْعَجْزِ فِي هِمَمِي (7)

يَفِي بِبَعْضِ عَطاياكَ الّتِي غَمَرَتْ *** كُلّ الْخَلَائِقِ مِنْ عُرْبٍ وَ مِنْ عَجَمِ

مَوْلايَ أَيُّ نَشِيدٍ فِيكَ أُنْشِدُهُ *** فَمِنْ نَدَى جُودِكَ الضّافِي عَلَى الأُمَمِ

يا أَمْنَ كُلِّ مَخُوفٍ راعَهُ زَمَنٌ *** وَ رَيّ كُلِّ فُؤادٍ فِي الْحَياءِ ظَمِي (8)

1- برگرفته از: دیسکت " الامام المهدی " موجود در دفتر تبلیغات اسلامی.

2- حار: سرگردان شد

3- العَیّ: عاجز شدن، درمانده شدن

4- أناًی: دور گردانید. أعتاب (جمع العَتَبَة): آستانه

5- الشّیب: پیری. الحُلُم: بالغ شدن. در این بیت مقصود از " الحلم " در این بیت است "جوانی " است

6- الحرّ من کل شيءٍ: برگزیده و خالص از هر چیز.

7- هبنی: به من بخشش. الرّکب: قافله

8- راعه: او را ترساند. الریّ: سیراب شده این کلمه در این بیت بر خلاف آن چه در لغت آمده به معنی سیراب کردن به کار رفته است. ظمی: تشتنه؛ این کلمه در اصل " ظَمِئ " بوده که همزه ما قبل مکسور آخر کلمه قلب به یاء شده است.

یا لَیْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ کُلُّ فَمٍ *** یُرَدِّدُ الشِّعْرَ فِي ذِکْراکَ مُبْتَسِم

بِمَوْلِدٍ قَدْ تَجَلّتْ فِي مَواهِبِهِ *** مَواهِبُ اللهِ فِي لُطْفٍ وَ فِي کَرَمِ

مُنَزّهٌ مُنْذُ شَاءَ اللهُ نَشَأَتَهُ *** مِنَ الْمَعَایِبِ فِي صُلْبٍ وَ فِي رَحِمِ

یا لَیْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ عُدْتَ لَنا *** بِوافِرٍ مِنْ مَزِیدِ الْخَیْرِ وَ النِّعَمِ

***

و شیخ محمدجواد خراسانی در قسمتی از قصیدهٔ طولانی که در مدح و تظلم به پیشگاه ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سروده می گوید: (1)

یا مَنْ بِوِلائِكَ نَفْتَخِرُ *** وَ طُلُوعُ جَمالِكَ نَنْتَظِرُ

یا مَنْ بِبَقَائِكَ قَدْ بَقِیَتْ *** أَرْضٌ وَ سَماءٌ وَ الْبَشَرُ

بولائِكَ مَنْ لا یَعْتَرِفُ *** ما کانَ لَهُ إِلّا السَّقَرُ

بِوُجُودِكَ قَدْتَمّتْ کَلِمَاتُ *** اللهِ وَ قَدْ خُتِمُ النُّذُرُ

وَ بِطَوْعِ جَلالِكَ سَائِرَةٌ *** شَمْسٌ قَمَرٌ فُلْكَ زُهَرٌ (2)

فُوّضْتَ قَضاءَ الْکَوْنَ عَلَی *** ما شِئْتَ وَ یَتْبَعُها الْقَدَرُ (3)

وَ الْکُلُ إِلَی عَدَم سَلَکُوا *** مِن سَمْتِكَ لَوْ قُطِعَ النَّظَرُ (4)

***

1- دیوان بنیه رحمت، ص 273 و 274

2- الطّوع: فرمانبرداری کردن.

3- فُوّضْتَ: به تو واگذار شده

4- السّمت: طرف، جهت.

غیبت صغری و نوّاب اربعه:

اشاره

غایب شدن امام دوازدهم - علیه السّلام - به دو مرحله تقسیم می گردد: مرحلهٔ غیبت صغری و مرحله غیبت کبری.

غیبت صغری از سال (260 ه-. ق) و بنـا به قولی از سال (255 یا 256) آغـاز و تا سال (329) ه- ق) به طول انجامیـد. (1) این غیبت، علاوه بر این که از نظر زمان محدود بود، از نظر شـعاع نیز محدود بود؛ زیرا امام در این مدت نایبان خاصـی داشت که سؤالات و نامه های مردم را به نزد امام می بردنـد و یا می فرسـتادند و پاسـخ امام را به مردم می رساندنـد و گاهی گروهی از مردم، به وسـیله آن نایبان خاص به دیدار امام بار می یافتند. نایبان خاص امام زمان (علیه السلام) چهار نفر بودند که عبارتند از: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی، علی بن محمد.سمری. (2)

ارجوزهٔ سیدحسن میرجهانی در غیبت صغری:

*ارجوزهٔ سیدحسن میرجهانی در غیبت صغری: (3)

خَمْسَةُ أعوامٍ مَعَ الإمام *** الْعَسْكَرِيّ الْحُجّةِ الهمامِ (4)

1- برخی، سال های غیبت صـغری را از هنگام ولادت حضرت مهدی - علیه السّلام - (یعنی سال 255 یا 256) به شمار آورده اند؛ زیرا امام در سال های قبل از امامتش، حضور و معاشـرت چنـدانی با مردم نداشـته و از نظر کلّی غایب محسوب می شده است. شـیخ مفید از جمله کسانی است که به این قول معتقد است. (خورشید مغرب، ص 52).

2- خورشید مغرب، ص 53 - 59.

3- الدرر المکنونه، ص 181 - 183.

4- أعوام (جمع عام): سال

والدِهِ الْمُعَظّمِ المُمَجّد *** اَلحَسَن الطّهرِ أَبي مُحَمّدٍ

كانَ مُصاحِباً لَهُ وَ مُونِساً *** وَ مِنْ ضِياءِ عِلْمِهِ مُقْتَبِسا

لَمّا أَتَمّ رَبُّهُ أَيّامَهُ *** مِنْهُ إِلَيْهِ انْتَقَلَ الإمامَةُ

وَ بَعْدَهُ صارَ مَناراً لِلْهُدَى *** وَ قامَ بِالْأَمْرِ هَدَى مَنِ اهْتَدَى (1)

لكِنّهُ اخْتَفَى عَنِ الأَبْصارِ *** بِأَمْرِ رَبِّهِ الْعَلِيّ الْبارِي

وَ حِكْمَةُ اخْتِفائِهِ كَثِيرَةٌ *** غَيْرُ خَفِيٍّ لأُولى البَصِيرَة

كانَ لَهُ فِي الدّهْرِ غَيْبَتَانِ *** كِلْتَاهُما لِلنّاسِ حُسْنَيَانِ

الغَيْبَةُ الصُّغرَى وَأُخْرَى الْكَبْرَى *** ذَكّرْهُما لَتَنْفَعَنّ الذِّكْرَى

غَيْبَتُهُ الصُّغْرَى هِيَ الْمُعَيّنَة *** مُدّتُها تِسْعٌ وَ سِتُّونَ سَنَة

أَوّلُها بَعْدَ وَفَاةِ الْعَسْكَرِي *** آخِرُها حِينَ تَوَفّى السَمُرِيّ

الْفَرْقُ بَيْنَها وَ بَيْنَ الْكُبْرَى *** مِنْ عِلل ما كان شَيْئاً إمْرا (2)

لا رَيْبَ فِيهِمَا افْتِتَانُ النّاسِ *** كَذَا امْتِيَازُهُمْ عَنِ النّسْناسِ (3)

وَ إِنّ فِي الصُّغْرَى لَهُ نُوّاباً *** مُوَثّقِينَ عِنْدَهُ أَبواباً

عِدّتُهُمْ أَرْبَعَةٌ مَنْصُوصَةٌ *** مِنْهُ وَ هُمْ نُوّابُهُ الْمَخْصُوصَةُ

إِبْنُ سَعِيدٍ إِسْمُهُ عُثْمَانُ *** عَدْلٌ زَكِيٌّ ثِقَةٌ أَمانٌ

ثُمّ ابْنُهُ مِنْ بَعْدِهِ مُحَمّدٌ *** الْعالِمُ الْكامِلُ وَالْمُسَدّدُ (4)

1- المنار: جای نور و روشنایی

2- الإمر: شگفت و زشت. قرآن کریم می فرماید: لقد جئت شیئاً إمراً: " به تحقیق چیزی شگفت و زشت آوردی"

3- النّسناس: میمون دم دراز افریقایی

4- المسدّد: محکم و استوار.

وَ بَعْدَهُ ابْنُ رُوح الحُسَيْنُ *** شَيْخٌ جَلِيلٌ ثِقَةٌ وَ عَيْنٌ (1)

وَ بَعْدَهُ السّمُرِيُّ وَ هُوَ بُو الْحَسَن *** إِبْنُ مُحَمّدٍ عَلِيٌّ الْمُؤْتَمَن

كانُوا لَهُ وَسائِطَ فِي الشّيعَة *** ليُوصِلُوا إِلَيْهِمُو تَوْقِيعَه

وَ يَعْرِضُونَ عَنْهو حاجاتِهِمْ *** إِلَيْهِ كَيْ يُجِيبَهُمْ دَعْواتِهِمْ

كَشْطٌ مِنْ الْهِجْرَةِ بَعْدَ ما مَضَتْ *** مِنْ السّنِينَ إِنّها قَدِ انْقَضَتْ (2)

قَضاتُها كانَ بِمَوتِ السّمُرِىّ *** فَاشْتَدّتِ الْبَلْوَى كَما فِي الأَثَرِ (3)

غیبت کبری:

اشاره

با مرگ چهارمین نایب خاص امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - دورهٔ غیبت صغری پایان یافت و غیبت کبری آغاز گردید. دوره ای که تاکنون ادامه یافته است و زمان پایان آن مشخص نیست. در این دوره مردم از نعمت حضور امام محرومند و از هدایت های مستقیم او بی بهره می باشند؛ این جا است که سؤالات متعددی مطرح می شود؛ از قبیل این که:

چرا امام غایب شد ؟ و چرا مردم باید از نعمت وجود او محروم باشند ؟

وظیفه مردم در این دوره چیست؟ و در حوادث پیش آمده به چه کسی باید مراجعه کنند ؟ و چه کسی را باید سرپرست و حاکم خویش قرار دهند ؟

فایده امام غایب چیست ؟

1- العین: سرور، آقا

2- کشط به حسب تاریخ ابجدی 329 می شود. یعنی: 329 سال که از هجرت گذشت، زمان غیبت صغری به پایان رسید

3- الأثر: روایت، خبر

- آیا ممکن است که عمر یک فرد تا این انـدازه طولانی شود ؟ آیا بهتر نبود که خداونـد این منجی عالم بشـریت را در آخرالزمان بیافریند تا مواجه با استبعادهای برخی از مخالفان نباشیم؟

علما و متفکّران شـیعه سالها است به این سؤالات و شبهات پاسخ های قانع کننده غیر قابل خدشه داده اند و جای هیچ گونه ابهامی را برای هیچ آزاداندیشـی باقی نگذاشـته اند شـعرا نیز در این میدان بی بهره نبوده اند و با اشعار نغز و دلنشین خود و با عبارت های گونه گون به این گونه ایرادات پاسـخ داده انـد. برای آشـنایی با این گونه اشـعار موضوعات زیر را از زاویهٔ درون مایه های اشـعار عربی مورد بررسـی قرار می دهیم:

الف- فلسفه غیبت:

لطف الهی اقتضـا می کنـد که در هیـچ دوره و زمانه ای، زمین از حجّت حق خالی نباشـد؛ زیرا آن خـدایی که پس از خلقت هر موجودی وسیله رشد و کمال او را در اختیارش نهاده است؛ یقیناً در مورد انسان که گل سرسبد کائنات است؛ کم لطفی نخواهد فرمود و از آن جا که رشـد و کمـال آدمی جز با هـدایت الهی میسـر نمی شود و انسان به تنهایی و بـدون راهنمایی پروردگار، قادر نیست که راه کمال خویش را بیابد؛ بنابر این، در همه زمان ها، وجود رهبران الهی لازم است تا او را هدایت کنند و به سر منزل مقصود برسانند.

سیدرضا هندی در این باره می گوید: (1)

1- شعراء الغری، ج 4، ص 102. ترجمه و شرح کامل این ابیات در فصل 3، صفحات 170 - 172 گذشت

وَ كَانَ خِلَافَ اللّطف، وَاللّطْفُ وَاجِبٌ *** إذا مِنْ نَبِيّ أَوْ وَصِيّ خَلَا عَصْرٌ

أَيُنْشِئُ لِلإِنْسَانِ خَمْسَ جَوارِحَ *** تَحُسُّ وَ فِيها تُدْرَكُ الْعَيْنُ وَالأَثْرُ

وَ قَلْباً لها مِثلَ الأمير يَرُدُّها *** إذا أَخْطَاتْ فِي الْحِسَّ وَ اشْتَبَهَ الأمرُ

وَ يَتْرُكَ هذا الْخَلْقَ فِي لَيْل ضَلّةٍ *** بِظَلْمائِهِ لَا تَهْتَدِي الأَنْجُمِ الزُّهْرُ

فَذلِكَ أَدْهَى الدّاهِياتِ وَ لَمْ يَقُلْ *** بِهِ أَحَدٌ إِلّا أَخُو السّفَهِ الْغَمْرُ

فَأَنْتَجَ هَذَا الْقَوْلُ إِنْ كُنْتَ مُصْغِياً *** وجُوبَ إمامٍ عادلٍ أمْرُهُ الأمْرُ

وَ إِمْكَانَ أَنْ يَقْوَى وَ إِنْ كانَ عَائِباً *** عَلَى رَفع ضَرّ النّاسِ إِنْ نالَها الضّرُّ

***

سید محسن امین نیز در قسمتی از قصیدهٔ رائیه اش که در ردّ قصیده بغدادیّه سروده، در این خصوص می گوید: (1)

وَ هَلْ تَرَكَ الرّحْمَنُ هَذَا الْوَرَى سُدًى *** بِلا حاكِمٍ عَدْلٍ بِهِ يَجْبُرُ الْكَسْرُ (2)

أَيَخْلُقُ لِلْحَيوانِ فِي كُلِّ فِرْقَةٍ *** رَئِيسٌ مُطاعٌ دافِعٌ مانِعٌ بَرٌّ (3)

فَلِلنّحْلِ يَعْسُوبٌ وَ لِلنّمْلِ قائِدٌ *** وَ فِي حُمُرِ الْوَحْشِ الرّئِيسُ لَهُ ذَكَرٌ (4)

وَ فِي بَدَنِ الإِنْسانِ قَلْبٌ مُدَبِّرٌ *** جوارحَهُ وَ النّاسُ أَمْرُهُم هَدرُ (5)

أَيُوكِلُّهُمْ وَ هُوَ الْحَكِيمُ لِمَا اشْتَهَوا *** وَعادَتُهُمْ ظُلْمٌ وَطَبْعُهُمُ الْغَدْرُ

1- کشف الاستار، ص 284

2- سُدًی: مهمل و بیهوده. یجبر الکسر: شکستگی را درمان می کند.

3- البَرّ: نیکوکار

4- الیعسوب: ملکه زنبوران عسل

5- الجوارح (جمع الجارح): عضو

وَلَوْ أَنّ مَخْلُوقاً يُخَلّفُ ضَيْعَةً *** إلى قَيِّمٍ قالُوا أَخُوسَفَهٍ غَمْرٌ (1)

فَإِذْ قُلْتَ إِنّ الله ناظمُ أَمْرِهِمْ *** جَمِيعاً فَما فِيهِمْ إِلَى قَيِّمٍ فَقْرُ

فَذاك الّذي ما قالَهُ قَطُّ عاقلٌ *** و يقضى بأن لاتُرسَلُ الرُّسلُ وَ النُّذُرُ (2)

وَ أَنْ لايَكُونَ الأمرُ بِالعُرفِ واجِباً *** وَ لا النَّهي عَن نُكرٍ وَ لَا الوَعظُ وَ الزّجْرُ (3)

وَ لكِنّهُ أَجْرَى الأمورَ جَمِيعَها *** بِأَسبابِها ما فِي مَشِيئَتِهِ قَهْرٌ (4)

وَلَوْلاهُ ما تَمّتْ مِنْ اللّهِ حُجَةٌ *** عَلَى خَلْقِهِ كَلاَ وَلَا انْقَطَعَ الْعُذْرُ

فَهذا صَرِيحُ الْعَقْلِ وَ النّقْلِ مِنْكُم *** وَ مِنّا بِأَنْ لَمْ يَخْلُ مِنْ حُجّةِ عَصْرٌ

و در جای دیگر از همین قصیده، بعد از آن که با قاعده لطف ضرورت وجود پیشوای الهی را در هر عصر و زمانی اثبات می کند؛ بر لزوم عصمت امام و این که او برگزیده خدا است نه مردم، استدلال می کند؛ پس می گوید: (5)

وَ بِاللُّطْفِ يَقْضِي الْعَقْلُ حَتْماً فَرَبُّنا *** لَطيفٌ وَ فِي كُلِّ الأُمُورِ لَهُ خَيْرٌ

يُقَرّبُنَا مِنْ كِلّ نَفْعٍ وَ طاعَةٍ *** وَ يُبْعِدُنا عَنْ كُلِّ ذَنْبٍ بِهِ الضّرٌ

وَ مِنْ لُطْفِهِ أَمْسَى مُثِيباً مُعاقِباً *** وَ مِنْ لُطْفِهِ أَنْ تُرْسَلُ الرُّسُلُ والنَّذرُ (6)

تُبِينُ لَنا طُرقَ الضّلالَةِ وَ الْهُدَى *** جَمِيعاً وَ ما فِي حُكْمِهِ أَبَداً قَسْرٌ (7)

1- الضيعة: کشتزار، زمین حاصلخیز. غَمْر: بی تجربه.

2- قَطُّ: هرگز

3- الأمر بالعرف: امر به معروف. الزّجر: منع

4- القهر: چیره شدن

5- کشف الاستار، ص 278 و 279

6- المثیب: پاداش دهنده

7- القسر: اجبار کردن

لِئلاً يُرَى لِلنّاسِ مِنْ بَعْدُ حُجّةٍ *** عَلَى اللهِ أَوْ يُبْدُو لَهُمْ فِي غَدٍ عُذْرٌ

وَ يَحْيَى الّذِي يَحْيَى وَ يَهْلِكُ هَالِكٌ *** وَ قَدْ جاءَهُ التّبْيانُ مادُونَهُ سِتْرٌ

فَأَرْسَلَ فِينا أَنْبِيَاءَ تَنَزّهُوا *** عَنِ الذّنْبِ لا يُعْصَى لَهُ فِيهِم أَمْرٌ

وَلَوْ جَازَ أَنْ يَعْصُوه ما كانَ أَمْرَهُمْ *** مُطاعاً وَ خِيفَ الكِذّبُ مِنْهُم أَوِ الْمَكْرُ

وَ مِنْ بَعْدِهِمْ أَبْقَوا رُعاةً لِدِينِهِمْ *** يَحُوطُونَهُ مِنْ أَنْ يَحِيقَ بِهِ الْكُفْرُ (1)

هُمُ الأَوْصِياءُ الرّاشِدُونَ وَ كُلُّهُمْ *** بُحُورُ عُلُومٍ لا يُخاضُ لَها غَمْرٌ

وَ كُلُّ دَلِيلٍ بِالنُّبُوّةِ قَدْ قَضَى *** فَمِنْهُ بِإِثْبَاتِ الإمامِ قَضَى الْفِكْرُ

وَ كُلُّ دَلِيلٍ مُثْبِتٌ عِصْمَةً لَهُمْ *** بِهِ عِصْمَةً فِي الأَوْصِيا أَثْبَتَ الحِجرُ (2)

فَهذا أَتَى بِالشّرْعِ مِنْ عِنْدِ رَبّهِ *** وَ هَذا بِهِ لِلشّرْعَةِ الْحِفْظُ وَ النّصْرُ

وَ لَيْسَ بِمَعْصُومٍ سِوَى آلِ أَحْمَدَ *** بِإجماعِ كُلِّ الْمُسْلِمِينَ وَ لا نُكْرُ

فَإِنْ أَصْبَحَ الْبُرهانُ يُثْبِتُ عِصْمَةً *** فَما حازَها إلّا هُم وَاشْتَفَى الصّدْرُ (3)

وَ ما نُصِبُوا إلّا بِأَمْرِ مَنْ *** حَكِيمٌ تُساوِي عِنْدَهُ السّرُّ وَ الْجَهْرُ

وَ لَيْسَ لأَهْلِ الأَرْضِ فِي ذاك خِيْرَةٌ *** وَ كُلُّهم فيما يُحاوِلُ مُضْطَرٌ

وَ كَيْفَ يَكُونُ الأَمْرُ طِبْقَ اخْتِيارِهِمْ *** وَ طَبْعُهم إلّا أقلُّهُمُ الشّرُّ

وَ لكِنّ رَبّاً بِالْعَواقِبِ عالِماً *** حَكِيماً إلى مَا اخْتارَهُ يَنْتَهِي الأَمْرُ

***

اینک که با زبان گویای این اشعار معلوم شد که در هر عصر و زمانی، پیشوای معصوم و برگزیدهٔ الهی باید زمام امور مسلمین را بدست گیرد؛ این بحث مطرح

1- الرعاة (جمع الراعی): حافظ و نگهبان. حاقَ به آن را احاطه کرد.

2- الحجر: عقل

3- حاز الشيءَ ـُ حِيازةً: ضَمّه و ملکه، آن را به دست آورد و مالک شد

می شود که آیا خداوند متعال این پیشوایان را تعیین نموده است ؟ در جواب باید بگوییم: آری. پیامبر گرامی اسلام- صلی الله علیه و آله - به فرمان خداوند متعال، رهبران بعد از خود را با عناوین و عبارت های گوناگون و در جاهای مختلف، بارها و بارها معرفی کرده است و با توجه به روایات معتبری که از آن حضرت رسیده، جای هیچ گونه شک و شبهه ای برای هیچ انسان حق طلبی باقی نمی ماند. یکی از این احادیث، حدیث ثقلین است که مورد قبول شیعه و سنّی می باشد. طبق این حدیث، اهل بیت پیامبر - صلوات الله علیهم اجمعین - عدل قرآن می باشند و مردم موظفند که به این دو سرمایه گران بها، چنگ زنند و همچنان که قرآن را هادی خویش قرار می دهند، اهل بیت پیامبر- صلوات الله علیهم اجمعین - را نیز هادی و پیشوای خود قرار دهند.

شیخ محمد حسین کاشف الغطاء دربارهٔ حدیث ثقلین می گوید: (1)

وَ ذَا خَبَرُ الثَّقَلَيْن أَضْحَى مُسَلّماً *** لَدَى الْكُلِّ لَا رَيْبَ عَراهُ وَ لا نُكْرٌ

وَ ها هُوَ بِالتّعْيِينِ نَصّ بِأَهْلِهِ *** فَقَدْ قُرّنُوا هُمْ بِالتّمَسُّكِ وَ الذِّكْرُ

فَمِنْ أَهْلِهِ لَنْ يَخْلُوَ عَصْرٌ بِحُكْمِهِ *** كَما مِنْ كِتابِ اللّهِ لَنْ يَخْلُوَنْ عَصْرٌ

وَ أَكَدَهُ مُذْ قالَ لَنْ يَتَفَرّقا *** إلَى أَنْ يُوافِينِي مَعاً بِهِمَا الْحَشْرُ (2)

سید محسن امین نیز در این باره می گوید: (3)

فَفِي الثَّقَلَيْن قَدْ أَتَتْنا رِوايَةٌ *** تُحَقُّ بَهاَ الدُّعْوَى وَ يُنْدَفَعُ الإصرُ (4)

1- کشف الاستار، ص 253

2- يوافيني: نزد من آیند.

3- کشف الاستار، ص 278

4- تحقّ بها الدعوى: به واسطهٔ آن مدعا ثابت می شود. الإصر: گناه قرآن کریم می فرماید: (فإذَا أحْسَنَ فَلَهُ الأجْرُ وَ عَلَيكُمُ الشُّكْرُ، و إذا أسَاءَ فَعَلَيْهِ الإصْرُ وَ عَلَيكُمُ الصَّبْرُ)

يَقُولُ نَبِيُّ اللهِ إني تارِكٌ *** لَكُم هادِياً يَبْقَى وَ إنْ فَنِيَ الدَّهْرُ

تَرَكْتُ كِتابَ اللهِ فِيكُمْ وَ عِتْرَتِي *** هُم أَهْلُ بَيْتي السّادَةُ الْقادَةُ الْغُرُّ

هُما مَرْجَعٌ لِلْخَلْقِ لَنْ يَتَفَرّقا *** إلى أنْ يَكُونَ النّشْرُ لِلنّاسِ وَالْحَشْرُ

فَما ضَلّ مَنْ كانا لَهُ مُتَمَسّكاً *** و لا خابَ مَنْ آلُ النّبِيِّ لَهُ ذُخْرٌ (1)

فَأَثْبَتَ هَذَا الْقَوْلُ لِلآلِ عِصْمَةً *** وَ قَدْراً تسامَى أَنْ يُدانِيَهُ قَدْرٌ

أَيَأْمُرُهُمْ حاشاهُ أَنْ يَتَمَسّكُوا *** بِعاصٍ و يُلْقِيهِمْ بِما مِنْهُ قَدْ فَرُّوا

وَ مَنْ كانَ لِلْقُرآنِ لَيْسَ مُفارِقاً *** فَعِصْمَتُهُ حَتْمٌ كَما عُصِمَ الذِّكْرُ

وَ حَيْثُ وُرُودُ الْحَوْضِ أَصْبَحَ غايَةً *** فَلَيْسَ بِخالٍ مِنْهُما أَبَداً عَصْرٌ

***

مطابق مضامین اشعار مطرح شده، به این نتیجه می رسیم که به طور قطع و یقین، خداوند متعال برای بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام – صلی الله علیه و آله – انسانهای معصوم و شایسته ای را برای رهبری جهان اسلام تعیین نموده است. مطلب بعد این است که این برگزیدگان چه کسانی هستند ؟ جواب این است که مطابق روایات فراوانی که از پیامبر گرامی اسلام – صلی الله علیه و آله – رسیده؛ آن ها دوازده نفرند که اولین آن ها علی بن ابی طالب – علیهما السّلام – و آخرینشان قائم آل محمّد – صلوات الله علیهم اجمعین – است (2)، اما بعد از رحلت پیامبر عظیم الشّأن

1– خاب: زیان کرد.

2– درباره این که جانشینان بحق پیامبر اسلام – صلی الله علیه و آله – این دوازده نفر می باشند و رسول گرامی اسلام، آن ها را با ذکر نامشان مشخص نموده، اشعاری فراوانی از شعرای شیعه و عامه در فصل اول و دوم ذکر کردیم؛ برای آگاهی از این گونه اشعار به این دو فصل مراجعه نمایید.

اسـلام – صـلّی الله علیه و آله – رهبری جـامعه مسـلمین از مسـیری که پیـامبر – صـلی الله علیه و آله – تعیین نموده بود، منحرف شـد و حکومت اسـلامی به حکومت اسـتبدادی بـدل شـد و خلفای بنی امیه و بنی العبّاس در صدد نابودی اسـلام، بخصوص در صدد ریشه کن کردن اهل بیت پیامبر – صلوات الله علیهم اجمعین – برآمدند و جانشینان واقعی پیامبر را خانه نشین و یا زندانی کردند و آن ها را یکی پس از دیگری به شـهادت رساندنـد. اما از آن جا که خداوند متعال اراده کرده که دین خودش را حفظ کند و آن را بر سراسـر عالم حاکم کند و این هم، بـدون وجود رهبر برگزیـدهٔ الهی ممکن نیست؛ آخرین وصـیّ پیامبر گرامی اسـلامی – صـلّی الله علیه و آله – را از دیدگان غایب گردانید تا او را از شرّ مخالفان و گزند حوادث حفظ کند و در لحظه مناسب اذن ظهور به او عنایت فرماید.

بنـابر این، مهم ترین علت غیبت ولی عصـر – عجـل الله تعالی فرجه الشـریف –حفظ دین خـدا و در نهایت حاکمیت آن بر سراسـر عالم است

آیت الله شیخ محمد جواد بلاغی در این باره می گوید: (1)

وَ لَمَا انْطَوَی عَصْرُ الْخِلافَةِ وَ انْتَهَی *** وَ لَفّ بِساطُ الْعَدْلِ وَابْتَدَأَ الشَّرُّ

و زادَ یَزِیدُ الدِّینَ نَقْصاً وَ بَعْدَهُ *** دَهَی بِالْوَلِیدِ الْقِرْدَ أمّ الهُدَی عَقْرٌ

تُنادِي لإحْیاءِ الْهُدَی عِتْرَةُ الْهُدَی *** فَما عاقَهُمْ قَتْلٌ وَلا هالَهُمْ ضَرٌّ

وَکَمْ بَذَلُوا فِي الْوَعْظِ وَالزّجْرِ جُهْدَهُمْ *** وَلَمْ یُجْدِ بِالْغاوِینَ وَعْظٌ وَ لازَجْرٌ

وَکَمْ نَدَبُوا لِلّهِ سِرّاً وَ جَهْرَةً *** وَ قَدْ خَلَصا مِنْهُمْ لَهُ السِّرُّ وَ الْجَهْرُ

1– کشف الاستار، ص 264 و 265. توضیحات لازم پیرامون این ابیات در همین نوشتار صفحات 245 و 246 داده شده است.

إِلَى أَنْ تَفَانَوْا كَابِرًا بَعْدَ كَابِرٍ*** وَ مَا دَوْلَةٌ إِلّا وَفِيْهَا لَهُمْ وَتْرٌ

وَلَا مِثْلَ يَوْمِ الطّفِ يَوْمُ فَجِيْعَة *** لِذِكْرَاهُ فِي الأَيّامِ يَنْقَصِمُ الظّهْرُ

يُذيبُ سُوَيْدا القَلْبِ حُزْنَا فَعَادَرٌ *** إِذَا سُفْحَتْ مِنْ ذَوْبُهَا الأَدْمُعُ الحُمْرُ

وَ مُذْ أُعْذَرُوا بِالنّصْح في الله وَالدُّعَا *** إِلَيْهِ وَ آذانُ الوَرَى صَكَهَا وَقْرٌ

وَ شَاء إِلهُ العَرْشِ أَنْ يَعْضُدَ الهُدَى *** وَ يَظْهَرُ مِنْ مَكْنُون أَسْمَائه السّرُّ

تألَّبَ أَحْزَابُ الضّلَالِ لِقَتْلِهِ *** عَصَائبُ يُغْرِيْهَا به البَغْيُ وَالغَدْرُ

وَ هَمُّوا بِهِ خَبْطَاً كَمُوْسَى وَجَدَه ال *** خَلِيْلِ فَأَضْحَى رِبْحُ هَمّهِمُ الخُسْرُ

فَأَغْشَاهُمُ عَنْهُ وَ غَشَاهُ نُورُهُ *** وَ كَانَ بِمَا هَمُّوا لِجَدّهِمُ العَثْرُ

وَ قَامَ لِخَمْسِ بِالْإِمَامَةِ آيَةً *** كَعِيسَى وَ يَحْيَى آيَةً وَ لَهُ الفَخْرُ

إِذَا أَمّ مَعْصُومٌ مِنْ الآلِ زَاخِرٌ *** مِنْ العِلْمِ لَا سَاجِي العُبَابِ وَلَا نَزْرٌ

وَ كَانَ كَدَاود فَسَلْ هَيْثَمِكُمْ *** أَهَلْ بَعْدَ هَذَا فِي إِمَامَتِهِ نُكْرٌ

وَ غَابَ بِأَمْرِ اللهِ لِلْأَجَلِ الذِي *** يَرَاهُ لَهُ فِي عِلْمِهِ وَلَهُ الأَمْرُ

وَ أَوعَدَهُ أَنْ يُحْيِيَ الدّينَ سَيْفُهُ *** وَ فيه لدين المُصْطَفَى يُدْرَكُ الوَتْرُ

وَ يَخْدِمُهُ الأَمْلَاكُ جُنْدَاً وَ أَنّهُ *** يُشَدُّ لَهُ بِالرُّوحِ فِي مُلْكِهِ أَزْرٌ

وَ أَنّ جَمِيعَ الْأَرْضِ تُرْجِعُ مُلْكَهُ *** وَ يَمْلَأُهَا قِسْطَاً وَ يَرْتَفِعُ المَكْرُ

فَأَيْقَنَ أَنَّ الوَعْدَ حَقٌّ وَ أَنّهُ *** إِلَى وَقْت عَيْسَى يَسْتَطِيْلُ لَهُ العُمْرُ

فَسَلّمَ تَفوِيْضَاً إِلَى اللّهِ صَابِراً *** وَ عَنْ أَمْرِهِ مِنْهُ النُّهَوْضُ أَوِ الصّبْرُ

***

آیت الله محمد باقر فقیه ایمانی، علت غیبت ولّی عصـر – عجل الله تعالی فرجه – را مطابق روایتی که از آن حضرت رسیده، کردار ناروای شیعیان می داند. برای

آشنایی با اشعار نامبرده در این خصوص، به فصل سوم (1) همین نوشتار مراجعه نمایید.

ب-فایده امام غایب

یکی از مسائلی که در گذشته مطرح بوده و هم اکنون نیز برخی از ذهن ها را به خود مشغول کرده این است که وجود امام غایبی که مردم دسترسی به او نداشته باشند و در امور مسلمین هیچ گونه دخالتی نداشته باشد، چه فایده ای دارد ؟ آیا بهتر نبود که او در آخرالزمان آفریده می شد تا آن که اشکالاتی که در بارهٔ طول عمر آن حضرت می شود، مطرح نمی شد ؟

علمای شیعه به این اشکال، پاسخ های محکم و دندان شکنی داده اند که ذیلاً به برخی از آن ها اشاره می شود.

امام واسطه فیض:

فیض، همواره، باید از طریق واسطه ای " قابل " و " مقرّب " از مبدأ فیّاض گرفته شود و به موجودات ایصال گردد. چون فیض رسانی خداوند به موجودات با واسطه انجام می شود؛ پیامبر و به نیابت از پیامبر امامان، هم واسطة فیض تکوینند؛

لَوْلا وُجُودُهُمْ لَمْ تَأْوِ صُورَتنا *** إِلَى الهَيُولَى، فَكَمْ نَخْرُجْ مِنَ الْعَدَم

و هم واسطه فیض تشریع؛

بِآلِ مُحَمّدٍ عُرِفَ الصّوابُ *** و في أبياتهم نَزَلَ الْكِتابُ

1- ص 136

نفس ولیّ و قلب او، بزرگ ترین عامل رسیدن فیض است به موجودات و مخلوقات و همان گونه که ولی واسطه فیض است؛ مرکز تنظیمات فیض ها و تقدیرها نیز هست. فیوضات و همهٔ سرنوشت ها و تقدیرها، در مرحلهٔ اجمال بر او عرضه می گردد و در مرحله تفصیل، از طریق اراده او، تحق،ق می یابد.

بدینگونه می نگرید که جریان " شب قدر" - با محتواهای خود، و به عنوان فاصله یکساله تنظیم و تقدیر امور - جریانی ساده نیست، بلکه ناموسی است همواره در تداوم، و قانونی است بی هیچ دگرگونی و از دو جهت جزء نظام تکوین و تقدیر است:

1- از جهت قانون وساطت در فیض؛

2- از جهت قانون اجمال و تفصیل در تنظیم و تقدیر.

بنابر این، غیبت حجت خدا، غیبت کلی نیست بلکه این غیبت و عدم حضور، غیبت جزئی است، یعنی، غیبت و عدم حضور است در شأنی از شئونات ولایت. و آن شأن، معاشرت با مردم و هدایت مستقیم اجتماع بشری و تشکیل حکومت حقه است؛ اما در "عصر غیبت "، امام در همین یک شأن از شئون ولایت و مقامات و تصرّفات خویش، غایب است، و در دیگر شئون، حاضر است و نافذ و فعال. و همین حقیقت، یعنی، حضور عام حجّت، در عین غیبت خاص، در یکی از زیارات آن امام بزرگ، به این عبارت، ادا گشته است:

السلام علیك یا حجةَ اللهِ الّتِي لا تَخْفَى !

- درود بر تو ای حجت ناپنهان !الهی !

این ناپنهانی، در عین غیبت، اشاره به همان حضورهای دیگر امام در شئون

ولایت است. (1)

درباره این حقیقت بزرگ، شعرا، اشعار فراوانی سروده اند. از جمله آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی، معروف به کمپانی، در ضمن قصیده ای که در مدح آن حضرت سروده، در این خصوص می گوید: (2)

یه اسْتَنارَ عالَمُ الإمْکَانِ *** بل نشأة الثُبُوتِ لِلأَعْیانِ

و در جای دیگر از این قصیده می گوید: (3)

هُوَ وَلِیُّ الأَمْرِ لا سِواهُ *** و مَبْدَأُ الْخَیْرِ وَ مُنْتَهاهُ

وَ مَصْدَرُ الْوُجُودِ فِي الْبِدایة *** وَ غایَةُ الإیجادِ فِي النّهایَة

و در همین قصیده نیز می گوید: (4)

هُوَ الْمَدارُ بَلْ هُوَ الْمُدِیرُ *** بأَمْره التَّقْدِیرُ وَالتّدْبِیرُ

وَ عالَمُ الإبْداعِ تَحْتَ أَمْرِهِ *** وَ نَشْأَة التَّکوِینِ دُونَ قَدْرِهِ (5)

آیت الله محمد حسین کاشف الغطاء در ضمن قصیده رائیه اش که در ردّ بر قصیدهٔ

ص: 311

1- آن چه تاکنون دربارهٔ واسطهٔ فیض گفته شد، گزیده ای است از کتاب خورشید مغرب تألیف محمدرضا حکیمی. برای آشنایی بیشتر با این موضوع به همان مأخذ، صفحات 221 - 227 مراجعه نمایید.

2- الانوار القدسیه، ص 124

3- همان مأخذ، ص 125

4- همان مأخذ، ص 126

5- " الإبداع ": نزد اهل حکمت عبارت است از به وجود آوردن چیزی که مسبوق به ماده و زمان نباشد، و " التکوین " به وجود آوردن چیزی است که مسبوق به ماده باشد، و " الإحداث" به وجودن آوردن چیزی است که مسبوق به زمان باشد (فرهنگ لاروس).

بغدادیه سروده؛ در این باره می گوید: (1)

وَ ها هُوَ قُطْبُ الْکَائِنَاتِ جَمِیعِها *** وَ لَوْلاهُ لَمْ یُوجَدْ ذُرِّی، لا وَلا ذَرٌّ (2)

وَ ما حَقُّ مَنْ لا یُدْرِکُ الْعَقْلُ وَجْهَهُ *** وَ یَعْجُزُ عَنْ إِدْراکِهِ الذِّهْنُ وَ الْفِکْرُ

مُسارَعَةُ الإنکار فِیهِ فَإِنّما *** یُنَزِّهُ عَنْ أَمْثالِها العالِمُ الْحِبْرُ

***

آیت الله محمد باقر فقیه ایمانی، در این خصوص، اشعار جامع و زیبایی را سروده است. با توجه به این که این اشعار را در فصل سوم ترجمه و شرح کرده ایم، از ذکر آن در این جا خودداری می کنیم. (3)

خورشید پشت ابر:

در توقیع مبارک حضرت مهدی - سلام الله علیه - به اسحاق بن یعقوب بهره بردن مردم از امام غایب به بهره بردن از خورشید پشت ابر تشبیه شده است. (4) خورشید چه آشکار باشد و چه در پس ابر خورشید است و همهٔ آثار وجودی و فعالیت های تأثیری او برقرار است؛ نهایت این که هنگامی که در پس ابر است، پرتو طلایی رنگ او به چشم ها نمی رسد؛ اما دیگر اثرها و تأثیرهای او در جریان است و

1- کشف الاستار، ص 251

2- الذُّری (جمع الذُّرْوَة): الذروة من کل شیءٍ: بالای هر چیز " ذروة المجد ": بالاترین نقطهٔ بزرگی. " ذروة الجبل ": سرکوه. و لولاه لم یوجد ذری لاولاذرّ؛ یعنی اگر او نبود هیچ چیز بزرگ و کوچکی یافت نمی شد

3- همین نوشتار، ص 161.

4- برای آگاهی از این توقیع مبارک رجوع شود به همین نوشتار، ص 138

مستدام. (1)

در این تشبیه وجوه شبه زیادی دیده می شود که عالم جلیل القدر محمد باقر فقیه ایمانی، در قالب شعر و در طی هشت باب به هشت وجه آن اشاره کرده است. این است متن کامل این اشعار: (2)

الباب الاول

مِنْ جُمْلَةِ الْوُجُوهِ فِي هَذَا الخَبَر *** إنّ الإمامَ الْقائِمَ الثّانِي عَشَر

كَالشّمْسِ فِي السّحَابِ كَانَ حَاضِراً *** لا كَغُرُوبِ الشّمْسِ كَانَ غَائِباً

فَالنّفْعُ مِنْهُ مِنْ إمام حيٍّ *** لا مِن إمامٍ مَيْتٍ مَقْضِيٍّ (3)

الباب الثاني

وَ إنّما مِنْ جُمْلَةِ الْوُجُوهِ فِي *** توْقِيعِهِ إنّ بِهِ لَيَكْتَفِي

فَلَيْسَ الإحتياج للإمامِ مِنْ *** مِن غَيْرِهِ لِجُمْلَةِ الأنامِ (4)

وَإِذْ يَكُن في حالة الغيابِ *** كَالنّفْع بِالشّمْسِ مَعَ السّحابِ

1- خورشید مغرب، ص 334

2- مطلع الانوار، ص 224 - 227

3- المقضي: در گذشته، مرده

4- الأنام: مردم

الباب الثالث

و ثالِثُ الوُجُوهِ فِي التَّوقِيعِ *** أنْ هُوَ فِي مَقامِهِ الرّفِيعِ (1)

كَنُورِ شَمْسٍ فِي السّحابِ لا معاً *** لا مَعَها نَجْمٌ يُبِينُ طالِعاً

فَهْوَ كَذا مَعَ أَنْ يَكُونَ غَائِباً *** لَيْسَ هُدًى غَيْرُ هُداهُ صائباً

الباب الرابع

و رابِعُ الْوُجُوهِ فِي كَلامِهِ *** أَنْ هُوَ فِي الظُّهُورِ مِنْ أَعْلامِهِ

كَالشّمْسِ فِي سَحَابِها مُعَرّفَة *** بِالْقَطْعِ مِنْ أَنْوارها الْمُرْتَفِعَة

فَهكذا الْقائِمُ فِي اسْتِتارِهِ *** وُجُودُهُ الْقَطْعِيُّ مِنْ آثَارِهِ

الباب الخامس

وَ خامِسُ الْوُجُوه أنّ الْقائِما *** كَالشّمْسِ فِي السّحَابِ كَانَ غَائِبا

فَإِنْ يَغِبْ عَنْ جُمْلَةِ الأَبْصارِ *** لكِنْ يُرَى فِي جُمْلَةِ الأَمْصار (2)

لأهْلِها كَما هِيَ الْمَرْئيّة *** بِجُمْلَةٍ إِذْ إِنّها خَفِيّة

الباب السادس

سادِسُها أَنْ هُوَ فِي الآثارِ *** كَالشّمْسِ ما كانَ فِي الإِسْتِتار

تَنْوِيرُها يَفْرُقُ فِي الْحِجاب *** بِحَسْبِ الإِخْتِلافِ لِلسّحابِ

وَ هوَ كَذا مُخْتَلَفُ الآثارِ *** بحَسْبِ ما أَوْجَبَ لِلاسْتِتار

ص: 314

1- " أن " مخفّف از " أنّ "است.

2- أمصار (جمع مصر): شهر

الباب السابع

مِنَ الْوُجُوهِ فِي كلامِ الْقائِمِ *** أَنْ غَيْبَهُ مِنْ جُمْلَةِ الْعَزائِمِ

وَ أَنَّهُ كَالشَّمْسِ فِي الغِيَابِ *** فَفِيهِما بَعْضُ فِي الإِرْتِيابِ

فِيهِ لِضَعْفِ بَصَرِ الْجَنانِ *** فِيها لِضَعْفِ بَصَرِ العيانِ (1)

الباب الثامن

اشاره

وَ ثامِنُ الْوُجُوهِ أَنْ يَكُونا *** الْقَصْدُ فِيهِ ذَلِكَ الْمَضْمُونا

كَمَا السّحابُ لا يَكُون مُوجِبا *** للشَّمْسِ نَقصاً للأنام نُورُها

فَهُكَذا غِيابُهُ لَنْ يَمْنَعا *** لا عِلْمَهُ مِنّا وَ لاَ الْفَيْضَ لَنا

***

ج- نیابت عامه:

دوره غیبت کبری، دورهٔ نیابت عامه است. در این دوره، امام رهبری جامعه اسلامی را به عالم واجد شرایط واگذار کرده است و او صاحب ولایت شرعیه به نیابت از امام است. بنابر این اصل دینی، مشروعیت امور و روابط سیاسی و اجتماعی و مشروعیت حکومت و لازم الاجرا بودن مقررات دولتی، همه و همه بستگی به تصویب و تنفیذ نایب عام امام (علیه السلام) دارد. و اگر نایب عام امام، حکومتی را تصویب نکند؛ آن حکومت، طاغوتی است؛ زیرا چنین حکومتی ارتباطی به خدا و دین و امامت و نظارت شرعی و الهی ندارد. (2)

1- الجَنان: دل

2- خورشید مغرب، ص 59 - 63

سیـد حسن میرجهـانی طباطبائی در خصوص غیبت کبری و نیابت عامه، اشـعار زیبایی سـروده است که با توجه به این که آن اشـعار را در فصل سوم ترجمه و شرح کرده ایم، از ذکر آن در این جا خودداری می نماییم. (1)

محمد باقر فقیه ایمانی نیز در این باره می گوید: (2)

وَ إِنّمَا الْمَرْوِيٌّ فِي الْمُعْتَبَرِ *** أن حُجّتِي لَكُمْ رُواةُ الخَبَر

وَ إِنّمَا الْمِصْداقُ هَذِهِ لَنا *** الْعُلَماء الْكامِلُونَ الأمناء

د- طول عمر:

یکی دیگر از مسائلی که در غیبت کبری مطرح است، طول عمر حضرت مهدی سلام الله علیه است. برخی از دانشمندان اسلامی طولانی شدن عمر یک فرد را، تا این اندازه بعید شمرده اند و به همین جهت، معتقد شدند که آن حضرت هنوز متولّد نشده است.

دانشـمندان و شـعرای اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السّلام - به این استبعاد پاسخ های متعددی دادهاند که ذیلاً به برخی از آن ها اشاره می شود:

سید هادی خسروشاهی می نویسد:

"در رابطه با طول عمر امام زمان، علمای متقـدّم و متأخر، بحث های گوناگونی از دیـدگاه های مختلف مطرح ساخته انـد؛ ولی تکیه بر یک اصل اساسـی به نظر می رسد که ما را از هر نوع استدلالی بی نیاز سازد... این اصل اساسی در رابطه با مسأله ظهور مهدی (علیه السلام) و دیگر علائم آخر زمان مانند: خروج دجّال، نزول عیسی (علیه السلام)،

1- همین نوشتار، ص 171

2- مطلع الانوار، 189

و غیره، مورد استناد و تأکیده " شیخ عبدالمحسن " قرار گرفته و آن مسأله "ایمان به غیب" است... شیخ عبدالمحسن در پاسخ مخالفان یا منکرین، بحق می گوید: مفهوم واقعی ایمان به غیب، مستلزم آن است که ما آن چه را که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) نقل شده، بپذیریم و گرنه در صحت ایمان خود باید شک داشته باشیم.

اصولاً باید گفت: آن چه را که ما درک عقل " می نامیم، در واقع برداشت ها و " دریافت های ذهن ماست که با توجه به مسائل و مقدّمات نوعاً مادی، آن را " عقلانی می پنداریم... و آن چه را که خارج از این مسائل و مقدمات نوعاً مادی قرار می گیرد و یا ما چگونگی آن را درک نمی کنیم، " غیر عقلانی " می نامیم.

با این منطق و برداشت، بسیاری از امور غیر طبیعی و خارق العاده که در قرآن مجید به آن ها تصریح شده است، " غیر عقلانی " خواهد بود، در حالی که همه مؤمنان و دین باوران، آن ها را می پذیرند. چون مصداق روشن "ایمان به غیب " باور داشتن چیزهایی است که در قرآن مجید آمده است.

البته استدلال های اندیشمندان و نویسندگان در این رابطه ها، از دیدگاه علمی و یا فلسفی، برای "تقریب اذهان" مفید و مؤثر است؛ اما تکیه بر همان اصل اساسی – ایمان به غیب – می تواند پای چوبین استدلالیان دین باور را از پیچ و خم های موجود رها سازد و از مطرح شدن بسیاری از پرسش های منفی و جنبی، جلوگیری به عمل آورد.

به عبارت صریح تر و روشن تر، اگر کسی ایمان به غیب ندارد؛ چگونه می تواند مسأله اصحاب کهف، سرد شدن آتش بر ابراهیم، طول عمر و بقای 950 ساله نوح در میان قوم خود گرفتاری یونس در شکم ماهی، اژدها شدن عصا، شکافته شدن دریا برای عبور موسی و غرق شدن فرعونیان، انشقاق آسمان، معراج و سیر یک شبه از مسجد الحرام به مسجد الأقصی و ده ها مسأله مشابه را که در قرآن مجید

مطرح شده است، باور نماید؟

و اگر این هـا را بـاور دارد، اعتقـاد به عمر هزار سـاله یـا دوهزار ساله، که خواست خالق هستی از نیستی باشـد، امر سـهل و ساده ای بیش نخواهد بود و نیازی حتی به مطرح شدن مسائل بیولوژیک نخواهد بود". (1)

برخی دیگر از دانشـمندان و شـعرای عالی قـدر شـیعه، با ذکر نمونه هایی از افرادی که در طول تاریـخ، عمرهای طولانی داشـته اند، امکان طولانـی شـدن عمر یک انسان را اثبات کرده و اسـتبعاد طول عمر ولی عصـر – عجل الله تعالی فرجه – را بر طرف نموده انـد؛ زیرا بهترین دلیل بر امکان یک چیز وقوع همانندهای آن است.

علامه سـید محسن امین صاحب اعیان الشـیعه با ذکر نمونه های فراوانی از معمرین اسـتبعاد طول عمر بقیـة الله الاعظم حجة بن الحسـن العسکری - و روحی و ارواح العالمین له الفدا – را بر طرف نموده است. او در قسمتی از قصیده خود که در ردّ بر قصیدة بغدادیه سروده می گوید: (2)

وَ أَنْكَرْتُم طُولَ الْحَياةِ وَ قُلْتُم *** إلَى مِثْل هذا لا يطُولُ بهِ الْعُمْرُ

وَ عَمّرَ نُوحٌ بَعْدَ شيثٍ وَ آدَمُ *** وَ عِيسَى وَ إِلْيَاسُ وَ إِدْرِيسُ وَالْخِضْرُ

وَ عَمّرَ فِي المَاضِينَ عَمْرُو بْنُ عَامِرٍ *** ثَمانِ مِئينَ نابَها الْعُسْرُ وَالْيُسْرُ

كَذلِك مَلائِيلُ ثُمّ بَدا لَهُ *** على الأمنِ مِنْ طَرْفِ الرّدَى نظرٌ شَزرُ (3)

وَ ذَا ابْنُ مَضاضٍ حارثٍ عاشَ نِصْفَها *** فَمَدّتْ إِلَيْهِ لِلرّدَى أَعْيُنُ خِزْرٍ

وَ عَمّرَ صَيْفِيٌّ كَما عَمّرَ ابْنُهُ *** لِيَوْمٍ عَلَى الْبارِي بِهِ وَقَعَ الأَجْرُ

1- مصلح جهانی، ص 14 - 16

2- کشف الاستار، ص 276 - 277

3- طرف: نگاه. الرّدی: هلاکت. نظر إلیه شَزْراً؛ به او از روی حقارت نگریست.

وَ عاشَ عبيدٌ فَاغْتَدَتْ مِنْ لِداتِهِ *** تُعَدُّ بَناتُ النَّعْشِ وَ الأَنْجُمُ الزُّهْرُ (1)

وَ عَمَّرَ عَمْرٌو وَ هْوَ جَدُّ خزاعَةٍ *** وَ اَوّلُ مَنْ يَعْزى لَهُ الْوَصْلُ وَ الْبَحْرُ (2)

وَقَدْ عَمَّرَ الْمُسْتَوغِرُ بْنُ رَبِيعَةٍ *** فَكانَ بِصَدْرِ الْمَوْتِ مِنْ عُمْرِهِ وَ غَرٌ (3)

وَ عاشَ زُهَيْرٌ مَعَ رَبِيعَ وَ طَيءٍ *** طَوِيلاً فَعَالَتْهُمْ مَناياهُمُ الْحُمْرُ (4)

وَ حارِثَةُ الْكَلِبِيُّ وَ ابْنُ بقيلَةٍ *** وَ كَعْبٌ هُوَ الدّوسى أَوْ فَاسْمُهُ عَمْرٌو

وَ سِتَ مِئِينَ عَاشَ قُسٌّ مَعَ الْوَرَى *** كَذا هُبَلٌ ثُمّ اسْتَقَلَّ بِهِ الْقَبْرُ

وَ مِثْلُهُما أَمْسَى سطيحٌ مُعَمّراً *** وَ مَاتَ وَ لَمْ تُغْنِ الْكَهانَةُ وَ الزّجرُ

وَ عَمّرَ عوفٌ مَع عَدِيٍّ وَ عَامِرٍ *** ثَلاثَ مِئِينَ لا يُخالِطُها كَسْرٌ

وَ سَيْفُ ابْنُ وَهْبٍ مَع شَرِيّةَ ثُمّ ذُو *** جدان وَ لِلأَذْقَانِ مِنْ بَعْدِها خَرُّوا

وَ ثَعْلَبَةُ الأوسِي وَ ابْنُ شريّةَ *** عبيد فَمَنْ بِالدّهْرِ مِنْ بَعْدُ يَغْتَرُّ

كَذلِكَ كَعْبٌ وَ ابْنُ كَعْبٍ وَ جَعْفَرٌ *** و ذُو إِصْبَعٍ فَاغتالَ عُمْرَهُمُ البترُ

وَ قَدْ كانَ عبادٌ عَلَى مَا رَوَوا لَنا *** ثلاثَ مِئِينَ باقِياً مِثْلَ مَنْ مَرُّوا

وَ سامٌ وَ تَيْمٌ نِصْفُ أَلْفٍ وَ بَعْدَها *** عَلَى الرّغْم قَد واراهُمَا الْمَنْزِلُ الْقَفْرُ

وَ زادَهما عِشْرِينَ فِي الْعُمْرِ عَامِرٌ *** وَ كان لَهُ مِنْ بَعْدِها فِى الثّرَى حَفْرُ (5)

1- اللّدة: همزاد، همسن بنات نعش: هفت ستاره که در جهت قطب شمال دیده می شوند. یعنی: عبید آن قدر زیست که این هفت ستاره و ستارگان درخشان دیگر جزء همسن و سال های او به شمار می آمدند.

2- عَزَى له و إليه: انتسب إليه صدقا أو كذباً، به راست یا به دورغ به او منسوب شد.

3- الوغر: کینه و دشمنی

4- المنايا (جمع المنيّة): مرگ. الحُمر (جمع الأحمر و الحمراء): سرخ.

5- الثّرى: خاک

وَ سِتَ مِئِينَ عاشَ عوجٌ وَ قَبْلَها *** ثَلاثَةُ آلافٍ فَغَيَّبَهُ الْعَفْرُ (1)

وَ عَمّرَ ذُوالْقَرْنَيْن أَلْفاً وَ نِصْفَها *** وَ لَلْمَوْتُ فِيهِ بَعْدَهَا انْتَشَبَ الظُّفْرُ (2)

وَ قَدْ عَمّرَ الضّحَاكُ أَلفاً وَ بَعْدَها *** لَداعِي الرّدَى قَدْ راحَ يَقْتادَهُ الأَسْرُ

وَ تِسْعَ مِئِينَ عاشَ قينانُ فِي الْوَرَى *** وَ قَدْ كانَ مِنْهُ خَيْرُ مَنْ وَلَدَتْ فِهْرُ

وَ سَبْعَ مِئِينَ كَانَ فِي النّاسِ باقِياً *** نفيلُ وَلَمْ يَدْفَعْ مَنِيّتَهُ الْحَذَرُ

وَ عاشَ سُليمانُ بن داوُدِ مِثْلَها *** وَ زادَ وَ لَمْ يَخْلُدْهُ مُلْكَ وَ لاوَفْرٌ (3)

وَ عاشَ ذويدُ ما عَلِمْتَ وَ عَمّرَتَ *** طويلاً رجال لا يُحِيطُ بها الْحَصْرُ

***

و نیز آیة الله شیخ محمد جواد بلاغی در این باره می گوید: (4)

وَ إِنْ كُنْتَ فِي رَيْبٍ لِطُولِ بَقَائِهِ *** فَهَلْ رابَكَ الدّجَالُ وَ الصّالِحُ الْخِضْرُ

أَيَرْضَى لَبِيبٌ أَنْ يُعَمّرَ كَافِرٌ *** وَ يَأْبَاهُ فِي باقٍ لِيُمْحَى بِهِ الْكُفْرُ (5)

همچنین سید رضا هندی در قصیده "صاحبیه اش" در این خصوص ابیاتی دارد که ترجمه و شرح آن در فصل سوم گذشت. (6)

اسامی و القاب حضرت مهدی علیه السلام:

القاب و اسامی و کنیه هایی که برای امام زمان- عجل الله تعالی فرجه - ذکر شده،

1- العفر: خاک

2- إِنْتَشَبَ فِي الشّيء: در آن چیز در آویخت

3- الوفر: فراوانی، توانگری

4- کشف الاستار، ص 266

5- البیب: عاقل

6- همین نوشتار، ص 220 تا 222

بسیار زیاد و از پانصد متجاوز است. مرحوم ثقة الاسلام حاج میرزا حسین طبرسی نوری 182 اسم و لقب را در کتاب نجم الثّاقب (1) با ذکر سند ذکر نموده که برای آشنایی با منابع و مستندات این اسامی و القاب، چند نمونه از این کتاب در این جا نقل می شود. نجم الثاقب پس از ذکر مقدمه ای کوتاه می نویسد: " آن چه در این جا ذکر می شود"؛ یکصد و هشتاد و دو اسم است.

اول: " احمد "؛ شیخ صدوق در کمال الدین روایت کرده از امیرالمؤمنین – علیه السّلام که فرمود: بیرون می آید مردی از فرزندان من در آخرالزمان تا آن که فرمود: برای او دو اسم است؛ اسمی مخفی و اسمی ظاهر؛ اما اسمی که مخفی است؛ احمد است الخ.

در غیبت شیخ طوسی روایت شده از حذیقه که گفت: از رسول خدا – صلی الله علیه و اله و سلّم – شنیده ام که ذکر کرد مهدی را، پس فرمود که بیعت می کنند با او میان رکن و مقام؛ اسم او احمد است و عبدالله و مهدی پس این ها نام های اوست. در تاریخ " ابن خشاب " و غیره روایت است که آن جناب صاحب دو اسم است و ظاهراً مراد دو اسم مبارک رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – باشد.

سوم: " اوقیدمو "؛ فاصل المعی میرزا محمد نیشابوری " در کتاب ذخیرة الألباب معروف به دوائر العلوم ذکر کرده که اسم آن جناب در تورات به لغت ترکوم " او قیدمو" است...

هفتم: " ابوالقاس– ابوالقاسم "؛ در اخبار مستفیضه به سندهای معتبره از خاصه و عامه روایت است از رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: مهدی از فرزندان من است؛ اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من است و در کمال الدّین

1- نجم الثاقب، ص 41 – 99.

است از ابی سهل نوبختی از عقید خادم که گفت: آن جناب مکنّی است به ابی القاسم. در تاریخ ابن خاشاب روایت است از حضرت صادق – علیه السّلام – که فرمود: خلف صالح از فرزندان من است. اوست مهدی، اسم او محمد است؛ کنیه او ابوالقاسم.

روایت کرده از قاسم بن عدی که او گفت: می گویند کنیه خلف صالح ابوالقاسم است؛ در بعضی اخبار نهی رسیده از کنیه گذاشتن به ابوالقاسم اگر اسم محمّد باشد. بعضی تصریح کرده اند به حرمت ذکر آن حضرت به این کنیه در مجالس و این که حکم آن حکم اصلی آن جناب است که بیاید...

بیستم: " بقیة الله "؛ در ذخیره گفته که این نام آن جناب است در کتاب ذوهر و در غیبت فضل بن شاذان روایت شده از امام صادق – علیه السّلام – که در ضمن احوال قائم– علیه السّلام – فرمود: پس چون خروج کرد، پشت می دهد به کعبه و جمع می شود سیصد و سیزده مرد و اول چیزی که تکلّم می فرماید، این آیه است (بَقِیّتُ اللّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ) آن گاه می فرماید: منم بقیةالله و حجّت او و خلیفهٔ او بر. پس سلام نمی کند بر او سلام کننده ای مگر آن که می گوید: (اَلسَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا بَقِیَّهَ اَللَّهِ فِی أَرْضِهِ) (1)

سیدحسن میرجهانی طباطبائی 365 لقب از القاب آن حضرت را به نظم در آورده که در این جا محض نمونه، چند بیتی از ارجوزه مفصلی که در این باره سروده، ذکر می شود: (2)

الْقابُهُ الْقائِمُ وَ الْمَهْدِيٌّ *** وَالْخَلَفُ الصّالِحُ وَ الْوَلِيٌّ

1- النّجم الثاقب، ص 40 - 44.

2- الدرر المکنونة، ص 189 - 201.

الثّائِرُ الْمَأْمُولُ وَالْمُعْتَصِمُ *** الْمُدْرِکُ الْمُدیلُ وَ الْمُنْتَقِمُ

ألفائِزُ النّازِحُ وَ الْمَبْرُورُ *** وَ الْوِتْرُ وَ الْکَرّارُ وَ الْمَوتُورُ

الْغَوْثُ وَ الْمُغِیثُ وَالْمَلاذُ *** الْعَوْنُ وَالْمُعِینُ والمَعادُ

شَمْسٌ ضِیاءٌ قَمَرٌ مُنِیرٌ *** مُهَذَّبٌ مُؤْتَمَرٌ أَمِیرُ

آیة الله محمد باقر فقیه ایمانی، در اسامی و القاب حجة بن الحسن العسکری در کتاب فوز اکبر (1) می نویسد: " آن چه از اسماء و القاب ایشان که این احقر مؤلّف، از جمله آیات قرآن مجید و اخبار ائمّه اطهار – علیهم السّلام –، و فقرات زیارات مربوطه، اطلاع بر آن یافته و آن ها را جمع نموده ام، متجاوز از پانصد اسم و لقب است که در کتب آسمانی، و در لسان انبیاء، و لسان اهل ملل، که ذکر ایشان در تمام آن ها شایع بوده است و در قرآن مجید و احادیث ائمّه اطهار – علیهم السّلام – وارد شده است. در نجم الثّاقب صدو هشتاد اسم و لقب را با مدرک و مستند ذکر فرموده و این احقر هم منظومه ای به عربی مشتمل بر چند باب، راجع به تحقیق از اسم مبارک ایشان و حرمت نام بردن یا کراهت، یا اباحه آن بدون کراهت، تألیف نموده ام. در یک باب آن سیصد و سیزده اسم و لقب را به رشته نظم در آورده و اشعار آن باب را که مشتمل بر اسماء و القاب مبارکه است، در این مقام ذکر می نمایم... و آن اشعار این است:

الأضلُ و التأیِیدُ وَ التَّمامُ *** وَ الْجَنّبُ والأمینُ و البَهرامُ

عَیْنٌ وَ عَدْلٌ عَالِمٌ وَ عَصْرٌ *** غَوْثٌ وَ غَیْبٌ وَ ضُحی وَ فَجْرٌ

صِدْقٌ صِراطٌ صاحِبٌ مَنْصُورٌ *** مُنتظرٌ مُؤمَّلٌ مَأْمُورٌ

وَ قابِضٌ وَ قاطِعٌ وَ قُوّة *** قِسْطٌ و قطبٌ ناطِقٌ وَ غُرّة

1- فوز اکبر، ص 159 – 162.

وَ كاشِفَ الْغِطاءِ وَ السّناء *** وَ قائِمُ الزّمانِ وَ الضّياءُ

وَالْخَلَفُ الصّالِحُ وَ الشّرِيدُ *** وَ صاحِبُ الْغَيْبَةِ وَالطّرِيدُ

الْمُظْهِرُ الْمُعْلِنُ وَالْمُطَهّرُ *** الْعابِدُ الصّابِرُ وَ الْمُنْتَصِرُ

وَ طَيِّبٌ وَ طَاهِرٌ تَقِيٌّ *** وَ فاضِلٌ وَ خَيْرٌ نَقِيٌّ

الْعَلَمُ النُّورُ وَ سَيْفُ اللهِ *** بُرْجُ الْبُرُوحِ وَ لِسانُ اللهِ

الْباطِنُ الْمُعَدُّ وَ الْمُدّخَرُ *** بَدْرُ التّمامِ العائِدُ المُعَبِّرُ

الْخائِفُ الْمُهَذَبُ الْمَرْضِيُّ *** الْمُهْتَدَى الْمُجْتَهِدُ الرّضِيُّ

وَ ناصِحٌ وَ شَاهِدٌ مَشْهُودٌ *** وَ ناشِرٌ وَ غائِبٌ مَوْجُودٌ

وَ نُورُ الأَرْضِ وَ رَجاء الأُمَّة *** طالِبُ الأوتار مُجَلّى الظُّلْمَة

الْهادِمُ الْمُذِلُّ وَالْمُسْتَأْصِلُ *** وَ خابِرٌ وَ السّبَبُ الْمُتّصِلُ

تالي كتابِ اللهِ وَعْدُ اللهِ *** و العَلَمُ المَنْصُوبُ سِرُّ الله

وَ حاضِرٌ وَ قاصِمٌ مُجَاهِدٌ *** وارِثُ ذُوالفَقار و الْمُؤَيّدُ

بقِيّةُ الأخْيارِ وَ الْوَلِيُّ *** وَ سَيِّدُ الأُمّةِ وَ الزّكِيُّ

وَ الطّالِبُ الْمُحِيطُ وَ الشّكُورُ *** ذُو الحِلْم و المُعِزُّ وَ الْمَسْتُور

سَفِينَةُ النَجَاةِ نُورُ اللهِ *** وَ عَلَمُ الهُدَى و أمْرُ الله

وَالظّهْرُ وَالحَجَاجُ وَ الْمُقِيمُ *** وَالآمِرُ العِمادُ وَ الْغَرِيمُ

وَ جُمْعَةٌ وَ تَائِرٌ وَ باسِطٌ *** وَ نُورُ الأَنْوارِ كَذَا الْمُرابِطُ

عَيْنُ الْحَيوةِ الْمُحْى وَالدّلِيلُ *** وَ الطّامِسُ الحاصِدُ وَ الْغَلِيلُ

وَ مُحْسِنٌ وَ مُفْضِلُ وَ مُنْعِمٌ *** لَولاهُ ما مِنْ أَحَدٍ يُنَعّمُ

وَ حاشِرٌ خاتِمُ الأَوْصِياءِ *** وَ رَبُّ الأَرْضِ نُورُ الأصفياءِ

وَ صاحِبُ الْعَصْرِ وَ غَوْثُ الْفُقَرا *** و صاحِبُ الدّارِ وَ نُورُ الأتقيا

وَ منْقِذُ الأمّة بابُ اللهِ *** وَ غايةُ النُّورِ وَليُّ الله

ص: 324

وَالْفَرَجُ الْأَعْظَمُ وَ الْيَمِينُ *** مَنْ يَسْتَعِنْ بِهِ لَهُ الْمُعِينُ

و البَلَدُ الأمِينَ وَ النّاقُورُ *** وَ مُبْدِءُ الآياتِ وَالْمَوْتُورُ

وَ مَاشِعٌ ما قِيذ ما وَ وَتْرُ *** وَ طالِبُ التُّراثِ وَالْمُضْطَرُّ

خَلِيفَةُ اللهِ وَ عَبْدُ اللهِ *** بَقِيّةُ اللهِ وَ وَجْهُ اللهِ

حَمْدٌ حِجابٌ حَامِدٌ وَ حَقٌّ *** لِكُلِّ مظلُوم بِهِ يُحَقُّ

وَ حُجّةٌ وَ خُنّسٌ قِيامَة *** مُقْتَصِرٌ وَ خاتِمُ الأَئِمّة

وَ النّعْمَةُ الْباطِنَةُ المَجْهُولُ *** وَ الرّحْمَةُ الواسِعَةُ المَأْمُولُ

مُرْتَقِبٌ وَ نُورُ أَبْصارِ الْوَرى *** وَ خَيْرُ مَنْ تَقَمّصَ وَ إِرْتَدى

وَ قائِمٌ فَتْحٌ فَقِية صالحٌ *** فَكُلُّ ما يَفْسِدُ مِنْهُ يَصْلِحُ

مَقْدُرَةٌ طاؤسُ أهْلِ الْجَنّة *** يَعْسُوبُ دِين وارِثٌ وَ ساعَة

أَيْدِى وَ إِحْسانٌ أَمِيرُ الأَمَرَة *** فَجُمْلَةُ النّاسِ لَهُ مُؤْتَمِرَة

وَ سَيّدٌ وَالطّلْعَةُ الرّشِيدَة *** وَ ظَاهِرٌ وَ الْغُرّةُ الْحَمِيدَة

الْفاتِحُ الْهادِمُ وَ الرّشِيدُ *** وَ الْمُخْبِرُ الْمُنَبّهُ السّدِيدُ

نَجْمٌ نَهارٌ وَ كَمالٌ داعِى *** وَالْمُدْرِكُ الْقَاتِلُ وَالْمُجارِي

فِرْدَوْسُ الأَكْبَرُ وَ مِصْباحُ الدُّجى *** مُوَفّقٌ مُقَدّمٌ وَ مُرْتَجى

وَ الْمَفْزَعُ المَحْفُوظ و الْمَأْمُونُ *** وَ نَضْرَةُ الأَيّامِ وَالْمَخْزُونُ

أَمْنِيّةٌ وَ صاحِبُ الصّمْصامِ *** مُؤْتَمِنٌ وَ فِطْرَةُ الأنامِ

مُستَتِرٌ وَ حُجّةُ الْمَعْبُودِ *** مُشتَهِرٌ كَلِمَةُ الْمَحْمُودِ

وَ الْقَمَرُ الزّاهِرُ سَيْفُ الشّاهِرُ *** كِتابُ مَسْتُورٌ وَ نُورُ الْباهِرُ

وَ صاحِبُ الدّينِ وَ صاحِبُ الشّرّف *** جَوارُ كُنّسٍ وَ خَلَفُ السّلَف

مِيزانُ حَقٍ قَيّمُ الزّمانِ *** شَمْسُ الظّلامِ صاحِبُ الزّمانِ

صَدْرُ خَلائِفٍ وَ شَمْسُ الطّالِعَة *** حَقُّ الْجَدِيدُ وَ سَبِيلٌ ناحِيَة

ص: 325

حافِظُ الأسرارِ نِظامُ الدِّينِ *** وَ مُرْشِدٌ عِزّ الْمُوَحَدِين

الْخازِنُ الْمَيْمُونُ وَالْمُحَقِّقُ *** وَ مُبْطِل وَ ناظِرٌ وَ فاتِقٌ

مُفَرِّجُ الْكَرْبِ كَذَا السِّراج *** بِيُمْنِهِ نُورُ الهُدى وَ هَاجٌ

وَ الثّابِتُ الغَرِيبُ وَ الْوَحِيدُ *** الحَصِدُ الْمَفْقُودُ وَالْفَرِيدُ

وَ مَعْدِنُ العلوم و الحَلِيمُ *** وَصِيُّ الأَوْصِياءِ وَ الْكَرِيمُ

وقايَةُ اللهِ وَ سِتْرُ اللهِ *** وَ صاحِبُ الْمَرْئي بِعَيْنِ اللهِ

وَ شافِعٌ ذاتُ انْتِقام اللهِ *** وَ ذُو مَزِيدٍ ذُو أناةِ اللهِ

كَلِمَةُ اللهِ مَدارُ الدّهْرِ *** مُؤَلِّفُ الشّمْلِ وَلِيُّ الأَمْرِ

وَ سَيّد الخَلْقِ غِياثٌ نارٌ *** ذُو السّيفِ وَ الْفَقِيدُ وَالْبَوارُ

مُشَيِّدٌ مُجَدِّدٌ بُرهانٌ *** وَ ناصِرٌ مُسْتَنْصِرٌ قُرآنٌ

دَيانُ رَبّانِيٌ وَ الْمَعَاذُ *** وَالظّفَرُ الضّرْعَامَةُ وَالْمَلاذُ

خِيَرَةُ اللهِ مُنِيرُ الْحَقِّ *** عاقِبَةُ الدّارِ لِسانُ الصِّدْقِ

عَقِيدُ الْعِزّ وَ تِلادُ النّعَمِ *** وَ غَايَةُ الْقُصْوى لِواءُ أَعْظَمِ

وَ عِصْمَةُ الْعِبادِ وَ الْقِوامُ *** صاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ الصّمْصَامُ

مُغَيِّبٌ وَ نازِحٌ مُذَكِّرٌ *** مُسْتَودِعُ الْحِكْمَةِ والمُؤْتَمِرُ

وَ مَصْدَرُ الأمُورِ وَ الْمَهْدِيُّ *** و السّابِقُ الْمُطَاعُ وَالْوَفِيُّ

داعِي غُلامٌ رَجُلٌ و مُنتقمٌ *** ذُو الْبِرِّ وَالتّقْوَى وَ جَامِعُ الْكَلِم

وَ مَنْ يُصَلّي خَلْفَهُ المَسِيحُ *** وَ قُثَمٌ مِن فَضْلِهِ يُرِيحُ

وارِثُ الأنْبِيَاءِ مَهْدِيُّ الأُمَم *** وَ عِصْمَةُ الدِّين بِهِ الدِّينُ اسْتَقَم

وَ غَيْرُ هَذِى جُمْلَةٌ عَدِيدَةٌ *** تَرَكْتُها لِلْحِكَم السّدِيدَة

نشانه های ظهور:

ظهور امام زمان، وقت و ساعتی دارد که جز خداونـد متعال از آن خبر نـدارد و مطابق روایات، هر کس برای ظهور ولی عصـر – عجل الله تعالی فرجه الشریف – وقتی معیّن کند، دروغگو است.

مهزم اسدی از امام صادق – علیه السّلام – پرسـید: فدایت شوم این امری که انتظار آن را می کشـید [یعنی ظهور قائم آل محمد و تشکیل دولت حق] طولانی شد؛ چه وقت واقع می شود ؟ حضرت فرمود:

(یَا مِهْزَمُ! کَذَبَ اَلْوَقَّاتُونَ، وَ هَلَكَ اَلْمُسْتَعْجِلُونَ، وَ نَجَا اَلْمُسَلِّمُونَ، وَ إِلَیْنَا یَصِیرُونَ) (1)؛ یعنی: " ای مهزم ! تعیین کنندگان وقت ظهور دروغ می گویند؛ تعجیل کنندگان هلاک می گردند و تسلیم شوندگان نجات می یابند و به سوی ما بازگشت می کنند."

بـا آن که طبـق این روایت و روایت هـای فراوان دیگر شـبیه به آن، که از پیـامبر گرامی اسـلامی صـلی الله علیه و آله – و ائمه معصومین – علیهم السّلام – رسیده، برای هیچ کس معیّن کردن وقت ظهور جایز نیست؛ ولی با وجود این، شاعرانی را می یابیم که روی اصول و قواعد خاصی که در دست داشته اند، وقت ظهور را در اشعار خویش مشخص کرده اند. محیی الدین عربی در این خصوص می گوید: (2)

فَعِنْدَ فَنا خاءِ الزّمانِ وَ ذالِها *** عَلَی فَاءِ مَدْلُولِ الکرورِ یَقُومُ

مَعَ السّبْعَةِ الأَعْلَامِ وَ النّاسُ عقل *** عَلَیْهِمْ بِتَدْبِیرِ الأُمُورِ حَکِیم

بِأَشخاصِ خَمْسٍ ثُمّ خَمْس وَ خَمْسَة *** عَلَیْهِمْ تَرَی أَمْرَ الْوُجُودِ یُقِیم

وَ مَنْ قالَ أَنّ الأَرْبَعِینَ نَهَایَةٌ *** لَهُمْ فَهُوَ قَوْلٌ یَرْتَضِیهِ کَلِیم

وَ إِنْ شِئْتَ أَخْبِرْ عَنْ ثَمانٍ وَلا تَزِدْ *** طَرِیقَهُمُو فرد إِلَیْهِ قَوِیمٍ

1- بحار الانوار، ج 52، ص 103

2- نوائب الدهور فی علائم الظهور، ج 4، ص 24.

فَسَبْعَتُهُمْ فِي الأَرْضِ لا يَجْهَلُونَها *** وَ ثامِنُهُمْ عِنْدَ النُّجُومِ لَزِيم

سیدحسن میرجهانی طباطبائی در توضیح این اشعار می گوید:

" این اشعار از محیی الدّین عربی راجع به استخراجی است که برای زمان قیام مهدی - علیه السّلام- کرده، از روی قاعده جفری که در دست داشته، روی سیر جدول سباعی و رباعی (1) و دور دادن حروف و نتیجه استخراج خود را ظاهراً به حساب ابجد در این اشعار خبر داده که بعد از گذشتن خاء با ذال و فاء زمان آن چه که از فاء بالا رود و به صاد نرسد؛ مهدی قیام می کند با اصحاب خاص خود و خاص الخاص های از خواص که در تمام روی زمین متفرقند؛ از رجال الغیب که هفت نفرند و از ابدال که چهل نفرند و اصحاب کهف که هفت نفرند و سایر نقباء و اوتاد و نجبا. و ظاهراً مراد از خاء و ذال وفاء عدد ابجدی آن ها است که [اگر] خاء به حساب ابجد ششصد و ذال هفتصد و فاء هشتاد شود؛ یکهزار و سیصد و هشتاد می شود و به قید کلمه " علی " از هشتاد می گذرد و لیکن به نود که حرف صاد حاکی از آن است، نمی رسد؛ بنابر این، مقیاس زمان قیام از سال هزاروسیصد و هشتاد هجری بالا می رود؛ ولی به نود نمی رسد و از هشتاد و نه زیادتر نمی شود." (2)

پر واضح است که تاریخی که ابن عربی از روی اصول و قواعد خود، برای زمان ظهور حضرت مهدی- علیه السّلام - معین کرده، صحیح نیست؛ چون هم اکنون از سال (1400 ه-. ق) هم گذشته؛ ولی هنوز مهدی - علیه السّلام - ظهور نفرموده؛ بنابر این، همان گونه که امام صادق - علیه السّلام - فرموده؛ هیچ کس جز خدای متعال، نمی تواند وقت ظهور را مشخّص کند و هرکس وقتی برای آن معین نماید؛

1- جدول دائره سباعی و رباعی محیی الدین و چگونگی استخراج از این جدول در کتاب نوائب الدهور فی علائم الظهور، جلد 4، صفحات 26 - 32 مذکور است

2- نوائب الدهور فی علائم الظهور، ج 4، ص 25.

نباید به حرف او وقعی نهاد.

آن چه در لسان روایات آمـده؛ ذکر علایم و نشانه های ظهور است. برخی از این علایم، حتمی، حتمی هسـتند و وقوعشان خـدشه ناپـذیر است. این علایم در روایات به پنج یا شش قسم محصور گردیده است. امام صادق – علیه السّلام – می فرماید:

(قَبْـلَ قِیـامِ الْقائِمِ – علیه السّـلام – خَمْسُ عَلاماتٍ مَحْتُوماتٍ: أَلْیَمانیُّ وَ السُّفْیانیُّ وَ الصَّیْحَـةُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّکِیَّةِ وَ الْخَسْفُ بِالْبَیْـداءِ) (1)؛ یعنی: " پیش از ظهور قائم – علیه السّـلام – (وقوع) پنج نشانه قطعی است: (خروج) یمانی و سـفیانی؛ (وقوع) صـیحه آسـمانی؛ قتل نفس زکیه و خسف بیداء ".

برخی دیگر، علایمی هستند که وقوع آن ها حتمی نیست؛ بلکه از قبیل حوادثی هستند که در لسان اخبار و احادیث آمده؛ اما ممکن است با پیدایش بداء به وقوع نپیوندند (2)؛ زیرا خداوند هرچه را بخواهد؛ محو میسازد و آن چه را بخواهد، ثابت و پا بر جا نگاه می دارد. (3)

در کتاب یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می نویسد:

" منظور از علایم حتمی آن است که به هیـچ قیـد و شـرطی مشـروط نیست و قبل از ظهور بایـد واقع شود و مقصود از علایم غیرحتمی آن است که حوادثی به طور مطلق و حتم، از نشانه های ظهور نیست بلکه مشـروط به شـرطی است که اگر آن شـرط تحقق یابد؛ مشـروط نیز متحقق می شود و اگر شرط مفقود شود؛ مشروط نیز تحقق نمی یابد. و لذا مسلّم است، علایمی که در مورد حتمی بودن آن ها نـص-ی نداشته باشیم، احتمال رخ دادن آن ها نیز وجود دارد.

1- بحار الانوار، ج 52، ص 204.

2- نشانه های ظهور، ص 42

3- اشاره است به آیه 39 سوره رعد که می فرماید: (یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاء وَ یُثْبِتُ وَ عِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ)

و امّا علایم غیر حتمی بسیارند که به یک روایت، از امام صادق (علیه السلام) اکتفاء یکنیم در این روایت، چنان روی علایم و مفاسد انگشت گذاشته شده که گویی این پیشگویی، مربوط به 13 یا 14 قرن پیش نیست بلکه مربوط به همین قرن است و امروز که بسیاری از آن ها را با چشم خود می بینیم قبول می کنیم که براستی معجزه آساست.

امام صادق (علیه السلام) به یکی از یاران خود فرمود:

1- هرگاه دیدی که حق بمیرد و طرفدارانش نابود شوند.

2- و دیدی که ظلم و ستم فراگیر شده است.

3- و دیدی که: قرآن فرسوده و بدعت هایی از روی هوی و هوس، در مفاهیم آن آمده است.

4- و دیدی که: دین خدا (عملاً) تو خالی شده؛ همانند ظرفی که آن را واژگون سازند.

5- و دیدی که: طرفداران و اهل باطل بر اهل حق پیش گرفته اند.

6- و دیدی که: کارهای بد آشکار شده و از آن نهی نمی شود و بدکاران باز خواست نمی شوند.

7- و دیدی که: مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند.

8- و دیدی که افراد به ظاهر با ایمان سکوت کرده و سخنشان را نمی پذیرند.

9- و دیدی که شخص بدکار دروغ گوید، و کسی دروغ و نسبت ناروای او را رد نمی کند.

10- و دیدی که بچه ها، به بزرگان احترام نمی گذارند.

11- و دیدی که: قطع پیوند خویشاوندی شود.

12- و دیدی که: بدکار را ستایش کنند و او شاد شود و سخن بدش به او بر نگردد.

ص: 330

13- و دیدی که: نوجوانان پسر همان کنند که زنان می کنند،

14- و دیدی که: زنان با زنان ازدواج نمایند.

15- و دیدی که: انسان ها اموال خود را در غیر اطاعت خدا مصرف می کنند و کسی مانع نمی شود.

16- و دیدی که: افراد با دیدن کار و تلاش نامناسب،مؤمن، به خدا پناه می برند.

17- و دیدی که: مداحی دروغین از اشخاص، زیاد شود.

18- و دیدی که: همسایه همسایه خود را اذیت می کند و از آن جلوگیری نمی شود.

19- و دیدی که: کافر به خاطر سختی مؤمن، شاد است

20- و دیدی که: شراب را آشکارا می آشامند و برای نوشیدن آن کنار هم می نشینند و از خداوند متعال نمی ترسند.

21- و دیدی که کسی که امر به معروف می کند، خوار و ذلیل است.

22- و دیدی که: آدم بدکار در آن چه آن را خداوند دوست ندارد، نیرومند و مورد ستایش است.

23- و دیدی که: اهل قرآن و دوستان آن ها خوارند.

24- و دیدی که: راه نیک بسته و راه بد باز است.

25- و دیدی که خانه کعبه تعطیل شده و به تعطیلی آن دستور داده می شود.

26- و دیدی که: انسان به زبان می گوید ولی عمل نمی کند

27- و دیدی که: مؤمن، خوار و ذلیل شمرده شود.:

28- و دیدی که: بدعت و زنا آشکار شود.

29- و دیدی که: مردم به شهادت و گواهی ناحق اعتماد کنند.

30- و دیدی که: حلال حرام شود و حرام، حلال گردد.

31- و دیدی که: دین بر اساس میل اشخاص معنی شود و کتاب خدا و احکام

آن تعطیل گردد.

32- و دیدی که: جرأت برگناه آشکار شود و دیگر کسی برای انجام آن منتظر تاریکی شب نگردد.

33- و دیدی که: مؤمن نتواند نهی از منکر کند مگر در قلبش

34- و دیدی که: ثروت بسیار زیاد در راه خشم خدا خرج گردد.

35- و دیدی که: سردمداران به کافران نزدیک شوند و از نیکوکاران دور شوند.

36- و دیدی که: والیان در قضاوت رشوه بگیرند.

37- و دیدی که: پست های مهم والیان، بر اساس مزایده است نه براساس شایستگی

38- و دیدی که: مردم را از روی تهمت و یا سوءظن بکشند.

39- و دیدی که مرد به خاطر همبستری با همسران خود مورد سرزنش قرار گیرد.

40- و دیدی که: زن بر شوهر خود مسلط شود و کارهای که مورد خشنودی: شوهر نیست، انجام می دهد و به شوهرش خرجی می دهد.

41- و دیدی که سوگندهای دروغ به خدا بسیار گردد.

42- و دیدی که: آشکارا قماربازی می شود.

43- و دیدی که: مشروبات الکلی بطور آشکار بدون مانع خرید و فروش می شود

44- و دیدی که: مردم محترم توسط کسی که مردم از سلطنتش ترس دارند، خوار شوند.

45- و دیدی که: نزدیک ترین مردم به فرمانداران آنانی هستند که به ناسزاگویی به ما خانواده عصمت (علیه السلام) ستایش شوند.

46- و دیدی که: هر کس ما را دوست دارد، او را دروغگو خوانده و گواهیش را

قبول نمی کنند.

47- و دیدی که: در گفتن سخن باطل و دروغ با همدیگر رقابت کنند.

48- و دیدی که: شنیدن سخن حق بر مردم، سنگین است؛ ولی شنیدن باطل برایشان آسان است

49- و دیدی که: همسایه از ترس زبان، به همسایه احترام می کند.

50- و دیدی که: حدود الهی تعطیل شود و طبق هوی و هوس عمل شود.

51- و دیدی که: مسجد طلاکاری (زینت داده) شود.

52- و دیدی که: راستگوترین مردم نزد آن ها، مفتریان دروغگو است.

53- و دیدی که: بدکاری آشکار شده و برای سخن چینی کوشش می شود.

54- و دیدی که: ستم و تجاوز شایع شده است.

55- و دیدی که: غیبت، سخن خوش آن ها شود و بعضی دیگر را به آن بشارت کنند.

56- و دیدی که: حج و جهاد برای خدا نیست.

57- و دیدی که: سلطان به خاطر کافر، شخص مؤمن را خوار کند.

58- و دیدی که: خرابی بیشتر از آبادی است.

59- و دیدی که: معاش انسان از کم فروشی به دست می آید.

60- و دیدی که: خونریزی آسان گردد.

61- و دیدی که: مرد به خاطر دنیایش ریاست می کند.

62- و دیدی که: نماز را سبک شمارند

63- و دیدی که: انسان ثروت جمع کرده، ولی از آغاز آن تا آخر، زکاتش را نداده است.

64- و دیدی که: قبر مرده ها را بشکافند و آن ها را اذیت کنند.

65- و دیدی که: هرج و مرج بسیار است.

66- و دیدی که: مرد، روز خود را با مستی به شب می رساند و شب خود را نیز به همین منوال به صبح برساند و هیچ اهمیتی به برنامه مردم ندهد.

67- و دیدی که: با حیوانات آمیزش می شود.

68- و دیدی که: مرد به مسجد (محل نماز) می رود، وقتی بر می گردد، لباس در بدن ندارد (لباسش را دزدیده اند).

69- و دیدی که: حیوانات همدیگر را بدرند:

70- و دیدی که: دل های مردم سخت و دیدگانشان خشک و یاد خدا برایشان گران است.

71- و دیدی که: بر سر کسب های حرام آشکارا رقابت کنند

72- و دیدی که: نمازخوان برای خودنمایی نماز می خواند

73- و دیدی که: فقیه برای دین خدا فقه نمی آموزد و طالب حرام، ستایش و احترام می گردد.

74- و دیدی که: مردم در اطراف قدرتمندانند.

75- و دیدی که: طالب حلال، مذمّت و سرزنش می شود و طالب حرام، - ستایش و احترام می گردد.

76- و دیدی که: در مکه و مدینه کارهایی می کنند که خدا دوست ندارد و کسی از آن جلوگیری نمی کند و هیچ کس بین آن ها و کارهای بدشان مانع نمی شود.

77- و دیدی که: آلات موسیقی و لهو در مدینه و مکه آشکار گردد.

78- و دیدی که: مرد سخن حق گوید و امر به معروف و نهی از منکر کند، ولی دیگران او را از این کار بر حذر می دارند.

79- و دیدی که: مردم به همدیگر نگاه می کنند و از مردم بدکار پیروی نمایند.

80- و دیدی که: راه نیک خالی و راه رونده ندارد.

81- و دیدی که: مرده را مسخره کنند و کسی برای او اندوهگین نشود.

82- و دیدی که: سال به سال بدعت و بدی ها بیشتر شود.

83- و دیدی که: مردم و جمعیت ها جز از سرمایه داران پیروی نکنند.

84- و دیدی که: به فقیر چیزی را دهند که برایش بخندند؛ ولی در راه غیر خدا ترحّم است.

85- و دیدی که: علایم آسمانی آشکار شود و کسی از آن نگران نشود.

86- و دیدی که: مردم مانند حیوانات در انظار یکدیگر عمل جنس- جنسی به جا می آورند و کسی از ترس مردم از آن جلوگیری نمی کند

87- و دیدی که: انسان در راه غیر خدا بسیار خرج کند؛ ولی در راه خدا از اندک هم مضایقه دارد.

88- و دیدی که: عقوق پدر و مادر رواج دارد و فرزندان هیچ احترامی برای آن ها قائل نیستند؛ بلکه نزد فرزند از همه بدترند.

89- و دیدی که: زن ها بر مسند حکومت بنشینند و هیچ کاری جز خواسته آن ها پیش نرود.

90- و دیدی که: پسر به پدرش نسبت دروغ بدهد و پدر و مادرش را نفرین کند و: از مرگشان شاد گردد.

91- و دیدی که: اگر روزی بر مردی بگذرد، ولی او در آن روزگناه بزرگی؛ مانند بدکاری، کم فروشی، و زشتی انجام نداده، ناراحت است

92- و دیدی که: قدرتمندان، غذای عمومی مردم را احتکار کنند.

93- و دیدی که: اموال حق خویشان پیامبر (صلی الله علیه و اله) خمس در راه باطل تقسیم گردد و با آن قماربازی و شرابخواری شود.

94- و دیدی که: به وسیلهٔ شراب بیمار را مداوا و برای بهبودی آن را تجویز کنند.

95- و دیدی که: در امر به معروف و نهی از منکر و ترک دین، بی تفاوت و یکسانند.

ص: 335

96- و دیدی که: سروصدای منافقان بر پا اما صدای حق طلبان خاموش است.

97- و دیدی که: برای اذان و نماز مزد می گیرند.

98- و دیدی که: مسجدها پر است از کسانی که از خدا نترسند و غیبت هم نمایند.

99- و دیدی که: خورندگان اموال یتیمان ستوده شوند.

100- و دیدی که: قاضیان بر خلاف دستور خداوند قضاوت کنند.

101- و دیدی که: استانداران از روی طمع، خائنان را امین خود قرار دهند.

102- و دیدی که: فرمانروایان، میراث مستضعفان را در اختیار بدکاران از خدا بی خبر قرار دهند.

103- و دیدی که: بر روی منبرها از پرهیزکاری سخن می گویند؛ ولی گویندگان آن پرهیزگار نیستند.

104- و دیدی که: صدقه را با وساطت دیگران، بدون رضای خداوند و به خاطر درخواست مردم بدهند.

105- و دیدی که: وقت (اول) نمازها را سبک بشمارند.

106- و دیدی که: هم و هدف مردم شکم و شهوتشان است.

107- و دیدی که: دنیا به آن ها روی کرده است.

108- و دیدی که: نشانه های برجسته حق ویران شده است؛ در این وقت خود را حفظ کن و از خدا بخواه از خطرات گناه نجاتت بدهد. (1)

این بود روایت امام صادق - علیه السّلام- که در آن به گوشه ای از مفاسد جهان در آستانه قیام و انقلاب بزرگ حضرت مهدی - سلام الله علیه - اشاره شده است

1- یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان، ص 170 - 176. متن کامل عربی این حدیث در کتاب بحار الانوار، جلد 52، صفحات 256 - 260 مذکور است

بسیاری از این مفاسد در جوامع کنونی بخصوص در جوامع استکباری و کشورهای دست نشانده آن ها کاملاً مشهود است.

در باب علایم ظهور حضرت مهدی- عجل الله تعالی فرجه الشریف - اشعار فراوانی سروده شده و همان نشانه هایی را که پیامبر گرامی اسلامی و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - بیان کرده اند، شعرا آن ها را به نظم در آورده و با زبان لطیف و دلنشین شعر، آن را به مشتاقان آقا امام زمان - سلام الله علیه - عرضه کرده اند. برخی از این شاعران، تقریباً تمام علایم ظهور را در طی چند فصل با قلم شیوای خویش به نظم کشیده اند و بعضی دیگر فقط به گوشه هایی از این علایم اشاره کرده اند. سید حسن میرجهانی از جمله کسانی است که تقریباً تمام نشانه های ظهور حضرت مهدی - سلام الله علیه - را در طی چهار مبحث (علایم عام، علایم حتمی، علایم مشروط و معلّق و علایم مخصوص) در اشعار خویش مطرح کرده و پیرامون هر کدام به تفصیل سخن رانده است. اینک، اشعاری که در این خصوص سروده، ذیلاً تقدیم می گردد: (1)

فی بیان علامات ظهوره:

عَلائِمُ ظُهُورِهِ کَثِیرَة *** حِینَ ظُهُورِ الْفِتَنِ الْخَطِیرَة

مِنْها هِیَ الْعَلائِمُ الْمُعَمّمة *** وَ بَعْضُها الْمَلاحِمُ المُحَرّمَة (2)

مِنْها هِیَ الْمَشْرُوطَةُ المُعَلّقَة *** وَ بَعْضُها قَدْ سُمِّیَتْ بِالْمُطْلَقَة

مِنْها هِیَ الْعَلائِمُ الْبَعِیدَة *** وَ بَعْضُها القَرِیبَةُ الْعَدِیدَة

مِنْها علاماتٌ هِي الْمَخْصُوصَة *** وَ کُلُّها مَرْوِیّةٌ مَنْصُوصَة

1- الدرر المکنونة، ص 224 - 258.

2- المعمّمه: عام

من العلائم العامة لظهوره:

أَمّا الّتِي عَمّتْ مِنَ الْعَلائِمِ *** كَثِيرَةٌ و هىَ مِنَ الْعَظائِمِ (1)

مِنْها ذَهابُ الْحَقِّ وَ الْحَقِيقَة *** إشاعَةُ الْباطِلِ فِي الْخَلِيقَة

قِلّةُ اَهْلِ الْعَدْلِ وَ السّدادِ *** وَ كَثْرَةُ الْجَوْرِ مَعَ الْفَسادِ (2)

ذِلّةُ أَهْلِ الدِّينِ وَ الإيمانِ *** عِزّةُ أهْل الْكُفْرِ والطُّغيانِ

تَوْجِيهُ قَوْلِ اللّهِ بِالأهواءِ *** تَعَطُّلُ الْقُرآنِ بِالآراءِ

يَمُوتُ دِينُ اللهِ بِانْكِفاءِ *** هذا كَما انْكَفى إناءُ الماءِ (3)

مِنْها شُمُولُ الجَوْرِ فِي الْبِلاد *** كَذا شُيُوعُ الظُّلْمِ فِي الْعِبادِ (4)

وَ يَكْتَفِي الرّجالُ بِالرّجالِ *** يَرْتَكِبُونَ أَقْبَحَ الأَعْمالِ

وَ اكْتَفَتِ النِّساء بِالنِّساءِ *** فِي الْفِسْقِ وَ الْفُجُورِ وَ الْفَحْشاءِ

وَ يُمْدَحُ الْفاسِقُ بِالْفُسُوقِ *** وَافْتَخَرَ الأَوْلادُ بِالْعُقُوقِ

تَزَوُّجُ النّسوانِ بِالنِّسوانِ *** شَيوعَ ما يُعْطِينَ فِي الْغِلْمَانِ

إعاشَةُ الْمَرْءِ بِفَرْجِ زَوْجَتِهِ *** بِكَدّ فَرْجِها ارْتِفاعُ رُتْبَتِهِ

عَلَى الفُرُوج تُكسَبُ الأموالُ *** نالَ بِها المَرْءُ بِما يَنالُ

1- العظائم (جمع العظيمة): بلای سخت

2- السّداد من الرجال: مرد استوار و درست.

3- إنكَفَأ: برگشت. إنكَفأ الإناءُ: برگشت و سرازیر شد و افتاد

4- الكلّ؛ رنجور ساختن.

تَمْتَدِحُونَ بِالزِّنا النِّساء *** وَ تَكْثُرُ الْفُجُورُ وَالْفَحْشَاءُ (1)

تُصانِعُ الْمَرْءَةُ زَوْجَهَا عَلَى *** أَمْثالِهِ لِكَيْ تَراهُ يَفْعَلا (2)

وَ خَيْرُ بَيْتِ مَنْ عَلَى الْفَحْشَاءِ *** يُساعِدُ الْبَناتِ وَ النِّساء

وَاسَوْءَتَا يَوْماً يُرى رجالاً *** يُعْطُون فِي فُرُوجِهِمْ أمْوالاً (3)

فِي الرِّجُلِ تَنافَسَ الفُعّالُ *** عَلَيْهِ قَدْ تَغايَرَ الرِّجالُ (4)

وَامْتَشَطَ الْمَرءُ كَما تَمَشَّطَتْ *** لِزَوْجِهَا زَوْجَتُهُ كَيْ نَشِطَتْ (5)

وَ يُنْفِقُ الأمْوالَ شَخْصُ الْعاصِي *** مِنْ غَيْرِ وَجْهِ اللهِ فِي الْمَعَاصِي

وَ إِنّما الْجَارُ لَمُؤْذِي جارِه *** وَلا يَخافُ اللهَ فِي إضْرارِهِ

تَكْثُرُ ثُرُ بَيْنَهُمْ شُهُودُ الزّورِ *** إفْتَخَروا فِي النّاسِ بِالْفُجُورِ (6)

عُطّلَتِ الحُدودُ وَالأحكامُ *** بيْنَهُمُو يُحَلّلُ الحَرامُ

تُقَرِّبُ الولاةُ أَهْلَ الشَّرِّ *** مِنْهُمْ يُبَعْدُونَ أَهْلَ الْخَيرِ

فِي الْحُكْمِ مِنْهُم ارْتَشَى الْوِلاةُ *** أَقْرَبُ مَنْ عِنْدَهُمْ السُّعاةُ (7)

1- " النساء " مبتدای مؤخر و " تمتدحون " خبر آن می باشد و فاعل " تمتدحُونَ " ضمیر بارز واو است نه "النساء ".

2- صانعه: داراه و لاینه، با او مدارا و نر می کرد.

3- واسوءتا یوما؛ یعنی، دریغا و دردا بر بدی روزی که...

4- التّنافس: در پیروزی یا کسب چیزی رقابت کردن و پیشی گرفتن. تغایَرَ القومُ: آن قوم بر یکدیگر رشک بردند.

5- امتشط: موی خود را شانه کرد. نَشِط: سردماغ شد، زنده دل شد

6- الزّور: دروغ.

7- إرتشی: رشوه گرفت. السّعاة (جمع الساعي): سخن چین

وَ يَأْخُذُونَ النّاسَ بِالنّمِيمَة *** قَدْ كَثُرَتْ بَيْنَهُمْ الظّلِيمَة (1)

تُعْطَى الْوِلايَةُ لِمَنْ يَزْدادُ *** وَ مَنْ يُعِينُهُمْ وَ مَنْ أرادُوا

وَ يُقْتَلُ الْمَرْءُ عَلَى المَظَنّة *** و يُسْجَنَنّ الْمُؤْمِنُ بِالْمَظَنّة

وَ تقْهَرُ الْمَرْأَةُ ظُلْماً زَوْجَها *** بِمَا اشْتَهَتْ وَ الزّوْجُ لا يَرْضَى بِها (2)

قَدْ رَضِيَ الزّوْجُ بِكَرْيِ زَوْجَتِهِ *** وَ هكَذا كَرايَةٌ جارِيَتِهِ

بِأَخْذها الدّنِي مِنْ طَعامٍ *** أوْ تَأْخُذُ الْقَلِيلَ مِنْ إدامٍ (3)

وَ تَبْذُلُ النِّساءُ بِالْكُفّارِ *** أَنْفُسَهُنّ ذا بالإِخْتِيارِ

وَ تَظْهَرُ الْمَلاهِيُّ الْكَثِيرَةُ *** وَ هْيَ مِنَ الْعَظائِمِ الْكَبِيرَة

مَرُّوا بِها راضِينَ بِاسْتِماعٍ *** يَستَمِعُونَها بِلاَ امْتِناع

لا يَمْنَعُونَها وَ يَرْضُونَ بِها *** لا يَجْتَرِي الْمانِعُ أنْ يَمْنَعَها

إِنّ الّذِي يَخافُ مِنْ سَلْطَنَتِهِ *** يُبَدِّدَ الأَشْرافَ فِي مَمْلَكَتِهِ (4)

وَ أَقْرَبُ النّاسِ إِلَى الْوُلاةِ *** بِالْمَدْحَ كَانَ شَاتِمَ السّادَاتِ

وَ إِنّهُمْ لِلْكِذْبِ سَمَاعُونا *** وَ هَكَذَا لِلسُّحْتِ أَكَالُونا (5)

أموالُ ذِي الْقُربى يُقامَرُ بِها *** بَيْنَهُمُ الْفِسْقُ تُجَاهَرُ بِها (6)

وَ بَينَهُم أُضِيعَتِ الصّلوةُ *** قَدْ مُنِعَتْ عَنْ أهْلِهَا الزّكوةُ

1- الظليمة: آن چه به ستم گرفته شود.

2- تقهر: مسلط می شود؛ چیره می شود.

3- الإدام: خورش.

4- یبدّد: پراکنده می کند.

5- السُّحت: حرام.

6- قامَرَهُ: با او شرط بندی و قمار بازی کرد.

يُتّخَذُ القُرآنُ فِي الْمِزْمارِ *** بَدَتْ لَهُمْ خِيانَةُ التّجارُ (1)

عَلَيْهِمُو سَلّطَتِ الأَشْرارُ *** وَ عِنْدَهُمْ قَدْ ذَلّتِ الأَخْيارُ

وَ أَرْذَلُ النّاسِ بِهِمْ زَعِيمٌ *** في بَيْنِهِمْ قَدْ كَثُرَ الزّنِيمُ (2)

مَنْ أَظْلَمُ النّاسِ هُوَ الْمَعَظّمُ *** وَ أَفْسَقُ النّاسِ لَدَيْهِمْ أَكْرَمُ

وَ إِمْرَةُ النّاسِ مَعَ الصِّبْيانِ *** يهم بَدَتْ حُكُومَةُ النِّسْوانِ (3)

قَدْ ثَقُلَ الْقُرْآن أَنْ يُسْتَمَعا *** وَ سُنّةُ الرّسُولِ أَنْ يُتَبَعا

وَ مُسْتَشارُ النّاسِ فِي الأُمُورِ *** صارَتْ نِسائُهُمْ بِقَوْلِ الزُّورِ

يَفْتَخِرُونَ بِاسْتِماعِ الْباطِلِ *** وَ هُمْ يُتابِعُونَ قَوْلَ الْجاهِلِ

وَ أعْرَضُوا عَنْ عُلَماءِ الدِّينِ *** يُرَجَّحُ الْخائِنُ بِالأَمِينِ

يُكَذّبُ الصّادِقُ وَ هُوَ الصادِقُ *** يُصَدّقُ الْكاذِبُ وَالْمُنافِقُ

يُشَبّهُ الرّجالُ بِالنِّساءِ *** وَ يَسْلُكُونَ مَسْلَكَ الأعْداءِ

شَبّهَتِ النِّساءُ بِالرِّجالِ *** فِي أَقْبَحِ الأَعْمَالِ وَ الأفعالِ

يَرْتَكِبُونَ الْبَغْيَ وَالْفَحْشَاءَ *** كَمْ تَرَكُوا الْعِفّةَ وَ الْحَياءَ

نِسائُهُمْ فِي بَيْنِهِمْ عُراةٌ *** وَ هُنّ فِي الْفِتْنَةِ داخِلاتٌ (4)

مُكَشّفاتٌ هُنّ سافِراتٌ *** مِنْهُنّ فِيهِمْ بَدَتِ الْعَوْراتُ (5)

يُرى رُكُوبُهُنّ فِي السّرُوجِ *** وَ الأَمْرُ فِي أَيادِيَ الْعُلُوج (6)

1- المزمار: قره نی.

2- الزنيم: حرامزاده.

3- إمرَة: امير و فرمانروا شدن

4- العراة (جمع العاري): برهنه.

5- السافرة: زن گشاده روی.

6- العلوج (جمع العِلج): كافر، خدانشناس.

طُفَفَتِ المِكْيال والميزانُ *** شُيِّدَتِ الْقُصُورُ وَ الْبُنْيانُ (1)

بَيْنَهُمُ الضَّعِيفُ كَانَ هالِكاً *** وَ مَنْ هُوَ الْقَوِيُّ كانَ مالِكاً

قَدْ عَلَتِ الأصْواتُ بِالْفُجُورِ *** وَ يَكْثُرُ الكِذْبُ وَ قَوْلُ الزُّورِ

تُشْتَمُ الآباءُ والأُمَّهَاتُ *** وَ تَكْثُرُ الْوُشاةُ و السُّعاةُ

فِيهِمْ يُباعُ الْخَمْرُ وَ الْفُقَاعُ *** لا يَجْتَرِي بِمَنْعِهِ الْمَنّاعُ

وَ يَسْتَخِفُّ النّاسُ بِالْقِرآنِ *** تَدُورُ فِيهِمْ دُولُ الشَّيْطانِ (2)

وَ تَظْهَرُ الْمَلاهِيُ العِظامُ *** فِيهِمْ كَذا الْمَغانِيُّ الْحَرامُ

سُلْطانُهُمْ يَحْتَكِرُ الطَّعاما *** بِالْهَوَى يُحَلِّلُ الْحَراما

يُرَجَّحُ الْكُفْرَ عَلَى الإيمانِ *** لا يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرآنِ

يُخالِفُ السُّنَةَ وَالْكِتابا *** يُبعدُ الأخْيارَ وَالأطْياباً

يُحَقِّرُونَ صاحِبَ الآثارِ *** يُعَظِّمُونَ حَامِيَ الْكُفّارِ

تَكْثُرُ فِيهِمُو قُضاةٌ فَجَرَةٌ *** تَظْهَرُ بَيْنَهُمْ دُعاةٌ كَفَرَةٌ

يَحْتَسِبُونَ الْعِلْمَ لِلرِّيَاسَة *** وَ سُمِّيَ النِّفاقُ بِالسِّياسة

تَكْثُرُ فِيهِمْ خُطَبَاءُ فَسَقَةٌ *** يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ وَلاةٌ رَهَقَة (3)

وَ يَكْذِبُ التّاجِرُ فِي تِجَارَتِهِ *** و هكذا الصّانِعُ فِي صِناعَتِهِ

فَعِنْدَها تَخْتَلِفُ الْمَذاهِبُ *** يُكَبِّرُونَ قَدْرَ كُل كاذِبٍ

يَظْهَرُ فِيهِمْ دَوْلَةُ الأَشْرارِ *** وَالظُّلْمُ يُسْتَوْعَبُ فِي الأَمْصارِ (4)

وَ يَمْلِكُ الْمَالَ الّذِي لا يَمْلِكُه *** يَحْرُمُ بِالْعُدْوانِ عَنْهُ مَالِكُه

1- طَفَّفَ المكيال: پيمانه را كم پيمود.

2- يَسْتَخِفُ بالقرآن: قرآن را سبک می شمارد.

3- الرّهَقَة (جمع الراهق): نادان، سبک عقل.

4- يُسْتَوْعَبُ: فراگیر می شود. الأمصار شهرها.

وَ بَعْضُهُمْ يَقْتُلُ مِنْهُمْ بَعْضاً *** وَ كانَ ذاعَداوَةٍ وَ بُغْضاً

صارَ الْغَنِيُّ عِنْدَهُمْ مَرْفُوعاً *** كانَ الْمُقِلُ بَيْنَهُمْ مَوْضُوعاً (1)

يُقَلِّلُ السّدادُ وَ الرّشادُ *** وَ يَكْثُرُ الْعِنادُ وَ الْفَسادُ (2)

وَ فِيهِمُو تُتَّبَعُ الأَهْواءُ *** وَ مِنْهُمُو يُتَّخِذُ الآراءُ

وَ بَيْنَهُمْ قَدْ كَثُرَ اللّجاجُ *** وَ النّاسُ فِيهِمْ يُؤْخَذُ الأَمْوالُ

يَزْدَلِفَ الْخِصَامُ فِي الْمَمَالِكِ *** يُلْقَونَ بالأَيْدِي إلَى الْمَهالِكِ (3)

وَ كانَ أهْلُ ذلِكَ الزّمانِ *** بهائِماً فِي صُورَةِ الإنسانِ

كانَ لَهُمْ ضمائِرُ رَدِيّةٌ *** نِسْوانُهُمْ كَمِثْلِهِمْ بَذِيّةٌ (4)

أصْدَتُهُمْ لَلْمُفْتَرِي الكَذّابُ *** وَ مَنْ هُوَ الْعَيّابُ وَالْغَيّابُ

هَمُّهُمُ البُطُونُ والفُرُوجُ *** وَ الْفَخْرُ وَالْخَيْلاءُ وَ السُّرُوجُ

وَ كَثْرَةُ الْقِمارُ وَ الْمَعَانِي *** وَ النِّسْوَةُ الْقَيْناتُ وَ الْعِيدان (5)

وَ ما بِهِ يُلْهَوْنَ وَالْمَعَازِفُ *** وَ السُّفُنُ الْعِظامُ وَ الزّخارِفُ (6)

يُزَيِّنُ الرّجالُ بِالْعِقْيانِ *** حِلْيَتُهُمْ كَحِلْيَةِ النِّسْوانِ (7)

لُبْسُهُمُ الدِّيباجُ وَ الْحَرِيرُ *** فِعْلُهُمُ الْفَحْشَاءُ وَ التّبْذِيرُ

يَبْقُونَ فِي فِعَالِهِمْ حَيارى *** لا مُسْلِمِينَ هُمْ وَ لانصاري

1- المُقلّ: فقير، بی چیز. " موضوع " ضد " مرفوع " است که در مصراع اول آمده است

2- السدّاد: استقامت

3- إزدلف: زلف، نزدیک شد. " خِصام " مصدر دوم " خاصَمَ " است.

4- الرديّة: پست البذيّة: بد اخلاق، بددهن.

5- القيْنة: زن آوازخوان. العيدان (جمع العود): یک نوع آلت موسیقی است

6- المعازف (جمع المعزف): ساز.

7- العِقيان: طلای خالص

عالِمُهُمْ أَشَرُّ خَلْقِ اللهِ *** وَ إِنّهُ بِعِمْلِهِ يُباهِي

كانَ مُقَرِّباً إِلَى السُّلْطانِ *** وَ عِنْدَهُ صارَ مِنَ الأَعْوانِ

وَ إِنّهُ الْمُفْتِي بِمَا اشْتَهاهُ *** مِنْ جَلْبِهِ الْمَالَ وَ ما سِواهُ

وَ يَطْلُبُ الْفِقْهَ لِغَيْرِ اللهِ *** وَ شَأْنُهُ تَغْيِيرُ أَمْرِ اللهِ

بِحُكْمِهِ تَنْهَتِكُ الْمَحارِمُ *** يُفْتِي بِأَنْ يُكْتَسَبَ الْمآثِمُ

وَ إِنّما تَخْرُجُ مِنْهُ الْفِتْنَةُ *** وَ عَوْدُهَا إِلَيْهِ يا لَلْمِحْنَة

فَعِنْدَها يَلِيهِمُو أَقْواماً *** فَظّاً غليظاً لُكَعاً لئاماً (1)

عِنْدَهُمُ الْمَعْرُوفُ كانَ مُنْكَراً *** وَ ما هُوَ الْمُنْكَرُ فِيهِمْ أُمِرا

لَنْ يَقْسِمُوا فِي النّاسِ بِالسّوِيّةَ *** لَنْ يَعْدِلُوا بِالْحَقِّ فِي الرّعِيّة

كانَ لَهُمْ أَلْسِنَةٌ مُؤْتَلِفَةٌ *** لكنّهُ قُلُوبُهُمْ مُخْتَلِفَة

لا يَرْحَمُونَ بَيْنَهُمْ صَغِيراً *** فِيهِمْ فَلَنْ يُوَقِّرُوا الكَبِيرا

لا يَرْحَمُونَ مَنْ لَدَيْهِمُو بكي *** وَ لَنْ يُجِيبُوا مَنْ إِلَيْهِمو شَكَيْ

وَ يَسْتَخِفُّونَ بِأَمْرِ اللهِ *** وَ يُنْفَقُ الْمالُ لِغَيْرِ اللهِ

وَ يَكْتُمُونَ الْحَقّ وَالشّهادَة *** هُمْ مَتَثاقِلُونَ فِي الْعِبادَة

يُكْرَم فِيهِمْ مَنْ هُوَ الْمُخْتانُ *** يُعَظِّمُونَ مَنْ هُوَ الْفَتّانُ (2)

وَ هُم يَحِجُّونَ لِغَيْرِ اللهِ *** فَبَعْضُهُمْ بِحَجِّهِ يُباهِي

يَحِجُّ لِلسُّمْعَةِ وَ الرّياءِ *** وَ بَعْضُهُمْ لِلْبَيْعِ وَ الشّراءِ (3)

وَ الْبَعْضُ لِلنُّزْهَةِ وَالتّفْرِيحِ *** وَ إِنّهُ مُرْتَكِبُ القَبيح

1- اللُّكَع: ناكس [در هنگام ندا برای مفرد " یالُكَع " و برای تثنیه " یا ذَوَی لُكَع " گفته می شود].

2- إختانه: خانه، به او خیانت کرد. " مُختان " هم می تواند اسم فاعل باشد و هم اسم مفعول که البته در این بیت اسم فاعل است

3- السّمعه: خودنمایی، ریا

فَسَيَعْبُدُونَ اللّهَ بِالأَهْوَاءِ *** هُمْ مُتَنَسِّكُونَ بِالآراءِ (1)

وَلَّتْهُمُ الْيَهُودُ وَالنّصارى *** يَسْتَكْبِرُونَ فِيهِمُ اسْتِكْباراً

تَزَوّرُ الدِّيرانُ والقُصُورُ *** إلَى النّساءِ تُرجَعُ الأُمور (2)

وَ فِيهِمُو يُكَلِّمُ الجامُوسُ *** يَصِيحُ فِي بَيْنِهِمُ النّاقُوسُ (3)

وَاسَوْءَتا مِنْ ذلِكَ الزّمانِ *** يَشْتَدّ فِيهِمْ غَضَبُ الرّحْمَنِ

يَخْتَلِطُ الرّجالُ وَالنّساءُ *** وَ يَذْهَبُ العِفّةُ وَ الحَياءُ

قَدْ عَلَتِ الأَصْواتُ وَ المَغانِي *** بِالْفِسْقِ وَ الْفُجُورِ وَالطُّغْيانِ

فِيهَا انْكِشافُ الفَرْجِ وَ السُّتُورِ *** كَذَا انْهِدامُ الدُّورِ وَ الْقُصُورِ (4)

يَكْثُرُ فيهِمْ عَابِدُ الشَّيْطَانِ *** وَ يَخْرُجُ النّاسُ عَنِ الإِيمانِ

يَقِلُّ فِيهِمْ عُلماء الدِّينِ *** وَ الْفُقَهَاءُ صاحِبُ الْيَقِينِ

فِي العُلَماءِ يَكْثُرُ النّفاقُ *** قُرّائُهُمْ أَكْثَرُهُمْ فُسّاقٌ

يَكْثُرُ فِيهِمُو دُعاةٌ كَفَرَة *** يَبْدَعُ فِيهِمْ عُرَفاءٌ فَجَرَةٌ (5)

مَنْ كانَ فِيهِمْ داعِي الضّلالَة *** يُعْرَفُ بَيْنَ النّاسِ بِالْعَدالَة

فِي الْمُسْلِمِينَ يَظْهَرُ الشّقاقُ *** كَمْ مِنْ دَمٍ مِنْ جَوْرِهِمْ يُراقُ

وَالْمُؤْمِنُونَ بَيْنَهُمْ أَذِلّةٌ *** يُضْرَبُ مِنْهُمُو عَلَيْهِمْ ذِلّةٌ

تُقارِبُ الْبُلْدَانُ وَالأَشواقُ *** بَيْنِ النِّساءِ يَكْثُرُ الطّلاقُ

1- مُتَنَسّك: عبادت كننده.

2- تُزَوّرُ: زينت داده می شود

3- الجاموس: گاومیش. الناقوس: زنگ کلیسا.

4- الدّور (جمع الدّار): خانه.

5- العُرفاء (جمع العریف): کارگزار کارهای قوم که در آن امر مشهور و شناخته شده باشد

قَدْ غَلَتِ الأسْعارُ وَ الْمَاكِلُ *** شُيّدَتِ الْبُنْيانُ وَ الْهَياكِلُ (1)

يُسْتَهْزَأُ الآيات والأحكامُ *** وَ بَيْنَهُمْ لَتَكْثُرُ الأوهامُ

أَعْلامُهُم مالُوا إلَى التَّفَلْسُفِ *** مِنهُمْ يَمِيلُون إلَى التّصَوُّفِ (2)

وَ يَكْثُرُ المِراءُ و الجِدالُ *** وَ الْكِبْرُ وَ الْغُرُورُ والآمالُ (3)

مالُوا عَن الْحَقِّ إلَى الضّلالِ *** وَ هُمْ يُسارِعُونَ فِى الإضْلالِ

وَ عِندَها زُخْرِقَتِ المَساجِدُ *** وَ تُرْفَعُ الأصواتُ فِي المَعابِدِ

يُزَورُ القُرآنُ والمَصاحِفُ *** تُحْدَثُ ما بَيْنَهُمُ الطّرائِفُ (4)

وَ تُصْنَعُ المَصانُعِ المُسْتَحْدَثة *** وَ هْيَ لِوَقْع النازِلاتِ الْمُحْدَثَة

تُرْتَفَعُ الصّواعِقُ الْمُخَلّبَة *** تَظْهَرُ فِيهِمْ حَادِثاتٌ مُعْجِبَةٌ (5)

و بالخُصُوماتِ عَلَتْ أَصْواتُهُمْ *** وَ بِالْجنايات مَضَتْ أوقاتُهُم

نَظْهَرُ فِي الأُمُورِ مُشْكِلاتٌ *** عَلَيْهِمُو تُنْزَلُ نازِلاتٌ

يَشْتَدُّ فِي بَيْنِهِمُ الْغَرامُ *** فَعِنْدَ ذا يَزْدَلِفُ الْخِصامُ (6)

يُجَعْجِعُ الدّائِنُ بِالْغَرِيمِ *** يَحْبِسُهُ بِاللّكَعِ اللَئيمِ

وَ بَيْنَهُمْ لَيُؤْخَذُ الأمواجُ *** عَنْ حَجِّهِمْ يُمْتَنَعُ الْحُجَاجُ (7)

1- شَبّهَ البناء: بنا را بالا برد الهياكل (جمع الهيكل): بنای بلند، مجسّمه، جای مقدّس در صور کنیه یا عبادتگاه یا محفل

2- تَفَلْسَفَ: در فلسفه غور کرد.

3- المِراء: جدال

4- يُزَوّرُ: زینت داده می شود. الطرائف (جمع الطريقة): تازه و شگفت انگیز.

5- خَلّبَه: با او نیرنگ زد و او را فریب داد.

6- الغرام: حرص و آز؛ شیفتگی و عشق رنج آور

7- در دیوان شاعر آخرین کلمه مصراع این بیت " الامواج " ثبت شده است. به نظر می رسد که این کلمه "الاموال " باشد که اشتباهاً " حُ" به جان " ل " نوشته شده است.

بِشَتمِ الآباءِ وَ الأمّهاتِ *** يَسْتَشْعِرُ الْبَنُونَ وَ الْبَناتِ (1)

العلائم المحتومة لظهورها عليه السلام:

أَمّا عَلاماتٌ هِيَ ي الْمُحَتَمَة *** فَسَبْعَةٌ مَحْتُومَةٌ مُسَلّمَةٌ

خُرُوجُ عُثْمَانٍ مِنَ الشّامَاتِ *** مِنْ آلِ هِنْدٍ وَ يَزِيدِ الْعَاتِي (2)

قِيلَ اسْمُهُ حَرْبٌ هُوَ ابْنُ عَنْبَسَة *** يَخْرُجُ مِنْ أَرْضٍ يُقال يابِسَة

وَ إِنّما خُرُوجُهُ فِي رَجَبٍ *** يَخْرُجُ فِي حِينِ اخْتِلافِ الْعَرَبِ (3)

إِنّهُ لَيَمْلِكُ الشّاماتِ *** كانَ لَهُ فِيها لَمَلْحَمَاتٍ

كَمْ مِنْ عَظائِمَ لَهُ فِيها تَقَعُ *** وَ مِنْهُ فِيها عَلَمُ الْجَوْرِ رَفَعَ

مَلْعُونُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ السّماءِ *** رَأْسُ الشِّقاء أَشْقَى الأشقياء

مِنْها إِلَى الْكُوفَةِ قَدْ تَعَدّى *** بِجَيْشِهِ وَ جاءَ شَيْئاً إِدّاً (4)

فَيَقْتُلُ الرّجالَ وَ النِّساءَا *** يُذَبّح الأطفالَ وَ الأبناءا

وَ يَهْتِكُ السُّتُورَ وَالْفُرُوجا *** عَلَيْهِمُو يُسَلِّطُ العُلوجًا (5)

أَيُّ عُلُوجٍ رُذّلٌ فُجّارٌ *** مِنْ ظُلْمِهِمْ افْتَضّتِ الأبكارُ (6)

1- استشعر خشية الله: خوف خدای را شعار خود گردانید. یعنی: پسران و دختران، سبّ پدران و مادران را شعار خود قرار داده اند.

2- العاتي؛ عیّاش و فاسق.

3- المُلْحَمَة؛ جنگ شدید

4- الإدّ: کار سخت و بزرگ و زشت و شگفت آور.

5- العلوج (جمع العِلْج): کلّ جاف شدید من الرجال.

6- الرذّل؛ انسان های پست و ناکس

فَقِيلَ يالله مِنْ فَضِيحَةٍ *** فضِيحَةٍ وَقِيحَةٍ قَبِيحَةٍ

يا وَيْلَنَا مِنْ فِتْنَةِ السُّفْيَانِي *** وَ ما بِهِمْ حَلّ مِنَ الْهَوانِ

مِن جَوْرِهِ قَدْ بَكَتِ الأَمْلاك *** زُلْزِلَتِ الأَرْضُ كَذَا الأَفلاكُ

ثُمّ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوّرَة *** أَرْسَلَ جُنْدَهُ العُتاةَ الْكَفَرَة

فَيَقْتُلُونُ مِنْهُمُو رِجالاً *** وَ يَنْهَبُو مُنْهَبُونَ مِنْهُمُو أَمْوالاً

يُخَرّبُونَ مَسْجِدَ الرّسُولِ *** وَ صَيّروهُ مَرْبَطَ الْخُيُولِ

وَ يَهْتِكُونُ حُرْمَةَ النِّسْوانِ *** يَرْتَكِبُونَ الْبَغْيَ بِالْعُدْوانِ

ثُمّ إِلَى مَكّةَ أَرْسَلَ اللّعِين *** جَيْشاً لِهَدْمِ بَيْتِ رَبِّ الْعَالَمِين

فَرَبُّهُ عَذّبْهُمْ عَذاباً *** بِأَخْذِهِمْ قَدْ أَمَرَ التُّرابَا

فَانْخَسَفَتْ بِجَيْشِهِ الْبَيْداءُ *** وَ هكَذا أبِيدَتِ الأَعْداءُ (1)

انّ مِنَ الْعَلائِمِ الْمَحْتُومَة *** هِيَ انْخِسَافُ الْفِرْقَةِ الْمَشْؤُمَة

مَدّةُ مُلْكِ ذلك السُّفْيَانِي *** إِلَى الظُّهُورِ أشهُرٌ ثَمانِ

مِنْهَا اهْتِزازُ رايَةِ الْيَمَانِي *** فِي الْيَمَنِ بِالْيُمْنِ وَالإيمانِ

رايَتُهُ أَهدَى مِنَ الرّاياتِ *** لِلدّينِ أَنّهُ مِنَ الْحُماةِ

في رَجَبٍ يَخْرُجُ كَالسُّفْيَانِي *** يَدْعُو إِلَى خَلِيفَةِ الرّحْمَنِ

قيامُهُ إِلَى طُلُوعِ الضّاحِيَة *** مِنَ الشُّهُورِ أَشْهُرٌ ثَمَانِيَة

يَسْمَعُ صَيْحَةً مِنَ السّمَآءِ *** مَنْ كانَ فِي الأرْضِ مِنَ الأحْياءِ

في آنٍ واحِدٍ عَلَى لُغاتِهِمْ *** كَأَنّها تَكُونُ فِي أَبْيَاتِهِمْ (2)

بِاسْمِ الإمامِ الْحُجّةِ الْمُنْتَظَرِ *** مَن الّذِي فِي الْكَوْنِ مُنْجِي البَشَرِ

1- فانخسفت بجیشه البیداء؛ یعنی بیابان لشکر او را در خود فرو برد. أَبیدت: نابود شدند.

2- أبیات (جمع بیت): خانه

وَ تِلْكَ فِي الثّالِثِ وَ الْعِشرِينا *** مِنْ رَمَضانَ وَقَعَتْ يَقِيناً

هذِي لَمِنْ آيَاتِهِ الْمَحْتُومَة *** ظُهُورٌ حَقٌّ بَعْدَها مَعْلُومَةٌ

مِنْهَا انْكِسافُ الشّمْسِ فِي الْخامِسَ عَشَر *** مِنْهُ وَ فِي آخِرِهِ خَسْفُ الْقَمَر

مِنْ أَوّلِ الدُّنْيا إِلَى الْقِيمَة *** لَنْ يَبْدُ مِثْلُ هَذِهِ الْعَلَامَة

إِنّ مِنَ الْعَلَائِمِ الْمُحَتّمَة *** ما وَقَعَتْ فِي مَكَةِ الْمُكَرّمَة

يُقْتَلُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقامِ *** نَفْسٌ زَكِيّةٌ مِنَ الفِخامِ

مُحَمّدُ ابْنُ الْحَسَنِ الزّكِيِّ *** السّيِّدُ الْمُنْتَجَبُ الرّضِيُّ

مِنْ قَتْلِهِ لَمّا مَضَى خَمْسَ عَشَرَ *** يَوْماً مِنَ الأيَام فَالْحَقُّ ظَهَر

مِن طالِبانَ قائِمٌ يَقُومُ *** وَ إِنّما قِيامُهُ يَدُومُ

إِلَى قِيامِ الْحُجّةِ الْمُنْتَظَرِ *** مَحْتُومَةٌ هَذِي كَما فِي الْخَبَرِ

بِجَيْشِهِ يَأْتِي إلى كوفانٍ *** وَ إِنّهُ لَيَهْزِمُ السُّفْيَانِي

وَ هْوَ غُلامٌ عَلَوِيٌّ حَسَنِيٌّ *** صَبِيحُ وَجْهٍ و فَصِيحُ اللسن اللّسِنِ (1)

يُبايعُ الْمَهْدِي بِالأصْحابِ *** بِجَيْشِهِ يَلْحَقُ بِالأطيابِ

العلائم المعلقة و المشروطة:

وَ ماهِيَ الْمَشْرُوطَةُ الْمُعَلّقَة *** كَثِيرَةٌ وَ بَعْضُها مُنْطَبِقَة

مِنْها وَقُوعُ الْخُلْفِ بَيْنَ النّاسِ *** بِحَيْثُ صارَ النّاسُ كَالنِّسْناسِ (2)

مِنْهَا اخْتِلافُ النّاسِ فِي الشّامَاتِ *** يَنْزِلُ فِيها مِصْرُ بالرّاياتِ

وَ إِنّما ما الرّاياتُ مُقْبِلاتٌ *** وَ إِنّها خُضْرٌ مُصَبّغاتٌ

1- صبيح وجه: درخشان و زيبا چهره

2- النّسناس: ميمون دم دراز افريقايى

ثُمّ تَظِلُّ مِصْراً البَلاءُ *** و النِّيلُ عَنْهُمْ تَقْطَعُ الأعْداءُ

مِنْ قَيْسٍ فِي مِصْرٍ عَلَتْ راياتٌ *** تَظْهَرُ فِي الشّامَاتِ مَلْحَمَاتٌ (1)

مِنْها نُزُول التُرْكِ فِي الْجَزِيرَة *** شُرُورُها تَكُونُ مُسْتَطِيرة (2)

تُنْزِلُ فِي الرّمْلَةِ رُومٌ عَسْكَرَه *** تَرْهَقُها مِنْهُمْ عَلَيْهِمْ قَتَرَة (3)

فِي الأَرْضِ راياتٌ تَهِزُّ تَتْرَى *** راياتُ صُفرٍ فَتَجِيءُ مِصْراً (4)

مِنْهَا اخْتِلافُ التُّرْكِ وَالرُّومِ مَعاً *** وَ ذاكَ مِنْ بَيْنِهما لَنْ يُرْفَعا

فَتَكْثُرُ الْحُرُوبُ بَيْنَ النّاسِ *** وَ قامَ فِيهِمْ مِنْ بَنِي الْعَبّاسِ

فَمِنْ خُراسانَ إِلَى الْعِراقِ *** يَأْتِيهِمُو بِجُنْدِهِ الْفُسّاقِ

بِالْحَقِّ يَدْعُو النّاسَ وَ هُوَ كَاذِبٌ *** فَاظٌ غَلِيظٌ كَافِرٌ مُحارِبٌ (5)

وَ إِنّهُ سُمّيَ عَبْدَ اللهِ *** لكِنّهُ كانَ عَدُوَّ اللهِ

بَعْدَ الْقِيامِ مَكْثُهُ قَلِيلٌ *** وَ لِظُّهُورِ مَوتُهُ دَلِيلٌ

بِمَوْتِ ذَاكَ الْكَافِرِ الْعَبّاسِي *** يَقُومُ بِالْحَقِّ إمامُ النّاسِ

كَذا عَنِ الصّادِقِ قَدْ جَاءَ الْخَبَر *** طَيّ عَلاماتِ ظُهُورِ الْمُنْتَظَر

كَمْ مِنْ حُرُوبٍ وَ خِلافٍ وَ فِتَن *** تَظْهَرُ فِي الشّامِ وَ مِصْرٍ وَ عَدَن

و يَنْزِلُ الْحَرْبُ بِأَرْضِ الشّامِ *** يا وَيْلَ مِنْ مَلاحِمَ عِظامٍ (6)

1- الملحمة: جنگ شديد.

2- مستطير: پراكنده

3- رَهِقَهُ: آن را فرو پوشانيد. قَتَرَة: گرد و غبار.

4- تترى: پياپى

5- الفظّ: درشتخوى و بد اخلاق

6- الملاحم (جمع الملحمة): جنگ شديد.

مِنْ خارِجِيّ الْغَرْبِ وَالشّرْقِ يَقَع *** فِيها وَ فِي أَطْرافِها قَدِ اتّسَع

وَ يَنْزِلُ الرّومُ عَلَى الشّامَاتِ *** فَجَهّزَ الْجُيُوشَ وَ الرّاياتِ

حِينَئِذٍ جُهّزَتِ الأُلُوفُ *** وَ لِلْقِتالِ صَفّتِ الصُّفُوفُ

تَخْتَلِفُ الرّماحُ بِالشّامَاتِ *** هذي لآيَةٌ مِنْ الآياتِ

تَظْهَرُ فِيها رَجْفَةٌ عَظِيمَة *** حَلّتْ بِها بَلِيّةٌ وَ خِيمَةٌ (1)

تَخْسِفُ مِنْ بَيْنِ قُراهَا الْجابِيَه *** بِأَهْلِها لَنْ يَبْقَ مِنْها باقِيَةٌ

مِنْهَا اخْتِلافُ كُلِّ أَهْلِ الْغَرْبِ *** وَ مِنْهُمُ انْحِرافُ كُلِّ العُرْبُ

فَتَخْلَعُ الأَعِنّةَ الأَعْرابُ *** يَشْتَدُّ فِي بَيْنِهِمُ الضّراب (2)

أَوّلُ أَرْضٍ تَخْرُبُ الّشاماتُ *** وَإِنّ فِيهَا اخْتَلَفَتْ راياتٌ

رايَةُ الأصْهَبِ كَذاكَ الأبْقَعِ *** وآلِ سُفْيانِ اللّعِينِ اللُّكَعِ (3)

وَ بَعْدَ قَتلِ الأصهَبِ الّلعينِ *** يَقُومُ مَنْ كانَ عَدُوّ الدّينِ

ثُمّ إِلَى الشّرْكِ يَرُدُّ المُلْكا *** وَ هْوَ يُقاتِلُ الّلعِينَ التُّرْكا

فَعِنْدَ ذا تَفْتَرِقُ الأَعْرابُ *** مِنْ بَيْنِهِمْ يَنْقَطِعُ الأَشبابُ

إِيّاهُمُو قَدْ شَملَ الْبَلاءُ *** بِالشّامِ حَلّ الْقَحْطَ وَالغَلاء (4)

وَ تَكْثُرُ الْحُرُوبُ فِي الآفاقِ *** لا يُعْتَنَى بِالْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ

ثُمّ يُحِيطُ مِنْ بَنِي قَنْطُورا *** فَظٌّ غَلِيظٌ عَلَجٌ بِالزّوْرا

وَ هْوَ وَ مَنْ تابَعَهُ أَشْرارٌ *** لَيْسَ لَهُمْ دِينٌ وَ هُمْ كُفّارٌ

1- الرجفة: لرزش، زلزله

2- خَلَعَ الدّابة: ستور را يله كرد و افسار از سر او برداشت

3- الأصهب: آن كه موى سرش سرخ آميخته به سفيد باشد. الأبقع: پيسه

4- حَلّ: فرود آمد، نازل شد. الغلاء: گرانى.

وَ لَيْسَتِ الرّحْمَةُ فِي قُلُوبِهِمْ *** هَمُّهُمُ النّيْلُ إلَى مَطلُوبهمْ

يُذبّحُونَ مِنْهُمُ الأَبْناءَ *** يَسْتَحْيِيُونَ مِنْهُمُ النِّساءَ

فِتنَتُهُمْ تُضَعّفُ الإِسْلاما *** مِنْ نارِهِمْ لَيُحْرِقُونَ الشّامَا

وَ يُهْدَمُ هدَمُ بِهِمْ حُصُونُ الشّامِ *** لَهُمْ بِها وَقايعٌ عِظام

كَمْ مِنْ بَلاءٍ حَلّ فِي لُبْنانٍ *** شَيْطانُهُمْ يَمْكُثُ فِي كَنْعانِ

بِجَيْشِهِ الْمُلَمْلَمَ الْمُكَرّرِ *** وَ هْوَ لَرابِعُ الْعُلُوجِ الغُدّرِ (1)

وَ تَشْمُلُ الذّلّةُ فِي الْجَزائِرِ *** قد أشرعَتْ فِيها رِماحُ الْكافِرِ (2)

فَعِنْدَها تَخْتَلِفُ الجُيُوشُ *** كَمْ مِنْ بَلِيّةٍ رَأَتْهَا الشُّوسُ (3)

طَرائِقُ النّوْبَةِ كُلاًّ خُرّبَتْ *** وَ إِنّما السُّيُوفُ فِيها لَعِبَتْ (4)

وَ أَوْقَعُو الْقِتالَ فِي مَراكِشَ *** وَ الْعَرَبَ تُدْهِشُهُ الدّواهشُ (5)

طَلايعُ سارَتْ إِلَى السّيرافِ *** وَ صَفّتِ الصُّفُوفُ لِلْمُصافِ

قُسطَنْطَنِيّةٌ لَرَبُّها هَلَك *** كَمْ مِنْ دَمٍ مِنْ أَهْلِهَا لَقَدْ سُفِكَ

وَ اشْتَدّتِ الْفِتْنَةُ فِي خُراسان *** وَ الظّفَرُ فِيها لالِ حَسّان

بِالشّجَراتِ تَكْثُرُ الزّلازِلُ *** فِي هَمَدانَ تَنزِلُ النّوازِلُ

بَيْنَ بَنِي قَنْطُورَ بِاخْتِلافٍ *** قَدْ آلَ أَمْرُهُمْ إِلَى الْمَصافِ

تَنْزِلُ فِي الْجاوَةِ نازِلاتٌ *** وَأَهْلُها تَشْمِلُهُ الآفاتُ

1- لَمْلَمَ: الشّيء: آن چيز را فراهم آورد. الجيش الململم: لشكر انبوه.

2- أَشْرَعَ الرُّمْحَ نحوه: نيزه را به سوى وى نشانه گرفت

3- الشّوس (جمع الأشوس): دلير و شجاع، پهلوان

4- النوبة: فرصت، مجال.

5- أَدْهَشَهُ: دَهَشَهُ و حيره، او را سرگردان و متحير كرد.

تَلْهَبُ بَيْنَ النّاسِ نارُ الْمَشْرِقِ *** الحَذَرُ كُلّ الْحَذَرِ مِنْ مُشْفِقٍ

وَ يَرْجِفُ الرّاجِفُ فِي الْعِراقِ *** يُتاخِمُ الْكُفْرُ لَدَى الْعِتاقِ (1)

وَصالَ دَحْداحٌ عَلَى الثُّغُور *** تُكْسَرُ مِنْهُ صَوْلَةُ الْمَغْرُور (2)

وَ شاعَ ما كانَ هُوَ الْمَكْتُومُ *** مِنْ فَوْقِهِمْ غَشّاهُمُ الْيَحْمُومُ (3)

كَمْ مِنْ بُرُوقٍ تَخْطِفُ الْبُنْيانا *** بِهَا السّماءُ قَدْاَتَى الدُّخانا

الْوَيْلُ لِلرّيِّ وَ ما تَلاها *** مِنْ عَجَمِ التُّرْكِ إِذا أَتاها

وَ مِنْ خُراسانَ وَ مِنْ بَغْدادٍ *** وَ الْحَسَنِيّ حَيْثُما يُنادِي

وَ قائِمَ يَقُومُ مِنْ جِيلانٍ *** هذا أوانُ فِتْنَةِ الْجُرجانِ

وَ الاَبَرُ يُجِيبُهُ وَالدّيْلَمُ *** نَحْوَ خُراسان هُوَ الْمُقَدّمُ

أمّا الْخُراسانِيّ أتى كرمانا *** يَأْخُذُ أَرْضَها كَذَا الْمُلْتانا

حازَ جَزِيرَةَ بَنِي كاوانٍ *** هذا زَمانُ كَثْرَةِ الطُّغْيانِ

بجُنْدِهِ لَيَمْلِكُ التّبْرِيزا *** وَ كانَ ذا لأَهْلِهِ عَزِيزاً

تَظْهَرُ فِي الأَقطارِ وَ الخِباتِ *** راياتُ تُرْكٍ مُتَفَرّقاتِ (4)

مِنْ شاطِئِ جَيْحُونَ رَايَاتٌ أَتَتْ *** إِلَى نَصِيبِيْنِ لِيَوْمٍ أُقّتِتْ (5)

وَ الْعَرَبُ تُرادِفُ الرّاياتِ *** لِلدّفْعِ بِالنِّسْوَةِ وَ الْبَناتِ

1- رَحَفَ الرّجْ لُ: آن مرد سخت تکان خورد و لرزید. تاخَمَ الموضع الموضعَ: حدود دو سرزمین به هم پیوست؛ آن دو زمین هم مرز شدند

2- صالَ: حمله کرد.

3- الیحموم: دود غلیظ و سیاه.

4- الأقطار (جمع القطر): سرزمین، ناحیه. الأخبات (جمع الخبت): زمین پست و فراخ.

5- الشاطئ: ساحل

وَ فِتْنَةٌ تَظْهَرُ فِي الأهْوازِ *** وَاشْتَعَلَتْ نارٌ مِنَ الحِجازِ

كَأَنَّهُ تَكُونُ فِيها أَعْمِدَةٌ *** يَرَى ثَلاثاً فِي السّما مُمَدَّدَةٌ

وَ يُمْنَعُ الْحَجُّ مِنَ الْبَرارِئ *** وَ هَكَذَا مِنْ طُرُقِ الْبِحارِ (1)

فِي مُدّةِ ثَلاثَةِ أَعْوامٍ *** قَبْلَ ظُهُورِ الْحُجّةِ الإمامِ

هذا لَبَعْضُ الْقَوْلِ فِي الْعَلائِمِ *** ذَكَرْتُهُ وَ هيَ مِنَ الْعَظائِمِ

فَاعْلَمْ بِأَنّ هَاهُنَا مَذْكُورَةٌ *** بَعْضٌ مِنَ الْعَلائِمِ الْمَأْثُورَة

أَمّا الّتِي كَانَتْ هِيَ الْمَخْصُوصَة *** ثَلاثَةٌ وَ إِنّهَا الْمَنْصُوصَة

العلائم المخصوصة:

مِنْها هِيَ رايَتُهُ الْمَخْتُومَة *** وَ هي الَّتي آيَتُها مَعْلُومَةٌ (2)

وَ هذِهِ الرّايَةُ رايَتانِ *** وَ آيَانِ وَ عَلامَتانِ

إِذا اَرادَ اللهُ فِي ظُهُورِهِ *** فَإِنّها تَنْشُرُ فِي حُضُورِهِ

اَنْطَقَها اللهُ لَهُ عَزّ وَجَلّ *** فَهْيَ تُنادِيهِ بِقَوْلَهَا الْعَجَل

تَقُولُهُ اخْرُجْ يا وَلِيّ اللهِ *** واقْتُلْ أَعادِيهِ بِأَمْرِ اللهِ

ثالِثُها سَيْفٌ مُغَمّدٌ لَهُ *** إذا أرادَ رَبُّهُ خُرُوجَهُ (3)

مِنْ غِمْدِهِ فَذلِكَ السّيْفُ اقْتَلَع *** انْطَقَهُ اللهُ بِأَمرٍ قَدْ وَقَع

قالَ لَهُ اخْرُجْ يَا وَلِيّ اللهِ *** لا تَقْعُدَنّ عَنْ أَعادِي اللهِ

فَاقْتُلْهُمُو كُنْ طالباً لِلثّارِ *** وَ طَهّرِ الأَرْضَ عَنِ الكُفّارِ

1- البراری (جمع البریّة): صحرا، بیابان.

2- الرّایة: پرچم. المختومة: مهر زده شده.

3- سیف مغمّد: شمشیر در غلاف شده.

انتظار:

بیشترین اشـعاری که راجع به امام زمان، حجّة بن الحسن العسـکري - روحي و ارواح العالمین له الفدا - سـروده شده، حول محور انتظار می باشد. کم تر قصـیده ای را در این باب می یابید که در آن مسألهٔ انتظار مطرح نباشد. شـعرا در اشعار خویش از ظلم و ستمی که به اهل بیت پیامبر - صـلوات الله علیهم اجمعین - شده؛ بخصوص از جنایاتی که نسـبت به امام حسـین - سـلام علیه - روا داشتند، به شدّت به پیشـگاه ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - شکایت می کنند و بی صبرانه انتظار فرج آن حضرت را می کشند و نیز گاهی از انتشار ظلم و ستم و رواج فحشاء و منکرات در جامعه شکوه می کنند و چشم امید به ظهور آن منجی عالم بشریت دوخته اند و همین مایه امید است که به آن ها نشاط و دلگرمی می دهـد و از انسان های مظلوم و سـتمدیده بی حال، دلاور مردانی نترس و معتقد می سازد و گرنه در این دنیایی که ظلم و سـتم در آن بیداد می کند و مردم از بی عدالتی حکام جور می نالند و سـلاح های کشـتار جمعی، بشریت را به شدت تهدید می کنـد؛ فحشا و منکرات سراسـر عالـم را فرا گرفته و صـدای حق طلبان را در حلقوم خفه می کنند و اقتصاد اسـتعماری روز بروز بر شـکاف و فاصـله طبقاتی میان ملل ثروتمنـد و فقیر می افزایـد؛ فقدان اخلاق و معنویت، ضـعف و تزلزل مبانی ایمان و عقیده، موجب بروز مفاسـد اخلاقی و اجتماعی می شود؛ چه چیز می تواند انسان های حق طلب را به آینده ای درخشان امیدوار سازد ؟

در انتظار مهـدی نشسـتن؛ یعنی، به آینـده ای درخشان امیـدوار بودن. آینـده ای که در آن ظلم نباشد؛ منکر و فحشاء نباشد؛ جهل نباشد؛ تبعیض نباشد؛ حق کشی نباشد؛ کردار ناروا نباشد؛ بلکه به جای آن عدالت؛ عفّت، علم، مساوات،

صداقت و صـمیمیّت باشد. ناگفته نماند که انسان به امید زنده است. امید مایه حیات است. هر جا امید قطع شود، رشـتهٔ زندگی بریده می شود و ناامیـد محکوم به فنا و نابودی است. اگر جامعه ای امیـدوار به آینـده ای روشن نباشد و آینده خویش را مبهم و تاریک ببیند؛ حالت غم و انـدوه، افسـردگی، خمودی و سـرخوردگی در آن بوجود خواهـد آمد و به ذلت و خواری دچار خواهد شد و بر عکس، اگر جامعه ای آینده ای نورانی و نوید بخش و سرشار از فضایل انسانی فراروی خود ببیند؛ حالت نشاط و سرور و سربلندی به آن دست خواهد داد و برای رسـیدن به آن افق های روشـنی که در مقابل خود می بیند، از هیچ کوششـی فروگذار نخواهد کرد و انتظار؛ یعنی، امیدواری به آینده ای که جز خیر و خوشی و سعادت و نیکبختی در آن چیزی نیست.

نتیجه دیگر انتظـار، آمادگی منتظران است. " آن که واقعاً منتظر مهمان عزیزی باشـد، حتماً خود را آماده پـذیرایی او می کنـد و تا آن جا که بتوانـد، خواسـته هـای مهمان را بر می آورد و طوری رفتار می کنـد که او راضـی و شادمان باشـد؛ ولی اگر فریاد کنـد و بگویـد: من منتظر مهمانم اما حتی یک لقمه نان هم برای او فراهم نکند؛ معلوم می شود دروغ می گوید.

کسی هم که واقعاً به منتظر امام زمان - علیه السّلام - باشد، یک انسان کاملاً منظم و پاک و نمونه خواهد بود و البته چنین شخصی که قدم به قدم، باید در راه خدا و انسانیت پیکار و فداکاری کند؛ همانند سـربازی است که در رکاب پیامبر عزیز،اسـلام جانش را بر کف نهاده و از اسلام حمایت و جانبداری می کند ". (1)

این جا است که معنی کلام امام صادق - علیه السّلام - را خوب می فهمیم؛ آن جا که

1- جهانگشای عادل، ص 55 و 56.

می فرماید:

(مَنْ مَاتَ مُنْتَظِراً لِهَذَا اَلْأَمْرِ کَانَ کَمَنْ کَانَ مَعَ اَلْقَائِمِ فِی فُسْطَاطِهِ لاَ بَلْ کَانَ بِمَنْزِلَهِ اَلضَّارِبِ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اَللَّهِ) (1)

یعنی: آن که با انتظار فرا رسیدن حکومت امام زمان - سلام الله علیه - دیده از جهان فرو بندد؛ مانند کسی است که با آن حضرت، در خیمه اش باشد؛ نه ! بلکه مانند کسی است که در پیش رسول خدا - صلّی الله علیه و آله - جهاد کند.

یکی از نویسندگان، دوران انتظار را چه نیکو تشبیه کرده است. او می گوید:

" دورهٔ غیبت و انتظار از یک جهت، مانند مدّتی است که معلم از کلاس خارج می شود تا بنگرد که شاگردان در غیاب او چه می کنند ؟ و در بارهٔ تعالیم و تکالیف خود چسان رفتار می نمایند. انسان منتظر که شاگرد مکتب پیامبران، و حاضر در کلاس دین حق است؛ باید همواره مراقب خود باشد و در علم و عمل بکوشد و بداند که معلم از کلاس بیرون رفته است و هر لحظه ممکن است برسد و او را در آن حالت که هست؛ ببیند... باید همیشه در حالی باشد که رضای کامل خاطر معلم را فراهم آورد.

آری ! هنگامی که در مسایل یاد شده به ژرفی می نگریم و هنگامی که به ماهیت دین و تعلیم ها و تکلفی های دین می اندیشیم و وقتی که به زندگی و تکلیف، باشناخت های درست، فکر می کنیم، به این نتیجه می رسیم، که روزگار انتظار، نه تنها روزگار سستی و رهایی و بی تفاوتی و قعود و تحمّل و ظلم پذیری نیست بلکه دوران انتظار، دوران حسّاس حضور تکلیفی است؛ هم در ابعاد تکالیف فردی و هم در ابعاد تکالیف اجتماعی. دوران انتظار، دوران تکلیف است؛ تکلیف بزرگ. و آن

1- همان مأخذ، ص 55

تکلیف بزرگ، نگهبانی دین خداست؛ در سطح فرد، و در سطح اجتماع..." (1)

اینک که با مفهوم انتظار و برخی از نتایج آن تا حدودی آشنا شدیم، به ذکر نمونه هایی از اشعاری که فریاد انتظار در آن ها سر داده شده، می پردازیم. (2)

علاءالدّین حلّی شاعر قرن هشتم هجری قمری، در ضمن قصیده ای طولانی می گوید: (3)

وَ إِنِّی لَمُشْتاقُ إِلَی نُورِ بَهْجَةٍ *** سَنا فَجْرِها یَجْلُو ظَلامَ فُجُورِها (4)

ظُهُورٌ أَخِي عَدْلٍ لَهُ الشَّمْسُ آیَةٌ *** مِنَ الْغَرْبِ تَبْدُو مُعْجِزاً فِي ظُهُورِها

مَتَی یَجْمَعُ اللهُ الشَّتاتَ وَ تَجْبُرُ *** الْقُلُوبَ الَّتِي لاجابِرٌ لِکَسِیرِها (5)

مَتَی یَظْهَرُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** عَلَی سِیرَةٍ لم یَبْقَ غَیْرُ یَسِیرُها (6)

مَتَی تَقْدُمُ الرّایَاتُ مِنْ أَرْضِ مَکَّةَ *** وَ یُضْحِکُنِي بُشْراً قُدُومُ بَشِیرُها (7)

وَ تَنْظُرُ عَیْنِي بَهْجَةً عَلَوِیَّةً *** وَ یَسْعَدُ یَوْماً ناظِرِي مِنْ نَضِیرِها

تَهْبِطُ أَمْلاکُ السَّماءِ کَتائِباً *** لِنُصْرَتِهِ عَنْ قُدْرَةٍ مِنْ قَدِیرِها (8)

1- خورشید مغرب، ص 352 و 353.

2- نمونه هایی زیادی از این گونه اشعار در فصل های پیشین، بخصوص در فصل سوم ذکر شد. برای آگاهی از این گونه اشعار مراجعه شود به همین نوشتار صفحات 133، 145 و 196 و....

3- الغدیر، ج 6، ص 377.

4- سنا: روشنایی

5- الشّتات: پراکندگی. الکسیر: شکسته

6- الیسیر: اندک

7- "بَشراً" در این بیت مفعول لاجله است و به معنی شادمان شدن می باشد

8- الکتائب (جمع الکتیبة): گردان.

حافظ برسی یکی از شعرای قرن نهم که بی صبرانه در انتظار برپایی دولت حقه امام زمان است، در ضمن قصیده ای طولانی می گوید: (1)

حُزْنِي لَكُمْ أَبَداً لا يَنْقَضِي كَمَداً *** حَتّى الْمَمَاتِ وَ رَدُّ الرُّوحِ فِي رِمَمِ (2)

حَتّى تَعُودُ إِلَيْكُمْ دَوْلَةٌ وُعِدَتْ *** مَهْدِيّةٌ تَمْلأُ الأقطار بالنِّعَمِ

فَلَيْسَ لِلدِّينِ مِنْ حامٍ وَ مُنتَصِرٍ *** إِلَّا الإمام الفتى الكشَّافُ لِلظُّلَمِ

الْقائِمُ الْخَلَفُ الْمَهْدِيُّ سَيِّدُنا *** الطّاهِرُ الْعَلَمُ ابْنُ الطّاهِرِ الْعَلَمِ (3)

بَدْرُ الغَياهِبِ تَيّارُ الْمَوَاهِبِ مَن *** صُوُر الْكَتائِبِ حامِي الْحِلِّ وَ الْحَرمِ (4)

يَابْنَ النَّبِيِّ وَ يَابْنَ الظُّهْرِ حَيْدَرَة *** يَابْنَ الْبَتُولِ وَ يَابْنَ الْحِلِّ وَ الْحَرَمِ

أَيّامُكَ الْبِيضُ خُضْرٌ فَهِيَ خاتِمَةُ الدُّنْيا وَ خَتْمُ سُعودِ الدِّينِ وَ الأمَمِ (5)

مَتَى تَرَاكَ فَلا ظُلْمٌ وَ لا ظَلِمٌ *** وَ الدِّينُ فِي رَغَدٍ وَ الْكُفْرُ فِى رُغُمِ (6)

أقبل فَسبلُ الهُدَى وَالّدينُ قَدْ طُمِسَتْ *** وَ مَسّها نَصَبٌ وَ الْحَقُّ فِي عَدَمٍ (7)

***

1- همان مأخذ، ج 7، ص 65 و 66.

2- الكَمَد: اندوه سخت؛ اندوهی که نتوان آن را از دل برد الرّمم، جمع الرُّمّة: استخوان. پوسیده.

3- العَلَم: مهتر قوم.

4- الغَياهب (جمع الغيهب): تاريكي. التيّار: موج دريا و جای عميق آن، مسيل. الحِلّ: خارج حرم جايی كه حاجيان نياز به احرام ندارند.

5- البيض (جمع الأبيض و البيضاء): سفيد. الخُضر (جمع الاخضر و الخضراء): سبز.

6- الظَلِم: شب تاريک. الرّغد: فراوانی. الرُّغْم: ذلت و خواری.

7- السُّبُل (جمع السبيل): راه. طُمِسَتْ: محو شده است، از بين رفته است

شیخ محمد جواد خراسانی در قسمتی از قصیده طولانی که در مدح و تظلم به پیشگاه امام زمان – عجل الله تعالی فرجه الشّریف – سروده، می گوید: (1)

یا مَظْهَرَ قَهْرِ اللهِ قُمْ *** بِالْقَهْرِ فَفُجَارٌ کَثُرُوا

وَ الأَرْضُ لَقَدْ مُلِئَتْ جَوْراً *** لَقَدْ ثَقُلَتْ مِمّا فَجَرُوا

وَ شَرِیعَةُ أَحْمَدَ قَدْ دُرِسَتْ *** وَ مَعالِمَها سَتَرَ الْغَبَرُ (2)

أَخَذَ الأَعْداءُ یُحَرِّفُها *** وَ بِهَدْمِ قَواعِدِها ابْتَدَرُوا (3)

لَوْ کانَ وَ هذَا الْحالُ لَما *** یَبْقَی لِشَرِیعَتِکم أَثَرٌ

فَمَتَی الْفَرَجُ الْمَوْعُودُ بِهِ *** السُّفَراءُ وَ بَشَّرَتِ الزُّبُرُ (4)

فَالرُّوحُ لِهَجْرِك قَدْ بَلَغَتْ *** لِلْحَلْقِ وَ کادَتْ تَحْتَضِرُ

یا مُنْتَصِراً لِلدِّینِ قُمْ *** بِالسَّیْفِ فَقَدْ شاعَ الکُفرُ

أَتَرَی مِنْ بَعْدِ الطَفّ بِأَعْظَمِ *** رُزْءٍ مِنْهُ جَرَی القَدَرُ (5)

حاشا وَ أُمَیّةٌ بِالأَدْنَی *** في الظُّلْمِ عَلَیْکُمْ مَا اقْتَصَرُوا

هَبْ ما صَنَعُوا بِرِجالِهِم *** وَ ذراري فاطِمَةَ نَحَرُوا (6)

فَلِماذا قَدْ قُتِلُوا عَطَشاً *** و فُراتٌ ثَمّ لَهُمْ نَهَرٌ

1- دیوان بینهٔ رحمت، ص 273 و 274

2- دَرَسَ الشّيء: غيّره و محا أثره: آن را تغییر داد و اثر آن را از بین برد. معالم (جمع معلم): نشانه. الغبر: گرد و غبار.

3- إبتدر القوم أمراً: آن قوم در امری بر یکدیگر پیشی گرفتند و به مسابقه پرداختند.

4- الزُّبر: کتاب ها.

5- الرزء: مصیبت

6- هَبْ: فرض کن. الذّراري (جمع الذريّة): فرزندان.

طَحَنُوا بِحَوافِرِ خَيْلِهِم *** أَضْلاعَ حُسَيْنِ وَ افْتَخَرُوا (1)

وَ عَلَى الأَرْواحِ رُؤُوسَهُم *** نَصَبُوا وَ عَلَى مَلَإٍ شَهَرُوا (2)

وَ نِسائَهُمْ بِسِياطِهِم *** وَ كُعُوب أَسِنَّتِهِمْ زَجَرُوا (3)

آیت الله سید محمد هادی میلانی (1359 ه-. ق) با شور و اشتیاق به ظهور شکوهمند و عالمگیر مهدی - علیه السّلام - در لفّافی از اندوه، خطاب به آن حضرت می گوید: (4)

إلامَ انْتِظارُكَ يَابْنَ الْحَسَن *** وَ قَدْ أَظْلَمَ الْكَونَ داجِي الْفِتَن (5)

إلامَ نُحَيِّرُ وَ حَتّى مَتَى *** بِطُولِ النَّوَى وَ نُدَارِي الشَّجَن (6)

فَدَيْناكَ مِنْ عَائِبٍ يُرْتَجَى *** وَ مِنْ حَاضِرٍ فِي الْقُلُوبِ اسْتَكَن

فَلا سَلْوَ عَنْكُمْ وَ فِي قُرْبِكُمْ *** نَرَى السَّلْوَ عَنْ كُلِّ ما فِي الزَّمَن (7)

وَلايَهنَأُ العَيْشُ طُولَ النَّوىَ *** وَلا تَأْلَفُ الْعَيْنُ طِيبَ الْوَسَن (8)

1- طَحَنُوا: آرد کردند.

2- شَهَرَهُ: آن را آشکار کرد.

3- سیاط (جمع سوط): تازیانه. کعوب (جمع کَعْب): تیزی نیزه و نی. الأسنة (جمع السِّنان): سر نیزه.

4- آخرین امید، ص 8 و 9

5- داجی الفتن: فتنه های ظلمانی و تاریک

6- النّوی: دوری، جدایی. الشجن: اندوه و دلتنگی.

7- السّلو: فراموشی.

8- الوَسَن: چرت زدن.

أما آنَ يَابْنَ الأطايب أن *** تَقَرّ الْعُيُونُ وَ تُجْلَى الْمِحَن (1)

أغِثنا أَيا غَوْثَنَا وَارْعَنا *** فَأَنْتَ رَجَا الْمُبْتَلَى الْمُمْتَحَن

أَغِثْ يا حُمَى الدِّين شَرْعَ الْهُدَى *** فَأَنْتَ حُماةٌ إذا مَا ائتَمَن

مهدی المصلّی شاعر معاصر، با قصیده زیبای خود، شوق و اشتیاق و آرزوی عمیق خویش را نسبت به برپایی حکومت جهانی حضرت مهدی - علیه السّلام - ابراز می دارد و در اواخر قصیده اش، خطاب به آن حضرت می گوید: همه خلایق در انتظار روزی هستند که دیدگانشان به نور جمال تو روشن شود؛ پس اینچنین سروده است: (2)

فَجْراً يَشسقُّ ظَلامَ اللّيْل تنتظِرُ *** فِي مَوْلِدٍ بِجَلالِ اللهِ يَزْدَهِرُ

يَعُودُ فِيهِ لآلِ اللهِ حَقّهُم *** وَ يَسْتَجِيبُ لِرَبّانِ الْهُدَى الْقَدَرُ (3)

وَ تَنْضَوِي تَحْتَهُ الرّايَاتُ مُشْرِقَةً *** يُزِلّها لِرِحابِ اللهِ (مُنْتَظِرُ) (4)

ضَمِيرُهَا الأَبْيَضُ الْوَضّاحُ يَدْفَعُها *** إِلَى الْجِهَادِ فَيَسْعَى نَحْوَهَا الظّفَرُ

نَصْرٌ مِنَ الله لِلسّاعِينَ يَغْمُرُهُمْ *** وَ كُلُّ ساعٍ إِلَى الْعَلْيَاءِ مُنتَصِرُ

جاءَ النّبِيُّونَ وَالآيَاتُ تُلْهِمُهُمْ *** أَنّ الْهُدَى بِرَسُولِ اللهِ يَنْتَشِرُ

وَ جاءَ أَحْمَدُ وَ الْقُرآنُ فِي يَدِهِ *** يَتْلُو مِنَ اللهِ ما جاءَت بِهِ النُّذُر

وَ قَالَ إِنّ هُدَى الْقُرآنِ سَوْفَ يُرَى *** نوراً عَلَى الأَرْضِ يُخْشَى بَطشُهُ الخَطِرُ

1- الأطايب (جمع الأطيب): پاک ترین.

2- بر گرفته از: دیسکت " الامام المهدی " موجود در دفتر تبلیغات اسلامی، قم.

3- ربّان: ناخدای کشتی

4- إِنْضَوَی تحت لوائه: به زیر پرچم او رفت

إِذَا انْتَضَى الْمُنْقِذُ الْمَهْدِيُّ صارِمَهُ *** و قَامَ بِالْقِسْطِ قَوْمٌ كُلّهم غُرَرٌ (1)

سَتُمْلأُ الأَرْضُ قِسْطاً بَعْدَ ما مُلِئَتْ *** ظُلماً وَ ضَرّاً وَ يُمْحَى الظُّلْمُ والضّرَرُ

وَ حِينَمَا يَشْرُقُ الْبَدْرُ الّذِي اسْتَتَرَتْ *** أَنْوارُهُ فَظَلامُ اللّيْل يَنْدَحِرُ (2)

إنّ الظّلام زَهُوقٌ مِنْ طَبِيعَتِهِ *** فَكَيْفَ يَبْقَى إذا ما أَشْرَقَ الْقَمَرُ (3)

يا سَيّدِي هَذِهِ أَرْواحُنا مُلِئَتْ *** شَوْقاً إِلَيْكَ وَ قَلْبُ الْحُبّ مُسْتَعِرُ

إنّا نُؤَمِّلُ يَوْماً أَنتَ قائِدُهُ *** فَيُجْتَنَى مِنْ جِنانِ الأَنْبِيَا الثّمَرُ (4)

إِنّا نُؤَمِّلُ يَوْماً كُلُّ عالَمِنا *** عَلَيْهِ مِنْ حُكْم آلِ الْمُصْطَفَى أَثَرٌ

فِيهِ الإمامُ وَ شَرْعُ اللّهِ مَنْهَجُهُ *** قَدِ اقْتَدَى بِعَلِيّ حُكْمُهُ الْعَطِر

فِيهِ السّلامُ عَلَى الآفاقِ ساطِعَةً *** أَنْوارُهُ وَ طُيُوفُ الْحُزْنِ تَنْدَثِرُ (5)

فِيهِ تُوَرِّدُ غُصْنٌ لِلْهُدَى نَضِرٌ *** وَ كُلُّ غُصْنٍ رَأَى أَنْوارَكُمْ نَضِرُ (6)

يا مُنْقِذَ الشّرْعَةِ السّمْحَاءِ مِنْ خَطَرٍ *** هَيْهاتَ يُدْرِكُها فِي ظِلِّكَ الْخَطَرُ (7)

وَ يَا مُنْقِذَ شَرْعِ اللهِ يا عَبِقا *** تَضُوعُ مِنَ الرّوابِي الزُّهْرُ والزّهَرُ (8)

يا مَنْ يَمُنُّ عَلَى الدُّنْيا بِطَلْعَتِهِ *** (فَتَنْجَلِي صُوَرٌ إِذْ تَمْتَحِي صُوَرٌ)

1- إنتضى السيّفَ: شمشير را از نيام بركشيد. الصارم: شمشير برّان.

2- إنحدر: رانده شد، دور شد.

3- الزّهوق: از بين رونده.

4- اجْتَنَى الثمرةَ: ميوه را چيد. الجِنان (جمع الجنّة): بهشت، باغ پر درخت.

5- سَطَعَ النّورُ: نور روشن و آشكار شد. إنْدَثَرَ: فرسوده و ناپديد شد

6- وَرّدَتِ الشّجَرةُ: درخت شكوفه برآورد.

7- الشّرعة السمحاء: شريعت آسان.

8- العَبِق: مردى كه بوى خوش دهد. تضوع: منتشر مى شود. الرّوابي (جمع الرّابية): تپه

وَ يَا مُعِيدَ الرِّسالاتِ الَّتِي نَهَضَتْ *** لِتَرْتَوِي مِنْ شَذا أَلْطَافِها الْبَشَرُ (1)

وَ يا مُضِيئاً دُرُوبَ الْحَقِّ يا وَ هِجاً *** أَشعاعُهُ رَتَلَتْهُ الاَىُ وَالسُّوَرُ (2)

يا باسِطَ الْعَدْلِ يَا يَنْبُوعَ رافِدِهِ *** يَا مَنْ بِهِ الْعَدْلُ وَالْإِنْصافُ يَفْتَخِرُ (3)

مَتَى الظُّهُورُ فَكُلُّ الْخَلْقِ مُنْتَظِرٌ *** يَوْماً يُمَتِّعُ فِي أَنْوارِكَ الْبَصَرُ

مَتَى الظُّهُورُ فَإِنَّ الأَرْضَ قَدْ بَسَطَتْ *** خَيْراتِها وَ مَشَى فِي قَفْرِها الشَّجَرُ (4)

وَ اَخْرَجَتْ مِنْ حَشاها نُورَ عالَمِها *** لكِنْ بِهِ عَمَّ فِي أَرْجائِهَا الْخَطَرُ (5)

مَتَى الظُّهُورُ فَإِنَّ السُّحْبَ ناظِرَةٌ *** أنْ تُحْيِيَ الأرْضَ إِذْ لَمْ يُحْيِهَا الْمَطَرُ (6)

***

در این جا گفتار خویش را با ذکر قصیده ای جانگداز از سید حیدر حلّی به پایان می رسانیم: (7)

أَقائِمَ بَيْتِ الْهُدَى الطّاهِرُ *** كَمِ الصّبْرُ فَنّ حَشَى الصّابِرِ (8)

1- إرتوى من الماء: از آب سیراب شد. الشّذا: عطر، بوی خوش.

2- الدّروب (جمع الدّرب): راه. وَهَجَ النّارُ أو الشّمس: آتش یا خورشید برافروخته شد و درخشید.

3- الینبوع: چشمه

4- القفر: زمین خالی از مردم و بی آب و علف

5- الحَشَی: آن چه درون شکم باشد از جگر و سپرز و شکنبه و مانند آن. الأرجاء (جمع الرجا): ناحیه.

6- السُّحُب (جمع السحاب): ابر.

7- دیوان الدر الیتیم، ص 183 - 187؛ و بحار الانوار، ج 53، ص 333 - 336.

8- فَتّ الشّيءَ: آن را ریز ریز کرد.

وَ كَمْ يَتَظَلّمُ دِينُ الإ *** لَهِ إِلَيْكَ مِنَ النّفَرِ الْجائِرِ (1)

يَمُدُّ يَداً تَشْتَكِي ضَعْفَها *** لِطِبّكَ فِي نَبْضِها الْفاتِرِ

تَرَى مِنْكَ ناصِرَهُ غائِباً *** وَ شِرْكُ الْعِدَى حاضِرُ النّاصِرِ (2)

فَتُسْمِعُ سَمْعَكَ عتباً يَكاد *** يُثِيرُكَ قَبْلَ نِدَا الآمرِ (3)

نَهُزُكَ لا مُؤْثِراً لِلْقُعُودِ *** عَلَى وَثْبَةِ الأَسَدِ الْخادِرِ (4)

وَ نُوقِضُ عَزْمَكَ لا بائِتاً *** بِمُقْلَةِ مَنْ لَيْسَ بِالسَاهِرِ (5)

وَ نَعْلَمُ أَنّكَ عَمّا تَرُومُ *** لَمْ يَك باعُكَ بِالْقَاصِرِ (6)

وَلَمْ تَخْشَ مِنْ قاهِرٍ حَيْثُ ما *** سِوَى اللهِ فَوْقَكَ مِنْ قاهِرٍ

وَلا بُدّ مِنْ أَنْ نَرَى الظّالِمِينَ *** بِسَيْفِكَ مَقْطُوعَةُ الدّابِرِ (7)

بِيَوْمٍ بِهِ لَيْسَ تُبْقِي ظِباكَ *** عَلى دارعِ الشِّرْكِ وَ الْحاسِرِ (8)

1- تَظَلّمَ منه: از ستم او نالید و شکایت کرد.

2- العِدَی: دشمنان.

3- أَسْمَعَهُ الکلام: سخن را به گوش او رسانید

4- الوَثْبة: پریدن، برجستن. الخادر: شیر بیشه

5- نوقض: بیدار می کنیم. " بائت " اسم فاعل است از " باتَ: شب را گذراند ". المقلة: کره چشم السّاهر: شب زنده دار.

6- ترومُ: قصد می کنی. طویل الباع: توانا؛ و قصیر الباع: ناتوان ! بنابر این، لم یک باعك بالقاصر؛ یعنی، تو ناتوان نیستی

7- الدابر: دنباله

8- الدّارع: زره پوش. الحاسر: رزمنده بدون زره و کلاه خود

وَلَوْ كُنْتَ تَمْلِكُ أَمْرَ النُّهُوضِ *** أَخَذْتَ لَهُ أَهْبَةَ الثّائِرِ (1)

وَ إِنّا وَ إِنْ ضَرّسَتْنَا الْخُطُوبُ *** لَنُعْطِيكَ جُهْدَ رِضَى الْعاذِرِ (2)

وَلَكِنْ نَرَى لَيْسَ عِنْدَ الإِلهِ *** أَكْبَرُ مِنْ جَاهِكَ الْوافِرِ

فَلَوْ نَسْأَلُ اللهَ تَعْجِيلَهُ *** ظُهُورَكَ فِي الزّمَن الحاضِرِ

لوافَتْكَ دَعْوَتُهُ فِي النُّهُوضِ *** بِأَسْرَعَ مِنْ لَمْحَةِ النّاظِرِ (3)

فَثَقَفَ عَدْلُكَ مِنْ دِينِنا *** قَنّا أَعْجَمَتْها يَدَا الاَطِرِ (4)

وَ سَكّنَ أَمْنُكَ مِنّا حَسّى *** غَدتْ بَيْنَ خَافِقَتَيْ طَائِرِ (5)

إِلامَ وَ حَتّى مَ تَشْكُو العُقامَ *** لَسَيْفُكَ أُمُّ الْوَغَى الْعاقِرِ (6)

وَكَمْ تَتَلَظّى عِطاشُ السُّيُوفِ *** إِلى وِرْدِ مَاءِ الطُّلَى الْهامِرِ (7)

أَمَا لِقُعُودِكَ مِنْ آخِرٍ *** أَثِرّها فَدَيْتُكَ مِنْ تَائِرٍ

وَ قُدْها يُمِيتُ ضُحَى الْمَشْرِقَيْنِ *** بِظُلْمَةِ قَسْطَلِهَا الْمائِرِ (8)

يَرِدْنَ بِمَنْ لا يَغِيرُ الحِمام *** أَوْ دَرَكِ الْوِتْرِ بِالصّادِرِ

وَ كُلُّ فَتًى حُنِيَتْ ضِلْعُهُ *** عَلَى قَلْبِ لَيْثٍ شَرَى هَاصِرٍ (9)

1- النّهوص: قيام الأهبة: ساز و برگ. الثائر: انقلابی

2- ضَرّسه: او را گزید. الخطوب (جمع الخطب): کار بزرگ.

3- وافاه: او را غافلگیر کرد؛ به او رسید. اللّمحة: یک نگاه تند و فوری؛ یک چشم به هم زدن.

4- ثقّف الرّمح: نیزه را راست گردانید. القناة: نیزه. أَطَرَ الشّيء: آن چیز را پیچانید.

5- " خافقتی طائر "؛ یعنی، دو بال در حال حرکت پرنده کننده

6- حرب عقام: جنگ شدید و سخت. الوغی: جنگ. العاقر: پی کننده

7- العطاش (جمع العطشان): تشنه. الطّلی (جمع الطُلیة): گردن. هَمَرَ الماءُ: آب ریخت

8- قُد رهبری کن. القَسْطَل: گرد و غباری که در جنگ بلند شود.

9- حُنِيَتْ: خمیده شده است. اللیث: شیر. الشّرَی: اسم جایی است که شیر زیاد دارد. الهاصر: درنده.

يُحَدِّثُهُ أَسْمَرٌ حاذِقٌ *** بِزَجْرِ عِقابِ الْوَغَى الكاسِرِ (1)

بِأَنَّ لَهُ إِنْ سَرَى مُسْتَمِيتاً *** لطَعْنِ الْعِدَى أَوْبَةَ الظّافِرِ (2)

فَيَغْدُوا أَخَفّ لِضَمّ الرّماحِ *** مِنْهُ لِضَمِّ الْمَهَا الْعَاطِرِ (3)

أُولئِكَ آلُ الْوَغَى الْمُلْبِسُونَ *** عَدُوهُم ذِلّةَ الصّاغِرِ (4)

هُم صَفْوَةُ المَجْدِ مِنْ هاشمٍ *** وَ خالِصَةُ الْحَسَبِ الْفاخِرِ

كَواكِبُ مِنْكَ بِلَيْلِ الْكِفاحِ *** تَحِفُّ بِنَيِّرِهَا الزّاهِرِ (5)

لَهُمْ أَنْتَ قُطْبُ وَغَى ثابِتٌ *** وَ هُمْ لَكَ كَالْفَلَكِ الدائِرِ

ظِماءُ الْجِيادِ وَ لكِنّهُمْ *** رِواءُ مُثَقَفِ وَالبَاتِرِ (6)

1- الأسمر: گندمگون. الوغى: جنگ. العقاب الكاسر: عقابى كه براى فرود آمدن و حمله كردن بال هاى خود را جمع كرده.

2- استمات الجنديّ في الدفاع عن وطنه: آن سرباز براى دفاع از ميهن خويش دل به مرگ نهاد و از كشته شدن باك نداشت

3- الرِّماح (جمع الرمح): نيزه. المها (جمع المهاة): گاو وحشى كه يک جنس و يک نوع بيشتر ندارد و رنگ آن سفيد تيره است و چشمانى درشت و سرمه كشيده دارد. العاطر: خوشبو

4- الصاغر كوچک، خوار، كسى كه به رتبت پست سر فرود آورد و به كوچكى تن دهد

5- الكفاح: نبرد، درگيرى. حَفّ القومُ به و حواليه: آن قوم گرد آن بر آمدند.

6- الظماء (جمع الظمآن و الظمأى): تشنه. ظماء الجياد: يعنى، گردن هاى آن ها كم گوشت و باريک است. در اين بيت " ظماء " خبر است براى مبتداى محذوف "هم.". الرواء (جمع ربّان و ريا): سير آب. ثَقّفَ الرّمحَ: نيزه را به ثقاف راست كرد، و " ثقاف " چيزى است كه نيزه را بدان راست كنند؛ بنابر اين مثقّف؛ يعنى، نيزهٔ راست شده. الباتر: شمشير بران.

كُماةٌ تَلَقَّبَ أَرْماحُهُمْ ** برَضَاعَةِ الْكَبِدِ الْواغِرِ (1)

وَ تُسْمَى سُيُوفُهُمُ الْماضِياتِ *** لَدَى الرّوْعِ بِالأَجَلِ الْحاضِرِ (2)

فَإِنْ سَدّدُوا السُّمْرَ حَكُوا السّماء *** وَ سَدُّوا الْفَضاءَ عَلَى الطّائِرِ (3)

وَ إِنْ أَجْرَوُا الْخَيْلَ فَالصّافِنَاتُ *** تَعُومُ بَبَحْرِ دَمٍ زاخِرٍ (4)

فثَمّةَ طَعْنُ قَناً لا تُقِيلُ *** أَسِنَتُّها عَثْرَةَ الْغادِرِ (5)

وَ ضَرْبٌ يُؤَلِّفُ بَيْنَ النُّفُوسِ *** وَ بَيْنَ الرّدَى الْفَةَ الْقاهِرِ (6)

أَلا أَيْنَ أَنْتَ أَيا طالباً *** بِماضي الذُّحولِ وَ بِالْغابِرِ (7)

وَ أَيْنَ الْمُعَدُّ لِمَحْوِ الضّلال *** وَ تَجْدِيدِ رَسْم الْهُدَى الدّاثِرِ

وَ ناشِر راية دين الإلهِ *** وَ ناعِشُ جِدِّ التّقَى الْعاثِرِ (8)

وَ يَابْنَ الْعُلَى وَرِثُوا كابراً *** حَمِيدَ المآثر عن كابِرِ

و مَدْحُهُم مَفْخَرُ المادِحِين *** وَ مَنْ ذِكْرُهُمْ شَرَفٌ الذّاكِرِ

1- الكُماة (جمع الكميّ): سرا پا مسلح، شجاع جرى. وَ غَرَ اليومُ: امروز بسيار گرم شد

2- السّيف الماضي: شمشير برّان. الرّوع: جنگ

3- إن سدّدوا السّمر: اگر نيزه هاى گندمگون را نشانه روند. حكوّا السماء: در آسمان خراش ايجاد مى كنند

4- الصّافن: اسبى كه بر روى سه پاى خود ايستاد باشد. عامَ في پاى خود ايستاد باشد. عامَ في الماء: شنا كرد. زَخَرَ البحرُ: دريا پر شد.

5- أقال عَثْرَتَهُ: از لغزش او در گذشت

6- الرّدى: هلاكت.

7- الذُّحُول (جمع الذَّحل): انتقام، دشمنى. غابر: گذشته

8- النّاعش: بلند كننده، نيرو دهنده.

وَمَنْ عَاقَدُوا الْحَرْبَ أَنْ لاتَنامَ *** عَنِ السّيْفِ عَنْهُمْ يَدُ الشّاهِرِ (1)

تَدارَكَ بِسَيْفِكِ وِتْرَ الْهُدَى *** فَقَدْ أَمْكَنَتْكَ طِلَى الْواتِرِ (2)

كَفَى أَسَفاً أَنْ يَمُرّ الزّمَانَ *** وَ لَسْتَ بِناءٍ وَ لا آمِرٍ

وَ أَنْ لَيْسَ أَعْيُنُنَا تَسْتَضِيء *** بِمِصْباح طَلْعَتِكِ الزّاهِرِ (3)

عَلَى أَنّ فِينَا اشْتِياقاً إِلَيْكَ *** كَشَوْق الرُّبَى لِلْحَيَا الْماطِرِ (4)

عَلَيْكَ إمامَ الْهُدَى عَزّما *** غَدًا الْبَرُّ يَلْقَى مِنَ الفاجِرِ (5)

لَكَ اللهُ حِلْمُكَ غَرّ الْبُغاة *** فَأَنْساهُم بَطْشَةَ الْقادِرِ (6)

وَ طُولُ انْتِظارِكَ فَتّ الْقُلُوب *** وَ أَغْضَى الْجُفُونَ عَلَى عائِرِ (7)

فَكَمْ يَنْحَتُ الْهَمّ أَحْشَاءَ نا *** وَ كَمْ تَسْتَطِيلُ يَدُ الْجائِرِ (8)

وَ كَمْ نُصْبَ عَيْنِكَ يَا ابْنَ النّبِيّ *** نُساطُ بِقَدْرِ الْبَلاَ الْفاتِرِ (9)

وَ كَمْ نَحْنُ فِي لَهَواتِ الْخُطُوب *** نُنادِيكَ مِنْ فَمِهَا الْفاغِرِ (10)

1- شَهَرَ سِيفَهُ: شمشير كشيد و آن را بر بالاى سر حريف بالا برد.

2- الوِتر: انتقام، خونخواهى. الطّلَى: لذّت

3- الطّلعة: چهره.

4- الرُّبَى: الرّبْوَةَ، تپه. الحيا: باران.

5- عَزّما: گران است آن چه. البَرّ: نيكوكار.

6- البُغاة (جمع الباغى): ياغى، ظالم. البطشه: حمله و يورش كردن، سخت گرفتن

7- انْضَى الجفون: پلک ها را فرو خوابانيد. العائر: درد چشم.

8- إستطال: دراز شد.

9- نُساط: تازيانه مى خوريم.

10- الخُطُوب (جمع الخطب): بدبختى، پيش آمد سخت و ناگوار. فَغَرَ فَمَه: دهانش را باز كرد.

وَ لَمْ تَكُ مِنّا عُيُونُ الرّجا *** ءِ بِغَيْرِكَ مَعْقُودَةَ النّاظِرِ

أَصَبْراً عَلَى مِثْل حَزِّ الْمُدَى *** وَ نَفْحَةِ جَمْرِ الْغَضَا الصّاغِرِ (1)

أَصَبْراً وَ هَذِي تُيُوسُ الضّلال *** قَدْ أَمِنَتْ شَفْرَةَ الْجاذِرِ (2)

أَصَبْراً وَ سِرْبُ الْعِدَى واقِعٌ *** يَرُوحُ وَ يَغْدُو بِلا ذاعِرٍ (3)

نَرَى سَيْفَ أَوّلِهِمْ مُنْتَضَى *** عَلَى هامِنا بِيَدِ الآخِرِ (4)

بِهِ تَعْرُقُ اللّحْمَ مِنّا وَ فِيهِ *** تُشَظِّي الْعِظامَ يَدُ الْكاسِرِ (5)

وَ فِيهِ يَسُومُونَنا خُطَةً *** بِها لَيْسَ يَرْضَى سِوَى الْكَافِرِ (6)

فَنَشْكُو إِلَيْهِمْ وَ لا يَعْطِفون *** كَشَكْوَى الْعَقِيرَةِ لِلْعَاقِرِ (7)

وَ حِينَ الْتَقَتْ حَلْقَتا البِطان *** وَلَمْ نَرَ لِلْبَغْيِ مِنْ زاجِرٍ (8)

1- الحقّ: بریدن. المُدَی (جمع المُدیة): کارد. النّفخه: دمیدن. الغضا: درخت شوره گز. الصاغر: ضعیف و ذلیل

2- التُّیُوس (جمع التّیّس): جنس نر از بز و آهو و بز کوهی که بر آن یکسال گذشته باشد. جَذَرَه آن را برید، آن را از بیخ برکند چنان که گویی ریشه های آن گرفت و بیرون آورد.

3- السِّرْب: گله، گروه ذَعَره: او را ترسانید و بیم داد.

4- إِنْتَضَی السّیْفَ: شمشیر را از نیام برکشید اَلهام سر.

5- عَرَقَ العظمَ: گوشت را از روی استخوان کند. شَظّی ه: آن را شکافت.

6- سامه الأمر: آن کار را به او تکلیف کرد. الخُطّة: کار دشوار.

7- العقیر: ستور پی شده. العاقر: پیکننده

8- البطان: تنگ بالای ستور که زیر شکم ستور قرار می گیرد. هنگامی که کار بسیار دشوار می شود گفته می شود: إلتقت حلقتا البطان

عَجَجْنا إِلَيْكَ مِنَ الظّالِمِين *** عَجِيجَ الجِمال مِنَ النّاحِرِ (1)

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله المصطفى و آله أجمعين و لا سيّما الحجّة المنتظر المهدى الإمام الثّاني عشر عجل الله تعالى فرجه الشّريف وجعلنا من أعوانه و أنصاره و شيعته و محبّيه، آمين ربّ العالمين.

ص: 371

1- عَجّ - عجاً و عَجِيجاً: فرياد بلند بر آورد. الجِمال و الجِمالة (جمع جَمَل): شتر نر. النّاحِر: ذبح كننده.

فهرست منابع

ص: 373

فهرست منابع:

1- آثار الحجة یا تاریخ دائرة المعارف حوزه علمیه قم، محمد رازی، چاپخانه حکمت، قم، 1332ه-

2- آخرین امید، داود الهامی انتشارات مکتب اسلام چاپ امیرالمؤمنین، قم، 1372 ه- ش.

3- احقاق الحق و ازهاق الباطل (با تعلیقات آیة الله العظمی شـهاب الدین حسینی مرعشی نجفی)، قاضی سید نورالله حسینی شوشتری، انتشارات کتابخانه آیةالله العظمی مرعشی نجفی، قم، ایران.

4- الادب السیاسي الملتزم في الاسلام، دکتر صادق آئینه وند و دکتر حسن عباس نصر الله دار التعارف للمطبوعات، بیروت.

5- الادب في ظل التشیع، عبدالله نعمه، دارالتوجیه الإسلامی، چاپ سوم، بیروت ـکویت، 1340ه.

6- ادیان و مهدویت، محمد بهشتی، چاپخانه بهمن، دیماه 1361.

7- اسباب النزول، دکتر سید محمد باقر حجتی، ایران، 1365 ه- ش.

8- الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المشتشرقین)، خیرالدین زرکلی، چاپ سوم.

9- اعیان الشیعه، سید محسن امین، دارالتعارف، بیروت، 1403 ه-.

10- الاغاني، ابو الفرج اصفهانی، دار صعب، بیروت

11- الزام الناصب في اثبات الحجة الغائب، شیخ علی یزدی حائری، المکتبة الرضویه، تهران.

12- الامام المهدی علیه السلام علی محمد علی دخیل، دارالمرتضی، چاپ سوم، بیروت، لبنان.

13 - الامام المهدی من المهد إلی الظهور، سید محمدکاظم،قزوینی مؤسسه الوفاء، چاپ اول،

ص: 375

بیروت، لبنان.

14- الانوار القدسیة، علامه شیخ محمد حسین اصفهانی، مصحح شیخ علی نهاوندی، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، قم، ایران، 1415 ه-.

15- ائمتنا، علی محمد علی دخیل، دار مکتبة الامام الرضا چاپ ششم، بیروت 1402 ه-.

16- ایضاح المکنون في الذیل علی کشف الظنون عن اسامي الکتب و الفنون، اسماعیل پاشا بن محمد امین بن میر سلیم، دارالفکر، بیروت، لبنان، 1402 ه-.

17- بحار الانوار، علامه شیخ محمد باقر مجلسی، دارالتراث العربي، بیروت، لبنان.

18- بر ستیغ آرمانها یا ترجمه اعیان الشیعه بخش حضرت مهدی علیه السلام، علامه سید محسن امین، مؤسسه انتشارات طور چاپ اول، تابستان 1364

19- تاریخ الادب العربي، دکتر عمر فروخ، دارالعلم للملایین، چاپ پنجم، بیروت، 1984 م.

20- تاریخ ادبیات زبان عربی، حنا الفاخوری، ترجمه عبدالحمید آیتی، انتشارات توس.

21- تحریرالوسیله، آیة الله العظمی روح الله موسوی خمینی، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ دوم، قم.

22- ترجمه و شرح نهج البلاغه، سید علینقی فیض الاسلام.

23- ترجمه الغدیر، علامه شیخ عبدالحسین بن احمد امینی، انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی، چاپ چهارم، تهران، 1363 ه- ش.

24- تذکرة الخواص، علامه سبط ابن جوزی، مکتبة نینوی الحدیث، تهران

25- تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، چاپخانه ربّانی، چاپ دوم، اصفهان، 1348 ه- ش.

26- تفسیر المنار، شیخ محمد عبده، تقریر و تألیف محمدرشید رضا، دارالمعرفه، چاپ دوم، بیروت، لبنان.

27- جامع الدروس العربیه، شیخ مصطفی الغلاییني، انتشارات ناصر خسرو، چاپ دوم، تهران، 27 - 1388

28- جواهر البلاغه في المعاني والبيان والبديع، سيداحمد هاشمی، دارالفکر، چاپ دوم، بیروت، 1398 ه-.

29- جهانگشای عادل، جمال الدین دین پرور، چاپخانه حیدری، از انتشارات روزبه نشریه شمارهٔ 10. چاپ چهارم، 1354.

30- خورشید مغرب، محمدرضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپخانه سپهر، تهران، 1360 ه- ش.

31- دانشمندان عامه و مهدی موعود، علی دوانی، چاپخانه حیدری، تهران، 1353 ه- ش.

32- در جستجوی قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، سید مجید پور طباطبائی، انتشارات آستان مقدس صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، چاپ اول، قم، 1370، ه-. ش.

33- الدرر المکنونة في الامام و الامامة وصفاته الجامعة، سیدحسن میرجهانی طباطبائی، مکتبة الصدر، تهران، 1388ه-.

34- دیوان ابی الحب، علامه شیخ محسن ابو الحب، تحقیق مسلمان هادی طعمه، چاپ سربی، نجف، 1385ه-

35- دیوان بینهٔ رحمت در مراثی قتیل امت، حاج شیخ جواد تهرانی، چاپ بوذرجمهری مصطفوی، چاپ سوم، تهران 1335 ه- ش.

36- دیوان میرزا ابي الفضل الطهراني، تعلیق و تصحیح میرجلال الدین حسینی، 1369 ه-.

37- دیوان الخاقانی، علامه شیخ جاسم الخاقانی، چاپ سوم، بیروت، لبنان.

38- دیوان الدر الیتیم و العقد العظیم، سید حیدر حلّی.

39- دیوان شعراء الحسین، محمد باقر الأروانی النجفی، شرکت چاپ توحید، تهران، 1333 ه-.ش.

40- دیوان شیخ عبدالغني الحر العاملی، چاپخانه اسلامی، تهران 1403ه-.

41- دیوان الغریقی، سید علی بن السید عدمان الغریقی، چاپخانه سید الشهداء، قم، 1404ه-.

42- دیوان کمپانی، آیة الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1343 ه-ش

43- دیوان لوعـة الحزین و عبرة المؤمنین فی رثاء النبي وآله الطاهرین صـلوات الله علیهم اجمعین سـید جاسب موسوی جابری، چاپخانه امیر، چاپ اول، قم، 1364 ه- ش

44- روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، میرزا محمـد باقر موسوی خوانساری اصـفهانی تحقیق اسدالله اسـماعیلیان، چاپخانه مهر استوار، قم، 1391 ه-

45- الروضة المختارة، صالح علی الصالح، انتشارات شریف رضی، قم، 1408ه-. محمدعلی

46- ریحانه الادب، محمد علی مدرس تبریزی، انتشارات خیام، چاپ چهارم، 1374 ه-.

47- السبیکة البیضاء في نسب آل بنی الطباء، سیدحسن میرجهانی طباطبائی، چاپ سنگی تهران

48- سـحر بابل و سـجع البلابل، سـید جعفر حلی، تحقیق محمد حسـین آل کاشف الغطاء، انتشارات شـریف رضی، چاپخانه امیر، قم، 1370 ه- ش.

49- شرح نهج البلاغه، عزالدین محمد بن حسین بن ابی الحدید معتزلی، دارالرشاد الحدیثه.

50- شعراء الغری، علی الخاقاني، انتشارات کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی، قم، 1408 ه-.

51- علم الحدیث و درایة الحدیث، کاظم مدیر شانه چی، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم

52- الغدیر، علامه عبدالحسین احمد امینی نجفی، چاپخانه حیدری، چاپ سوم، تهران 1372ه-.

53- فرائـد السـمطین، ابراهیم بن محمـد بن مؤیـد بن عبـدالله بن علی بن محمـد جوینی خراسانی: مؤیدبن مؤسـسه المحمودي للطباعة والنشر، چاپ اول، بیروت، 1400 ه-.

54- فرهنـگ لاـروس یا ترجمه کتاب المعجم العربي الحـدیث، دکتر خلیل جرّ، ترجمه سـیدحمید طبیبیان، مؤسـسة انتشارات امیرکبیر، تهران 1370 ه- ش

55- فرهنگ لغات قرآن، دکتر محمد قریب، انتشارات بنیاد، ایران 1366 ه- ش.

56- فرهنگ معین، دکتر محمد معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران 1371 ه- ش.

57- فوز اکبر در توسـلات به امام منتظر عجل الله تعالی فرجه، میرزا محمـد باقر فقیه ایمانی واحـد تحقیقات اسـلامی بنیاد بعثت، چاپ اول، 1367ه-.

58 - کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام علی اکبر مهدی پور، چاپ،الهادی، پاییز 1375 ه- ش.

59- کشف الأستار، حاج میرحسین نوری طبرسی، چاپخانه خیام، چاپ سوم، قم، 1400 ه-.

60- کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، علامه مولی مصطفی بن عبدالله قسطنطنی رومی حنفی مشهور به ملاکاتب چلپی و معروف به حاجی خلیفه، دارالکفر، بیروت، 1402 ه-.

61- کشف الغمه في معرفة الائمه، علامه ابوالحسن علی بن عیسی بن أبي الفتح اربلی، با ترجمه فارسی آن بنام ترجمه المناقب تألیف علی بن حسین زوارئی، انتشارات نشر ادب الح-وزه، چاپ دوم.

62- کفایة الأثر في النص علی الأئمة الاثنی عشر، ابو القاسم علی بن محمد بن علی خزاز قمی،رازی،انتشارات بیدار، چاپخانه خیام، قم، 1401 ه-.

63- لغتنامه دهخدا

64- الکنی والالقاب، شیخ عباس قمی، چاپ چهارم انتشارات مکتبة الصدر، تهران، 1397 ه-

65- مبادی العربیه، رشید الشرتونی، چاپ یازدهم، بیروت.

66- مجمع البحرین، شیخ فخرالدین طریحی، چاپ دوم، انتشارات کتابفروشی مرتضوی، تهران، 1362 ه- ش.

67- مجمع البیان في تفسیر القرآن، شیخ ابو علی فضل بن حسن طبرسی، قم، ایران، 1403 ه-.

68- المعجم المفصل في الاملاء، ناصیف یمین، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1412 ه-.

69- المعجم الوسیط، جمعی از لغویان (دکتر ابراهیم انیس، دکتر عبدالحلیم منتصر، عطیه الصو الحی و محمد خلف احمد)، دار احیاء التراث العربي، بیروت

70- مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت، سیدهادی خسروشاهی، انتشارات اطلاعات، تهران، 1374.

71- مطلع الانوار في ذکر الامام الغائب عن الابصار، محمد باقر فقیه ایمانی، چاپخانه سعید، چاپ اول، 1412 ه-.

72- معارف اسلامی، زیر نظر ستاد انقلاب فرهنگی، مؤسسه اطلاعات

73- معصوم چهاردهم، جواد فاضل، چاپخانه علی اکبر علمی، چاپ دوم، 1347 ه- ش. الآمال، شیخ عباس قمی، چاپ دوم، تهران، 1364 ه- ش

74- منتهی

75- موسوعة الامام المهدی، محمد باقر فقیه ایمانی، چاپخانهٔ خیام، قم، 1401 ه-.

76- موسوعة الصرف والنحو والاعراب، دکتر امیل بدیع یعقوب، دارالعلم للملایین، بیروت، 1988م.

77- المنجد في اللغة والاعلام، لویس معلوف، چاپ بیست و یکم، بیروت 1986 م.

78- مهراق المدامع و محرك الفجائع في المراثی اللواذع، حاج حسن بن عبدالله آل جامع الخطی، مؤسسة المنار، چاپ اول، 1417 ه-.

79- مولود الامام الحجة القائم، شیخ ابو عزیز الخطی، المطبعة الحیدریه، نجف 1374 ه-.

80- المیزان في تفسیر القرآن، علامه سید محمد حسین طباطبائی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، تهران 1393ه-.

81- نجم القاقب، میرزا حسین طبرسی نوری، انتشارات آستان مقدس صاحب الزمان، چاپخانه صدر، چاپ دوم، جمکران، قم، 1412 ه-.

82- نشانه های ظهور، سید علی اصغر سادات مدنی، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چاپ سوم، تهران، 1374 ه- ش

83- نوائب الدهور في علائم الظهور، سیدحسن میرجهانی طباطبائی، چاپخانه خورشید، چاپ دوم، بهار 1369 ه- ش.

84- یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، علیرضا رجالی تهرانی، انتشارات نبوغ پاییز 1376 ه-.

85- ینابیع المودة، حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، دار الکتب العراقیه - کاظمیه، و مکتبة المحمدی، چاپ هشتم، قم، ایران، 1385ه-

ص: 380

فهرست مطالب

موضوع صفحه

پیشگفتار...7

فصل اول: نوید ولایت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اندیشه بشری

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آثار و اشعار غیرامامیه...17

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آثار پیشنیان...18

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آثار اهل سنّت...23

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و شعرای عامه...33

1- ابن ابی الحدید معتزلی...34

2- محیی الدین عربي...37

3- ابوسالم کمال الدین محمد بن طلحه شافعی...39

4- صدر الدین قونوی...41

5- شیخ عبدالرحمن بسطامي...43

6- فضل بن روزبهان...44

7- یحیی بن سلامة خصکفی...47

8- محمد بن طولون...51

9- شیخ عبدالکریم یمانی...52

10- شیخ عامر بن عامر بصری...53

11- عبدالوهاب بدری...55

یادداشت های پاورقی های فصل اول...57

فصل دوم: طلوع خورشید ولایت قبل از ولادت

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قبل از ولادت در اشعار عربی...61

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اشعار منسوب به امام علی (علیه السلام)...62

مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اشعار منسوب به دیگر امامان شیعه...66

ص: 381

مدیحه سرایان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قبل از ولادت...69

1- کمیت بن زید اسدی...71

2- وردبن زید اسدی...73

3- زید بن علی بن حسین...75

یک سند جالب تاریخی...76

4- سید حمیری...77

5- عبدی کوفی...84

6- دعبل بن علی خزاعي...88

تائیة دعبل...89

7- علی بن ابی عبدالله خوافی...92

8- عبد الله بن ایوب حزیبی...93

9- مصب بن وهب نوشجاني...95

10- اسماعیل بن صالح صیمري...96

11- ابو الغوث اسلم بن مهوز منبجی...97

12- ابن رومی...99

یادداشت های پاورقی های فصل دوم...103

فصل سوم: تجلّی خورشید ولایت بعد از ولادت

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بعد از ولادت در اشعار عربی...107

مشاهیری از مدیحه سرایان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بعد از ولادت...110

1- شیخ بهائی...110

قصیدة وسیلة الفوز والامان فی مدح صاحب الزمان...113

رباعیاتی از شیخ بهائی در مدح صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)...132

2- بهاء الدین اربلی...139

3- سید حیدر حلی...146

4- سید جعفر حلی...150

ص: 382

5- میرزا ابو الفضل تهرانی محمدحسین....154

6- شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی...162

7- محمدباقر فقیه ایمانی...169

سیری در کتاب مطلع الانوار...171

ارجوزه اول: الخصائص المهديّه...172

ارجوزه دوم: الهدية المهديّه...174

ارجوزة سوم: الدرّة البهيّة في التسميّة المهديّة...176

ارجوزه چهارم: فكّ الرقبه...177

ارجوزۀ پنجم: التحفة السنيّة...178

ارجوزه ششم: تحلّة المعما...179

ارجوزۀ هفتم: مطلع الانوار...180

8- محمد حسن میرجهانی طباطبائي...181

سیری در کتاب الدرر المكنونة...183

قصیده ای در غیبت کبری...185

قصیده ای در بیان شمایل آن حضرت...187

9- شیخ عبدالغنی الحر...

سیری در دیوان عبدالغني الحر...190

10- هاشمی...198

القصيدة الخامس عشر رديف الصاد المعجمة في مدح الحجة...199

11- سیدرضا هندی...202

قصيدة بغداديه...203

قصیده صاحبته در رد بر قصیده بغدادیّه...210

12- کاشف الغطاء...242

قصیدة رائیة کاشف الغطاء در ردّ بر قصیدة بغدادیه...243

13- سید محسن امین...247

گزیده ای از قصیدهٔ رائیه علامه سید محسن امین در ردّ بر قصیده بغدادیه...250

ص: 383

14- شیخ محمدجواد بلاغی...255

قصیدهٔ محمدجواد بلاغی در ردّ بر قصیدة بغدادیه...257

سیری در قصیدة رائیه بلاغی...266

مقایسه اشعار بعد از ولادت با اشعار قبل از ولادت...268

یادداشت های پاورقی های فصل سوم...273

فصل:چهارم درون مایه های شعر مهدوی

موضوعات اشعار...279

اصل و نسب حضرت مهدی (علیه السلام)...280

ولادت حضرت مهدی (علیه السلام)...282

الف- شرافت نیمه شعبان...283

ب- ابزار شادی و سرور...287

ج- مدح...291

غیبت صغری و نوّاب اربعه...298

ارجوزهٔ سیدحسن میرجهانی در غیبت صغری...298

غیبت کبری...300

الف- فلسفه غیبت...301

ب- فایدة امام غایب...309

امام واسطه فیض...311

خورشید پشت ابر...312

ج- نیابت عامه...315

د- طول عمر...316

اسامی و القاب حضرت مهدی (علیه السلام)...320

نشانه های ظهور...327

انتظار...355

فهرست منابع...373

ص: 384

درباره مرکز

بسمه تعالی

جَاهِدُواْ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملا مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیباني مي‌شود.

براي خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 88318722 ـ 021

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹